

# مانقورت نامه

(مجموعه مقالات و نوشته ها درباره مانقورت و مانقوريسم)

تأليف و ترجمه:

اوجالان ساوالان

محل نشر: سايت آذوح

سال نشر: ۱۳۹۵هـ.ش. - ۲۰۱۶م.



Görmə! Dinmə! Düşünmə!



دینمه، انشیتمه، گورمه،  
بیلمه، دانیشما، دوشونمه



**Manqurt nə deyir?**

- Biz Türk yox azəriyik.
- Bizim dilimiz Türkcə yox azəricədir sadəcə Türk dilinə oxşardır.
- Türklər ancaq Türkiyədə yaşayırlar.
- hər kim özünə Türk desə Pantürkdür!

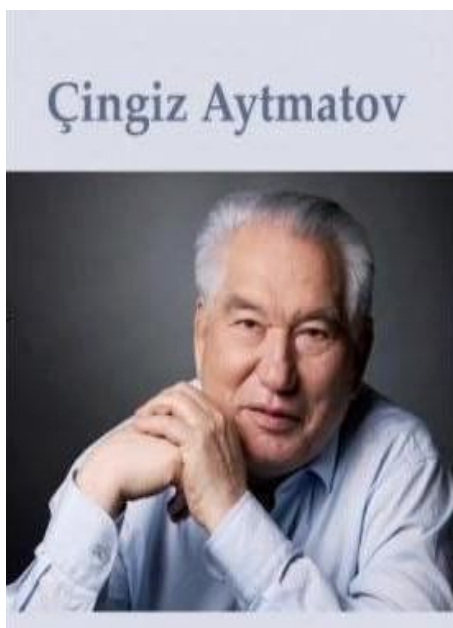
## فهرست مطالب

|   |     |
|---|-----|
| داستان مانقورت (پاره‌ای از رمان روزی به درازای یک قرن) - اثر چنگیز آیت‌ماتوو نویسنده بزرگ قیرقیز - ترجمهٔ اوجالان ساوالان.....  | ۳   |
| Manqurt ("Gün var əsrə bərabər " romanından parça)- Çingiz Aytmatov.....  | ۳۳  |
| مانقورت - («گون وار عصره برابر» رومانیندان پارچا) - چینگیز آیت‌ماتوو.....   | ۴۹  |
| مانکورت (مانقورت) در ویکی‌پدیای تورک (تورکیه) - ترجمه اوجالان ساوالان.....  | ۶۵  |
| Mankurt-Vikipedi özgür ansiklopedi.....   | ۶۸  |
| Manqurt / مانقورت در ویکی‌پدیای آذربایجان.....  | ۷۱  |
| Mankurt / مانقورت در ویکی‌پدیای انگلیسی.....  | ۷۲  |
| دستگاه مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۱) - اوجالان ساوالان.....   | ۷۶  |
| دستگاه مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۲) - نگاهی به اتیمولوژی مانقورت و بوزقورت - اوجالان ساوالان.....  | ۹۵  |
| دستگاه مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۳) - داستان مانقورت - اوجالان ساوالان.....  | ۱۰۷ |
| سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۴) - بررسی و تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان..... | ۱۱۳ |
| سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۵) - بررسی و تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان..... | ۱۲۶ |
| سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۶) - بررسی و تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان..... | ۱۴۳ |
| سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۷) - بررسی و تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان..... | ۱۶۶ |
| سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۸) - بررسی و تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان..... | ۱۹۳ |
| سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۹) - نگاهی به ایدئولوژیهای مانقورت‌ساز در آذربایجان جنوبی و ایران جعلی.....                                      | ۲۱۲ |
| مجموعه مقالات نویسندگان حرکت ملی آذربایجان دربارهٔ مانقورت و مانقورتیسم.....  | ۲۲۳ |
| تعدادی از منابع اینترنتی دربارهٔ مانقورت و مانقورتیسم که در نوشتن این کتاب به کار آمده‌اند.....   | ۴۰۴ |

## داستان مانقورت (پاره‌ای از رمان روزی به درازای یک قرن) - اثر چنگیز

### آیتماتوو نویسنده بزرگ قیرقیز

### ترجمه اوجالان ساوالان



خورشید همچنان که بالاتر می آمد، گرمای سوزانش را بیشتر می کرد. دیگر راه کمی تا مقصد مانده بود. در بیابان بی انتهای "ساری اؤزک" (Sarı Özək) از تپه ای به تپه دیگر می رفتند و در مقابل آنها دشتهای تازه ای باز می شد که تا افق وسعت داشت. گوشه و انتهای این صحرا و دشت دیده نمی شد. یک زمانی در این زمینها یوان یوانها (ژوان ژوانها Juan Juanlar) زندگی می کردند؛ بیگانگان بدنامی که ساری اؤزک را سرتاسر غصب کرده بودند. اقوام و قبایل کوچ نشین دیگری نیز در این سرزمین بودند که میان آنها و یوان یوانها همیشه بر سر چراگاهها و چاههای آب جنگ و دعوا درمی گرفت. گاه یک طرف ظفر می یافت و گاه آن یکی طرف. اما مغلوبها و غالبها در همین زمینها می ماندند. منتها هر یکی مغلوب می شد، کنار می کشید و زمینهای آن دیگری وسعت بیشتری می یافت. "یئلزاروو" (یئلزاروف / Yelizarov) می گفت که ساری اؤزک به عنوان زمینی برای زندگی پر نعمت به این مبارزات می ارزید. آن وقتها در بهار و خزان بر این

زمینها باران زیاد می بارید. سبزه و علف فراوان وجود داشت. در آن روزگاران تاجران و سوداگران در این جا جمع می شدند و بازارهای حراج برپا می کردند. اما بعدها گویا وضعیت اقلیم به سرعت و بی رحمانه تغییر یافت و خشکسالی افتاد. آب چاههای پرآب خشک شد. به همین سبب اقوام و قبایل متعددی که در ساری اؤزک جمع شده بودند، پراکنده و در به در شدند و هر کدام به سوی کوچ کرده و رفتند. یوان یوانها هم از روی زمین تماماً پاک و محو شده و رفتند. بنا بر آن چه گفته شد، آنها به سوی رود "اِئدیل" (اِدیل Edil) رفتند که در آن اوان "ولگا" نامیده نمی شد. در سواحل ائدیل محو و گم و نابود شدند. نه جایی را که از آنجا آمده بودند، معلوم شد و نه جایی که در آنجا محو شدند. بنا بر آن چه روایت شده است، آنها به لعنت و نفرین گرفتار شدند. هنگام کوچ دسته جمعی و با تمامی ایل و طایفه شان در هنگام عبور از روی رودخانه یخ بسته ائدیل، یخها شکست و با تمامی پسران و فرزندان و انسانها و بار و بنه و اموال و اسباب و یراق و گوسفندان و گاوها و شتران و اسبان و هست و نیستشان به داخل رودخانه یخ بسته افتادند و زیر آب یخ بسته نابود شدند. اما ساکنان ریشه دار و بومی ساری اؤزک، "قازاخها" (قزاقها) با آن وضعیت دشوار جوئی سرزمینشان را ترک نکردند و در زمینهایی که توانستند چاههای جدیدی حفر کنند و به آب برسند، مسکن یافتند.

آنچه از گذشته های دور در این جا به عنوان نشان و علامت مانده است، در سرایشی دو تپه دوغولو، دو تپه ای که مثل کوهان شتر بالا رفته اند و نامشان "اِئکیز تپه" (اِکیز تپه / Ekiz Təpə) است، قبرستان "آنا بئیت" (آنا بیت / Anan Beyit) هست. این قبرستان در سراسر ساری اؤزک مقدسترین مکان شمرده می شود. در گذشته های دور انسانها بعضاً برای دفن مردگانشان در این قبرستان از جاهایی چنان دور به این مکان می آمدند که مجبور می شدند شبها را در بیابان سحر کنند. در عوض، فرزندان کسانی که در آنا بئیت دفن می شدند، نسل اندر نسل فخر می کردند که به اجداد مرده شان چنین حرمت گزارده اند. در این قبرستان هر کسی را نمی گذاشتند دفن شود. بلکه کسانی که عمرشان و در نتیجه فرزندان و نوادگانسان و احترامشان خیلی زیاد بود؛ کسانی که روزگاران زیادی را تجربه کرده بودند؛ صاحبان عقل و معرفت و عرفان؛ و

کسانی که با زبان و عملشان، به عنوان یک انسان نیک، نام نیکویی کسب کرده بودند و کسانی را که در میان خلق اسم و رسم و حرمت بزرگی داشتند، در این جا دفن می کردند. چیزی نبود که یئلیزاروو ندادند. او می گفت: "آنا بئیت پانتئون (Panteon/ معبد همه خدایان) صحرای ساری اؤزک است".

قبرستان آنا بئیت تاریخ مخصوص به خود دارد. در ابتدا، روایت از آنجا آغاز می شود که اشغالگران این سرزمین، یوان یوانها، با سربازانی که در حین جنگ از دشمن اسیر می گرفتند، بسیار خشن و بی امان رفتار می کردند. اگر امکانش بود، برخی از اسیران را به سرزمینهای همسایه به عنوان برده می فروختند، که این امر برای اسیر خوشبختی محسوب می شد. چون که جای امید باقی می ماند. کسی چه می دانست؟ بلکه به جایی فروخته می شدند که امکان فرار و بازگشت به وطن وجود داشت. اما طالع و تقدیر دهشتناکی در انتظار اسیرانی بود که یوان یوانها آنها را مخصوص خود، به عنوان برده، نگاه می داشتند. آنها سر قربانیان خود را پوست خام شتر کشیده و به آنها شکنجه های طاقت فرسا و تحمل ناپذیر داده و حافظه آنها را به تمامی محو می کردند. این کار هولناک را عادتاً بر سر جوانان قدرتمند، دلاور و جنگجویی می آوردند که در نبرد آنها را اسیر می گرفتند. ابتدا موی سر آنها را از ته می تراشیدند. موها را یکی یکی و به دقت و از ته می تراشیدند. در حین تراشیدن مو قصابان باتجربه یوان یوان در محلی بسیار نزدیک به آن اسیران شتر بالغ و زمختی را سر می بریدند. هنگام کندن پوست آن شتر، اول از زمخت ترین، سخت ترین و سنگین ترین قسمت از پوست حیوان، یعنی پوست گردن شروع می کردند. و در همان دقیقه آن را به قسمتهایی تقسیم می کردند و آنها را داغ و گرم در حالی که بخار آن بلند می شد، به سر از ته تراشیده اسیران نگون بخت می چسبانند و سفت و سخت و محکم می کشیدند تا درست بر سر قربانی بچسبد. سپس آن را سفت و سخت می بستند. کشیدن پوست داغ به آن ترتیب سبب می شد که پوست بی درنگ مثل سقز (saqqiz) بر پوست سر اسیر بچسبد؛ درست مانند کلاه غواصان امروزی که سر را کاملاً می پوشاند. پوست شتر را بر سر بخت برگشتگان این چنین می چسبانند و می بستند. انسانی که بر سرش این شکنجه آورده می شد یا

تاب تحمل این شکنجه را نمی آورد و می مرد یا این که در تمامی عمر و زندگی خودش حافظه خودش را از دست می داد و "مانقورت" (مانکورت / Manqurt = Mankurt) می شد؛ یعنی به برده ای بدل می شد گذشته اش را هرگز نمی توانست به خاطر بیاورد. پوست گردن یک شتر برای سر پنج- شش قربانی کافی بود. بعد از آن که پوست را بر سر اسیران می کشیدند به گردن آنها کنده از جنس چوب (taxta künde) طوق یا بخو/ بیخو: بوخاو/ بوخوو) می انداختند و دستهایشان را در آن می بستند تا نتواند سرش را بر زمین برساند. برای این که ناله های دردمندانه آن اسیران، که مو را برتن سیخ می کرد، بی جهت سبب ناراحتی افراد دیگر قبیله نشود، این بخت برگشته ها را به جای دوری از بیابان می بردند و در حالی که کنده بر گردن و دستهایشان بود پاهایشان و بدنشان را محکم بر زمین می بستند و آنها را زیر آفتاب سوزان گرسنه و تشنه رها می کردند و می رفتند. این شکنجه به مدت چند روز ادامه داشت. در جاهای معین نیز دیده بانهای قدرتمند می گماردند تا اگر از خویشان و اقربای محکومان کسی به فکر می افتاد که تا زمانی که سالم هستند آنها را نجات دهند، نگذارند که به هدفشان برسند. اما چنین حالی بسیار نادر اتفاق می افتاد، چون که در دشت باز و هموار هر سیاهی و هر حرکتی از دور دیده می شود. بعدها وقتی خبر مانقورت شدن یکی به قبیله اش می رسید، حتی نزدیکترین اقوامش نمی خواستند او را خلاص کنند یا بخرند و آزاد کنند چون که این به معنی بازگرداندن خود او نبود بلکه بازگرداندن شیخ بی درک و بی حافظه او و در اصل مقوای بی روح و بی احساس او بود.

در روایت، یک زن "نایمان" (Nayman) به نام "نایمان آنا" (Nayman Ana) درباره این بدبختی که به سر پسر خودش آمد، نتوانست آشتی کند و این قاعده تلخ را شکست. قصه ساری اوژک نیز در همین باره سخن می گوید. نام قبرستان نیز با همین قصه ربط دارد: آنا بئیت، یعنی "بیت یا خانه آنا" (خانه مادر/ مسکن مادر).

در زیر شلاقهای آفتاب سوزان بیابان ساری اوژک، همه کسانی که شکنجه های سخت می کشیدند، تاب نیاورده و می مردند. از هر پنج- شش مانقورت یک یا دو نفر زنده می ماندند. سبب مرگ آنها گرسنگی یا تشنگی نبود بلکه آن چه به زندگی آنها پایان می داد، عذابهای تحمل ناپذیر

پوست خام شتر بود که زیر پرتوهای آفتاب سوزان بیابان رفته رفته خشک و منقبض می شد و بی درنگ، بی وقفه و بی امان سر مانقورت را از هر سو مثل منگنه آهنی لحظه به لحظه بیشتر می فشرد. موهای سر این معروضان بخت برگشته به این بدترین شکنجه بشری، رفته رفته شروع به دراز شدن می کرد. موهای راست، صاف، سخت و پرپشت آسیایی این محکومان ندرتاً پوست خام شتر را سوراخ می کرد و از آن بیرون می زد اما در اکثر موارد موها از پوست سفت شتر راهی پیدا نمی کردند؛ یا به وارونه از قسمت پیاز مو به طرف مغز رشد می کردند و یا برمی گشتند و دوباره به پوست سر مانقورت فرو می رفتند و عذاب او را لحظه به لحظه بیشتر و بیشتر می کردند. این شکنجه واپسین سبب محوشدن بیشتر شعور و تمییز این مظلومان می شد. یوان یوانها یک بار و آن هم پنج روز بعد از شروع این شکنجه بازمی گشتند و به آنها سر می زدند تا ببینند چه کسی مرده است و چه کسی زنده مانده است. اگر یکی از اسیران را زنده می یافتند، چنین می انگاشتند که به مقصودشان رسیده اند. به او آب داده، بندهای پاها و دستها و بیخو و کنده اش را می گشودند؛ بعد از اندک مدتی او را به رمق می آوردند و سر پا می کردند. او، حافظه اش را گم کرده و از وضعیت قبلی خود کاملاً متحوّل می شد و می شد برده مانقورت. مانقورت برای همین بی شعوری کامل و اطاعت محض و بی چون و چرا از اربابانش نسبت به بردگان عادی و سالم ده برابر بیشتر قیمت داشت. حتی چنین قانونی هم در بین یوان یوانها بود که در زد و خوردهای گاه و بیگاه بین قبیله ای خودشان، اگر کسی مانقورت دیگری را می کشت، به هم قبیله ایهای خودش سه برابر یک برده عادی غرامت و خونبها پرداخت می کرد.

مانقورت هویت و کیستی خودش، قبیله اش، اسمش، کودکی اش، پدرش یا مادرش را نمی توانست به یاد بیاورد. خلاصه این که مانقورت حتی از درک انسان بودن خودش هم ناتوان بود! او، مانند یک حیوان زبان بسته و رام، کاملاً مطیع و بی خطر بود. مانقورت هیچ وقت به فکر فرار نمی افتاد. برای هر برده دار ترسناکترین چیز عصیان بردگانش است. در این باره مانقورت یگانه استثنایی بود که عصیان و نافرمانی حتی از خیالش هم نمی گذشت. در او هوس و میل و آرزو و شهوت و عشق و احتیاض وجود نداشت (درست مانند یک ربات). برای همین او را پاییدن و زیر

نظر گرفتن، نگهبان و کشیک نگه داشتن برای او و از نیت‌های پنهانش واهمه داشتن، هیچ وقت لازم نبود. مانقورت مانند یک سگ صادق و باوفا تنها و تنها صاحب خودش را به خاطر می آورد. هیچ وقت با آدم‌های دیگر قاتی و سرگرم نمی شد. اگر یک فکر و غم داشت آن هم سیر شدن شکمش بود. درد و مرض دیگری نداشت. کارهایی که اربابش به او می سپرد، کورکورانه و با جان و دل و با عزم و عناد خاصی انجام می داد. به مانقورته‌ها عادتاً چرکین ترین پست ترین و سنگین ترین و جانکاه ترین کارها یا کارهایی جانکاه و عذاب آور که تاب و تحمل مطلق را طلب می کرد، می فرمودند تا انجام دهد. برای پاسبانی از شترهایی که در دوردست ترین نقاط بیابان ساری اوزک می چریدند، هیچ کس به جز مانقورت نمی توانست تنهایی مطلق و بی کسی و سوز و سرما و گرمای دهشتناک را تحمل کند. در این نقاط دور و دست نیافتنی، یک مانقورت به تنهایی چندین خدمتچی از یوان یوانها را، که هر از گاهی برایش غذا و آب می بردند، عوض می کرد. اگر خوراکش را سر وقت می دادی، شب و روز، در گرما و سرما و تابستان و زمستان در سر جایش می ماند و وظیفه اش را انجام می داد. نه از بی کسی شکایت می کرد و نه از تنهایی می هراسید. برای یک مانقورت فرمان صاحبش از هر چیزی مهمتر بود. تنها مقداری غذا و آزوقه می خواست و برای در امان ماندن از سوز و سرمای بی امان بیابان چند تکه لباس شندر پندر و کهنه پاره. به جز اینها هیچ چیزی طلب نمی کرد.

گردن اسیر را قطع کردن، یا برای ترساندن او عضوی از اعضای بدنش را بریدن و به او هر گونه خسارت بدنی دیگری وارد کردن، به مراتب آسان تر است از این که حافظه و شعور او را بگیری و عقل او را به تمامی محو و نابود کنی و "من" و هویت او را او را از او بگیری؛ یعنی او را از ریشه های یگانه سرمایه معنوی که تا نفس واپسین و تا قبر در درون مغز و روح و دل خودش، آن را مثل با ارزش ترین یادمانها حفظ می کند و به هیچ کس هرگز نمی تواند بدهد، محروم کنی. لکن یوان یوانهای وحشی کوچ نشین، که در تاریخ منحوسشان، غدارترین و بی رحم ترین وحشیگریها را به منصفه ظهور رساندند، به مغز و معنای درونی انسان و انسانیت نیز قصد کردند. آنها با راه پیدا کردن برای گرفتن حافظه زنده بردگان، به طبیعت انسانی یک انسان زنده چنان ضربه ای می



زدند که این جنایت، در مقایسه با تمام جنایاتی که ممکن است به عقل و مخیلهٔ انسانها در تمام طول تاریخ خطور کند یا ممکن است تا ابد خطور نکند، سنگین ترین و بدترین جنایتها محسوب می شود.

تصادفی نیست که نایمان آنا، که به مانقورت شدن پسرش پی برده بود، و به همین دلیل از شدت درد و غم جانکاه و بیچارگی و ناامیدی محض به درجهٔ گم کردن عقلش رسیده بود، در سوگ و رثای فرزند دلبندهش چنین مرثیه ای (آغی / Ağl) در حالی که به درد می گریست، می سرود:

" آخ طفلکم! هنگام گرفتن حافظه ات، آن زمان که به سرت، با زور، آن کلبتین همچون پوست گردو را می پوشاندند؛ آخ طفلکم! وقتی که به آن پوست شتر آفتاب داغ می خورد و مثل ریسمان قرقره سخت و محکم می شد؛ آخ طفلکم! آن هنگام که آن چنبر نادیدنی چشمانت را از اشک خون آلود پر می کرد؛ آخ طفلکم! وقتی که چشمانت از شدت فشار از بیخ کنده می شد و از کاسهٔ چشم بیرون می آمد؛ آخ طفلکم! وقتی در اجاق داغ و بی دود ساری اؤزک می سوختی؛ آخ طفلکم! یک قطره هم از آسمان فرو نیامد تا زغال برافروختهٔ لبهایت را خاموش کند؛ جان طفلکم! در آن هنگام آیا به آفتاب که به روی زمین حیات می بخشد، کفر نگفتی؟ جان طفلکم! آیا در آن به خورشید سیاه ترین روشنائیها نگفتی؟ جان طفلکم! از تلخی دردها ناله و فریادهای دردآلودت به صحراها بلند شد. آخ طفلکم! شب و روز "الله" گفتی و آه و فغان کردی. آخ طفلکم! هنگامی که رو به آسمانهای خالی کردی و "کمک" گفتی و امداد خواستی؛ آخ طفلکم! هنگامی که از درد جانکاه جسم، در معده ات خفه می شدی؛ آخ طفلکم! هنگامی که از تلاش و پرپر زدن بی حس و بی حرکت می شدی و ناچار به نجاست خودت آلوده می گشتی؛ آخ طفلکم! وقتی که حشرات موذی به عفونت تو حمله می آوردند و عقل و هوش را از سرت می پراندند؛ جان طفلکم! در آن لحظه نای آخر خود را جمع کرده و عاق خدا نشدی؟! آخ طفلکم که با آن عذاب عذابها مغزت به تاریکی گرایید؛ آخ طفلکم! آن زمان که خاطرات گذشته از خاطرت پژمرده می شدند؛ آخ طفلکم! آن هنگام که صدای شرشر رودی که هنگام بازی در سینهٔ گوه در روزهای تابستان از گوش تو نیست و نابود می شد؛ آخ طفلکم! وقتی که اسم خودت را و اسم پدرت را از حافظهٔ برباد شده

است می انداختی؛ آخ طفلکم! وقتی آن صورت زیبا را که هنگام نگاه کردن به تو، با حیا لبخند می زد از خاطرت محو شد؛ آخ طفلکم! وقتی که صورتهای قوم و آشنا و دوستان از ذهنت پاک می شدند آیا به آن مادری که تو را برای چنین روزی زایید نفرین نکردی؟! جان طفلکم!"

این احوالات به آن دور عاید است که یوان یوانها، از جنوب آسیای کوچ نشین به سوی شمال بیرون و رانده شدند. آنها به سوی شمال یورش بردند و بر سر راهشان مدت زیادی زمینهای بیابان ساری اؤزک را اشغال و در آنجا ساکن شدند و برای به دست آوردن برده مدام با قبایل بومی در جنگ و غوغا بودند. در نخستین روزها، به خاطر غیرمنتظر بودن هجومهایشان، یوان یوانها خیلی اسیر گرفتند. از آن جمله بسیاری زن و کودک را نیز توانستند به چنگ بیاورند. همگی این انسانها را به بند و زنجیر می کشیدند و با پای پیاده دوان دوان با خود می بردند و همه را برده می کردند. مقاومت ایلهای دیگر در مقابل آن هجومها رفته رفته بیشتر می شد. دیگر برخوردهایی که به خاطر مرگ یا زندگی بود، آغاز شده بود. یوان یوانها فکر بیرون رفتن از ساری اؤزک را نداشتند. بر عکس، آنها می کوشیدند که در این اراضی، که برای دامداری و پرورش حیوانات اهلی بسیار درخور و مناسب بود، ریشه بیندازند و ساکن شوند. قبایل بومی نمی توانستند نسبت به این شکست و خسران عظیم راضی شوند. برای همین آنها می خواستند که این غصبکاران را دیر یا زود و به هر قیمتی شده از سرزمین مادریشان بیرون برانند و این کار را به خود واجب می دانستند. به هر حال، دیگ می جوشید و برخوردها و نبردها دوام داشت. وقتیهای هم می شد که این غوغاهای طاقت فرسا فرو می نشست و ساکت می شد و در میانه سکوت و سکون برقرار می شد.

روزی از روزها که آتش جنگ برای مدت کوتاهی فرونشسته بود، در سرزمین نایمانها کاروانیان سوداگر که با خود مال و متاع جا به جا می کردند، در بین صحبتهایشان در مجلس چای چنین می گفتند که در هنگام گذشتن از دشتهای هموار ساری اؤزک و بر سر چاهها از طرف یوان یوانها با مقاومت جدی رو به رو نشده اند. باز چیزی درباره این گفتند که در میان صحرا، بر سر یک گله بزرگی از شترها، یک شترچران جوان را دیده اند. هنگامی که سوداگران خواستند با او حرف بزنند، فهمیدند که آن پسر مانقورت است: "بیننده گمان می کند که یک انسان کاملاً سالم است. به عقل

هیچ کس خطور نمی کند که بر سر او این سرنوشت شوم آمده است. یقیناً او در گذشته پسری خوش صحبت و سخن فهم بود. آن هم در اوج جوانی. پشت لبش تازه سبز شده است و چهره و قیافه و وجنات و نمودش هیچ بد نیست. اما وقتی او را به حرف می آوری انگار که همین دیروز به دنیا آمده است. پسر بیچاره نه پدرش را به خاطر می آورد؛ نه اسمش را و نه مادرش را. حتی مصیبتی را که یوان یوانها بر سرش آورده اند، نمی تواند به خاطر بیاورد. این که از کجاست؛ از چه قوم و قبیله ای است؛ کسانش که هستند؛ هیچ کدام را نمی داند. هر چه می پرسى حرف نمی زند. تنها "آره" می داند و "نه" و این که سفت و سخت از کلاه پوستینی که تا بناگوشش پایین آمده است، می چسبد و می ایستد".

گناه هم باشد آدمها به حال شکسته ها و معلولها می خندند، آنها در بین صحبتهایشان، این حرفها را خنده کنان می گفتند: "نگو که پوست شتر بعضاً تا آخر عمر جمع شده و سخت به سر مانقورت می چسبد و روی سرش می ماند. برای چنین مانقورتی غذایی بدتر از این نیست که بگویی بیا سرت را به بخار بدهم و پوست را از سرت بکنم! مثل اسب نر چموش جفتک می اندازد و تلاش و تقلا می کند. هیچ کس را به نزدیکی سرش راه نمی دهد. این مانقورتها هیچ وقت پوستین را از سرشان نمی کنند و با همان پوستین نیز می خوابند!" سپس مهمانها در حین صحبت باز به موضوع مانقورت گریز زده و می گفتند: "مانقورت اگر گیج و منگ هم باشد کارش را خیلی خوب بلد است. تا زمانی که کاروان از چراگاه شترها دور نشده بود، سخت ناآرام بود؛ همه را زیر نظر گرفته بود و سخت مراقب شترها بود و نمی گذاشت کسی از جلوی چشمهایش گم شود. در وقت رفتن، یکی از ساربانها به قصد دست انداختنش از او پرسیده بود: "راه جلوی روی ما دراز است. از تو به کسی سلام برسانیم؟ به کدام خوبرو؟ به کدام ایل؟ بگو. خجالت نکش! می شنوی؟! بلکه روسری یا شالی از طرف تو برسانیم؟" مانقورت بعد از این که خیلی به ساربان نگاه کرده بود، گفته بود: "هر شب به ماه نگاه می کنم. او هم به من نگاه می کند. اما حرفهای همدیگر را نمی شنویم. آن بالا یک آدم نشسته است!".

در حین این صحبتها یک زن برای سوداگران چایی می ریخت. نگو که آن زن "نایمان آنا" بود. در افسانه ساری اؤزک، آن زن به این اسم شناخته شده است. نایمان آنا پیش مهمانهای تازه آمده هیچ چیز را به رویش نیاورد. او درد خودش را فاش نمی کرد. کسی هم پی نمی برد که این زن با شنیدن این خبر چه طور حال به حال می شود و رنگ صورتش می پرد. در اصل از دلش گذشت که از سوداگران درباره آن مانقورت جوان بپرسد و چیزهای تازه ای بداند. نگو که دل او هم رضا نمی داد که بیشتر از آنچه شنیده بود درباره آن مانقورت بداند. برای همین مانند یک پرنده زخمی هق هقش را در سینه اش خفه می کرد و شبهه هایی که قلبش را پاره پاره می کرد، در درونش دفن می کرد. صحبتهای کاروانیان نیز آرام آرام سمتش را عوض می کرد و به مسائل دیگر می کشید. آخر چه کسی به حال آن مانقورت بدبخت دل می سوزاند؟ در زندگی آن قدر از این کارها می شود که ... نایمان آنا می کوشید بر ترس دل خودش و لرزش بی اختیار دستهایش غلبه کند. انگار که می خواست که صدای آن مرغی را که در درونش جیغ می کشید، ببرد. برای همین آن شال سیاه نازکی را که از مدتها تنها پوشش موهای سفید شده از عزایش شده بود، مقداری پایین تر و روی پیشانی اش کشید.

بعد از مدت اندکی سوداگرها کاروانهایشان را کشیدند و رفتند. آن شب نایمان آنا تا صبح چشم روی هم نگذاشت. حتی چرت هم نزد. چنین می اندیشید که تا زمانی که آن مانقورت شترچران ساری اؤزک را پیدا نکند و تا زمانی که به این موضوع که او پسرش نیست پی نبرد، به راحتی و آسایش نخواهد رسید. مدتها بود که شک و شبهه ای ترسناک و خردکننده را در درون دلش پنهان و خاموش کرده بود و اکنون بعد از شنیدن حرفهای سوداگران دوباره سر بلند کرده بود: پسرش در میدان جنگ هلاک شده بود یا نه؟ آنا در عذاب و اذیت و ناآرامی بود طوری که به عوض تحمل کردن این ترس بی وقفه، این درد جانکاه و این شک و شبهه های طاقت فرسا راضی بود که جنازه پسرش را یک بار نه دو بار دفن کند.

پسر او در سرزمین ساری اؤزک در نبرد با یوان یوانها هلاک شده بود. شوهرش را نیز یک سال قبل یوان یوانها کشته بودند. آن مرد، در میان مردان نایمان، اسم و رسمی کسب کرده بود و در

میان ایلش سرشناس و مورد توجه و احترام بود. پسرش به جنگ رفته بود تا انتقام پدرش را بگیرد. رها کردن شهیدان در میدان جنگ کاری خلاف عادت بود. آدمهای قوم و قبیله اش جنازه او را مطلقاً و باید می آوردند. اما نتوانسته بودند این کار را بکنند. در گرماگرم آن نبرد بزرگ، هنگام رو در رو شدن با دشمن، خیلی ها دیده بودند که پسر او به روی یال و گردن اسب خودش افتاده بود. اسب ترسیده از های و هوی جنگ، چنان داغ شده و رم کرده و روی دو پا بلند شده بود که پسر نتوانسته بود تعادل خود را حفظ کند و افتاده بود. یک پایش به رکاب اسب گیر کرده بود و از یک سوی اسب آویزان مانده بود. اسب رم کرده گویی به پرواز آمده بود و با شتابی دیوانه وار جسد بی جان پسر را در حالی که روی زمین می کشید رو به صحرا برده بود و بعد به وارونه به سوی اردوگاه دشمن تاخته بود. بی واهمه از جنگ گرم، تمام عیار و خونینی که همگی افراد قبیله در آن شرکت داشتند، از هم قبیله های پسر دو جنگجو پشت سر اسب رم کرده او تاخته بودند تا آن را بگیرند و جسد پسر را بردارند. اما آن دو در داخل یک درّه به کمین دشمن افتاده بودند. یوان یوانهای گیسو بلند در حالی که نعره می زدند دواسبه تاخته بودند و راه آنها را بسته بودند. از دو نایمان یکی در همان دم تیر خورده و کشته شده بود و دیگری عمیقاً زخمی شده بود و با آن حال توانسته بود اسبش را برگرداند و به هر ترتیبی شده از چنگ دشمنان بگریزد و خود را به خودیها برساند. و به محض رساندن خودش به خودیها از اسب سرنگون شده بود. این حادثه سبب شده بود که نایمانها از دسته ای از یوان یوانها که به کمین ایستاده بودند، خبردار شوند. این دسته دشمن در موقع مناسب از جنگ از آن جناح سرنوشت ساز قرار بود ضربه مهلکی وارد کند که فاش شد. نایمانها بار دیگر از نو برای هجومی دیگر و برای صف آراییی و نظم بخشیدن به نیروهایشان مجبور به عقب نشینی شدند. بی شک در آن هنگامه، این که چه سرنوشتی به سر پسر نایمان آنا آمده بود، حتی به خاطر کسی خطور نکرده بود. آن جنگجوی زخمی که توانسته بود خودش را به نیروهای خودی برساند بعدها تعریف کرده بود که آنها پشت سر آن پسر آن قدر تاخته بودند که دیده بودند اسب او را کشان کشان برده و از دیدرس چشم گم کرده بود.

نایمانها چند روز پشت سر هم بیابان را برای پیدا کردن جسد پسر گشته بودند. اما چیزی نیافته بودند. نه جسدش را، نه اسبش را نه سلاح و یراق و سوراتش را. نه ردی از او بود نه علامتی. در هلاک شدن او هیچ کس شک و شبهه ای نداشت. چون که اگر هم زخمی شده بود، در عرض آن چند روز یا به خاطر خونی که از او رفته بود یا به خاطر تشنگی تا آن موقع مرده بود. درد آن جوان که بی کس و تنها در دشتهای ساری اوزک دچار آن مصیبت شده بود، در همه هم قبله ایهایش تأثیر گذاشته بود. این که جسدش پیدانشده بود و با گریه و شیون و مرثیه دفن نشده بود، برای قبیله اش رسوایی بزرگی محسوب می شد. زنانی که دور نایمان آنا برای سوگواری جمع شده بودند مرثیه گویان و مویه کنان شوهران خودشان را چنین مذمت می کردند: " سهم کرسها شد؛ شغالها او را تکه پاره کردند؛ کلاهتان زیر زمین برود آی مردان!"

از آن روز در دنیای خالی نایمان آنا روزهای خالی تر آغاز شده بود. او خوب می فهمید که در جنگ اتفاق می افتد که عده ای هلاک شوند، اما این که جسد پسرش در میدان جنگ بیفتد و دفن نشود، با این موضوع نمی توانست راحت کنار بیاید. افکار تلخی که آخر و انتهایشان دیده نمی شد، قلب آنا را شرحه شرحه می کردند. برای ریختن دردهایش آدمی نمانده بود که دلش را خالی کند و تسکین یابد. برای رو کردن و درد دل کردن، به جز خدا هیچ کس نداشت.

برای فائق آمدن بر این افکار سیاه و رد کردن آنها از وجودش باید به کشته شدن پسرش با دیدن جسدش مطمئن می شد. باید با چشمهای خودش جسد پسرش را می دید تا باور کند. به غیر از این چه کسی می توانست درباره حکم طالع چیزی بگوید؟ آنچه از هر چیز بیشتر به شک و تردید او می افزود، گم شدن بی رد و نشان اسب پسرش بود. اسب نمرده بود؛ رم کرده و تاخته بود؛ مثل همه اسبهای خیل. دیر یا زود باید با جسد سوارش، که در رکابش گیر کرده بود و او را روی زمین می کشید، به گله اش باز می گشت. این صحنه هر چه قدر دهشتناک بوده باشد، می توانست برای جسد داغون پاره جگرش که اسب کشان کشان روی زمین آورده بود، گریه و ناله کند و مثل ماده گرگی که بچه اش را از دست داده، زوزه های دردمندانه بکشد و زاری کنان سر و صورتش را چنگ بزند و جر بدهد و برای روز سیاهش آن چنان مویه و آغی سر بدهد که مجاز انسانها به یک

طرف، حتی خود خدا هم تاب تحمل آن را نداشته باشد. عوضش تمامی شک و تردیدهای دلش را به یک بار از دلش بیرون می ریخت و می انداخت. برای مرگ خودش نیز با دلی سرد و خاطری آرام آماده می شد. هر ساعت، هر دقیقه حاضر و آماده منتظر مرگ می ماند و دراز شدن عمرش و چسبیدن و ماندن به دنیا را به هیچ وجه به عقلش نمی آورد. اما چه فایده که نه جسد پسرش پیدا شد و نه اسب بازآمد. اگرچه شک و شبهه ها قلب مادر را تکه پاره کرده بودند، افراد قبيله آرام آرام شروع به فراموش کردن این حادثه کردند چون که با گذشت زمان هر چیز محو شده؛ فراموش شده و می رود. تنها مادر نمی توانست تسکین یابد و فراموش کند. فکرهايش در همان محیط جنگ جریان می یافت: بر سر اسب چه آمد؟ زین و اسبابش چه شد؟ یراق و زرهش کجا گم شد؟ هر چه نباشد تنها با این علامتها به طالع پسرش می تواند پی ببرد! آخر امکان داشت که اسب را پس از تاختن و از نفس افتادنش، یوان یوانها در گوشه ای از صحرای ساری اؤزک به کمند بیندازند و بگیرند و رام کنند. اسب با زین و یراق هم غنیمت بدی نیست. پس اگر این طور باشد، یوان یوانها با دیدن جسد پسری که به رکاب اسب گیر کرده و روی زمین کشیده شده، با او چه کردند؟ او را دفن کردند یا نه گذاشتند تا خوراک حیوانات وحشی لاشه خوار آن دشت برهوت شود؟ شاید هم او زنده بوده؟ کار خداست. شاید هم به او مرگ نداده است؟ آیا اگر او زنده بوده او را کشته و به عذابهای او پایان داده اند یا این که در بیابان او را انداخته اند تا جانش از تنش بیرون بیاید؟

این شک و شبهه ها پایانی نداشتند. آن سوداگران مسافر هیچ کدام به عقل و مخیله شان خطور نمی کرد که حرفهایشان در مجلس چای در باره آن مانقورت جوان که در ساری اؤزک به او برخورده بودند، بر قلب بریان شده نایمان آنها شراره ای تازه می اندازد. دل او را از احساسات ترسناک مثل یخ تیز بریده می شد. فکر و وسواس این که آن مانقورت پسرش باشد، لحظه به لحظه زیادتر و قوی تر می شد و رفته رفته قطعی تر می شد و بر تمام قلب و شعورش حاکم می گشت. آنا فهمید که تا زمانی که آن مانقورت را پیدا نکند و از این که پسرش هست یا نیست مطمئن نشود، دلش سکون و آرامش پیدا نخواهد کرد.

در پای کوههای نیمه خشک یایلاقهای نایمانها چند رود پر از سنگ و سنگریزه جاری بود. نایمان  
آنا از شب تا سحر کنار رود نشست و به شر شر یکنواخت آب آن گوش سپرد. آن آب که با روح  
پرتلاطم او هیچ هماهنگی و تناسب نداشت، به او چه ها می خواست بگوید؟ از چه ها می خواهد  
خبر دهد؟ یقین می خواست با آن آب دل آتش گرفته خودش را سرد و ساکت کند. انگار قبل از  
این که در بیابان بی کس و بی زبان و دهان و ساکت ساری اوزک به راه بیفتد، به زمزمه آب جاری  
رود گوش سپردن و از آن تا مرز سیراب شدن نوشیدن، آرزوی او بود. هرچند آنا می دانست که  
تنها به بیابان ساری اوزک رفتن چه قدر ترسناک و مهلک است، اما نمی خواست پیش کسی این  
راز را فاش سازد. هیچ کس نمی توانست درک کند که او چه دردی را می کشد. حتی نزدیکترین  
خویشان همخون او نیز به خاطر فکر سفر او، حتما او را مذمت و ملامت می کردند. آیا جای آن  
بود که دنبال پسرش که مدت‌ها پیش تلف شده بود، بیفتد؟ اگر تصادفاً او را زنده می یافت، اگر او را  
مانقورت کرده باشند، این مانقورت به چه کاری می آمد که به خاطر او بار دیگر به دلش داغ  
بکشد، در حالی که مانقورت جلد و پوست و مقوای یک انسانی است که قبلاً سالم بود.

همان شب قبل از به راه افتادن، چند بار از یورد برای قطعی کردن فکرش به سوی صحرا بیرون  
رفته بود. مدت‌های طولانی به دوردستها خیره شده بود و به اطراف گوش داده بود. نیمه شب ماه در  
آسمان بی ابر به اوج رفته و روی زمین را با نور شیری مات رنگ کرده بود. یوردهای (Yurd  
چادرهای) سفید بر پا شده در این جا و آنجا به پرندگان بزرگ سفید نشسته در کنار رود می  
مانستند که برای شب گذرانی فرود آمده باشند. از سوی اوبا (اوبه) کمی آن طرف از آغل‌های  
گوسفندان و بره‌ها و در نشیبی که ایلیخیاها (گله‌های اسب) آنجا می چریدند، صدای پارس سگ و  
صدای دور و خفه آدمها می آمد. اما آنچه به نایمان آنا بیشتر از هر چیزی تأثیر می کرد، صدای  
نغمه خوانی دختران ایل بود که بیدار مانده بودند. صدای آنها از نزدیکیهای اوبه می آمد. خودش  
نیز در جوانی از این نغمه‌ها خوانده بود. از زمانی که او را به این ایل عروس آورده بودند، هر سال  
تابستان به این زمینها می کوچیدند. عمرش در این زمینها گذشته بود: هنگامی که عائله ایشان  
بزرگ بود در این جا چهار یورد برپا می کردند. یکی برای مطبخ، یکی برای مهمان و دو تا برای



ماندن خودشان. سالهای بعد نیز به خوبی یادش بود. بعد از هجومهای یوان یوانها از آن چهار یورد فقط یکی مانده بود.

اکنون او آن یورد تنها را ترک می کرد. از اوّل شب تدارک راه را دیده بود. محض احتیاط غذا و آب برداشته بود. آب را خیلی زیاد برداشته بود. دو خیک را پر از آب کرده بود. مبدا در زمینهای سوزان ساری اوژک، که پیدا کردن چاه آب وقت زیادی می گرفت، تشنه بماند. از شب پشت "آغ مایا" (Ağmaya) جُل و نمد (چوُل Çul) انداخت بود و را در نزدیکی یکی از یوردها بسته بود. این ماده شتر هم دوستش و هم تنها امیدش بود. با قوه و راهورای آغ مایا می توانست به دوردست ترین جاهای بیابان ساری اوژک، که از دسترس و پاپرس آدمها دور بود، سر بزند. بعد از دو شکم زاییدن، آن سال آغ مایا نازا مانده بود. با اندام متناسب، با پاها و پاچه های دراز، کنده ای که از زور تحمل بارهای سنگین پهن و صاف و سفت شده بود، با یک جفت کوهان محکمش و سر خوش تراشش که از میان گردن باریک عضلانی اش به بالا کشیده می شد. آغ مایا که هنگام راه رفتن هوا را از پره های بینی اش، که مانند پرهای نازک پروانه، لرزان و سبک بودند، به داخل ششهایش می کشید، به یک گله شتر می ارزید. در این دوران چابک زندگی اش، در ازای چنین شتر بادپا و تیزتکی از شترهایی اصیلی که در گله بزرگ شده بوده و قد کشیده و بالیده بودند، ده ها شتر جوان می دادند تا از این مادیان اصیل استثنایی نسل زیاد کنند. این ماده شتر طلایی رنگ، دار و ندار نایمان آن بود. از مال و دولت پیشین او تنها و تنها همین شتر مانده بود. همه دار و ندارش مثل چرک کف دست شسته شده و رفته بود. قرضها و خیرات و احسانهایی که برای چهلیم و سالگرد شهیدانش داده بود، همه بر عهده او بود. به خاطر سوزش و درد طحالش در میان غصّه و کدر طاقت فرسا برای پسر گم شده اش، که به دنبالش گشته بود، در همان روزها احسان آخر را داده بود. آدمهای زیادی جمع شده بودند. نایمانهای محال اطراف همگی جمع شده و برای خوردن و بردن احسان آمده بودند.

سپیده دم نایمان آنا یراق کرده و آماده از چادرش بیرون آمد. دم در خیمه به در تکیه داد و به فکر رفت. قبل از ترک کردن به چشمهای خمار اطراف و چادرها را سیر کرد. آن زن زیبا هنوز زیبایی و

ظرافت گذشته اش را نباخته بود. او که هنوز تناسب اندامش را نگاه داشته بود، برای سفری طولانی طبق قاعده و قانون نایمانها کمربند بر کمر باریکش بسته و آماده شده بود. روی چاقچور (Çağçur) شلوار گشاد زنانه) چکمه های ساق دراز پوشیده بود. روی لباسش آرخالیق (Arxalıq) بالاپوش / شنل) پوشیده بود و روی شانه اش نیز پوشش گشاد و آویزانی انداخته بود. روی سرش نیز شال سفیدی پیچیده و گوشه های آن شال را در پشتش گره زده بود. آنا در افکار شبانه اش به این قرار آمده بود: "حالا که برای ملاقات با پسرش حاضر می شود دیگر چه نیازی به لباس ماتم هست؟ اگر به کام و آرزویش نرسد می تواند باز هم به سرش سیاه ببندد. گرگ و میش سحر زلف و موی سفید بالای پیشانی و بناگوش آنا و نشانهای عمیق اندوه صورتش را پنهان می کرد. چینهایی که در پیشانی غمزده اش شیارهای عمیق انداخته بودند، در تاریک روشن سحر دیده نمی شدند.

در آن لحظه چشمهایش پر از اشک شد. آه عمیقی کشید. هیچ به عقلش نیز می آمد که این چنین روزها رابیندا! سپس مهار خود را به دست گرفت. کلمات اول دعا را پیچ پیچ کرد: "لا اله الا الله". و با قدمهایی مصمم به شتر نزدیک شد. زانوهای شتر را خم کرد و او را بر زمین نشانند. خورجینهایش را با عجله روی کرباس زین انداخت و سوار شتر شد. صدا کرد و شتر را خیزاند. شتر با برخاستنش با خودش او را نیز به بلندی دست نیافتنی بالا برد. آغ مایا حالا فهمید که سفری پیش رو هست.

به جز جاری اش، که کنیزی او را می کرد، هیچ کس از بیرون رفتن نایمان آنا برای سفر خبر نداشت. جاری اش نیز پشت سر هم خمیازه می کشید و رفتن نایمان آنا زیاد هم برای او مهم نبود و فکر خود را برای او مشغول نمی کرد. به جز او هیچ کس برای بدرقه نایمان آنا نیامده بود. نایمان آنا از دیروز به او گفته بود که برای دیدان قوم و خویش مادری اش می رود. از آنجا هم اگر رفیق همراه زوآر پیدا کند، به زیارت پیر یسوی (خوجا احمد یسوی، پیر تورکستان، صوفی مقدس و بزرگ جهان تورک) به زمینهای سرزمین قیپچاق می رود.

او سحرگاه، خیلی زود از یورد بیرون رفت تا کسی سؤال نپرسد و درد سر ندهد. بعد از این که خیلی از اوبه دور شد، نایمان آنا دهنه شتر را به جلو، رو به سوی بیابان خالی از سکنه ساری اؤزک برگرداند.

چند روزی بود که آغ مایا با صدایی شبیه ناله های یکنواخت پاهایش را با خش خش آهسته بر زمین می زد و در درازنای بی حد و کران صحرای ساری اؤزک از میان دشتهای گود می تاخت. صاحبش به او امان نمی داد و در میان بیابان بی کس بر او های می زد و می تازاند. فقط شبها می آسودند. به محض باز شدن سپیده دم باز هم با نشانی که سوداگران داده بودند، نایمان آنا به دنبال گله شتر و پاسبان مانقورت آن می گشت. دومین روز بود که او، در حالی که برای رو به رو نشدن با یوان یوانها احتیاط می کرد، در نزدیکیهای "مالکوم دیجان" (Malkumdıcan) پرسه می زد و می گشت. اما هر چه قدر هم چشم می گرداند، هر چه قدر می گشت، به جز دشت و صحرای خالی هیچ چیز نمی دید. هر جا نگاه می کرد، به جز سراپهایی که چشم را فریب می دادند، هیچ چیز نمی دید. یک دفعه فریب یکی از سراپها را خورده بود: یک شهر با مسجد و قلعه و بارو دیده بود. به آن سوی دیوارهای شهر رفته بود. بلکه پسرش در بازارهای برده فروشان آن شهر بود؟ آن وقت پسرش را به ترک خودش می گرفت و آغ مایا را می تازاند. ببینم چه کسی به گرد پای آغ مایا می رسید؟! در میان بیابان، به خاطر سنگین تر و بدتر شدن حالش چنین چیزهایی به چشمش دیده می شدند.

به حرف که نیست، بی گمان پیدا کردن یک انسان در صحرای ساری اؤزک کار آسانی نبود. در این بیابان انسان مثل یک ذره شن است. "نه، اگر او در نزدیکی گله شترانی باشد که بر دشت پراکنده شده اند و می چرند، دیر یا زود شتری که از گله کنار مانده می بینی و سپس آن یکی شترها را نیز خواهی دید در آخر با دنبال کردن شتران به پاسبان آنها نیز خواهی رسید". امید نایمان آنا به همین بود.

در طول این سفر تا کنون در هیچ طرف چیزی شبیه به یک شتر ندیده بود. دیگر به شبهه افتادن شروع شده بود: "شاید چراگاه شترها را عوض کرده اند. شاید یوان یوانها آن شترها را برای

فروختن به بازارهای "خیوه" یا "بخارا" فرستاده باشند. اگر چنین باشد آن پاسبان از جاهای دور باز هم به اینجاها باز می‌گشت؟" وقتی که آن‌ها در میان غصّه‌ها و شبهه‌ها یورتهای اوبه را ترک کرده و به راه افتاده بود، تنها یک آرزو داشت: پسرش را بتواند ببیند. "بگذار مانقورت باشد. بگذار حافظه نداشته باشد. بگذار عقلش به جایی نرسد. تنها پسر او باشد. جانس سالم باشد. سلامت باشد. مگر این کم است؟ اما هر چه به اعماق ساری اؤزک می‌رفت، هر قدر به آنجاهایی که کاروان سوداگران گذشته بودند و نشان آنجاها را داده بودند، نزدیک تر می‌شد و امکان داشت پسرش را در همانجاها پیدا کند، جانس را ترس فرا می‌گرفت و به چنگ می‌فشرد: اگر به جای پسرش مخلوقی شکسته و معیوب با مغز پاک شده ببیند چه؟ او را این واهمه می‌شکست و از پا می‌انداخت. در آن هنگام رو به خدا می‌کرد و التماس می‌کرد که او نباشد. پسر او نباشد. یک بدبخت دیگر باشد. تنها مقصودش آن بود که آن مانقورت را با چشم خودش ببیند و باور کند که شک و شبهه‌هایش ناحق بودند. بعد از یقین پیدا کردن دیگر خودش را نمی‌شکست؛ باز می‌گشت و به حکم طالع، عمرش را به سر می‌زد و بعد بار دیگر دردش نهیب می‌زد و دوباره می‌گفت: "نه! هر جور که باشد، باشد. فقط پسر من باشد؛ پسر خودم".

در گیر با این احساسات مناقشه آمیز همچنان که از تپه‌هایی که جلویش می‌آمدند می‌گذشت، هنگامی که به دشتی باز رسید ناگهان جلویش در دره‌ای باز و گسترده گله‌ای بزرگ از شتران را دید که در سراسر دره پخش شده و می‌چریدند. شترهایی با رنگ شاه بلوطی در میان بوته‌ها و خارهای کوتاه می‌گشتند و سر بوته‌ها و خارها را می‌جویدند. نایمان آن‌ها ابتدا از فرط شغف و شادی نمی‌دانست چه کند. آغ‌مایا را‌های کرد و سپس از تصوّر این که ببیند پسرش همان مانقورت است، ترسید. سپس دوباره شروع کرد به شاد شدن. بعد از آن خودش را درک نمی‌کرد که به راستی چه حالتی را می‌گذراند:

اینهاش! این گله در حال چراست. پس پاسبان گله کو؟ باید همین اطراف باشد. و در آن سوی دره یک آدم دید. از دور کی بودنش مشخص نبود. پاسبان چماق به دست در حالی که افسار شتر

بار بر پشت سواری را در دست داشت در حالی که کلاه پوستینش را تا به چشمهایش کشیده بود، به او خیره شده بود و نگاه می کرد.

نایمان آنا نزدیک شد و پسرش را شناخت. ندانست که خود را چه طور از روی شتر به زمین انداخت:

- "پسرم! طفلکم!"

گویی میان او پسرش جنگلی رشته شد و آنا خودش را به زحمت به این جنگل بافت و به روی پسرش انداخت:

- "برای پیدا کردن تو از جان افتادم! این منم! مادر تو ام!"



و ناگهان حقیقت تلخ و دهشتناک را فهمید و در حالی که لبهای لرزانش را از شدت خشم می جوید، شروع به لگد کردن زمین کرد. هر چه قدر تلاش کرد خودش را در دست بگیرد، از پس خودش نتوانست بریاید. پاهایش می لرزید و دیگر نایی نداشت. برای سر پا نگه داشتن خود از

شانه های پسرش که لاقید و بی تفاوت ایستاده و با نگاهی مات و منگ او را می نگرست، سفت و سخت چسبید و با حق بق بلندی شروع به گریستن کرد. دردی که از دیرباز بالای سرش ایستاده بود و دست بردار نبود، حالا مانند سیل جاری شده بود و او را زیرش مدفون کرده بود. به شدت گریه می کرد و از پشت پرده شفاف اشک چشمهایش، از پشت زلفهای سفید پهن شده بر روی چشمها و صورتش، از میان انگشتهای لرزانش که گرد و خاک و چرک راه را بر تمامی صورتش می مالیدند، به خطوط چهره آشنای پسرش نگاه می کرد و باز هم آرزو داشت که پسرش بتواند او را، کمی هم شده، بشناسد. با این امید می خواست نگاههای او را به خودش جلب کند. اینجا چیز سخت و دشوار چه بود؟ مادر تنی را شناختن، مادری که از شکم او بیرون آمده بود، چه مانعی داشت؟

بیا و بگو که آمدن اینچنینی او در پسرش هیچ حسی را بیدار نکرد. انگار که این زن همیشه خدا در همین جاها بود. تو گویی هر روز خدا می آمده و به او سر می زده است. هیچ دهانش را باز نکرد که بپرسد: آی زن، تو کی هستی؟ چرا گریه می کنی؟ یک لحظه بعد پاسبان جوان، دستهای او را از شانه اش برداشت و شتر سواری بار بر پشتش را کشان کشان به آن سوی گله برد. رفت که ببیند که شتران جوانی که شروع به بازی کرده بودند، مبادا از گله دور شوند.

نایمان آنا خشکش زده بود. تکان نمی خورد. سر جایش ماند و چمباتمه نشست و در حالی که صورتش را میان دو دستش گرفته بود، با درد زار زار گریست. مدتی سرش را بالا نیاورد و در همان حالت ماند. سپس خودش را جمع و جور کرد و بار دیگر پیش پسرش رفت. می کوشید که خودش را ساکت و آرام نگه دارد. پسر مانقورت، گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده، با نگاههایی بی معنا و لاقید به او می نگرست. در صورت، که از آفتاب خشن و کولاک بیابان، مانند کلوخی خشک، رنگ باخته و مات و تکیده شده بود، چیزی، انگار مثل تبسم، سو سو می زد. اما چشمهایش عین لحظه اول کاملاً بی اعتنا بود:

- "بنشین با هم حرف بزنیم."

نایمان آنا این را گفت و آهی کشید. آنها روی زمین نشستند:

- "مرا می شناسی؟"

مانقورت با سرش "نه" گفت.

- "پس اسمت چیست؟"

- "مانقورت."

- "تو را حالا به این اسم صدا می کنند. اسم اولت یادت هست؟ اسم اصلی ات را به یاد بیار ببینم."

مانقورت حرف نمی زد. مادرش می دید که او برای به یاد آوردن اسمش تلاش می کند. میان دو ابرویش قطره های درشت عرق جوانه می زدند و بزرگ می شدند. چشمهایش در میان مه لرزانی قرار داشت. اما از قیافه اش پیدا بود که آن پسر با دیوار حجیم و بلندی رو به رو آمده بود. نمی توانست از آن دیوار بگذرد.

- "پس اسم مادرت چیست؟ پس خودت کی هستی؟ از کی ها هستی؟ هر چه نباشد جایی که در آن زاده شده ای را می دانی. نمی دانی؟"

نه، او هیچ چیز نمی دانست. هیچ چیز را به خاطر نمی آورد.

- "الهی! ببین تو را به چه روزی انداخته اند؟"

در حالی که این جمله را با پچ پچ می گفت، لبهای خشکش شروع به لرزیدن کردند. باز هم بی اختیار در حالی که از درد و بغض خفه می شد، با هق هق شروع به گریه کرد. هر چه قدر می کوشید نمی توانست اختیار خود را در دست بگیرد. این درد و کدر مادر در مانقورت قطعاً هیچ تأثیری نمی کرد:

- "خاک را می شود گرفت؛ مال و دارایی را می شود گرفت؛ حتی حیات یک آدم را می توان گرفت؛ اما چه کسی می تواند به حافظه یک انسان قصد کند؟ این کار را چه کسی فکر کرده و پیدا کرده است؟ پروردگارا، اگر هستی، این فکر را چه گونه در مغز انسانها انداخته ای؟ مگر در دنیا ظلم و شر کم است؟"

هان! در همان وقت آن‌ها در حالی که به پسر مانقورت شده اش نگاه می‌کرد، آغی (مرثیه) مشهوری را که دربارهٔ آفتاب، خدا و خودش بود، گفته بود. آدمهایی که آن حرفها و ماجراها را می‌دانند، وقتی که حرف از احوالات ساری اؤزک می‌شود، اکنون نیز از آن آغی یاد می‌کنند. هان! در همان آن، آغی، مرثیه و مویه (اوخشاما Oxşama) مشهورش را که او در همان آن بر زبان آورد، چنین شروع کرده بود:

- "من آن ماده شتر خاکستری هستم که پوست کره ام را پر از کاه کرده اند. آمده ام که پوست انباشته شده از کاه کره ام را ببویم".

با تمام وجودش ناله و شیون می‌کرد و آغیهایی که از جگرش کنده می‌شد و بیابانهای ساکت و بی‌کران ساری اؤزک را بر سر گرفته بود و پر کرده بود، آغیهایی که قلبها را هرگز تسکین نمی‌داد؛ آغیهایی که آتش دردها را هرگز خاموش نمی‌کرد، آنها را در همان لحظات گفته بود. بعد از آن، آن‌ها اکنون به این قرار آمد که دیگر از او نپرسد که چه کسی است، بلکه با تلقین به او بفهماند:

- "اسم تو "یول آمان" (ژول آمان / Yol Aman / Jolaman) است. می‌شنوی؟ تو یول آمان هستی. اسم پدر تو "دؤنن بای" (Dönən bay) است. پدرت یادت نیست؟ آخر او به تو در کودکی تیر انداختن یاد می‌داد. من هم مادر تو هستم. تو هم پسر من هستی. تو از قبیلۀ نایمانها هستی. می‌فهمی؟ تو نایمان هستی".

مانقورت به حرفهای مادر با لاقیدی و بی تفاوتی کامل گوش می‌کرد. انگار که این حرفها به او دخلی نداشت. یقین به جیر جیر یک ملخ در علفزار نیز این چنین گوش می‌داد. و در آن حال نایمان آن‌ها از پسر مانقورتش پرسید:

- "پس قبل از آمدن تو به این جا چه ها داشتی؟"

مانقورت جواب داد:

- "هیچ چیز!"



- "شب بود یا روز؟"

- "هیچ چیز!"

مانقورت عیناً همان حرفها را تکرار می کرد.

- "با چه کسی دوست داشتی حرف بزنی؟"

- "با ماه! اما ما حرف همدیگر را نمی شنویم. اون بالا یکی نشسته است."

- "تو باز چه می خواهی؟"

- "می خواهم که من هم گیس داشته باشم؛ مثل گیس آقایم."

نایمان آنا در حالی که می گفت: "بگذار ببینم آنها چه بلایی بر سرت آورده اند" دست به سوی سر او دراز کرد.

مانقورت در همان لحظه کنار جهید و با دستهایش پوست شتر را سفت و سخت چسبید و دیگر به طرف مادرش نگاه نکرد. زن فهمید که سرش را و بلایی را که بر سر پسرش آورده اند، هیچ وقت نمی تواند به یاد او بیاورد.

در همین حین از دور یک آدم سوار بر شتر دیده شد. او نزدیک و نزدیک تر می شد. نایمان آنا پرسید:

- "این کیست؟"

- "برای من غذا می آورد."

نایمان آنا به تشویش افتاد. تا زمانی که این یوان یوان که از گوشه ای بی جا و بی موقع بیرون آمده بود، او را ندیده بود، باید زود عقب می کشید و پنهان می شد. زود شترش را به زانو نشانده و در حالی که به پسرش خبرداری می داد که: "به او هیچ چیز نگو من زود برمی گردم" سوار شتر شد و دور شد.

پسرش البته جوابی ندارد. برایش اصلاً مهم نبود.

نایمان آنا زود فهمید که سهو کرد که سوار بر شتر از داخل گله گذشت، اما دیگر دیر شده بود. البته یوان یوان می توانست آدمی را که سوار بر شتر سفید بود، ببیند. او باید خم می شد و در حالی که خود را کاملاً پنهان می کرد، از داخل گله پیاده رد می شد.

نایمان آنا از محل چراگاه خیلی دور شد و بعد به دره ای که کناره های آن را بوته های درمنه دشتی (Yovşan) پوشانده بود، داخل شد. در ته دره شتر را به زانو نشانند و پیاده شد و نگذاشت آغ مایا دوباره بلند شود. پنهان شد و شروع کرد به دید زدن. یوان یوان او را دیده بود. کمی بعد آن مرد در حالی شترش را یورتمه می راند سر رسید. با نیزه و تیر و کمان مسلح بود. از اطوار یوان یوان پیدا بود که معطل مانده است. در حالی که به اطرافش سرک می کشید در حیرت مانده بود. نمی دانست آن کسی که از دور دیده بود که سوار بر شتر سفید با سرعت از آن جا دور شد، کجا غیب شده بود؟ نمی توانست تصمیم قطعی بگیرد که مهار شترش را به کدام طرف بگرداند. اول به یک سو راند. سپس به سمت دیگر برگشت. بار آخر تا نزدیکی دره آمد و از کنار او گذشت. خوب بود که به عقل نایمان آنا رسیده بود که پوزه شتر را با شالش بکشد و ببندد. هر چه بگویی می توانست اتفاق بیفتد. یک بار می دیدی شتر از این سو یک صدایی کرد. نایمان آنا خود را پشت درمنه های دشتی انبوه پنهان کرده و یوان یوان را خوب دیده بود. او سوار بر شتری با موهای پر پشت و زبر بود و خوب به اطراف چشم می گرداند. صورت بزرگ، برآمده و گردی داشت. قیافه اش از شدت غضب سخت کشیده و وحشتناک بود. نوک کلاه پوستینش مانند بینی قایق به بالا برگشته بود. پشت گردنش یک جفت گیسوی بافته سفت، خشک و سیاه به پایین آویزان بود. یوان یوان در حالی که پاهایش در رکاب شتر بود، روی رکابها ایستاده بود و در حالی که نیزه اش را در وضعیت حاضر نگاه داشته بود، به اطراف سرک می کشید. چشمهایش برق بدی داشت. این یکی از دشمنانی بود که صحرای ساری اؤزک را غصب کرده بودند؛ خیلی از مردم را برده کرده بودند و آن سرنوشت شوم را بر سر او و خانواده اش آورده بودند. اما یک زن تنها با دست خالی با این یوان یوان جنگجو و بی امان چه می توانست بکند؟ در آن لحظات بحرانی، زن این را هم اندیشید که کدامین

نوع حیات، کدامین حادثه‌ها این آدمها را این گونه بی‌امان و بی‌رحم کرده و به وحشیگری‌هایی این چنین وادار کرده و آورده و رسانده است: "حافظه برده را محو کردن"؟  
یوان یوان وقتی کمی این طرف و آن طرف را سیر کرد به طرف عقب رو به سوی گله شترها بازگشت.

شب می‌افتاد. اگر چه آفتاب غروب کرده بود اما هنوز شفق آسمان محو نشده بود. سپس هوا ناگهان تاریک شد و اطراف را سیاهی مطلق یک شب بی‌مهتاب پوشانید.

نایمان آنا آن شب را در زمینهای صحرای نزدیک پسر دردمندش سپری کرد. از برگشتن به سوی پسرش می‌ترسید. می‌ترسید که آن یوان یوان شب را پیش گله شتران بماند. آن شب به قرار قطعی رسید که پسرش را خلاص کند؛ به هر ترتیبی شده، تلاش کند و با خودش ببرد:

"بگذار مانقورت باشد. بگذار هیچ چیز نفهمد. تنها در میان آدمهای قبیله خودش باشد. از این که در میان بیابان ساری اؤزک بی‌کس و تنها و چوپانی یوان یوانها را بکند، این بهتر است که در میان آدمهای خودش بماند و زندگی کند". قلب مادر چنین می‌گفت. دردهایی را که دیگران به راحتی تحمل می‌کردند و با آن دردها آشتی می‌کردند، او نمی‌توانست تحمل کند. او روا نمی‌دانست که پسرش از خورشید از خون او بود و جان او و از شکم خودش بیرون آمده بود، برده بماند. کسی چه می‌دانست؟ شاید بعد از این که به زادگاهش برگشت بعد از دیدن آن جاها و انسانهای آشنا عقلش سر جای خودش برمی‌گشت و سالهای کودکی اش یادش می‌آمد.

سحرگاه نایمان آنا بار دیگر بر آغ مایا سوار شد. او دوباره از دورادور خیلی پرسه زد و چرخید و خیلی نگاه و دقت کرد و به گله‌ای که در طول شب خیلی از آن دور شده بود، یواش یواش شروع به نزدیک شدن کرد. بعد از دیدن گله هم خیلی دقت کرد و نگاه کرد که ببیند آیا از یوان یوانها کسی آنجا هست یا نه. بعد از این که یقین کرد هیچ کس آنجا نیست، پسرش را صدا کرد:

- "یول آمان، یول آمان، سلام!"

به محض این که پسرش برگشت و نگاه کرد، مادر نفسی عمیق از شعف کشید. اما همان لحظه فهمید که پسرش فقط به سوی صدا برگشته است. نایمان آنا بار دیگر کوشید که حافظهٔ مردهٔ فرزندش را زنده کند. اینها را می گفت و با التماس می کوشید به او بفهماند:

- "اسمت را به یاد بیار. پیدا کن بین اسمت چیست؟ مگر نمی دانی پدرت دؤنن بای است؟ اسم تو مانقورت نیست؛ یول آمان است! اسمت را برای این یول آمان گذاشته ایم که تو در هنگام کوچ بزرگ نایمانها در راه زاییده شدی. وقتی که تو را زاییدم، ما سه روز کوچ را نگه داشتیم و اتراق کردیم. سه روز جشن گرفتیم و سور دادیم."

آنا بدون آن که ببیند که این حرفهایش بر پسر مانقورتش چه تأثیری دارد، میان حرفهایش وقفه نمی انداخت. اگر هم مغز پسرش خالی بود، باز هم امید داشت. بلکه جرّقه ای در شعور سیاه شده اش سو سو بزند. چه فایده که آن زن به در قفل شده ای هی می کوید و می کوید. آنا باز هم حرفهای خودش را می گفت:

- "اسمت را به یاد بیار! اسم پدرت دؤنن بای است!"

سپس از غذا و آبی که محض احتیاط برداشته بود به او خوراند و نوشاند. بعد از این که پسرش را خوب سیر کرد، شروع کرد به لای لایی گفتن به او. پسر از لای لای خیلی خوشش می آمد. لای لای زن مثل پرتوهای ملایم نور آفتاب در سحرگاه به قلب او پهن و پخش می شد. با خوشی به آن گوش می داد. بر صورت سیاه، سفت شده از خورشید و منجمد او یک حالت جاندار و ملایم پیدا شده بود. آنا که این حالت را دید، کوشید تا به او بباوراند که این صحراها را ترک کند؛ با او همراه شود و به سرزمین خودشان بازگردد و از شرّ یوان یوانها جان خود را یک دفعه برهاند. اما مانقورت به عقلش نیز نمی توانست این را بزند: "چه طور می تواند برود؟ پس گله چه می شود؟" نه، آقایش گفته بود که نگذارد گله را از جلوی چشمهایش دور شود.

- "به یاد بیار کی هستی؛ اسمت چیست. پدر تو دؤنن بای است."

سر مادر آن قدر مشغول و گرم شده بود که حس نکرده بود که کی شب فرا رسیده بود. آن هنگام بیدار شد و دید که یوان یوان سوار بر شتر از آن سوی گله دارد نزدیک می شود. این بار خیلی نزدیک بود. شترش را هم هر لحظه تندتر می راند. نایمان آنا فرصت را گم نکرد و زود سوار بر آغمایا شد و تند دور شد. اما از آن سوی گله نیز یک یوان یوان دیگر بیرون آمد و خواست که راه او را ببندد. نایمان آنا که کار را چنین دید، شترش را با فریاد بلند هی کرد و تند و سریع دوامد و از میان آن دو گذشت. آغ مایا که از پاها بسیار سبک و چابک بود، توانست او را سر وقت از میان مهلکه بیرون ببرد. یوان یوانهای عقب مانده با داد و فریاد در حالی که زوبینه‌هایشان را می رقصاندند او را تعقیب کردند. اما آیا می شد به آغ مایا رسید؟ تا شترهای پر موی آنها بتواند تند و سریع بدون و به گرد پای آغ مایا برسند، آغ مایا در حالی که در ساری اؤزک مثل باد بال می زد و پرواز می کرد، نایمان آنا را از این تعقیب و گریز مرگ و زندگی دور کرد.

منتها او نتوانست خبردار شود که یوان یوانهایی که دستشان خالی مانده بود، برای خنک کردن دلشان مانقورت بدبخت را تا می شد، زدند. اما از او چه انتظاری می توانستند داشته باشند. بارها می گفت و می ایستاد:

- " می گفت مادر من است."

- " او مادر پادرت نیست! تو مادر نداری! هیچ می دانی برای چه آمده است؟ می دانی؟ می خواهد که کلاهت را بردارد و سرت را به بخار بدهد!"

آنها می کوشیدند به جان مانقورت نگون بخت ترس و وحشت بیندازند. صورت سیاه شده مانقورت بعد از شنیدن این حرفها خاکستری تیره شد. او در حالی که سر و گردن خود را جمع کرده بود و می کوشید مثل لاک پشت سرش را میان لاک شانه و گردنش پنهان کند، کلاه پوستینش را سفت و سخت چسبیده بود. مانند حیوان در تله افتاده ای شروع کرد با وحشت به دور و اطرافش نگاه کردن. یوان یوان به او تیر و کمان داد و گفت:

- "ترس! بگیر این را! نشان بگیر ببینم!"

- یوان یوانی که این را می گفت در همان حال کلاهش را به هوا انداخت. تیر کلاه را سوراخ کرد و از آن گذشت. صاحب کلاه در حالی که می گفت: "بین ها!" در حیرت و تعجب ماند:

- "حافظه دستش هنوز هم مانده است!"

نایمان آنا مانند پرنده ای که آن را از لانه اش تارانده باشند، در دشت به این طرف و آن طرف می رفت و ناآرام بود. نمی توانست برای خودش جایی پیدا کند. نمی دانست چه کند و منتظر چه بماند. آیا یوان یوانها پسرش را به همراه گله به نزدیک اردوگاهشان خواهند برد که دیگر دستش به پسرش نرسد یا برای گرفتن او کمین خواهند کرد. در میان این فکر و خیالات، در حالی که خودش را پنهان می کرد دور و اطراف را دایره وار می گشت. در نهایت وقتی که کمین کرد و دید که یوان یوانها از گله جدا شدند و رفتند، خیلی شاد شد. نایمان آنا وقتی که از پشت سر به آنها خیلی نگاه کرد و مطمئن شد که کاملاً دور و از نظر ناپدید شدند، به این قرار آمد که بار دیگر نزد پسرش بازگردد. حالا فکر قطعی او این بود که پسرش را به خانه ببرد: "به سرش هر چه آمده باشد، تقصیر او نیست. چه کند که بختش چنین بر سرش آورده است. دشمنان او را به این روز انداخته اند. هر چه بادا باد. مادرش او را در بردگی نخواهد گذاشت. بگذار نایمانها ببینند که متجاوزان اشغالگر بیگانه چگونه عقل را از سر جوانان دلاورشان بیرون می کنند و آنها را به چه رذالتی می اندازند. بگذار غضبناک شده و سلاح بپوشند. مسئله خاک و زمین نیست. خاک و زمین برای همه کفایت می کند. مسئله در آن است که این رذالت یوان یوانها به آنها حتی به این که همسایه ای بیگانه هم باشند، حق نمی دهد."

نایمان آنا با این فکرها پیش پسرش باز می گشت. هی سبک و سنگین می کرد که چگونه به او بیاوراند؛ چگونه به او حالی کند که آن شب همراه با هم باید فرار کنند و از آنجا بروند.

تاریکی با افق درمی آمیخت. یک شب از سلسله شبهای بی شمار گذشته و رفته و شبهایی که در آینده خواهند آمد، بر روی بیابانهای پهناور و ناپیدا کران ساری اؤزک فرو می نشست و تاریک روشنی سرخ فام، به آرامی، بدون آن که احساس شود، بر روی دره ها و سینه کوهها و تپه ها می

خزید و نزدیک می شد. آغ مایا صاحبش را با رفتنی سبک، و آزاد به سوی گله شترها می برد. اشعه خورشید در حال فرورفتن آن را در میان کوهانه‌های شتر به خوبی آشکار می کرد. نایمان آنا رنگ و روح به صورت نداشت. ظاهر و منظره ای بسیار جدی داشت. موها و زلف سفید، چینهای صورتش که مانند شفق ساری اوزک بودند و دردهایی که بر پیشانی و چشمه‌هایش نشسته بودند، دردهایی پایان ناپذیر. ایناهاش او! به گله رسید. از میان حیوانات در حال چرا گذشت. به اطراف چشم گرداند. اما نتوانست پسرش را ببیند. شتر سواری او در حالی که رویش بار بسته بودند، در حالی که افسارش را بر زمین می کشید، در حال چرا بود. نایمان آن شروع کرد به صدا کردن پسرش:

- "یول آمان! کجایی؟ منم. مادرتم! کجایی؟"

در میان آن نارحتی و در حالی که به دور و اطراف سرک می کشید، نتوانست ببیند که پسرش پشت شتر پنهان شده و زانویش را بر زمین زده و با تیر او را نشان گرفته است. اشعه آفتاب مانع دید پسر می شد اما دنبال فرصت می گشت تا تیر را رها کند.

- "یول آمان! پسرم!"

نایمان آنا در حالی که نگران پسرش بود، او را صدا می کرد. یک دفعه موقع برگشتن و نگاه کردن او را دید. و تنها توانست بگوید: "نینداز!" می خواست آغ مایا را مهمیز بزند که برگردد و با پسرش رو در رو شود. اما نتوانست. تیز وزوزکنان به بازو و زیربغل چپ او نشست.

این ضربه کشنده ای بود. نایمان آنا بر روی گردن آغ مایا شکست و در حالی که گیر می کرد، افتاد. اما قبل از این که خود آنا بیفتد، روسری سفید از سرش باز شد؛ در هوا یک پرنده شد؛ قیه کشان پرواز کرد و اوج گرفت و رفت. او مدام می گفت:

- "به یاد بیار از کی ها هستی! سمت چپست؟ اسم پدر تو دؤنن بای است. دؤنن بای! دؤنن بای! دؤنن بای..."

بر طبق آنچه گفته شده است، از آن هنگام به بعد در ساری اؤزک "مرغ دؤنن بای" می پرد. پرنده دؤنن بای هنگامی که به مسافری می رسد، در حالی که در نزدیکیهای او می پرد، جیغ می کشد: - " به یاد بیار از کی ها هستی! پسر کی هستی؟ سمت چیست؟ سمت؟ اسم پدرت دؤنن بای است. دؤنن بای! دؤنن بای! دؤنن بای! دؤنن بای!..."

در ساری اؤزک به جایی که نایمان آنا را دفن کرده اند از آن وقت آنا بئیت، یعنی قبرستان مسکن آنا می گویند. نسل آغ مایا زیاد است. همه ماده شتران به او رفته اند. شتران سفیدسر در آن زمینها شناخته شده هستند. اما نرها، بر عکس، مانند قارا نر (Qara Nər) طوفانی، سیاه و پرزور می شوند.

منبع: سایت آذوح

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28608:1394-08-12-18-24-25&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28608:1394-08-12-18-24-25&catid=2:10&Itemid=18)

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=31479:1395-04-09-19-43-34&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=31479:1395-04-09-19-43-34&catid=2:10&Itemid=18)



## **Manqurt ("Gün var əsrə bərabər "romanından parça)- Çingiz Aytmatov**

Ana-Beyit qəbiristanlığının öz tarixi vardı. Əvvəl-başdan rəvayət onunla başlanırdı ki, bu yerləri zəbt eləyən juanjuanlar əsir tutduqları düşmən əsgərləri ilə çox amansız rəftar eləyirmişlər. İmkanları olanda əsiri qonşu ölkələrə qul satarmışlar. bu da əsir üçün xoşbəxtlik hesab olunurmuş, çünki ümid yeri qalırdı, kim bilir, bəlkə elə bir imkanı oldu ki, qaçıb vətənə qayıtdı... Juanjuanların özləri üçün qul saxladıqları əsirləri isə dəhşətli tale gözləyirdi. Onlar öz qurbanlarının başına zif keçirib dözülməz işgəncə verərək onun yaddaşını tamam yox eləyirmişlər. Bu işi adətən, davada əsir alınmış cavan döyüşçülərin başına gətirirmişlər. Əvvəlcə onların başını qırxırmışlar, tükləri bir-bir dibinəcən təmizləyirmişlər. Başı qırxıb qurtaranacan Juanjuanların təcrübəli qəssabları lap yaxında qart bir dəvə kəsərmiş. Dəvənin dərisini soyanda, əvvəlcə onun ən ağır və möhkəm olan boyun dərisindən başlayarmışlar. O dəqiqə də hissələrə bölüb, buğlana-buğlana başı qırxılmış əsirlərin başına keçirərmişlər, dərinin çəkilməyi ilə saqqız zifi kimi yapışmağı bir olurmuş—bir növ indiki üzgüçülük papaqları kimi. Başına belə iş gətirilən adam ya ağır işgəngələrə dözməyib ölür, ya da ömür-billah yaddaşını itirib manqurt olurmuş—yə'ni keçmişini xatırlaya bilməyən qula çevrilirmiş. Bir dəvənin boyun dərisi beş-altı zifə bəs eləyirmiş. Zif salından sonra məhkumun boynuna taxta kündə keçirirmişlər ki, başını yerə çatdıra bilməsin. Onların tükürpədicə nalələri boş yerə narahatçılıq verməsin deyə yazıqları bu vəziyyətdə uzaq yerə aparıb, əl-ayaqları bağlı, ac-susuz atarmışlar qızmar günün altına. İşgəncə bir neçə gün sürürmüş. Müəyyən yerlərdə də güclü gözətçi

dəstələri qoyarmışlar ki, hələ sağkən qohumlarından, əqrəbalarından gəlib onları xilas etmək fikrinə düşsələr, qoymasınlar. Ancaq belə hallar çox nadir olurmuş. çünki açıq düzənlikdə hər cür hərəkət uzaqdan görünür. Sonralar bir nəfərin manqurt olunmağı xəbəri gəlib qəbiləyə çatanda, onun ən yaxın qohmları belə onu xilas eləmək, ya satın alıb qurtarmaq istəmişlər. çünki bu, adamın özünü yox, müqəvvasını qaytarmaq demək idi. Rəvayətdə Nayman-Ana kimi tanınan bircə nayman qadını öz oğlunun bu bədbəxtliyi ilə barışa bilməyib. Sarı-özək əfsanəsində də elə bu barədə danışrlar. Qəbiristanlığın adı da bununla əlaqədardır–Ana-Beyit, yə'ni Ana məskəni .

Sarı-özəyin qızmar günəşinin döydüyü çöldə ağır işgəncə çəkənlərin çoxu dözməyib ölmüş. Beş-altı manqurtdan biri, ya ikisi sağ qalmış. Onların ölümünə bais aclıq, ya susuzluq olmurmuş . onların axırına çıxan gün altında quruyub manqurtun başında get-gedə amansızcasına sıxılan xam dəvə dərisinə verdiyi dözülməz əzablardı. Qızmar günəşin şüaları altında durmadan sıxılan zif qulun qırxıq başını dəmir məngənə kimi sıxırdı. Əzaba mə'ruz qalan bu yazıqların ikinci gün tükləri uzanmağa başlayırdı. Asiyalıların düz və cod tükü bə'zən dəvənin xam dərisinə bitir, çox vaxtasa yol tapa bilmir, qayıdıb təzədən manqurtun dərisinə girərək onun əzabını daha da artırırdı. Bu sonucu işgəncə vaxtı məzlumların şüuru lap pozulmuş. Juanjuanlar yalnız beşinci gün gəlib onları yoxlayırmışlar ki, görsünlər kim ölüb, kim qalıb. Əsirlərdən birini tapanda belə hesab eləyirmişlər ki, məqsədlərinə çatıblar. Ona su verir, qandal- kündəsini açır, bir az sonra da qulluq eləyib gücə gətirir, ayağa qaldırırdılar. O, yaddaşını itirib **dönüb** olurdu qul manqurt, buna görə də adi sağlam qullara nisbətən birə-on artıq qiymətləndirilərdi. Hətta belə

bir qayda varmış: öz aralarında vuruşma-zad düşəndə manqurt öldürülərsə öz həmqəbilələrinə nisbətən üç artıq ödəniş verilməliymiş. Manqurt kim olduğunu, hansı nəsil-dən-qəbilə-dən olduğunu, adını, uşağlığını, atasını, anasını xatırlayıb yadına sala bilmirmiş—qərəz ki, manqurt özünü insan kimi dərk edə bilmirmiş. O, dilsiz-ağızsız heyvan kimi bir şey olduğu üçün tamamilə müti və təhlükəsiz idi. Manqurt heç vaxt qaçmaq fikrinə düşməzmiş. Buna görə də onu güdmək, keşikçi saxlamaq, gizli niyyətlərindən şübhələnmək lazım gəlmirdi. Manqurt sadıq it kimi bircə öz sahibini xatırlayırdı, başqa adamlara baş qatıb qarışmazdı. Bircə fikri—qayğısı vardısı o da qarnını doydurmaqdı. Başqa dərdi-çoru yox idi. Əvəzində tapışırılan işi kor-koranə, can-dildən, inadla yerinə yetirərdi. Manqurtlara, adətən, ən çirkin və ağır işləri gördürərdilər, ya da ki, küt dözümlü tələb eləyən cansıxıcı işlər buyurardılar. Uzaqlarda otlayan dəvələrə pasibanlıq eləyən manqurtdan başqa heç kəs Sarı-özək çöllərinin tənhalığına, kimsəsizliyinə dözə bilməzdi. Belə bir əlçatmaz yerdə bircə manqurt neçə-neçə xitmətçini əvəz eləyirdi. Yeməyini vaxtılı-vaxtında ver, yay-qış qalib işini görsün, özü də nə təklidən, nə tənhalıqdan şikayət eləsin. Sahibinin əmri manqurt üçün hər şeydən artıqdı. Yeməkdən, bir də çöldə soyuqdan donmamaq üçün kör-köhnə nimdaş paltardan başqa bir şey istəmirdi. Bu əhvalat o dövrlərə aiddir ki, Juanjuanlar köçəri Asiyanın cənub civarlarından sıxışdırılıb çıxarıldıqları üçün şimala yerləşməmiş, uzun müddət Sarı-Özək çöllərini zəbt eləyib, ərazilərini genişləndirmək, qul ələ keçirmək üçün qovğalar aparırdılar. Bu üzücü qovğaların ara verdiyi sakit günlərin birində Nayman topraqlarına karvanlarla mal gətirən

sövdəgərlər çay məclisində söhbət vaxtı danışirlar ki. Sarı-Özək düzlərindən keçəndə quyuların başında Juanjuanlar tərəfindən elə bir ciddi müqavimətə rast gəlməyiblər. çöllükdə böyük bir dəvə sürüsünü güdən cavan bir pasiban görüblər. Sövdəgərlər onunla danışmaq istəyəndə görüblər ki, oğlan manqurtdır.

Baxan deyir ki, sapsağlam adamdır, heç kəsin ağına gəlməz ki, onun başına belə iş gətirilib. Yəqin o da vaxtında söz deyib, söz anlayan oğlanmış, özü də lap cavan-cahil, bığ yeri təzə tərleyib, sir-sifəti, görkəmi də pis deyil, di gəl ki, danışdıranda elə bil dünən dünyaya gəlib, yazıq uşaq nə atasının adını bilir, nə anasının. Juanjuanların onun başına gətirdikləri müsibəti də xatırlaya bilmir, hardandır, kimlərdəndir, onu da bilmir. Nə soruşursan dinmir, bircə " hə " bilir, bir də " yox", bir də qulaqlarınacan keçirdiyi papağından bərk-bərk tutub dayanır. Dəvənin dərisi bə'zən ömürlük bitişib qalır manqurtun başında. Belə manqurt üçün ondan böyük cəza yoxdur ki, deyəsən, gəl, başını buğa verib dərinə qoparda. Dəli ayğır kimi çırpınacaq, bir adamı da başına yaxın buraxmayacaq. Belə manquryt heç vaxt papağını çıxartmır, elə papağda da yatır.

Bu söhbət gedən vaxt bir arvad sövdəgərlərə çay süzürmüş. Demə o arvad Nayman-Ana imiş... O gecə Nayman-Ana səhərəcən çimir vurmur, başa düşür ki, o manqurt pasibanı Sary-Özək çöllərində axtarib tapmayınca, onun öz oğlu olmadığını bilməyincə rahatlıq tapmayacaq. Çoxdan bəri ürəyində gizləyib saxladığı üzücü, qorxulu bir şübhə ana qəlbində yenidən baş qaldırmışdı –oğlu döyüş meydanında həlak olub, ya yox?

Onun oğlu Sarı-Özək torpalarında Juanjuanlarla döyüşdə həlak olmuşdu. Əri də bir il əvvəl öldürülmüşdü. Naymanlar arasında ad çıxarmış, sayılan kişilərdən biriymiş. Oğlu döyüşə getmişdi ki, atasının qisasını alsın. Döyüşdə düşmənlə üz-üzə gəlib sinələşəndə görüblər ki, onun oğlu yığılıb atın boynuna, döyüşən hay-həşirindən hürkən qızgın at götürülüb, oğlan duruş gətirə bilməyib yığılıb, bir ayağı ilişib üzəngiyə atın böyründən aslı qalıb. At oğlanın cansız cəsədini sürüyə-sürüyə üz tutub çölə... Tərslikdən at düşmən tərəfə qaçıb.

Naymanlar bir neçə gün dalbadal çölü gəzib axtardılar ki, oğlanın ölüsünü tapsınlar, bir şey çıxmadı. Nə meyidini tapdılar, nə atını, nə də silahını-yarağını, nə iz vardı, nə əlamət... Onun həlak olduğuna heç kimdə şəkk-şübhə yox idi, çünki yaralı olsaydı belə bu neçə gün ərzində ya qan itkisindən, ya da susuzluqdan ölərdi.

O gündən Nayman-Ana üçün bu bomboş dünyada bomboş günlər başladı. O başa düşürdü ki, davada həlak olanlar olur, intəhası oğlunun meyidinin döyüş meydanında atılıb qalmağı, basdırılmamağı ona rahatlıq vermirdi.

Bu qara fikirləri özündən rədd eləmək üçün oğlunun öldüyünə gərək öz gözləri ilə inanaydı. Ona hər şeydən çox şübhə gətirən oğlunun atının yerli-dibli yoxa çıxmağı idi, at ölməmişdi, at hürküb qaçmışdı. Bütün ilxı atları kimi, o da gec-tez üzəngiyə ilişmiş ölünü sürüyə-sürüyə öz ilxısına qayıtmalı idi, onda nə qədər dəhşətli olsa da atın sürüyə-sürüyə gətirdiyi bu ölünün üstə ağlayar, ulam-ulam ulayar, üz-gözünü cıradı. Əvəzində ürəyindəki bütün şübhələri birdəfəlik çıxardıb atardı, ölümünə də soyuq dərrakəylə hazırlaşardı. Ancaq nə fayda ki, nə oğlunun meyidi

tapıldı. nə də at qayıtdı. Qəbilə camaatı bu hadisəni yavaş-yavaş unudmağa başlayırdı. çünki zaman keçdicə hər şey silinib. unudulub gedər... Bircə ana təskinlik tapıb unuda bilmirdi. Fikirləri elə eyni çevrədə cərəyan eləyirdi. Atın başına nə gəlin. yəhər-əsbab nə oldu. yar-yarağı hara itdi? Heç olmasa bu əlamətlərə görə oğlunun taleyini bəlkə öyrənə biləydi! Axı ola bilər ki, çapıb əldən düşəndən sonra Juanjuanlar onu Sarı-Özəyin bir yerində tutub ələ keçirə biliblər. Yəhər-yüyenli əlavə bir at da pis qənimət deyil. Bəs onda Juanjuanlar onun üzəngiyə ilişib sürünə-sürünə qalan oğlunun meyidini görəsən neyləyiblər? Basdırblar, yoxsa qoyublar elə çölün düzündə heyvanlara yem olsun? Birdən bəlkə diriymiş o. bəlkə allahın işidir. ona ölüm verməyib? Görəsən onu öldürüb əzablarına son veriblər. ya çölün düzənində atıblar ki. orda canı çıxsın. bəlkə?

şübhələrin sonu yox idi. O gəlmə sövdəgərlərin heç birinin ağına gəlməzdi ki. o cavan manqurt haqqında dedikləri sözlər Nayman-Ananın qovrulan ürəyinə təzə bir qıgılcım salacaq. Ana başa düşdü ki. ta o manqurtu tapmayanca. onun öz oğlu olub-olmadığını bilməyincə sakitlik tapmayacaq.

Sübh açılanda Nayman-Ana yurddan yola hazır çıxdı. Kandarı adlayıb qarıya söykəndi. fikrə getdi. aulu tərk etməmiş ətrafı diqqətlə süzdü. Ananın gözləri doldu. dərin bir ah çəkdi. Heç ağına gələrdimi ki. belə-belə günlər görəcək! Sonra özünü ələ aldı. duanın birinci sözlərini pıçıldadı: " La ilahə illəllah " (Allahdan başqa allah yoxdur) və qəti addımlarla dəvəyə yaxınlaşdı. dizlərini qatlayıb hıxladı. Nayman-Ana

əlindəki heybələri tələsik alıxdan aşırıb dəvəyə mindi. səsləyib onu diklədi. Ağmaya indi başa düşdü ki, qarşıda səfər var.

Bir neçə gün idi ki, Ağmaya yeknəsəq inləmə kimi bir səslə, ayaqlarını asta bir xışıltıyla yerə toxunduraraq ucsuz-bucaqsız Sarı-Özəyin çökəkdüzəniylə yorturdu. yiyəsi ona aman vermir, kimsəsiz qızmar çöllüklə haylayıb qovurdu. Yalnız gecələri dincəlirdilər. Səhər açılan kimi yenə sövdəgərlərin nişan verdiyi yerdə böyük dəvə sürüsünü, manqurt pasibanı axtarırdılar.

Söz yox. Sarı-Özəkdə axtarib adam tapmaq asan iş deyil. belə yerdə adam qum zərrəsi kimi bir şeydir. yox.əgər o. düzə yayılıb otlayan böyük bir dəvə sürüsünün yanındadırsa. get-tez qıraqda otlayan dəvələrdən birini görəcəksən. sonra da o biri dəvələri. axırda da gəlib çıxacaqsan pasibanın izinə. Nayman-Ananın ümidi buna idi.

Hələlik heç yanda belə bir şey görə bilməmişdi. Artıq şübhələnməyə başlamışdı ki, bəlkə dəvələrin otlaq yerini dəyişiblər, bəlkə Juanjuanlar o dəvələri satılmaq üçün Xivə, Buxara bazarlarına göndəriblər. Belə olsa, o pasiban elə uzaq yerlərdən görərsən bir də buralara qayıdarmı?

Belə hisslər içində qabağına çıxan alçaq təpələri aşıb düzə çıxanda birdən qarşısında geniş bir dərəyə yayılıb otlayan böyük bir dəvə sürüsü gördü. şabalıdı dəvələr alçaq kolluq və tikanlığın arasında gəzir, kol və tikanların ucunu gəmirirdilər. Nayman-Ana əvvəlcə sevincindən nə edəcəyini bilmədi. Ağmayanı hayladı, sonra qorxdu, manqurt olmuş oğlunu görəcəyindən qorxdu.

Budur, sürü otlayır, bəs pasiban hanı? Buralarda olmalıdır. Və dərənin o başında adam gördü. Uzaqdan kim olduğu bilinmirdi. Əliçomaqlı

pasiban yüklü minik dəvəsinin noxtasından tutub gözünəcən basdığı papağın altından ona baxırdı.

Yaxınlaşıb oğlunu tanıyan Nayman-Ana özünü dəvənin belindən yerə necə atdığını bilmədi.

–Oğlum, oğul bala! Səni axtarmaqdan əldən düşmüşəm! Mən sənın ananam!

Və birdən hər şeyi başa düşüb acı bir dəhşətlə səyriyən dodaqlarını gəmirərək yeri təpikləməyə başladı. nə qədər çalışdı özünü ələ alsın, özüylə bacara bilmədi. Özünü ayaqda saxlamaq üçün laqeyd dayanıb-baxan oğlunun çiyindən bərk-bərk yapışıb hönkürtüylə ağladı. çoxdan bəri başının üstünü kəsdirmiş dərd indi sel kimi onu altına alıb basdırırdı.

Di gəl ki, onun gəlişi oğluna heç bir tə'sir göstərmədi. heç ağzını açıb soruşmadı ki, ay arvad kimsən, niyə ağlayırsan? Bir an sonra pasiban onun əlini çiyindən götürüb, özünün yüklü minik dəvəsini çəkə-çəkə sürünün o başına getdi ki, görsün oynaqlamağa başlayan cavan dəvələr sürüdən uzaqlaşmayaıblar ki...

Nayman-Ana tərپənməyib yerində qaldı, çömbəlib üzünü əlləri ilə örtərək xıslın-xıslın ağladı, başını qaldırmadan bir müddət bu vəziyyətdə qaldı. Sonra özünü toplayıb oğlunun yanına getdi, çalışdı ki, özünü sakit saxlasın. Manqurt oğul hep bir şey olmamış kimi mə'nasız və laqeyd nəzərlərlə ona baxdı, üzgün sifətində nə isə təbəssümə bənzər bir şey işardı. Ancaq gözləri yenə əvvəlki kimi tamam e'tinasızdı.

–Otur danışaq.–deyə Nayman-Ana dərindən bir ah çəkdi.

Onlar yerə çökdülər.

Nayman-Ana soruşdu:

–Məni tanırsan?



Manqurt başıyla " yox" dedi:

–Bəs adın nədir?

–Manqurt.

–Səni indi belə çağırırlar. əvvəlki adın yadıdadır? Bir əsl adını yadına sal görüm...

Manqurt danışmırdı. Anası görürdü ki, o, adını yadına salmağa çalışır, qaşlarının arasında iri tər içindədir. Amma görünür oğlan qalın bir divara rast gəlmişdir, divarı keçə bilmirdi.

–Bəs atanın adı nədir? Bəs özün kimsən, kimlərdənsən? Heç olmasa doğulduğun yerisə də bilmirsənmi?

Yox, o heç nə bilmir, heç nə xatırlamırdı.

– İlahi, gör səni nə günə salıblar!–deyə ana pıçıldadı, yenə də özündən asılı olmayaraq dərddən boğula-boğula ağlamağa başladı. Ananın bu dərdi-kədəri manqurta qəti tə'sir eləmirdi.

–Torpağı almaq olar, mal-dövləti almaq olar, lap adamın həyatını da almaq olar.–deyə ana söyləndi.–ancaq adamın hafizəsinə kim qəsd edə bilər, bunun kim fikirləşib tapıb?

Ana onun kim olduğunu soruşmaqla yox, təlqinlə başa salmaq qərarına gəldi.

Sənin adın Jolamandır. Eşidirsənmi? Sən Jolamansan. Atanın da adı Donenbaydı. Atan yanında deyil? Axı o, sənə hələ uşaqlıqdan ox atmağı öyrədərdi. Mən də sənin ananam, sən də mənim oğlum. Sən naymanlar qəbiləsindənsən, başa düşdün? Sən naymansan...

Ananın dediklərinə o, tam laqeydliklə qulaq asırdı, elə bil bu sözlərin ona dəxli yoxdu.Yəqin otluqda cırıldayan çəyirtkəyə də beləcə qulaq asardı.

Və onda Nayman-Ana manqurt oğlundan soruşdu:

–Bəs sən bura gəlməmişdən nələr vardı?

–Heç nə.–deyə manqurt cavab verdi.

–Gecəydi. ya gündüz?

–Heç nə.–manqurt eyni sözləri təkrar etdi.

–Kimnən danışmaq istəyərdin?

–Aynan. Ancaq biz bir-birimizi eşitmirik. Orda kimsə oturub.

–Sən daha nə istəyərdin?

–İstəyərdim ki, mənim də hörüyüm olsun ağamınki kimi.

–Qoy görüm onlar sənin başına nə iş gətiriblər?–deyə Nayman-Ana əlini onun başına uzatdı.

Manqurt kənara sıçrayıb çəkildi. əliylə papağından yapışib daha anası tərəfə baxmadı. Arvad başa düşdü ki, başını heç vaxt onun yadına salmaq olmaz.

Bu vaxt uzaqdan dəvəyə minmiş bir adam göründü. O yaxınlaşırdı. Nayman-Ana soruşdu:

–Bu kimdir?

–Mənimçün yemək gətirir.

Nayman-Ana təşvişə düşdü. Bu juanjuan onu görməmiş tez çəkilib gizlənməliydi. O tez dəvəsini hıxlayıb minə-minə oğluna xəbərdarlıq elədi:

–Ona heç nə demə. Mən tezlikdə qayıdacağam.

Oğlu cavab vermədi. Onun heç eyninə də deyildi.

Nayman-Ana başa düşdü ki, dəvə üstə sürü içindən keçməkdə səhv eləyib. Amma daha gecdi. əlbəttə. juanjuan ağ dəvə üstə oturan adamı görə bilərdi. Gərək otlayan dəvələrin arasıyla gizlənə-gizlənə piyada keçəydi.

Nayman–Ana otlaq yerindən xeyli uzaqlaşandan sonra qıraqlarını yovşan basmış dərin bir dərəyə girdi. Burada dävəni dərənin dibində çöküzdürüb yerə düşdü. daha Ağmayanı qalxmağa qoymadı. Gizlənib baxmağa başladı. Juanjuan onu görmüşdü. Bir azdan o. dävəsini yortma sürə-sürə gəlib çatdı. Nizə və oxla silahlanmışdı. Təhərindən bilinirdi ki. Juanjuan məəttəl qalıb. ətrafına boylana-boylana qalmışdı-uzaqdan gördüyü ağ dävəyə minmiş adam hara yoxa çıxdı? Kəsdirə bilmirdi ki. dävəni hara sürsün? Əvvəlcə bir tərəfə surdu. sonra başqa səmtə döndü. Axırınıcı dəfə lap dərənin yanından keçdi. Yaxşı ki. Nayman-Ananın ağına gəlib dävənin ağızını yaylıqla çəkib bağlamışdı. Nə desən ola bilərdi–bir də gördün dävə burdan səs verdi. Nayman-Ana yovşanlığın dalında gizlənib Juanjuanı lap yaxşı görə bilmişdi. O. qilli bir dävənin üstə oturub ətrafına göz gəzdirdi. şişkin sifəti çox gərgindi. başındakı qara papağının ucları qayıq burnu kimi yuxarı qatlanmışdı. boynunun ardından bir cüt qara. quru hörük sallanırdı. Juanjuan üzəngidə dikəlib nizəsi hazır vəziyyətdə ətrafa boylanırdı. gözləri də yaman parıldayırdı. Bu. Sarı-Özəyi tutub xalqın xeylihissəsini qul eləyən. onun ailəsinə bu qədər bədbəxtlik gətirən düşmənlərdən biri idi. Ancaq arvad xaylağı boş əllə bu amansız Juanjuan döyüşçüsünə neyləyə bilərdi?

Juanjuan bir az da o yan-bu yana səyirdəndən sonra geriye. sürüyə tərəf qayıtdı.

Axşam düşürdü. Gün batsa da hələ göyün şəfəqi çəkilməmişdi. Sonra hava birdən qaraldı. Ətrafi qaranlıq bir gecə bürüdü.

Nayman-Ana o gecəni dərdsər oğlunun olduğu yaxın yerlərdəki çöllükdə keçirdi.

Oğlunun yanına qayıtmağa ürək eləmir, qorxurdu bayaqkı Juanjuan gecəni sürünün yanında qala.

Və o gecə qəti qərara gəldi ki, oğlunu xilas eləsin, çalışıb özüylə aparsın. Manqurt olsun qoy, heç nə başa düşməsin, tək öz adamları arasında qalsın. Ana ürəyi belə deyirdi. Başqalarının dözüb barışdığı vəziyyətə o dözə bilmirdi. O, rəva bilmirdi ki, qanı qanından olan doğma oğlu qul qalsın. Kim bilir, bəlkə də doğma yerləri görəndən sonra ağı öz yerinə gələcək, uşaq illəri yadına düşəcək...

Səhəri Nayman-Ana yenə Ağmayaya süvar oldu. O, yenə də İraqdan-İraqa hərlənə-hərlənə gecə ərzində xeyli aralanmış sürüyə yaxınlaşmağa başladı. Sürünü görəndən sonra da xeyli fikir verib baxdı ki, görsün Juanjuanlardan orda var, ya yox. Heç kəsin olmadığını yəqin eləyəndən sonra oğlunu səslədi:

–Jolaman! Jolaman! Salam!

Oğlu dönüb baxanda ana sevincindən içini çəkdi, ancaq elə o dəqiqə də başa düşdü ki, oğlu elə-belə səse dönüb.

Nayman-Ana yenə də çalışdı ki, oğlunun yaddaşını diriltsin...

–Adını yadına sal, tap gör adın nədir? –deyə yalvarıb onu qandırmaq istəyirdi. Bilmirsən məgər atan Donenbaydır? Sənin adın manqurt deyil, Jolamandı! ... Adını onunçun belə qoymuşuq ki, sən naymanların böyük köçü vaxtı yolda doğulmusan. Sən anadan olanda biz üç gün köçü saxlayıb dayandıq, üç gün toy-bayram elədik.

Ananın bu dediklərinə manqurt oğlana təsir göstərmədiyinə baxmayaraq, danışığına ara vermir, boş da olsa, yenə ümid eləyirdi ki,

bəlkə bu qaralmış şüurda bir qığılıcımlı işarə. Nə fayda ki, arvad qıfıllı bir qapını döyəcəlyirdi. Ana yenə də öz dediyini deyirdi:

Adını yadına sal! Atanın adı Donenbaydı!

Sonra o götürdüyü ehtiyatdan onu yedirib içirdi, oğlunu doyuzdurandan sonra ona layla deməyə başladı.

Layla onun çox xoşuna gəldi. Arvadın laylası onun ürəyinə yayılırdı. Xoşluqla qulaq asırdı, onun gündən qaralıb codlanmış, donuq sifətində nə isə canlı, ilıq bir halət əmələ gəlmişdi. Bunu görən ana onu inandırmağa çalışdı ki, bu yerləri tərk eləyib, ona qoşulsun, öz yerlərinə qayıtsın, juanjuanlardan birdəfəlik canını qurtarsın. Manqurt ağına vura bilmirdi ki, necə durub getsin, bəs sürü nə olsun?

Yox, ağası deyib ki, sürünü gözdən qoymasın...

Və yenə də Nayman-Ana pozulmuş yaddaşın o bağı qapısını təkrar-təkrar döyəcəlməyə başladı, dediyini dedi:

–Yadına sal kimsən? Adın nədir? Sənin atan Donenbaydır!

Ananın başı elə qarışmışdı ki, axşamın necə düşdüyünü hiss eləməmişdi, o vaxt ayılıb gördü ki, juanjuan dəvə üstündə sürünün o başına yaxınlaşır. Bu dəfə o, daha yaxındaydı, dəvəsini də getdikcə daha bərk qovurdu. Nayman-Ana fürsəti itirməyib tez Ağmayaya mindi və uzaqlaşdı. Ancaq o biri tərəfdən də bir juanjuan çıxıb onun yolunu kəsmək istədi. İş belə görən Nayman-Ana dəvəsini qoparaqlayıb onların arasından keçdi. Ayaqdan yüngül Ağmaya onu vaxtında aradan çıxartdı, juanjuanlar dalda qalıb çığıra-bağıra, nizələrini oynadaraq onu qovmağa başladılar. Ağmayaya çatmaq mı olardı? Ağmaya Sarı-Özəkdə yel kimi qanadlanıb Nayman-Ananı bu ölüm-dirim qovhaqovundan uzaqlaşdırırdı.

Intəhası, onun xəbəri olmadı ki, əlləri boşa çıxan juanjuanlar ürəklərini soyutmaq üçün yazıq manqurtu o ki var döydülər. Ancaq ondan nə gözləmək olardı, elə deyib durudu:

–Deyirdi mənim anamdı.

–Anan-zadın deyil! Sənin anan yoxdur! Heç bilirsən niyə gəlib? Bilirsən? İstəyir ki, papağını çıxardıb başını buğa versin!–Onlar yazıq manqurtun canına qorxu salmağa çalışırdılar.

Manqurt bu sözləri eşidəndə qaralmış sifəti bomboz oldu. O, boynunu qısıb, papağından bərk-bərk yapışaraq, tələyə düşmüş heyvan kimi yan-yörəsinə baxmağa başladı. Juanjuan ona ox-yay verib dedi:

–Qorxma! Al bunu!

–Nişanla görüm! –deyə juanjuan papağını göyə atdı. Ox papağı dəlib keçdi.–Gör ha! deyə papaq sahibi təəccübləndi. Əlinin yaddaşı hələ də qalır!

Nayman-Ana yuvasından hürküdülmüş quş kimi düzdə vurnuxur, özünə yer tapa bilmirdi. Bilmirdi neyləsin, nə gözləsin. Görərsən, juanjuanlar oğlunu sürüylə bir yerdə onun əli çatmayacaq öz böyük ordularına yaxın yerlərə aparacaqlar, yoxsa onu tutmaq üçün pusqu quracaqlar? Beləcə fikir-xəyalat içində o, halay vurub gizlənə-gizlənə gəzirdi, nəhayət, pusub görəndə ki, juanjuanlar sürüdən getdilər, çox sevindi. Nayman-Ana xeyli onların dalınca baxıb görəndən sonra ki, uzaqlaşib gözdən itdilər, qərara gəldi qayıtsın yenə oğlunun yanına. İndi onun qəti fikri oğlunu evə aparmaqdı. Başına nə gəlibsə onun təqsiri deyil, neyləsin ki, bəxti belə gətirib–düşmənlər onu bu kökə salıblar, nə olursa olsun anası onu qulluqda qoymayacaq. Qoy naymanlar görsünlər ki, yadelli basqınçılar onların igidlərinin aqlını başdan çıxarıb necə rəzil eləyirlər.

Qoy qəzəblənib silaha sarılsınlar. Məsələ torpaqda deyil, torpaq hamıya bəs eləyər. Məsələ ondadır ki, juanjuanların bu rəzaləti onlarla heç yad qonşu olmağa da haqq vermir.

Nayman-Ana oğlunun yanına bu fikirlə qayıdırdı. Elə hey götür-goy eləyirdi ki, necə onu inandırсын, necə başa salsın ki, bu gecə bir-birinə qoşulub qaçmalıdırlar.

Toran qarışırdı. Gecə azman Sarı-Özək çölləri üzərinə çökürdü. Ağmaya öz sahibəsini yüngül, sərbəst bir yerişlə böyük dəvə sürüsünə tərəf aparırdı. Batan günəşin şüaları ananı dəvənin donqarları arasında çox aşkar işıqlandırırdı. Nayman-Ananın rəngi-ruhu özündə deyildi, çox ciddi görkəmi vardı. Budur o, sürüyə çatdı, otlayan heyvanların arasından keçdi, ətrafa göz gəzdirdi, amma oğlunu görə bilmədi. Onun minik dəvəsi yüklü halda noxtasını sürüyə-sürüyə otlayırdı. Nayman-Ana oğlunu səsləyib çağırmağa başladı:

–Jolaman! Haradasan? Mənəm, ananam! Haradasan?

O, narahatlıqla ətrafa boylana-boylana qaldığı üçün oğlunun dəvə dalında daldalanıb, dizini yerə verərək oxla onu nişan aldığını görmürdü. Günəşin şüası ona mane olurdu, fürsət gözləyirdi ki, oxu buraxsın.

–Jolaman! Oğlun!–Nayman-Ana oğlundan nigaran halda onu səsləyirdi. Birdən qanrılıb baxanda onu gördü. Bircə:

–Atma!–deyə bildi, elə Ağmayanı məhmizləmək istəyirdi ki, dönüb oğluyla üzbəüz gəlsin, yetirmədi–ox vızıltıyla onun sol qoltuğuna sancıldı.

Bu, ölüncül zərbə idi. Nayman-Ana dəvənin boynuna sinib ilişə-ilişə yığıldı. Ancaq ananın özündən əvvəl başının yaylığı açılıb düşdü.

havada bir quş olub çığıra-çığıra uçub getdi: Yadına sal kimlərdənsən?  
Adın nədir? Sənin atan Donenbaydır! Donenbay! Donenbay!

Deyilənə görə, o vaxtdan Sarı-Özəkdə Donenbay quşu uçuşur. Donenbay quşu yolçuya rast gələndə onun yaxınlığında uça-uça səslənir: Yadına sal kimlərdənsən ! Kimin oğlusan? Adın nədir? Adın? Donenbay. Donenbay!...

Sarı-Özəkdə Nayman-Ananın basdırıldığı yerə o vaxtdan Ana-Beyit. yə'ni Ana məskəni Qəbiristanlığı deyərlər.

1 Jolaman–Jol–yol. aman–salamatlıq

Manqurt – Çingiz Aytmatovun “Gün var əsrə bərabər” romanından bir parça

<http://xebersayti.com/kitabxana/tag/cingiz-aytmatov-%C9%99s%C9%99rl%C9%99ri>



## مانقورت - («گون وار عصره برابر» رومانیندان پارچا) - چینگیز آیتماتوو

آنا-بئیت قبیستانلیغی نین اؤز تاریخی واردی. اوول-باشدان روایت اونونلا باشلانیردی کی، بو یئرلی ضبط ائلهین یوآن یوآنلار اسیر توتدوقلاری دوشمن عسگرلی ایله چوخ آمانسیز رفتار ائله ییرمیشلر. ایمکانلاری اولاندا اسیری قونشو اؤلکلره قول ساتارمیشلار، بو دا اسیر اوچون خوشبختلیک حساب اولونورموش، چونکی اومید یئرلی قالیردی، کیم بیلیر، بلکه ائله بیر ایمکانی اولدو کی، قاجیب وطنه قایتدی... یوآن یوآنلارین اؤزلی اوچون قول ساخلادیقلاری اسیرلی ایه دهشتلی طالع گؤزله ییردی. اونلار اؤز قوربانلارینین باشینا زیف کئچیریب دؤزولمز ایشگنجه وئررک اونون یادداشینى تامام یوخ ائله ییرمیشلر. بو ایشی عادتین، داوادا اسیر آیینمیش جاوان دؤیوشچولرین باشینا گتیریرمیشلر. اوولجه اونلارین باشینی قیرخیرمیشلار، توکلری بیر-بیر دبینهن جن تمیزله ییرمیشلر. باشی قیرخیب قورتارانجان یوآن یوآنلارین تجروبه لی قصابلاری لاپ یاخیندا قارت بیر دوه کسریمیش. دوه نین دریسینی سویاندا، اوولجه اونون ان آغیر و مؤحکم اولان بویون دریسیندن باشلایارمیشلار. او دقیقه ده حیصه لره بؤلوب، بوغلانا-بوغلانا باشی قیرخیلمیش اسیرلرین باشینا کئچیریرمیشلر، درینین چکیلمگی ایله ساققیز زیفی کیمی یاپیشماغی بیر اولورموش-بیر نؤوع ایندیکی اوزگوچولوک پاپاقلاری کیمی. باشینا بئله ایش گتیریلن آدام یا آغیر ایشگنجه لره دؤزمه ییب اؤلور، یا دا عؤمور-بیللاه یادداشینى ایتیریب مانقورت اولورموش-یعنی کئچمیشینی خاطرلایا بیلمه یین قولا چئوریلیرمیش. بیر دوه نین بویون دریسی بئش-آلتی زیفه بس ائله ییرمیش. زیف سالیناندان سونرا محکومون بوینونا تاхта کونده کئچیریرمیشلر کی، باشینی یئر چاتدیرا بیلمه سین. اونلارین توک اؤرپدیجی ناله لری بوش یئر ناراھاتچیلیق وئرمه سین دئییه یازیقلاری بو وضعیته اوزاق یئر آپاریب، ال-ایاقلاری باغلی، آج-سوسوز آتارمیشلار قیزمار گونون آلتینا. ایشگنجه بیر نچه گون سورورموش. موعین یئرلرده ده گوجلو گؤزتچی دسته لری قویارمیشلار کی، هله ساغکن قوهوملاریندان، اقربالاریندان گلیب اونلاری خیلاص ائتمک فیکرینه دوشسه لر، قویماسینلار. آنجاق بئله حاللار چوخ نادیر اولورموش، چونکی آچیق دوزنلیکده هر جور حرکت اوزاقدان گورونور. سونرالار بیر نفرین مانقورت اولونماغی خبری گلیب قبیله یه چاتاندا، اونون

ان ياخين قوھوملارى بئله اونو خيلاص ائلەمك، يا ساتين آليب قورتارماق ايستەميرميشلر، چونكى بو، آدامين اۋزونو يوخ، موقوواسيني قايتارماق دئمك ايدى. روايتدە نايمان-آنا كيمي تانينان بيرجە نايمان قادينى اۋز اوغنونون بو بدبختليگى ايله باريشا بيلمەييب. «سارى-اۋزەك» افسانەسیندە دە ائله بو بارده دانیشیرلار. قبیريستانلیغین آدی دا بونولا علاقه داردیر: «آنا-بئیت»، یعنی آنا مسکنی

سارى-اۋزەگین قیزمار گونشی نین دۇیدیو چۆلدە آغیر ایشگنجه چکنلرین چوخو دۆزمەييب اۋلورموش. بئش-آلتی مانقورتدان بییری، یا ایکیسی ساغ قالیرمیش. اونلارین اۋلومونە باعیث آجلیق، یا سوسوزلوق اولمورموش، اونلارین آخیرینا چیخان گون آلتیندا قوروپوب مانقورتون باشیندا گئت-گئدە آمانسیز جاسینا سیخیلان خام دوه دریسی نین وئردیگی دۆزولمز عزابلاردی. قیزمار گونشین شوعالاری آلتیندا دورمادان سیخیلان زیف قولون قیرخیق باشینی دمیر منگنە کیمی سیخیردی. عزابا معروض قالان بو یازیقلا رین ایکینجی گون توکلری اوزانماغا باشلايیردی. آسییالیلارین دوز و جود توکو بعضن دوه نین خام دریسینە بیتیر، چوخ واختاسا یول تاپا بیلمیر، قایدیب تزه دن مانقورتون دریسینە گیرە رک اونون عزابینی داها دا آرتیریردی. بو سونونجو ایشگنجه واختی مظلوملارین شوعورو لاپ پوزولورموش. یوآن یوآنلار یالنیز بئشینجی گون گلیب اونلاری یوخلايیرمیشلار کی، گۆرسونلر کیم اۋلوب، کیم قالیب. اسیرلردن بییرینی تاپاندا بئله حساب ائله ییرمیشلر کی، مقصدلرینە چاتیبلار. اونا سو وئیریر، قاندال- کونده سینی آچیر، بیر آز سونرا دا قوللوق ائله ییب گوجه گتیریر، آیاغا قالدیریردی لار. او، یادداشینی ایتیریب دۆنوب اولوردو قول مانقورت، بونا گۆره دە عادى ساغلام قوللار نیسبتن بیزه-اون آرتیق قییمتلندیریلردی. حتتا بئله بیر قایدا وارمیش: اۋز آرالاریندا ووروشما-زاد دوشندە مانقورت اۋلدورولرسە اۋز همقبیلە لرینە نیسبتن اوچ آرتیق اۋدە نیش وئریلمە لی ایمیش.

مانقورت کیم اولدوغونو، هانسی نسیلدن-قبیلە دن اولدوغونو، آدینی، اوشاقلیغینی، آتاسینی، آناسینی خاطرلاییب یادینا سالا بیلیمیرمیش- غرض کی، مانقورت اۋزونو اینسان کیمی درک ائدە

بيلميرميش. او، ديلسىز-آغىزسىز حئيوان كىمى بىر شئى اولدوغو اوچون تاماميله موطيع و تهلوكهسىز ايدى. مانقورت هئچ واخت قاچماق فيكرينه دوشمزميش. بونا گوره ده اونو گودمك، كئشيكچى ساخلاماق، گىزلى نىيىتلربىندن شوبهه لنمك لازيم گلמידى. مانقورت صادىق ايت كىمى بيرجه اؤز صاحىبىنى خاطىرلايىردى، باشقا آدمالارا باش قاتىب قارىشمازدى. بيرجه فيكرى-قاىغىسى واردىسا او دا قارنىنى دويدورماقدى. باشقا دردى-چورو يوخ ايدى. اوزىنده تاپىشيريان ايشى كور-كوران، جان-دىلدىن، عىنادلا يئرینه يئتيردى. مانقورتلارا، عادتن، ان چىركىن و آغىر ايشلىرى گوردورديلر، يا دا كى، كوت دؤزوم طلب ائلهين جانسىخيچى ايشلر بويورادىلار. اوزاقلاردا اوتلايان دوهلره پاسىبانلىق ائلهين مانقورتدان باشقا هئچ كس سارى-اؤزهك چؤللىرىن تنهالىغىنا، كىمسه سىزلىگىنه دؤزه بىلمزدى. بئله بىر الچاتماز يئرده بيرجه مانقورت نئچه-نئچه خىتمتچىنى عوض ائلهيىردى. يئمگىنى واختلى-واختىندا وئر، ياي-قىش قالىب اى ايشىنى گؤرسون، اؤزو ده نه تكللىكن، نه تنهالىقدان شىكايت ائلهسىن. صاحىبى نىن امرى مانقورت اوچون هر شئىدن آرتىقدى. يئمكدن، بىر ده چؤلده سويوقدان دونماماق اوچون كؤر-كؤهنه نىمداش پالتاردان باشقا بىر شئى اىسته ميىردى.

بو احوالات او دؤورلره عايىددىر كى، يوآن يوآنلار كؤچرى آسىيانىن جنوب جىوارلارىندان سىخىشديريلىب چىخارىلدىقلارى اوچون شىمالا يئرىش ائلهمه ميش، اوزون موددت سارى-اؤزهك چؤللىرىنى ضبط ائلهيىب، اراضىلىرىنى گئنىشلندىرمك، قول اله كئچىرمك اوچون قووغالار آپايردىلار. بو اوزوجو قووغالارىن آرا وئردىگى ساكيت گونلرىن بىرىنده نايمان توپراقلارىنا كاروانلارلا مال گتىرن سؤوداگرلر چاي مجلسىنده صؤحبت واختى دانىشىرلار كى، سارى-اؤزهك دوزلرىندن كئچنده قويولارىن باشىندا يوآن يوآنلار طرفىندن ائله بىر جىددى موقاوىمته راست گلهمه يىبلر، چؤللوكدە بؤيوك بىر دوه سوروسونو گودن جاوان بىر پاسىبان گؤروبلر. سؤوداگرلر اونونلا دانىشماق اىسته ينده گؤروبلر كى، اوغلان مانقورتدیر.

باخان دئير كى، ساپساغلام آدامدير، هئچ كسين آغلينا گلمز كى، اونون باشينا بئله ايش گتيريليب. يقين او دا واختيندا سؤز دئييب، سؤز آنلايان اوغلانميش، اؤزو ده لاپ جاوان-جاهيل، بيغ يئرى تزه ترله ييب، سير-صيفتى، گؤركمى ده پيس دئييل، دى گل كى، دانيشديراندا ائله بيل دونن دونيايا گليب، يازيق اوشاق نه آتاسى نين آدينى بيلير، نه آناسى نين، يوآن يوآنلارين اونون باشينا گتيرديكلرى موصيبتى ده خاطرلايا بيلمير، هارداندير، كيملردندير، اونو دا بيلمير. نه سوروشوران دينمير، بيرجه " هه " بيلير، بير ده " يوخ"، بير ده قولاقلاريناجان كئچيرديگى پاپاغيندان برک-برک توتوب داينير. دوهين دريسى بعضن اؤمورلوك بيتيشيب قالير مانقورتون باشيندا. بئله مانقورت اوچون اوندان بؤيوك جزا يوخدور كى، دئيه سن، گل، باشيني بوغا وئريب دريني قوپارداق. دلى آيغير كيمي چيرپيناچاق، بير آدمى دا باشينا ياخين بوراخماياچاق. بئله مانقوريت هئچ واخت پاپاغيني چيخارتمير، ائله پاپاغدا دا ياتير.

بو صؤحبت گئدن واخت بير ارواد سؤوداگرلره چاي سوزورموش. دئمه او ارواد نايمان-آنا ايميش... او گئجه نايمان-آنا سحره جن چيمير وورمور، باشا دوشور كى، او مانقورت پاسيبانى سارى-اؤزهك چؤللرينده آختاريب تاپماينجا، اونون اؤز اوغلو اولماديغيني بيلمه يينجه راحتليق تاپماياچاق. چوخدان برى اوريننده گيزله ييب ساخلاديغى اوزوجو، قورخولو بير شوبهه آنا قلوبنده يئنيدن باش قالديرميشدى - اوغلو دؤيوش مئيدانيندا هلاك اولوب، يا يوخ؟

اونون اوغلو سارى-اؤزهك تورپاقلاريندا يوآن يوآنلارلا دؤيوشده هلاك اولموشدو. ارى ده بير ايل اوول اؤلدورولموشدو. نايمانلار آراسيندا آد چيخارميش، سايبان كيشيلردن بيريميش. اوغلو دؤيوشه گئتميشدى كى، آتاسى نين قيصاصيني آلسين. دؤيوشده دوشمنله اوز-وزه گليب سينه لشنده گؤروبلى كى، اونون اوغلو ييخيليب آتين بوينونا، دؤيوشون هاى-هشپريندن هوركن قيزغين آت گؤتورولوب، اوغلان دوروش گتيره بيلمه ييب ييخيليب، بير آياغى ايليشيب اوزنگيه آتين بؤيروندين آسيلي قاليب. آت اوغلانين جانسيز جسدينى سورويه-سورويه اوز توتوب چؤله ... ترسليكدن آت دوشمن طرفه قاچيب.

نايمانلار بير نئچه گون دالبادال چۆلو گزيب آختارديلار كى، اوغلانين اۆلوسونو تاپسينلار، بير شئى چيخمادى. نه مئيدىنى تاپديلار، نه آتىنى، نه ده سيلاخىنى-ياراغىنى، نه ايز واردى، نه علامت... اونون هلاك اولدوغونا هئچ كيمده شك-شوبهه يوخ ايدى، چونكى يارالى اولسايدى بئله بو نئچه گون عرضينده يا قان ايتكىسيندن، يا دا سوسوزلوقدان اۆلردى.

او گوندن نايمان-آنا اوچون بو بومبوش دونيادا بومبوش گونلر باشلادى. او باشا دوشوردو كى، داوادا هلاك اولانلار اولور، اينتهاسى اوغلونون مئيدىنين دؤيوش مئيدانىندا آتيليب قالماغى، باسديريلماماغى اونا راحتلىق وئرميردى.

بو قارا فيكىرلى اؤزوندىن ردد ائلمك اوچون اوغلونون اۆلدويونه گرگ اؤز گۆزلى ايله اينانيدى. اونا هر شئيدن چوخ شوبهه گتيرن اوغلونون آتىنين يئرلى-ديبلى يوخا چيخماغى ايدى، آت اۆلمه ميشدى، آت هوركوب قاچميشدى. بوتون ايلخى آتلارى كيمي، او دا گئج-تئز اوزنگيه ايليشميش اۆلونو سورويه-سورويه اؤز ايلخيسينا قايتمالي ايدى. اوندا نه قدر دهشتلى اولسا دا آتىن سورويه-سورويه گتيردىكى بو اۆلونون اوسته آغلايار، اولام-ولام اولايار، اوز-گۆزونو جيراردى. عوضينده اوريىندكى بوتون شوبهه لرى بيردفعه ليك چيخارديب آتاردى، اۆلومونه ده سويوق درراكه ايله حاضيرلاشاردى. آنجاق نه فايدا كى، نه اوغلونون مئيدى تاپيلدى، نه ده آت قايتدى. قبيله جاماعاتى بو حادىته نى ياواش-ياواش اونودماغا باشلايىردى، چونكى زامان كئچديجه هر شئى سيلينيب، اونودولوب گئدر... بيرجه آنا تسكينليك تاپيب اونودا بيلميردى. فيكىرلى ائله عئىنى چئورده جريان ائله ييردى. آتىن باشينا نه گلدى، يهر-اسباب نه اولدو، يار-ياراغى هارا ايتدى؟ هئچ اولماسا بو علامتله گۆره اوغلونون طالعينى بلكه اؤيرنه بيله يدى! آخى اولاي بيلر كى، چاپيب الدن دوشندن سونرا يوآن يوآنلار اونو سارى-اۆزه گين بير يئرینده توتوب اله كئچيره بيليلر. يهر-يويىنلى علاوه بير آت دا پيس غنيمت دئيبيل. بس اوندا يوآن يوآنلار اونون اوزنگيه ايليشيب سورونه-سورونه قالان اوغلونون مئيدىنى گۆره سن نئيله ييبيلر؟

باسدیربلار، یوخسا قوبوبلار ائله چؤلون دوزونده حئیوانلارا یئم اولسون؟ بیردن بلکه دیرییمیش او، بلکه آلاهیین ایشیدیر، اونا اولوم وئرمه ییب؟ گۆره سن اونو اؤلدوروب عزابلارینا سون وئریبلر، یا چؤلون دوزه نینده آتیبلار کی، اوردا جانی چیخسین، بلکه؟

شوبه لرین سونو یوخ ایدی. او گلمه سؤوداگرلرین هئچ بیرینین آغلینا گلمزدی کی، او جاوان مانقورت حاققیندا دئدیکلری سؤزلر نایمان-آننین قوورولان اوریینه تزه بیر قیغیلجیم سالاجاق. آنا باشا دوشدو کی، تا او مانقورتو تاپمایانجا، اونون اؤز اوغلو اولوب-ولمادیغینی بیلمه یینجه ساکیتلیک تاپمایاجاق.

صوبح آچیلاندا نایمان-آنا یورددان یولا حاضیر چیخدی. کانداری آدلا ییب قاپییا سؤیکندی، فیکره گئتدی، اولو ترک ائتمه مییش اطرافى دیققتله سوزدو. آننین گؤزلری دولدو، درین بیر آه چکدی. هئچ آغلینا گلردیمی کی، بئله-بئله گونلر گۆره جک! سونرا اؤزونو اله آلدی، دوغانین بیرینجی سؤزلرینی پیچیلدادی: " لا ایلا هه ایلا للاه " (آلاهدان باشقا آلا هه یوخدور) و قطعی آدیملارلا دوهیه یاخینلاشدی، دیزلرینی قاتلا ییب هیخلادی. نایمان-آنا الینده کی هئیبه لری تله سیک آلیخدان آشیریب دوهیه میندی، سسله ییب اونو دیکله دی. آغمایا ایندی باشا دوشدو کی، قارشیدا سفر وار.

بیر نچه گون ایدی کی، آغمایا یئکنسق اینلمه کیمی بیر سسله، آیاقلارینی آستا بیر خیشیلتیلا یئره توخوندوراراق اوجسوز-بوجاقسوز ساری-اؤزه گین چؤکک دوزنیله یورتوردو، ییه سی اونا آمان وئرمیر، کیمسه سیز قیزمار چؤللوکله هایلا ییب قووردو. یالیز گئجه لری دینجلیردیلر. سحر آچیلان کیمی یئنه سؤوداگرلرین نیشان وئردیگی یئره بؤیوک دوه سوروسونو، مانقورت پاسیبانی آختاریردیلر.

سؤز یوخ، ساری-اؤزه کده آختاریب آدام تاپماق آسان ایش دئییل، بئله یئره آدام قوم زره سی کیمی بیر شئیدیر، یوخ، اگر او، دوزه یاییلیب اوتلایان بؤیوک بیر دوه سوروسونون یانیندادیرسا،

گنج-تئز قيراقدا اوتلايان دوهلردن بيريني گۆره جكسن، سونرا دا او بيرى دوهلرى، آخيردا دا گليب چيخاجاقسان پاسيبانين ايزينه. نايمان-آنانين اوميدى بونا ايدى.

هله ليك هئچ ياندا بئله بير شئى گۆره بيلمه ميشدى. آرتيق شوبه لنمگه باشلاميشدى كى، بلكه دوهلرين اوتلاق يئريني ديشيبلر، بلكه يوآن يوآنلار او دوهلرى ساتيلماق اوچون خيوه، بوخارا بازارلارينا گۆندريبلر. بئله اولسا، او پاسيبان ائله اوزاق يئرلردن گۆررسن بير ده بورالارا قايدارمى؟

بئله حيسلر ايچينده قاباغينا چيخان آلچاق تپه لرى آشيب دوزه چيخاندا بيردن قارشيسيندا گئنيش بير دريه ياييليب اوتلايان بؤيوك بير دوه سوروسو گۆردو. شاباليدى دوهلر آلچاق كوللوق و تيكانليغين آراسيندا گزير، كول و تيكانلارين اوجونو گميريرديلر. نايمان-آنا اولجه سئوينجيندن نه ائده جگيني بيلمه دى. آغمايانى هايلادى، سونرا قورخدو، مانقورت اولموش اوغونو گۆرجگيندن قورخدو.

بودور، سورو اوتلايير، بس پاسيبان هانى؟ بورالاردا اولماليدير. و دره نين او باشيندا آدام گۆردو. اوزاقدان كيم اولدوغو بيلينميردى. الى چوماقلى پاسيبان يوكلو مينيك دوه سى نين نوختاسيندان توتوب گۆزونه جن باسدیغى پااغين آلتيندان اونا باخیردی.

ياخينلاشيب اوغونو تانيان نايمان-آنا اوزونو دوه نين بئليندن يئر نهجه آتديغيني بيلمه دى.

-اوغوم، اوغول بالا! سنى آختارماقدان الدن دوشموشم! من سنين آنانام!

و بيردن هر شئى باشا دوشوب آجى بير دهشتله سه يرين دوداقلاريني گميره رك يئرى تپيكلمگه باشلادى، نه قدر چاليشدى اوزونو اله آلسين، اوزويله باجارا بيلمه دى. اوزونو آياقدا ساخلاماق اوچون لاقئيد دا يانيب-باخان اوغونون چيگنيندن برک-برک ياپيشيب هؤنكورتويله آغلادى، چوخدان برى باشى نين اوستونو كسديرميش درد ايندى سئل كيمي اونو آلتينا آليب باسديريردى.

دى گل كى، اونون گلىشى اوغلونا ھىچ بىر تائىر گۆسترمەدى، ھىچ آغزىنى آچىپ سۈرۈشمەدى كى، آى آرواد كىمىسەن، نىيە آغلايىرسەن؟ بىر آن سونرا پاسىبان اونون يىنى چىگىنىدىن گۆتۈرۈپ، اۋزۈنۈن يۈكلۈ مېنىك دۈەسىنى چكە-چكە سۈرۈنۈن او باشىنا گىتتى كى، گۆرسۈن اويناقلاماغا باشلايان جاوان دۈەلر سۈرۈدن اوزاقلاشمايىپلار كى...

نايمان-آنا تىپنمەيىپ يىرىندە قالدى، چۆمبەلىپ اوزونو اللرى ايله اۋرتەرك خىسىن-خىسىن آغلادى، باشىنى قالدىرمادان بىر موددت بو وضعىتدە قالدى. سونرا اۋزۈنۈ توپلايىپ اوغلونون يانىنا گىتتى، چاللىشىدى كى، اۋزۈنۈ ساكىت ساخلاسىن. مانقورت اوغول ھىچ بىر شىئى اولمامىش كىمى معناسىز و لاقئىد نظرلرله اونا باخدى، اوزگون صىقتىندە نە ايسە تىسومە بنزر بىر شىئى ايشاردى. آنجاق گۆزلرى يىنە اوولكى كىمى تامام اعتىناسىزدى.

-اوتور دانىشاق،-دئىە نايمان-آنا درىندن بىر آە چكدى.

اونلار يىترە چۆكدولر.

نايمان-آنا سۈرۈشدۈ:

-مىنى تانىرسەن؟

مانقورت باشىيلا " يوخ " دئدى:

-بىس آدىن ندىر؟

-مانقورت.

-سنى ايندى بئله چاغىرىلار، اوولكى آدىن يادىنداير؟ بىر اصل آدىنى يادىنا سال گۆرۈم...



مانقورت دانیشمیردی. آناسی گۆروردو کی، او، آدینی یادینا سالماغا چالیشیر، قاشلارینین آراسیندا ایری تر ایچیندهدیر. آما گۆرونور اوغلان قالین بیر دیوارا راست گلیمیشدیر، دیواری کئچه بیلمیردی.

—بس آتانین آدی ندر؟ بس اؤزون کیمسن، کیملردنسن؟ هئچ اولماسا دوغولدوغون یئریسه ده بیلیرسنمی؟

یوخ، او هئچ نه بیلیر، هئچ نه خاطرلامیردی.

—ایلاهی، گۆر سنی نه گونه سالیبار!—دئییه آنا پیچیلدادی، یئنه ده اؤزوندن آسیلی اولمایارق درددن بوغولا-بوغولا آغلاماغا باشلادی. آتانین بو درد-کدری مانقورتا قطعی تاثیر ائلهمیردی.

—تورپاغی آلماق اولار، مال-دؤولتی آلماق اولار، لاپ آدامین حیاتینی دا آلماق اولار،—دئییه آنا سؤیلندی،—آنجا آدامین حافیظهسینه کیم قصد ائده بیلر، بونون کیم فیکیرلشیب تاپیب؟

آنا اونون کیم اولدوغونو سوروشماقلا یوخ، تلقینله باشا سالماق قرارینا گلدی.

سنین آدین یول آماندیر. ائشیدیرسنمی؟ سن یول آمانسان. آتانین دا آدی دونئنایدی. آتان یانیندا دئییل؟ آخی او، سنه هله اوشاقلیقدان اوخ آتماغی اؤیردردی. من ده سنین آنام، سن ده منیم اوغلوم. سن نایمانلار قبيله سیندنسن، باشا دوشدون؟ سن نایمانسان...

آتانین دئدیکلرینه او، تام لاقئیدلیکله قولاق آسیردی، ائله بیل بو سؤزلرین اونا دخلی یوخدو. یقین اولوقدا جیریلدايان چکیرتکییه ده بئلجه قولاق آساردی.

و اوندا نایمان—آنا مانقورت اوغلوندان سوروشدو:

—بس سن بورا گلهمیشدن نهلر واردی؟

—هئچ نه، دئییه مانقورت جاواب وئردی.

—گنجهیدی، یا گوندوز؟

—هئچ نه، مانقورت عئینی سؤزلری تکرار ائتدی.

—کیمنن دانیشماق ایسته یردین؟

—آینان. آنجاق بیز بیر-بیریمیزی ائشیتمیریک. اوردا کیمسه اوتوروب.

—سن داها نه ایسته یردین؟

—ایسته یردیم کی، منیم ده هؤرووم اولسون آغامینکی کیمی.

—قوی گؤروم اونلار سنین باشینا نه ایش گتیریبیلر؟—دئییه نایمان—آنا الینی اونون باشینا اوزاتدی.

مانقورت کنارا سیچراییب چکیلدی، الیله پااغیندان یاپیشیب داها آناسی طرفه باخمادی. آرواد باشا دوشدو کی، باشینی هئچ واخت اونون یادینا سالماق اولماز.

بو واخت اوزاقدان دوهیه مینمیش بیر آدام گؤروندو. او یاخینلاشیردی. نایمان—آنا سوروشدو:

—بو کیمدیر؟

—منیمچون یئمک گتیریر.

نایمان—آنا تشویشه دوشدو. بو ژوانژوان اونو گؤرمه میش تئز چکیلیب گیزلنمه لییدی. او تئز دوه سینی هیخلاییب مینه-مینه اوغلونا خبردارلیق ائله دی:

—اونا هئچ نه دئمه. من تئزلیکده قاییدا جغام.

اوغلو جاواب وئرمه‌دی. اونون هئچ عئینینه ده دئییلدی.

نایمان-آنا باشا دوشدو کی، دوه اوستده سورو ایچیندن کئچمکده سهو ائله‌یب. آما داها گئج‌دی، البته، ژوانژوان آغ دوه اوستده اوتوران آدمی گۆره بیلردی. گرک اوتلایان دوه‌لرین آراسیلا گیزلن-گیزلنه پییادا کئچه‌یدی.

نایمان-آنا اوتلاق یئریندن خئیلی اوزاقلاشاندان سونرا قیراقلارینی یووشان باسمیش درین بیر دره‌یه گوردی. بورادا دوه‌نی دره‌نین دیبینه چؤکوزدوروب یئره دوشدو، داها آغمایانی قالخماغا قویمادی. گیزله‌نیب باخماغا باشلادی. ژوانژوان اونو گۆرموشدو. بیر آزدان او، دوه‌سینی یورتما سور-سوره گلیب چاتدی. نوزه و اوخلا سیلاخلانمیشدی. طهریندن بیلینیردی کی، ژوانژوان معطل قالیب، اطرافینا بویلا-بویلانا قالمیشدی-اوزاقدان گۆردویو آغ دویه مینمیش آدم هارا یوخا چیخدی؟ کسدیره بیلیردی کی، دوه‌نی هارا سورسون؟ اوولجه بیر طرفه سوردو، سونرا باشقا سمته دؤندو. آخیرینجی دفعه لاپ دره‌نین یانیندا کئچدی. یاخشی کی، نایمان-آنانین آغلینا گلیب دوه‌نین آغزینی یایلیقلا چکیب باغلامیشدی. نه دئسن اول بیلردی-بیر ده گۆردون دوه بوردان سس وئردی. نایمان-آنا یووشانلیغین دالیندا گیزلنیب ژوانژوانی لاپ یاخشی گۆره بیلیمیشدی. او، قیللی بیر دونین اوستده اوتوروب اطرافینا گۆز گزدیردی، شیشکین صیفتی چوخ گرگیندی، باشینداکی قارا پاپاغی‌نین اوجلاری قاییق بورنو کیمی یوخاری قاتلانمیشدی، بوینونون آردیندان بیر جوت قارا، قورو هؤروک ساللانیردی. ژوانژوان اوزنگیده دیکه‌لیب نوزه‌سی حاضر وضعیتده اطرافا بویلانیردی، گۆزلری ده یامان پاریلدا‌ییردی. بو، ساری-اؤزه‌گی توتوب خالقین خئیلی حیصه‌سینی قول ائله‌ین، اونونعایله‌سینه بو قدر بدبختلیک گتیرن دوشمنلردن بیریدی. آنجاق آرواد خایلاغی بوش ال ایله بو آمانسیز ژوانژوان دؤیوشچوسونه نئیله‌یه بیلردی؟

ژوانژوان بیر آز دا او یان-بو یانا سئیر ائندن سونرا گئرییه، سورویه طرف قاییتدی.

آخشام دوشوردو. گون باتسا دا هله گۆيون شفقى چكىلمه ميشدى. سونرا هاوا بيردن قارالدى. اطرافى قارانلىق بير گئجه بورودو.

نايمان-آنا او گئجه نى درده جر اوغنون اولدوغو ياخين يئرلرده كى چؤللو كده كئچيردى.

اوغنون يانينا قاييتماغا اوره ك ائله ميردى، قورخوردو باياقكى ژوانژوان گئجه نى سورونون يانيندا قالا.

و او گئجه قطعى قارارا گلدى كى، اوغنونو خيلاص ائله سين، چاليشيب اؤزويله آپارسين.

مانقورت اولسون قوى، هئچ نه باشا دوشمه سين، تكى اؤز آداملارى آراسيندا قالسين. آنا اورگى بئله دئيردى. باشقالارينين دؤزوب باريشديغى وضعيته او دؤزه بيلميردى. او، روا بيلميردى كى، قانى قانيندان اولان دوغما اوغلو قول قالسين. كيم بيلير، بلكه ده دوغما يئرلى گؤرندن سونرا آغلى اؤز يئرینه گله جك، اوشاقلق ايللرى ياديندا دوشه جك...

سحرى نايمان-آنا يئنه آغمايايا سووار اولدو. او، يئنه ده ايراقدان-ايراغا هرلنه-هرلنه گئجه عرضينده خئىلى آرالانميش سورويه ياخينلاشماغا باشلادى. سورونو گؤرندن سونرا دا خئىلى فيكىر وئريب باخدى كى، گؤرسون يوآن يوآنلاردان اوردا وار، يا يوخ. هئچ كسين اولماديغيني يقين ائله يندن سونرا اوغنونو سسلدى:

-يول آمان! يول آمان! سلام!

اوغلو دؤنوب باخندا آنا سئوينجيندن ايچيني چكدى، آنجاق ائله او دقيقه ده باشا دوشدو كى، اوغلو ائله-بئله سسه دؤنوب.

نايمان-آنا يئنه ده چاليشدى كى، اوغنونو يادداشيني ديريلتسين...

—آدینی یادینا سال، تاپ گۆر آدین نهدیر؟ —دئییه یالواریب اونو قاندىرماق ایستیه یردی. بيلمیرسن مگر آتان دونئنبایدیر؟ سنین آدین مانقورت دئییل، یول آماندی! ... آدینی اونونچون بئله قویموشوق کی، سن نایمانلارین بؤیوک کۆچو واختی یولدا دوغولموسان. سن آنادان اولاندا بیز اوچ گون کۆچو ساخلایب دایاندىق. اوچ گون توی-بايرام ائله دیک.

آنانین بو دئدیکلرینه مانقورت اوغلانا تاثیر گؤستمه دیگینه باخمایارق، دانیشیغینا آرا وئرمیر، بوش دا اولسا، یئنه اومید ائله ییردی کی، بلکه بو قارالمیش شوعوردا بیر قیغیلجیم ایشار. نه فايدا کی، آرواد قیغیللی بیر قاپینی دؤیجله ییردی. آنا یئنه ده اؤز دئدیگینی دئییردی:

آدینی یادینا سال! آتانین آدی دونئنبایدی!

سونرا او گؤتوردیو احتیياتدان اونو یئدییریب ایچیرتدی، اوغلونو دویوزدورانان سونرا اونا لایلا دئمگه باشلادی.

لایلا اونون چوخ خوشونا گلدی. آروادین لایلاسی اونون اوریینه یاییلیردی. خوشلوقلا قولاق آسیردی، اونون گوندن قارالیب جودلانمیش، دونوق صیفتینده نه ایسه جانلی، ایلیق بیر حالت عمله گلیمیشدی. بونو گۆرن آنا اونو ایناندیرماغا چالیشدی کی، بو یئرلری ترک ائله ییب، اونا قوشولسون، اؤز یئرلرینه قاییتسین، یوان یوانلاردان بیردفعه لیک جانینی قورتارسین. مانقورت آغلینا وورا بيلمیردی کی، نئجه دوروب گئتسین، بس سورو نه اولسون؟

یوخ، آغاسی دئییب کی، سورونو گۆزدن قویماسین...

و یئنه ده نایمان-آنا پوزولموش یادداشین او باغلی قاپیسینی تکرار-تکرار دؤیجلمگه باشلادی، دئدیگینی دئدی:

—یادینا سال کیمسن؟ آدین نهدیر؟ سنین آتان دونئنبایدیر!

آنانین باشی ائله قاریشمیشدی کی، آخسامین نئجه دوشدویونو حیس ائله مه میشدی، او واخت آییلیب گوردو کی، ژوانژوان دوه اوستونده سورونون او باشینا یاخینلاشیر. بو دفعه او، داها یاخیندایدی، دوه سینی ده گئتدی کجه داها برک قوووردو. نایمان-آنا فورستی ایتیرمه ییب تئز آغمایا میندی و اوزاقلاشدی. آنجاق او بیر طرفدن ده بیر ژوانژوان چیخیب اونون یولونو کسمک ایسته دی. ایشی بئله گورن نایمان-آنا دوه سینی قوپاراقلا ییب اونلارین آراسیندا کئچدی. آیاقدان یونگول آغمایا اونو واختیندا آرادان چیخارتدی، یوآن یوآنلار دالدا قالیب چیغیرا-باغیرا، نیزه لرینی اوینا دراق اونو قووماغا باشلا دیلار. آغمایا چاتماقمی اولاردی؟ آغمایا ساری-اؤزه کده یئل کیمی قانادلایب نایمان-آنانی بو اولوم-دیریم قووها قوووندا اوزاقلاشدیریردی.

اینتهاسی، اونون خبری اولمادی کی، اللری بوشا چیخان یوآن یوآنلار اور کلرینی سویوتماق اوچون یازیق مانقورتو او کی وار دؤیدولر. آنجاق اوندان نه گؤزله مک اولاردی، ائله دئییب دورودو:

-دئییردی منیم آنامدی.

-آنان-زادین دئییل! سنین آنان یوخدور! هئچ بیلیرسن نییه گلیب؟ بیلیرسن؟ ایسته بیر کی، پاپاغینی چیخاردیب باشینی بوغا وئرسین!-اونلار یازیق مانقورتون جانینا قورخو سالماغا چالیشیر دیلار.

مانقورت بو سؤزلری ائشیدنده قارالمیش صیفتی بومبوز اولدو. او، بوینونو قیسیب، پاپاغیندا برک-برک یاپیشراق، تله یه دوشموش حیوان کیمی یان-یوره سینه باخماغا باشلا دی. ژوانژوان اونا اوخ-یای وئریب دئدی:

-قورخما! آل بونو!

-نیشانلا گوروم!-دئییه ژوانژوان پاپاغینی گؤیه آتدی. اوخ پاپاغی دلیب کئچدی.-گور ها! دئییه پاپاق صاحبی تعجبولندی. الی نین یادداشی هله ده قالیر!

نايمان-آنا يوواسيندان هوركودولموش قوش كيمي دوزده وورنوخور، اؤزونه يئر تاپا بيلميردى. بيلميردى نئيله سين، نه گؤزله سين. گؤررسن، يوآن يوانلار اوغلونو سورويله بير يترده اونون الى چاتماياجاق اؤز بؤيوك اوردولارينا ياخين يئرله آپاراجاقلار، يوخسا اونو توتماق اوچون پوسقو قوراجاقلار؟ بئله جه فيكىر-خيالات ايچينده او، هالاي ووروب گيزلنه-گيزلنه گزيردى، نهايات، پوسوب گؤرنده كى، يوآن يوانلار سورودن گئتديلر، چوخ سئويندى. نايمان-آنا خئىلى اونلارين دالينجا باخيب گؤرندن سونرا كى، اوزاقلاشيب گؤزدن ايتديلر، قارارا گلدى قايتتسين يئنه اوغلونون يانينا. ايندى اونون قطعى فيكىرى اوغلونو ائوه آپارماقدى. باشينا نه گليبسه اونون تقصيرى دئىيل، نئيله سين كى، بختى بئله گتيريب-دوشمنلر اونو بو كؤكه ساليبلار، نه اولورسا اولسون آناسى اونو قوللوقدا قويماياجاق. قوى نايمانلار گؤرسونلر كى، يادئللى باسقينچيلار اونلارين ايگيدلرينين آغلىنى باشدان چيخاريب نئجه رزىل ائله ييرلر. قوى غضبلىب سيلاحا ساريلسينلار. مساله تورپاقتا دئىيل، تورپاق هامىيا بس ائله ير. مساله اوندادير كى، يوآن يوانلارين بو رزالتى اونلارلا هئچ ياد قونشو اولماغا دا حاقق وئرمير.

نايمان-آنا اوغلونون يانينا بو فيكىرلرله قايديدردى. ائله هئى گؤتور-گوى ائله ييردى كى، نئجه اونو اينانديرسين، نئجه باشا سالىسين كى، بو گئجه بير-بيرينه قوشولوب قاچماليديرلار.

توران قاريشيردى. گئجه آزمان سارى-اؤزهك چؤللى اوزرينه چؤكوردو. آغمايا اؤز صاحيبه سيني يونگول، سربست بير يئريشله بؤيوك دوه سوروسونه طرف آپايردى. باتان گونشين شوعالارى آنانى دوهنين دونقارلارى آراسيندا چوخ آشكار ايشيقلانديريردى. نايمان-آنانين رنگى-روحو اؤزونده دئىيلدى، چوخ جيددى گؤركمى واردى. بودور او، سورويه چاتدى، اوتلايان حئوانلارين آراسيندان كئچدى، اطرافا گؤز گزديردى، آمما اوغلونو گؤره بيلمهدى. اونون مينيك دوهسى يوكلو حالدا نوختاسيني سورويه-سورويه اوتلاييدردى. نايمان-آنا اوغلونو سسله ييب چاغيرماغا باشلادى:

—يول آمان! هاراداسان؟ منم، آنانم! هاراداسان؟

او، ناراحتلیقلا اطرافا بویلا-بویلانا قالدیغی اوچون اوغلونون دوه دالیندا دالدالانیب، دیزینی یئره وئره رک اوخلا اونو نیشان آلدیغینی گؤرموردو. گونشین شوعاسی اونا مانع اولوردو، فورصت گؤزله ییردی کی، اوخو بوراخسین.

-یول آمان! اوغلون!

-نایمان-آنا اوغلوندان نیگاران حالدا اونو سسله ییردی. بیردن قانریلیب باخاندا اونو گؤردو. بیرجه:  
-آتما!-دئییه بیلدی، ائله آغمایانی مهمیزله مک ایستیه یردی کی، دؤنوب اوغلوپلا اوزبه اوز گلسین، یئتیرمه دی-اوخ ویزیلتیپلا اونون سول قولتوغونا سانجیلدی.

بو، اؤلونجول ضربه ایدی. نایمان-آنا دوه نین بوینونا سینیب ایلیشه-یلیشه ییخیلدی. آنجاق آنانین اؤزوندن اوول باشی نین یایلیغی آچیلیب دوشدو، هاوادا بیر قوش اولوب چیغیرا-چیغیرا اوچوب گئتدی: یادینا سال کیملردنسن؟ آدین ندیر؟ سنین آتان دونئنبایدیر! دونئنبای! دونئنبای!

دئییلنه گؤره، او واختدان ساری-اؤزه کده دونئنبای قوشو اوچور. دونئنبای قوشو یولچویا راست گلنده اونون یاخینلیغیندا اوچا-اوچا سسلنیر: یادینا سال کیملردنسن! کیمین اوغلوسان؟ آدین ندیر؟ آدین؟ دونئنبای، دونئنبای!...

ساری-اؤزه کده نایمان-آنانین باسدیریلدیغی یئره او واختدان آنا-بئیت، یعنی آنا مسکنی قبیریستانلیغی دئیرلر.

قایناق: آچیق سؤز سایتی

<http://elchinkitab.blogfa.com/post-85.aspx>



## مانکورت (مانقورت) در ویکی پدیای تورک (تورکیه) - ترجمه اوجالان ساوالان

برده بدون شعور، بی تمییز و ناآگاه (Bilincsiz kölə) که در افسانه های تورک، آلتای و قیرقیز از او بحث می شود. سر انسانی را که می خواستند او را به حال مانقورت درآورند، می تراشیدند و بر سرش پوست تازه و تر شتر را می چسبانده و می کشیدند و می بستند؛ بدین صورت دست و پایش را بسته و او را زیر آفتاب داغ رها می کردند. پوست شتر شروع به خشک شدن می کرد و سفت و جمع می شد. پوست جمع شده و سخت شده سر را مانند منگنه می فشرد و تلخیها و رنجهای باورنکردنی بر قربانی وارد می کرد و سبب می شد که عقلش از بین برود. بدین گونه یک انسان به برده ای بی شعور و ناآگاه تبدیل می شد که هر کار خواسته شده را بدون هیچ سؤالی و بدون چون و چرا انجام می داد.

در رمان "روزی که دراز می شود و صد سال می گردد" (Gün uzar yüz yıl olur)، که چنگیز آیتماتوو آن را در سال ۱۹۸۰م. نوشته است، از شخصیت به روزشده داستانهای قیرقیز استفاده شده است. مانقورت یک تیپ (Type) انسان بیچاره بدبخت، فلکزده و عاجز است که در نتیجه عملکرد مانقورتسازان، "من" و هویت و شخصیت و هستی خودش را گم کرده است و برای دشمنی که "من" و هویت او را از او گرفته است، به حال عروسک خیمه شب بازی (Kukla) درآمده است.

با رمان "روزی که دراز می شود و صد سال می گردد" آیتماتوو، که به زبانهای غربی و لهجه های مختلف زبان تورکی برگردانده شده است، مفهوم "مانقورت" به ادبیات وارد شد و مضمون (Theme) "مانقورت" و "مانقورتسازی" (Manqurt və Manqurtlaşdırma) متداول شده است.

در "کتاب سال" فرانسه، که از طرف و. لاکین (V. Lackhine) چاپ شده و در معرض دید عموم قرار گرفته است، با اقتباس از کتاب "روزی که دراز می شود و صد سال می گردد" آیتماتوو، "مانقورتیسم" (Mankurtisme/ Mankurtism/ Mankurtizm/ Manqurtism) برای

اطلاق به مضمون "تعویض هویت اجتماعی انسان و بیگانه سازی انسان از ریشه های خودش"، به عنوان یک اصطلاح (Term) در روان شناسی اجتماعی ادبیات جای خودش را پیدا کرده است. هر انسان به جایی که در آن زاده شده است (به سرزمین مادری، مادر، پدر، ایل و تبار، زبان مادری و هویت و کیستی اصیل خودش) باید به شدت و سخت بسته و دلبسته باشد. به محض این که "انسانهای بدون ریشه" به میان می آید، با "مانقورتیسم" مواجه می شویم.

### مانقورت چگونه ساخته می شود؟

بر اساس آنچه از داستانهای کهن تورک، قزاق و قیرقیز اخذ می شود، بر اساس اساطیر ملت‌های تورک آسیای میانه، "دوره مانقورت"، شکنجه ای رایج و شیوه ای متدوال برای "کنترل ذهن" بوده است.

وقتی که می خواستند یک انسان را مانقورت کنند:

۱. موهای سر آن انسان را به دقت و خوب می تراشیدند،
۲. به پوست سر او پوست تر و تازه گردن شتر را با دقت می چسبانند و می کشیدند و سفت و محکم می بستند،
۳. نامزد مانقورت شدن را که پوست گردن شتر را به سر او سفت و سخت چسبانده و بسته بودند، چند روز در بیابان داغ زیر اشعه داغ آفتاب می بستند و به حال خود رها می کردند. بدین طریق تحت تأثیر آفتاب داغ بیابان، پوست شتر جمع می شد و سخت و سفت به پوست سر مانقورت می چسبید و رفته رفته پوست شتر با پوست سر قربانی یکی می شد، به گونه ای که پوست شتر به پوست سر او تبدیل می شد. در عین حال موهای تراشیده شده قربانی از زیر آن پوست خام شتر شروع به رشد و رویش می کردند. اما آن پوست شتر چنان سخت به سر قربانی می چسبید و تحت تأثیر آفتاب داغ چنان سخت و سفت شد که مانع از نفوذ و حرکت موهای قربانی می شد که آرام آرام دراز می شدند. موها نمی توانستند پوست سخت شتر را سوراخ کنند و برای همین نمی توانستند به رشد خود رو به بیرون ادامه دهند، به همین علت

موها نه به طرف بیرون سر بلکه به وارونه به سوی پایین، و به طرف داخل جمجمه و مغز شروع به رشد می کردند. فشار بی امان پوست شتر، که جمع می شد و سفت شده و به جمجمه سر قربانی فشار مداوم وارد می کرد و موهایی که به وارونه از ریشه و رو به جمجمه دراز می شدند و جمجمه را سوراخ کرده و به سوی مغز پیشروی می کردند و سبب می شدند که قربانی تلخیها و رنجها و دردهای بزرگی را بچشد. قربانی ای که متحمل این رنجهای جانکاه می شد، اگر زنده می ماند، بعد از اندک مدتی به مانقورت، عروسک خیمه شب بازی اربابانش، تبدیل می شد. او حافظه اش را به کلی گم می کرد؛ مادر و پدرش را دیگر نمی توانست به یاد بیاورد و بشناسد؛ نمی توانست عقلش را به کار بگیرد و به حال بی شعوری و بی تمییزی و بی فکری درمی آمد. به این دلیل صاحبش (دشمنش که این بلاها را بر سرش آورده بود)، هر چه دستور می داد، بی درنگ اطاعت می کرد.

امروزه با کاربرد شیوه های مدرن شکنجه و کنترل ذهن، تکنیک و شگرد مانقورتسازی در گذشته مانده است.

## اتیمولوژی

این کلمه از ریشه "بُون/ بان/ مان" اشتقاق یافته است. کلمه "بُون" نبودن عقل را افاده می کند. در زبان مغولی کلمات "مون / مونگ" ( در تورکی فعلهای: بُون / بونگ) مفهوم گم کردن عقل را افاده می کند، کلمات "مونا" (به تورکی: بوناک/ بوناق) کسانی را که به علت کهولت سن، عقل خود را از دست داده اند، افاده می کند. در زبان آلتایی کهن کلمه "مانو" و در زبانهای "تونگوز" و "مانچو"، کلمه "مانا"، زوال عقل و به حال غیرقابل استفاده درآمدن آن را بیان می کند. این کلمه با تعبیر "مانکافا/ مانکافا" (Mankafa) تورکی، (یعنی آدم احمق، بی مغز، خل، نفهم، منگ و گیج) از یک بن است و معانی مشابه را دربرمی گیرد.

منبع:

<https://tr.wikipedia.org/wiki/Mankurt>

## **Mankurt-Vikipedi. özgür ansiklopedi**

**Mankurt** - Türk, Altay ve Kırgız efsanelerinde bahsedilen bilinçsiz köle. Mankurt haline getirilmek istenen kişinin başı kazınır, başına ıslak deve derisi sarılır ve böylece elleri kolları bağlı olarak Güneş altında bırakılır. Deve derisi kurudukça gerilir. Gerilen deri başı mengene gibi sıkar ve inanılmaz acılar vererek aklını yitirmesine neden olur. Böyle bir kişi bilinçsiz ve her istenen şeyi sorgusuzca yapan bir köleye dönüşür.

[Cengiz Aytmatov](#)'un 1980 yılında yazdığı [Gün Olur Asra Bedel](#) adlı eserinde, [Orkun Uçar](#)'ın ise [Metal Fırtına 2 / Kayıp Naaş](#) adlı eserinde Kırgız destanlarından yararlanarak güncelleştirdikleri bir kişiliktir. Mankurt bazı işlemler sonucu öz benliğini yitirerek kendisini kimliksizleştiren düşmanın kuklası haline gelmiş bir zavallı insan tipidir.

Aytmatov'un "Gün Olur Asra Bedel" adlı eseri pek çok Batı diline ve [Türk lehçelerine](#) çevrilip yaygınlaşırken "mankurt" kavramı da kabul görerek literatüre girmiş ve "mankurt" ve "mankurtlaştırma" temaları yaygınlaşmıştır. [Fransa](#)'da [V. Lackhine](#) tarafından "yılın kitabı" olarak gösterilen<sup>[[kaynak belirtmeli](#)]</sup> Aytmatov'un "Gün Olur Asra Bedel" eserinden yapılan iktibasla "[Mankurtizm](#)" "sosyal kimlik değiştirme ve öz köküne yabancılaşma" temalarını karşılayan bir terim olarak sosyal psikoloji literatüründe yerini almıştır.<sup>[[kaynak belirtmeli](#)]</sup>

Çağdaş [Sovyet Kazak](#) şairlerinden [Muhtar Şahanov](#) "Yenilen Galip ya da Cengiz Hanın Halası" konulu [Otrar](#) manzumesi'nin doğuşunu anlatırken şunları söylemektedir: "Eserimizde kültür tarihimize derin kökler salmanın bizler için pek önemli olduğunu anlatmak istiyordum. Her insanın doğduğu yere sıkı sıkıya bağlı olması gerekir. Bunsuz büyük

çaplı yazar olmaz. Köksüz insanlar ortaya çıkınca "[mankurtizm](#)" hali olur."

## Nasıl Mankurt Yapılır?

Eski Türk. [Kazak](#) ve [Kırgız](#) destanlarından edinilen bilgi ve [Orta Asya Mitlerine](#) göre "Mankurt" dönemin [Orta Asya](#) halkları arasında çok yaygın bir [İşkence](#) ve zihin kontrol yöntemi idi.

Bir insanı mankurt yapmak istediklerinde:

1. O kişinin kafası (saçları) iyice kazınır.
2. Kafasına [devenin](#) boyun derisi iyice gerdirilerek geçirilir.
3. Kafasında deve derisi bulunan Mankurt adayı sıcak çölde güneş altında birkaç gün bırakılırdı.

Böylece sıcaklığın etkisiyle deve derisi büzülür ve kafaya iyice yapışır. Deve derisinin artık kafa derisiyle bütünleşmeye başlamasıyla kazınan saçlarda yeniden uzamaya başlar. Fakat deri kafaya o kadar yapışır ki zaten sert olan deve derisi sıcaklığın etkisiyle iyice sertleşir ve uzayan saçlar deriyi delip uzamasına devam edemez. Bu nedenle saçlar uzamaya vücudun dışı yönünde değil de kafanın içine doğru uzamaya başlar. Sıcaktan büzüşen deve derisinin kafatasına yaptığı baskı ve kafanın içinde ters yönde uzayan saçların kafatasını delip beyne doğru ilerlemesiyle mankurt büyük acılar çeker. Bu acılara dayanamayan mankurt bir müddet sonra kuklaya döner. Hafızasını yitirir. anne-babasını dahi tanımaz. Aklını çalıştırıp düşünemez hale gelir. Bu nedenle sahibi ne söylerse ona itaat eder.

Günümüzde modern [işkence](#) ve zihin kontrol yöntemlerinin kullanılması nedeniyle Mankurt tekniği geçmişte kalmıştır.<sup>[1]</sup>

## Etimoloji

(Bun/Ban/Man) kökünden türemiştir. Bun sözcüğü akıl yoksunluğunu ifade eder. Moğolca Munu/Mung (Türkçe Bunu/Bung) fiilleri aklını yitirmeyi. Munah (Türkçe Bunak) sözcükleri yaşlılık nedeniyle aklını yitirmiş olan kişileri anlatır.<sup>[2]</sup> Eski Altaycada Manu. Tunguz ve Mançu dillerinde Mana sözcüğü akıl yitimini ve kullanılmaz hale gelmeyi belirtir. Sözcük Türkçedeki **Mankafa** tabiri ile aynı kökten gelir ve benzer manalar içerir.<sup>[3]</sup>

<https://tr.wikipedia.org/wiki/Mankurt>

## Manqurt

**Azərbaycanca Vikipediya**. açıq ensiklopediya

**Manqurt** - türk. **altay və qırğız** əfsanələrində bəhs edilən şüursuz kölə. Manqurt halına gətirilmək istənən adamın başı kazınır. yaş dəvə dərisi sarılar və beləcə əlləri qolları bağlı olaraq Günəş altında buraxılır. Dəvə dərisi quruduqca gərilər. Gerilən dəri başı sıxar və inanılmaz ağrılar verərək ağılnı itirməsinə səbəb olar. Belə bir adam şüursuz və hər istənilən şeyi sorgusuzca edən bir köləyə çevrilir.

### Etimologiya

(Bun/Ban/Man) kökündən törəmişdir. Bun sözü ağıl yoxsunluğunu ifadə edər. Monqolca Mun/Mung (Türkcə Bun/Bung) felleri ağılnı itirməyi. Munah (Türkcə Bunah) sözləri yaşlılıq səbəbiylə ağılnı itirmiş olan kəsləri izah edər. Köhnə Altaycada Manu. Tungus və Mancur dillərində Mana sözcüyü ağıl yitimini və istifadə edilməz hala gəlməyi bildirir.

### Mənbə:

Türk Əfsanə Sözlüyü. Dəniz Qaraqurd. Türkiyə. 2011. ([OTRS: CC BY-SA 3.0](#)) (türk.)

## Mankurt

From Wikipedia, the free encyclopedia

**Mankurt** is as a term refers to unthinking slave in Turkic mythology.

According to [Chinghiz Aitmatov](#), there was a Kyrgyz legend, according to which mankurts were prisoners of war who were turned into slaves by having their heads wrapped in camel skin. Under a hot sun these skins dried tight, like a steel band, thus enslaving them forever, which he likens this to a ring of rockets around the earth to keep out a higher civilisation. A mankurt did not recognise his name, family or tribe — «a mankurt did not recognise himself as a human being».<sup>[1]</sup>

Discussion is open about the origin of the word 'mankurt.' It was first used in the press by Aitmatov and he is said to have taken the word from the [Epic of Manas](#).<sup>[citation needed]</sup> 'Mankurt' may be derived from the [Mongolian](#) term "мангуурах" (*manguurah* means "stupid"). Turkish: Man-kafa (Stupid Head) and [Turkic](#) mengirt (one who was deprived memory) or (less probably) man kort (bad tribe).<sup>[citation needed]</sup>

### Contents

- [1 In literature](#)
- [2 In cinema](#)
- [3 See also](#)
- [4 References](#)
- [5 External links](#)



## **In literature**

[Chinghiz Aitmatov](#) draws in his book, [The Day Lasts More Than a Hundred Years](#) heavily on the tradition of the mankurts.

The legend is about a Turkmenian who defends his homeland from invasion. He is captured, tortured, and brainwashed into serving his homeland's conquerors. He is so completely turned that he kills his mother when she attempts to rescue him from captivity.

N. Shneidman stated "The mankurt motif, taken from central Asian lore, is the dominant idea of the novel and connects the different narrative levels and time sequences".<sup>[2]</sup> In the later years of the Soviet Union *Mankurt* entered everyday speech to describe the alienation that people had toward a society that repressed them and distorted their history.<sup>[3]</sup> In former Soviet republics the term has come to represent those non Russians who have been cut off from their own ethnic roots by the effects of the Soviet system.<sup>[4]</sup>

## **In cinema**

In 1990 the film *Mankurt* (Манкүрт) was released in the [Soviet Union](#).<sup>[5]</sup> Written by Mariya Urmatova, the film is based on one narrative strand from within the novel *The Day Lasts More Than a Hundred Years*.<sup>[6]</sup> It represents the last film directed by Khodzha Narliyev.<sup>[7]</sup> Its main cast was Tarik Tardzhan, Maya-Gozel Aymedova, Jylmaz Duru, Khodzhadurdy Narliev, Maysa Almazova. The film tells about a Turkmenian who defends his homeland from invasion. After he is captured, tortured, and brainwashed into serving his homeland's

conquerors. he is so completely turned that he kills his mother when she attempts to rescue him from captivity.

### See also

- [Mankurt \(1990 film\)](#)

### References

1. Excerpt from: [celestial.com.kg](http://celestial.com.kg)
2. *Shneidman, N. N (1989). Soviet literature in the 1980s: decade of transition. University of Toronto Press. ISBN 978-0-8020-5812-6.*
3. *Horton, Andrew; Brashinsky, Michael (1992). The zero hour: glasnost and Soviet cinema in transition (illustrated ed.). Princeton University Press. p. 131. ISBN 0-691-01920-7.*
4. *Laitin, David D. (1998). Identity in formation: the Russian-speaking populations in the near abroad (illustrated ed.). Cornell University Press. p. 135. ISBN 978-0-8014-8495-7.*
5. Oliver Leaman (2001). Companion encyclopedia of Middle Eastern and North African film. Taylor & Francis. p. 17. [ISBN 0-415-18703-6](#). 9780415187039
6. Andrew Horton, Michael Brashinsky (1992). The zero hour: glasnost and Soviet cinema in transition. Princeton University Press. pp. 16, 17. [ISBN 0-691-01920-7](#). 9780691019208
7. P. Rollberg (2009). Historical dictionary of Russian and Soviet cinema. Scarecrow Press. pp. 35, 37, 482. [ISBN 0-8108-6072-4](#). 9780810860728

## External links

- [«И дольше века длится день»](#)

## Categories:

- [Turkic mythology](#)

## Turkish words and phrases

## دستگاه مانقورت ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۱) - اوجالان ساوالان



### Manqurt nə deyir?

- Biz Türk yox azəriyik.
- Bizim dilimiz Türkcə yox azəricədir sadəcə Türk dilinə oxşardır.
- Türklər ancaq Türkiyədə yaşayırlar.
- hər kim özünə Türk desə Pantürkdür!

قسمت اول - نگاهی به ماهیت و عملکرد یکی از صدها شگرد سیستم اهریمنی،  
استعماری نژادپرستانه و ضد تورک پان ایرانیسم  
شناسیک (تعریف) دستگاه مانقورت یاب

این بخش را به ناگزیر به پارسی سره، با آهنگ سخن اوستاد گرامی میرجمال الدین کزازی بزرگ و سترگ و ستبر برمی آریم و سپند می گردانم تا نشانه ای باشد از سپندی و بلندی و هژبری و ستبری و سترگی دارایی زبان ورجاوند و ارجمند و ارجومند و ارزومند پارسی ایرانی، آریایی، کوروشی و داریوشی جاودان و جاودانه و جادوانه: دستگاه مانقورت یاب یا به اصطلاح فرهنگستان زبون پارسی، خواجه غلامعلی حداد عادل یا به زبان ورجاوند و ارجومند پارسی سره "بنده علی آهنگر دادگر" مانقورت پرپشم و دینمند آیینمند فارس پرست ۲۴ عیار اصلاً اهل زنوز، "سامانه مانقورت یاب"، چیزی است همانند دستگاه فلزیاب یا گنج یاب، با همان کارایی و با همان کارکرد که بر ساخته مشعشع سامانه نژادپرستی ضد تورک پانفارس یا پان ایرانیسم ایران، ای مرز پرگهر و پر هنر، در ۹۴ سال اخیر است. همان گونه که در کارکرد سامانه گنج یاب برمی خوانیم: این دستگاه دارای سنسورها (یا به زبان سپند پارسی) حسگرهای بسیار قوی است که با نام "سوپر سنسور" نامبردار گشته اند که به زبان مقدس و سپند پارسی می شود "فرا حسگر". (از این که معادل "حس" (تازی اهریمنی) را به زبان توانا و سپند پارسی سره نتوانستم بریابم بر من ببخشاید بزرگواران!). در شناسیک (تعریف) دستگاه فلزیاب چونین برمی خوانیم: "دستگاه فلزیاب

وسیله ایست برای پیدا کردن اجسام فلزی پنهان شده در درون زمین، درون دیوار یا درون مواد دیگر". دستگاه مانقورت یاب پان ایرانیسم نژادپرست، تخم پرست، تخمه پرست و تخمک پرست پارسی- ایرانی هم چُونین کارکرد و خویشکاری (وظیفه) را دارد و از آن برای پیدا کردن مانقورتهای فروشی (زبان فروش، هستی فروش، کیستی فروش، و بی گمان چیستی فروش!، پدر فروش، مادر فروش، پدر بزرگ و مادر بزرگ و پداران پدر و مادران مادر فروش!، پوست فروش، استخوان فروش، مغز فروش، اندیشه فروش، کلک فروش!، خاک فروش، کشور فروش و در یک سخن همه چیز فروش) بهره برداری می کنند.

### چگونگی کارکرد و کاربرد سامانه مانقورت یاب:

کارکرد (عملکرد) همه ایرانگراهای نژادپرست همانند عملکرد شیطان (ببخشید اهریمن) است: اهریمن بزرگ (اعظم: خداوندگار خداوندگاران و اوستاد اوستادان فراماسونر ضد تورک و ضد عرب انگلیسی و پارسی) با آن یک چشم تیز خود و با آن بینی عقابی تیزتر خود رنگ و بوی گناه را، یعنی زمینه و گرایش (میل) گناه را در برخی فرزندان آدم می بیند و همان را برمی گیرد و می آراید تا آدم آن گناه را انجام دهد، اهریمنان نژادپرست نیز دارای بینی و چشمان اهریمن بزرگ (استاد اعظم و اکبر همه نژادپرستان همه پارس پرستان یا پان آریائیستها یا پان ایرانیستها) هستند؛ آنها بو می کشند، بی درنگ و همواره و همیشه دهانها را می بویند و هی بو می کشند؛ چشمان را با آن تک چشم اهریمنی شان که جز پارس و پارسی و کوروش و داریوش و هخامنش نمی بینند، به تیزی برمی نگرند تا درخششی از خودفروشی و شرف فروشی در برخی ترکان نشان شده (نامبردار گشته به مانقورت) ببینند و همانها را برمی گزینند؛ برمی کشند و آنها را در آب و نمک اوستاد و کارشناس و هنرمند می پرورند تا در گاههای (زمانهای) درخور (مناسب) آنها را برای گفت و گو (مصاحبه) یا بازی در فیلم و سریال بر بسازند و برآریند و برآماسند و به سخن بر بیاورند! . آری آری! چُونین است که مانقورتی پیدا (کشف) و هویدا و آشکار می گردد و سامانه ارجمند و ورجاوند "مانقورت یاب" چُونین کار می نماید. این سامانه و دستگاه را به کار می اندازند؛ و راه می افتند و می گردند و برمی کاوند و در این کاوش خستگی ناپذیر و پیوسته و همواره و شبانروزی

همیشه گنجهای نهان و پنهان ارجمند و ارزمند و ورجاند به نام نامی "مانقورت" برمی یابند و پیش دو چشمان میلیونها مردم (انسان) برمی نهند تا نمونه و انگاره ای باشد برای میلیونها آذری فاذری پارسی گشته وایرانی تخمه و پارسی نژاد که همانا و هرآینه هیچ بویی تخمی، کروموزومی، اوولی و حتی نمی از ترکان بدیشان نخورده است! و گوسپندوار از خواجه و شبان پان ایرانیست خود فرمانبرداری می نمایند و بع بع می کنند و در مقابل تاراج همه سرمایه های انسانی، مادی و معنوی ملت تورک آذربایجان لب لب از لب نمی گشایند و گره بر پیشانی و ابروان نمی آرند و مانند گوسپندان خوب و پاک و سامان مند و ایرانی سره چرا می فرمایند و گوش می جنبانند و دم می گردانند و برای چون و چرا لب از لب باز نمی نمایند!

**هدف از نمایش مفتضح مانقورتهای در داخل و خارج از ایران در مجلات و رسانه ها و تلویزیونهای سیاسی ماهوراه ای**

عباس جوادی در تاریخ ۱۳۹۴/۰۵/۱۷ به برنامه "افق" تلویزیون ضد تورک صدای امریکا دعوت شد و آنجا اوج خباثت و رذالت خودش را در ضدیت با ملت تورک آذربایجان به نمایش گذاشت. اما چنان که در ادامه همین مقاله بدانها خواهیم پرداخت این اولین بار نیست که این تلویزیون استعماری به همراه بی بی سی فارسی از چنین شگردی برای تورک ستیزی سوء استفاده می کنند. تلویزیون ضدتورک کوردپرست و نژادپرست و صلیبی صدای امریکا برنامه افق، با عنوان "چندزبانی در ایران و جهان" از چند نفر دعوت به اظهار نظر کرده بود. شرکت کنندگان برنامه عباس جوادی (مانقورت ضد تورک) با عنوان "زبان شناس و خاورشناس" از پراگ، امیر کلان (یک فارس) با عنوان "پژوهشگر آموزش زبان" از کانادا بودند. طراحان برنامه با اطلاع از ذهنیت و رویکرد و تمایل شرکت کنندگان، از دیدگاهی سیاسی، برنامه را مهندسی کرده بودند: "امیر کلان" یک فارس جوان است؛ پژوهشگر آموزش زبان در کانادا است، با وجود فارس زبان بودن از حق آموزش زبان مادری به تورکها، کوردها، بلوچها و دیگر ملت‌های غیر فارس زبان حمایت می کند و بر اساس شواهد علمی متقن و قوانین حقوق بشر و غیره درست مثل یک فعال حقوق ملت‌ها حرف می زند. اما عباس جوادی یک مانقورت احقر است. ایران پرستی را بهانه ای قرار داده است تا

حق مسلم بشری به میلیونها هموطن همزبان و همخونش داده نشود؛ سخنانش بوی قرمه سبزی سیاست و سفسطه و شیادی ژورنالیستی و دلیل تراشیهای مکارانه، دماغوژی و عوام فریبی و مصلحت جویی تهوع آور و ریش سفیدبازی و دایه مهربانتر از مادر شدن و امثال این استراتژیهای پلید شیطانی- نژادپرستانه به نفع ملت و نژاد حاکم پارس ایران و تماما به ضرر ملت تورک آذربایجان و تمامی ملل غیر فارس ایران می دهد و آن قدر سخیف است که من با وجود این که دندان شکن ترین و رسواترین جوابها را علیه آن دارم از ذکر آنها خودداری می کنم و به کلیت و روش شناسی استعمار می پردازم.

خوب آیا به نظرتان این مدل آشنا نیست؟ ۲۰۰ سال است که استعمار انگلیس و روس و سپس آمریکا و در کل استعمار صلیبی غرب در پی القای همین مفهوم است. در انقلاب استعماری مشروطه نیز مدل همین بود: طبق مهندسی افکار استعمار ضد تورک بریتانیا: شاه تورک قاجار نماد ترک بد (آدم بده سناریو) بود به تبع او کل تورکان ایران (اکثریت ایران) ملت بد و مسحق نابودی جریان بودند و امثال ملا میرزا حسین نائینی، محمد کاظم خراسانی، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی همگی ملا-سیدهای فارس فراماسون و نوکر انگلیس آدم خوبه جریان بودند و به تبع اینها برگزیده ملت فارس ملت خوبه و بلکه تنها ملت جریان بودند. به همین ترتیب بود که از رضا پالانی بی سواد خونخوار انسان خوار و تورک کش و لرکش قاتل جانی ددمنش یک اسطوره (آدم خوبه) ساختند و از سید جعفر پیشه وری قهرمان بزرگ دموکراسی و حقوق بشر و آیت و اسطوره انسان دوستی و افتخار کل اعصار و تمامی ابناء بشر یک دیو ساخته و می سازند. شیادی و شیطنت و فرشته را شیطان و شیطان را فرشته ساختن شگرد رسانه های صلیبی غرب از ۵۰۰ سال پیش است. می بینیم که الگو Pattern و ساختار structure یکی است و هیچ فرق نمی کند و استعمار صلیبی ضد تورک بر همان طبل قدیمی خود می کوبد غافل از این که "ما" با نور باطن (نور الله) باطنشان را مدتهاست دیده ایم و دستشان را مدتهاست خوانده ایم و با رویکرد افشاگرانه و روشنگرایانه خودمان ذهنهای ملت تورک و تمامی ملل حق طلب ایران را روشن و منور ساخته و می سازیم تا فردا روز، کورکورانه با شعارهای فریبنده

شیاطین استعمارگر صلیبی غربی و پانفارسهای نوکر آنها، به بهانه دفاع از تمامیت ارضی ایران و امثال این شعارهای استعماری به جنگ حق طلبان ملت تورک آذربایجان نیایند و آلت دست سیستم راسیتی ضد تورک و ضد بشر جمهوری اسلامی ایران و اوپوزیسیون شیاد نژادپرست آن در خارج از ایران و به ویژه استعمار صلیبی ضد تورک و کوردپرست آمریکا و انگلیس نشوند. اینجا ما یک مدل فکری داریم که تکراری است و سالهاست در تلویزیونهای استعماری دوغولوی ضد تورک بی بی سی فارسی انگلیس و صدای آمریکا تکرار می شود: تقابل بین تورک بد و فارس خوب، یا بهتر بگوییم تقابل انسان فارس خوب، دموکرات، طرفدار حقوق بشر و انسان تورک ضد دموکراسی و ضد حقوق بشر. تقابلی که مهندسی فکری تئوریسینها، ایدئولوگها و استراتژیستهای سیاسی صلیبی بازیگران استعمار در شوهای تلویزیونی تلویزیونهای به ظاهر دموکرات و در اصل فاشیست و راسیست آمریکا و انگلیس به طور دروغین، آن را "می سازند" تا افکار را برای تورک ستیزی و پارس پرستی و قتل عام ملت مظلوم تورک آذربایجان در آینده آماده و مستعد نگه دارند. غافل از آن "ما" می بینیم و می دانیم و افشا می کنیم و روشن می سازیم.

گفتیم که این الگو یا مدل تکراری است: قبلا نیز شاهد چنین شوهای نژادپرستانه بودیم. نمونه دیگر: تلویزیون استعماری نژادپرست ضد تورک بی بی سی فارسی، برنامه " تدریس زبان مادری " به تاریخ جمعه ۱۳ مارس ۲۰۱۵ ( ۱۳ اسفند ۱۳۹۳ ) ساعت ۲۲:۴۶ شب. شرکت کنندگان: فرج سرکوهی (نویسنده فارس زبان دموکرات و طرفدار آموزش زبان مادری به تورکان و دیگر ملتهای ایران) و در سوی دیگر: بابک امیرخسروی (مانقورت نشاندار و آموزش دیده ضد تورک ذاتی که با ترفند ایران پرستی افراطی و شوونیسم ضد تورک فارس عقاید راسیستی و ضد حقوق بشری و تورک ستیزانه خود را با سفسطه هایی مزخرف و موهن و بی پایه و مهممل عینا مثل عباس جوادی تئوریزه می کرد و آموزش زبان مادری به غیر فارس زبانها را مساوی با تجزیه ایران می دید). در برنامه ای دیگر در سالهای نه چندان دور من خود شاهد بودم که همین عباس جوادی مانقورت ضد تورک و ضد بشر (ترک بد) در یک سوی میز گرد برنامه بی بی سی فارسی بود و سعید پیوندی فارس زبان، کارشناس امور آموزش و پرورش از پاریس فرانسه طرف دیگر گفت و گو بود و



طبق معمول این عباس جوادی ترک بد حرفهای بد بد و ضد حقوق بشر به نفع ملت فارس حاکم و پانفارسیسم و راسیسم پان ایرانیسم می زد و سיעد پیوندی فارس، به صراحت طرفدار آموزش بی قید و شرط زبان مادری به تورکان و دیگر ملت‌های غیر فارس ایران بود و هیچ بهانه ابلهانه ای از جنس بهانه های پوشالی ضد بشری آقایان مانقورته را نمی پذیرفت!! در برنامه ای دیگر این بار در صدای آمریکا، یک طرف میزگرد شاه آرتور، محمد ارسی یک مانقورت فاشیست ضد تورک پان ایرانیست فارس پرست نشسته بود و در طرف دیگر سיעد پیوندی و یک کورد هویت طلب (کورد خوب طبق الگوی معهود و معمول این دو تلویزیون که در عالم واقع بس کمیاب است!). آیا اینها همه اتفاقی است؟! یا این دو تلویزیون پربیننده استعماری در پی القای این ذهنیت فاشیستی-صلیبی ضد تورک و نژادپرستانه پارس پرست هستند که ما فارسها در کل، حتی جمهوری اسلامی ایران به طور اخص با کمال میل حق آموزش به زبان مادری و آموزش زبان مادری را به تورکان می دهیم ولی تورکها خودشان آدم بد و ضد حقوق بشر از یک سو و ایران پرست دوآتشه پستان به تنور چسبان و دایه مهربانتر از مادر برای فارسها هستند که از زور ایران پرستی جان به جان آفرین تسلیم می کنند و علاوه بر این که نمی خواهند زبان خودشان را در مدرسه و دانشگاه یاد بگیرند، حتی حاضرند به خاطر این ایران خانم از زبان مادری و هستی و هویت و آداب و رسوم و ارزشهای ملی که سهل است، از مادر و خواهر و همسر و دختر و کودک خود که سهل است از جان و بدن و خون و ماتحت خودشان نیز (با عرض معذرت) بگذرند. نمونه اش را می خواهید بفرمایید این سه تورک: عباس جوادی، بابک امیرخسروی و محمد ارسی!!! بر ما ببخشاید یاران، موضوع چنان مسخره است و این سوژه ها و اربابانشان چنان رسوای خاص و عام که زبان من مثل نیروی گریز از مرکز به طرف طنز و هجو و مطایبه و هزل میل می فرماید. ای زبان! با ادب باش تو تورک اصیلی، اکبر عبدی مانقورت که نیستی!

آری! تئوریسینها، ایدئولوگها و استراتژیستهای سیاسی ضد تورک جمهوری اسلامی ایران و اوپوزیسیون پارس پرست قلبی آن در خارج از کشور به ویژه در تلویزیونهای استعماری صدای آمریکا، بی بی سی پرسی، رادیو فردا و امثالهم دستگاه مانقورت یاب به دست، این دستگاه را به

کار می اندازند و با دقت و حوصله راه می افتند و می گردند و مثل سگ تازی وفادار بو می کشند و چشم می گردانند و می چرخانند و هر جا سوپرسنسورهای دستگاه آلام داد؛ یعنی کوچکترین نشانی و بویی و رنگی از ضدتورک بودن و هویت فروش و هستی فروش و زبان فروش بودن از یک مانقورت، مثل عباس جوادی، بابک امیرخسروی، محمد ارسی و دیگران پیدا می کنند، فوراً او را جذب و تطمیع می کنند؛ بادش می کنند؛ بادکنکش می کنند و هی فوت می کنند و فوت می کنند و از نظر حجم (و نه جرم و نه حجمی!) بزرگش می کنند؛ القاب ساختگی دهان پر کن به او می دهند؛ اسم کارشناس، "زبان شناس، خاور شناس!" و امثالهم به او می دهند و به عنوان صاحب نظر، خاورشناسی، زبان شناسی و همه کس شناسی و همه چیز شناسی! و غیره در تلویزیونها سیاسی استعماری رسوا و روسیاهشان او را به عنوان نماینده میلیونها تورک آذربایجانی معرفی می کنند و این مانقورتهای احقر اردل اوباش به خودشان این اجازه را می دهند که خود را متولد آذربایجان، بچه تبریز یا "آذری" معرفی کنند و به جای میلیونها انسان تورک آذربایجانی زبان طلب، هویت طلب، اصل طلب و حق طلب حرف بزنند و نظر دهند و نظریه بیاوند و سفسطه بازی کنند و سر و ته قضیه را - به خیال ابله شان- به هم آورند تا به ۲۷ زبان زنده به دنیا اعلام کنند که در ایران و در آذربایجان جنوبی هیچ خبری نیست و همه تورکان مثل این مانقورت بچه های خوب و مطیع و رعیتهای مطیع و رام و مشغول چرا و بع بع هستند و در آذربایجان جنوبی هیچ آتشی در دلها و زیر خاکستر فشارها و سرکوبهای دهشتناک و بی امان رژیم جمهوری اسلامی ایران روشن نیست.

**هجوم بی وقفه و بی امان به زبان، لهجه، هویت و هستی ملت تورک آذربایجان در داخل و خارج از ایران**

اکبر عبدی یک مانقورت تعلیم یافته در دامان جمهوری اسلامی ایران و زیر نظر ایدئولوگها، تئوریسینها و استراتژیستهای سیاسی- فرهنگی حاکمیت نژادپرست فارس پرست ارمنی پرست کوردپرست و در یک کلام ضد تورک جمهوری اسلامی ایران نمونه ای تمام عیار از یک مانقورت (تورک هویت باخته و فارس پرست شده و ضد تورک شده) اصلاً اهل روستای "آقا باقر" (آغا

باغیر) از توابع اردبیل (مسیر شهر آب بیگلی است و جالب این که از روستای پدری و مادری شان آن قدر متنفر و بیزار است که سال تا سال حتی یک بار، حتی در عزا و عروسی هم به دیدن قوم و خویش و اقوام خود نمی رود. این مانقورت نشاندار که در بازی در فیلمهای مزخرفی چون "اخراجیها" و با تقلید میمون‌وار و تهوع آور و مسخره لهجه تورکان آذربایجان و بازی در نقش یک لوده مسخره استعماری در فیلمهای متنوع (نقش تیپیکال و نمادین تورک ابله مسخره آلت سرگرمی و جک گویی و تفریح شاهزادگان نژاد اصیل پارس آریایی تهرانی که در اصل از نطفه و تخمه قاجاریان یا مؤسسان تهران هستند!) مهلک ترین ضربه ها را به هستی و هویت اصیل و زبان مادری و موجودیت تورکان آذربایجان به ویژه بیش از هشت میلیون تورک آذربایجانی ساکن در تهران و چندین میلیون تورک شهرستانهای بزرگ اطراف استان تهران و در کل همه تورکان ایران زده و می زند. اخیراً هرزه درایی اهریمنی این هستی باخته احقر بی هویت تهی شده از اصل و اصالت را در مصاحبه مشهورش درباره خاطرات معنوی حج و مکه و عربستان و طلافروش عرب و میزان پرینسیپ و اخلاقش در عرب ستیزی نژادپرستانه را در شبکه ۳ سیمای جمهوری اسلامی ایران شاهد بودیم که البته و صد البته برای ما هویت طلبان پخش زنده این مصاحبه مشؤوم، مغتنم بود. چرا که اگر هزاران نویسنده هویت طلب و حق طلب مثل من در هزاران مقاله هزاران مطلب درباره ماهیت نژادپرستی پان ایرانیسم، صورت کریه حقیقی پان پارسیسم و تورک ستیزی و عرب ستیزی مانقورتهای فارس پرست می نوشتیم نمی توانستیم ماهیت "مانقورتیسم" را آن چنان که این مانقورت در عرض ۵ دقیقه نشان داد، نشان دهیم و تبیین کنیم. آری آری! آنهایی که از مانقورت می پرسند: مانقورت یعنی اکبر عبدی و ماهیت مانقورت پان ایرانیست نژادپرست ضد تورک و ضد عرب همین است:

<http://www.aparat.com/v/TaZU8>

ناگفته پیداست که معنی ضمنی یا کارکرد ضمنی توهین امثال اکبر عبدی (مانقورت) به عربها اختلاف اندازی بین تورک و عرب است که آرزوی دیرینه استعمارگران صلیبی و پانفارسهای نوکر آنهاست. نکته دیگر این که این مسخره بازیها و لوده بازیها و دلکک بازیهای سالیان اکبر عبدی در تمسخر تورکان آذربایجان کاملاً برنامه ریزی شده و طرحریزی شده است. او همان گونه که از

مصاحبه اش با حسینی پیداست فارسی جعلی تهرانی را بدون لهجه تورکی می تواند صحبت کند، اما در نقشهای تلویزیونی و سینمایی برای تحقیر و تمسخر ملت تورک آذربایجان و برای دادن لعابی از تمسخر و تحقیر به ملت سرزمین مادری اش آن را به طور مصنوعی به کار می گیرد، کاملاً برنامه ریزی شده، حساب شده، عمدی و همسو با سیاست کلان و عمیق نژادپرستانه و تورک ستیزانه جمهوری اسلامی ایران است و همسو با رسانه هایی مثل صبح جمعه رادیو تهران که هر هفته بی وقفه با تقلید مسخره لهجه تورکان در این سی و شش سال سعی در متنفر کردن ملت تورک آذربایجان در تهران و سایر نقاط ایران از هویت اصیل چند هزارساله تورکی شان دارند و آسیمیله کردن و مانقورت کردن میلیونها تورک آذربایجانی، قشقای، افشار و غیره هدف نهایی است.

**استراتژی روسی - چینی رژیم پانفارس جمهوری اسلامی ایران و استراتژی انگلیسی**

**اوپوزیسیون پانفارس آن در مقابله با حرکت مقدس ملی آذربایجان جنوبی**

استراتژی رژیم جمهوری اسلامی ایران در مقابله با حرکت حق طلبانه میلیونها تورک آذربایجانی آزادیخواه و دموکراسی طلب و حق طلب که تنها حقوق مسلم و اساسی بشری خودشان را با مسالمت از آن می خواهند، استراتژی روسی و چینی با ماهیت سرکوب بی محابا و بی رحمانه، دستگیری، شکنجه، زندانی کردن فعالان حق طلب شاخص و ممتاز مثل عباس لسانی، سعید متین پور و لطیف حسنی و دیگر قهرمانان حرکت مقدس ملی آذربایجان جنوبی است. روسیه و چین نیز با ملل تورک دربند خودشان همین استراتژی وحشیانه را در پیش گرفته اند. این سرکوب بی رحمانه همراه با ایجاد خفقان و شگرد نفی و انکار کامل و مسکوت نگه داشتن موضوع با سکوت محض است. و جالب این که جکها و توهینهای وابستگان جمهوری اسلامی ایران به تورکها و عربها نیز طبق الگوی معهود خشن است: نمونه اش توهین اکبر عبدی به عربها و توهین مصطفی کواکبیان لات حزب اللهی به ملت تورک آذربایجان آن هم در سفر حج (!) که فیلمش و سندش در تویتر موجود است: خشن، بی محابا، احمقانه و سبانه! اما قدرتهای صلیبی غرب به ویژه انگلیس و آمریکا با آن داد و هوار دموکرات بودن و طرفداری از حقوق بشر، در این زمینه استراتژی

نرم شیطانی تر و شیادانه تر، مگارانہ تر و ریاکارانه تری اتخاذ کرده اند: پیدا کردن، برگزیدن، دست چین کردن مانقورتها با دستگاه فوق حساس مانقورت یاب، تعلیم و تربیت دراز مدت آنها در مراکز پرورش و مغزشویی خاص و آموختن شگردهای ژورنالیسم، رسانه داری، هدایت افکار و غیره به آنها، سپس استفاده از همینها در تلویزیونهای استعماری ضد تورک صلیبی خودشان، و دادن مسئولیتهای مهمی چون اداره تلویزیونهای فارسی زبان و تورکی زبانی چون رادیو فردا و "آزادلیق رادیوسو" (Azadlıq Radiyosu) به همین مأموران آموزش دیده و ضد تورک و ضد آذربایجان مانقورت. تئوریسینها، استراتژیستها و ایدئولوگهای نژادپرست همین قدرتهای استعماری ضد تورک غربی از همین مهره های فراماسون صلیبی ضد تورک مانقورت خودشان تحت عناوینی چون کارشناس علمی، صاحب نظر سیاسی، فرهنگی، زبانی، خاورشناس و امثال این عناوین مسخره و توخالی به عنوان نمایندگان ملت تورک آذربایجان، درست بر ضد منافع ملی همان ملت سوء استفاده می کنند. این یک بازی شوم و به شدت حساب شده نژادپرستانه ضد تورک استعماری صلیبی است. یک استراتژی شیطانی تر از استراتژی ابلهانه و خشن روسی - چینی.

عباس جوادی یک مانقورت نشاندار و تعلیم دیده تبریزی است که مانند اغلب مانقورتهای دوره دیده و آلت دست نژادپرستان صلیبی استعمار ضد تورک آمریکا و انگلیس شده است تا مقاصد و اغراض سیاسی پلید و نژادپرستانه آنها را جامه عمل بپوشاند. این مانقورت ضد تورک و ضد آذربایجان پانفارس که زبان فارسی را با فشار بی امان به شکم و امعاء و احشاء بدون لهجه و با نق و نوق و با قر و افاده و نیز ته لهجه روشنفکران نژادپرست ضدتورک پانفارس فارسی زبان صحبت می کند، پای ثابت برنامه های تحلیلی بی بی سی فارسی و صدای آمریکا درباره "حق آموزش زبان مادری به ملتهای ایران ( به قول پانفارسها: به اقوام ایران) در مناسبتهایی مثل "روز جهانی زبان مادری" و امثالهم است، چند سالی است که توسط دستگاه وصف شده مانقورت یاب پانفارسهای فاشیست و پان ایرانیستهای راسیست خبیث کشف و در ویتترین شیادیهای استعماری تلویزیونهای استعماری صلیبی ضد تورک ارائه شده و می شود.

نوشته های این مانقورت را به راحتی می توان با یک جست و جوی ساده در سایت تلویزیون صلیبی ضد تورک و پانفارسیتی ایران فردا به این آدرس خواند. به راستی آیا شیادانه تر و پا درهواتر از این به اصطلاح مقالات علمی (؟) در جایی می توان خواند؟ آیا اسم این نوشته ها شیطنت نیست؟ آیا امثال این شیاد که اسم محقق و پژوهشگر چنین آسمان و ریسمان به هم می بافند و با فرار به تاریخ و سیاسی کردن بحث تا از داده شدن طبیعی ترین و مسلم ترین حق بشری به بیش از ۳۰ میلیون انسان زنده تورک آذربایجان توسط حاکمیت ضد تورک جمهوری اسلامی ایران خودداری کنند، کاری جز شیطنت می کنند؟ بهتر است نگاهی به نوشته های این مانقورت اعظم بیندازیم:

<http://www.radiofarda.com/search/search2.aspx#all%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3%20%D8%AC%D9%88%D8%A7%D8%AF%DB%8C%7C30|allzones|min|now|date>

جالب این که تلویزیونهای نژادپرست پانفارس صلیبی ضد تورک صدای آمریکا و بی بی سی فارسی برای کوبیدن ملت تورک آذربایجان، که حق طبیعی و خدادادی خودشان را دربارهٔ تحصیلی به زبان مادریشان، تورکی آذربایجانی، از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران می خواهند، از امثال عباس جوادی و بابک امیرخسروی بارها و بارها سوء استفاده می کند. عباس جوادی، این مانقورت بی هویت ضد تورک که در تورکیه و اروپا تحصیل کرده است و تمامی قوانین و مصوبه های کنوانسیونهای حقوق بشر را دربارهٔ حق تمامی ملل ایران از جمله ملت بزرگ تورک آذربایجان در آموزش و پرورش به زبان مادری شان، از جمله مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به ویژه تمامی مواد مندرج در اعلامیه جهانی حقوق زبانی به خوبی می داند، خود را به ندانستن و تجاهل می زند؛ یعنی دقیقاً مانند یک نژادپرست پانفارس و پان ایرانیست شیطان، شیادانه، خبیثانه و رذیلانه تجاهل العارف می کند و برای عدم احقاق این حق به تورکان آذربایجان، علی رغم این که این حق به کوردها رسماً و قطعاً داده شده است، بهانه های سخیف ابلهانه می آورد. در حالی که حق آموزش به زبان مادری، لاقلاً در کنار آموزش به زبان مشترک (زبان تحمیلی

فارسی)، حقی بشری و مربوط به حوزه حقوق بشر (و نه سیاست و تاریخ و...) است که نمی توان به هیچ وجه درباره آن بحث کرد و اهمیتی که آموزش به زبان مادری دارای آن است، به حدی محرز و غیر قابل انکار میباشد که حتی مباحثه و مذاکره در خصوص آن نیز در تمامی مراکز و نشستهای سیاسی و فرهنگی و علمی جهان در کلیه نقاط عالم امروزه به صفر تقلیل یافته است چرا که این امر، امری کاملاً طبیعی و حقی کاملاً مسلم و شیوه‌ای کاملاً متعارف، معمول و مقرر به حساب می آید و در میان موضوعات مراکز بین‌المللی به ردیف موضوعات unchallengeable (غیر قابل چالش و مباحثه) قرار گرفته است. موضوعاتی که حتی نمی توان درباره آن چون و چرا کرد چه برسد به این که مثل عباس خان جوادی مانقورت ایرادها و بهانه بنی اسرائیلی در توجیه ندادن این حق مسلم به بیش از سی میلیون انسان تورک آذربایجانی، به نفع حاکمیت نژادپرست و ضد تورک و ضد انسان مذهبی جمهوری اسلامی ایران و نیز نژادپرستهای پان ایرانیست ضد تورک پارسی زبان خارج از کشور آورد.

صحبت ما درباره یک مانقورت حقیر خودفروخته زبان فروش، هویت فروش، وطن فروش، مادرفروش، پدرفروش همه چیزفروش و البته ابله نیست. صحبت مهم ما استراتژی نژادپرستان ایدئولوگ صلیبی ضد تورک تلویزیونهای بی بی سی فارسی و صدای آمریکا است که با آوردن مانقورتهایی مثل عباس جوادی، بابک امیرخسروی، محمد ارسوی و دیگر مانقورتهای تعلیم دیده و معرفی آنان به عنوان نماینده تورکان آذربایجان در پی القای این ذهنیت غلط به ملت‌های فارس و کورد و بلوچ و عرب و لر و گلپیک و تالش و دیگر ملت‌های ایران چنین هستند که انسان آذربایجانی در پی احقاق حقوق بشری خودش در زمینه زبان مادری تورکی خودش و دیگر حقوق اساسی بشری خودش نیست و همه آذربایجانیها مثل این مانقورت احقر احمق، همواره از وضع موجود در ۹۳ سال اخیر راضی و خشنودند و به عنوان رعایای دعاگوی شاه و شیخ، تنها دغدغه و فکر و ذکرشان فقط و فقط تمامیت ارضی ایران پانفارس ضد تورک است. به عبارت دیگر پان ایرانیستهای پانفارس نژادپرست ضد تورک صلیبی صدای آمریکا و بی بی سی فارسی همگام و هم‌نوا با نژادپرستان ایدئولوگ و تئوریسینهای خبیث ضد تورک جمهوری اسلامی ایران با آوردن

چنین مانقورتهایی و طرح چنین مسائلی می خواهند چنین به مخاطبان فارسی زبان یا فارسی فهم خودشان القا کنند که دادن حق آموزش به زبان مادری به تورکان آذربایجان مساوی است با تجزیه ایران و دادن این حق به کوردهای ایران مساوی است با تحکیم تمامیت ارضی و البته سماوی ایران! سؤال ما از ایدئولوگها و تئوریسینهای شیاد این دو تلویزیون نژادپرست ضد تورک این است آیا از بین ما میلیونها هویت طلب تورک آذربایجانی که طرفدار آموزش بی قید و شرط زبان مادری تورکی خودمان در مدارس و دانشگاههای شهرها و روستاهای کل آذربایجان جنوبی هستیم انسان کم است که یک مانقورت ضد تورک و ضد آذربایجان را دعوت می کنید؟! آیا در همان خارج از ایران امثال علیرضا اردبیلی، احمد اوبالی، محمودعلی چهرگانی، امیر مردانی، ماشاء الله رزمی، بابک چلبیانی و بسیاری از حق طلبان تورک آذربایجانی قحط هستند که شما با دستگاه کریه مانقورتیابان مانقورتهای فاشیست ضد حقوق بشر و ضد تورک تنفرآور را به عنوان الگوی ملت تورک آذربایجان جلوی ما میلیونها بیننده تورک و غیر تورک می گذارید؟ آیا شما چنان که ادعا می کنید، بی طرف و منصف هستید؟! باور کنیم؟!

عباس جوادی مثل بابک امیرخسروی، محمد ارسی و سیدجواد طباطبایی و هزاران مانقورت ضد تورک پارس پرست دیگر آلت دست نژادپرستان شیاد ضد تورک صلیبی پان ایرانیست و پانفارس رسانه های ضد تورک داخل ایران (جمهوری اسلامی ایران) و رسانه هایی چون صدای آمریکا و بی بی سی فارسی شده اند و خواهند شد. صدای آمریکا این مانقورت را مسئول بخش تلویزیون صلیبی ارمنی پرست و ضد تورک و ضد آذربایجانی "آزادلیق رادیوسو" (Azadlıq Radiyosu) نیز کرده است که به زبان و لهجه تورکی آذربایجانی رسمی و با استفاده از یک عده مانقورت وطن فروش شمالی، صبح تا شام و شام تا صبح با ارائه تصاویر سرد و خشن و محیطهای سرد و سنگین سیاه و سفید از محیط درخشان باکو و آذربایجان شمالی، با فیلمبرداریهای دستی ناشیانه عمدی صداهای پس زمینه گوشخراش و عمدی و استادانه با لوکیشنهای کریه، با مصاحبه های حساب شده و عمدی با اقشار پایین جامعه آذربایجان شمالی و بزرگنمایی مغرضانه نارساییهای که هزاران مرتبه بزرگترش را رژیم پانفارس جمهوری اسلامی ایران جلوی چشم همین نژادپرستان پان



ایرانیست خارج نشین بر سر ما ملت تورک آذربایجان جنوبی می آورد و هزاران شگرد رسانه ای شیطانی- صلیبی مغرضانه و خبیثانه دیگر سعی در ارائه محیط خفقان و دیکتاتورزده از آذربایجان شمالی قهرمان با آن همه پیشرفت مادی و معنوی و با آن همه آزادیهای درخشان که یک هزارم آن در ایران آریایی پارس- شیعه تنفرآور گریه مدار صلیبی ضد تورک نصیب ما تورکان آذربایجان نمی شود، دارد.

**هدف استراتژیستها، ایدئولوگها و تئوریسینهای پانفارس از مانقورت یابی و مانقورت**

### **پروری**

استراتژیستها، ایدئولوگها و تئوریسینهای پانفارس با ماهیت مشخص صلیبی، ارمنی پرست و کوردپرست ضد تورک و ضد آذربایجان چه در تهران، چه در واشنگتن و چه در لندن همه یک کار می کنند: ضدیت بی امان و بی محابا با ملت تورک از یک سو و حمایت بی دریغ و خائنانه از ملل فارس و ارمنی و کورد از سوی دیگر. این یک ایدئولوژی نژادپرستانه صلیبی ضد تورک و ضد آذربایجان است و من به عنوان یک ملتچی تورک آذربایجانی که بیش از یازده سال است می اندیشم و تحلیل می کنم و در راه دفاع از ملت تحت ستم و تحت استعمار خودم، ملت تورک آذربایجان، قلم می زنم و دگمه کیبورد را می فشارم، این ترمها (اصطلاحات) خودم را بی دلیل به دست نیاورده ام. اصطلاحاتی مانند: استراتژیستها و تئوریسینهای ضد تورک پان ایرانیست، ایدئولوگهای پانفارس صلیبی و تئوریسینهای صلیبی ارمنی پرست و کوردپرست ضد تورک و ضد آذربایجان و امثال آن که توسط من و امثال من بارها استفاده می شوند آینه تمام نمای ترمینولوژی سیاسی- فرهنگی ما است، هرگز اتفاقی نیست بلکه کاملاً دقیق و حساب شده و بر اساس مشاهده و تأمل و سند و مدرک و تحلیل و تبیین ذهن روشنگر و افشاگر ما و مبین صورت اصلی این نژادپرستان ضد تورک است. پانفارسهای صلیبی ضد تورک صدای امریکا و بی بی سی فارسی مثل نژادپرستان حقیر پان ایرانیست مجله مهمل مهرنامه که سید جواد طباطبایی مانقورت را دعوت و علم کردند و آن سخنان لمپنیستی را از دهان آن بادکنک خودفروشی و شرف فروشی ضد منافع ملت تورک آذربایجان به نفع شوونیسم نژادپرست ضد بشر فارس از دهان او اعتراف

گرفتند، با استفاده از دستگاه مانقورت یاب تند و تیز و حساس خودشان مانقورته‌ها را کشف می‌کنند و کشف خواهند کرد و عباس جوادی، محمد ارسی، بابک امیرخسروی و امثال آنها را پس از معرفی و سوء مصرف مثل تفاله‌های بر صفحه سیاه و کریه تاریخ پر از خیانت و خباثت و جنایت خود تف و عُق خواهند کرد. نکته بس جالب این که هنگام دعوت از کوردها، نماینده ای وطن پرست و طرفدار حقوق بشر و روشن و منصف و باادب و با تربیت و پانکورد از کوردها دعوت می‌کنند و هنگام دعوت از تورکها مانقورته‌های پان ایرانیست ضد تورک مشئوم و تهوع آور احق‌ری مثل عباس جوادی را دعوت می‌کنند. آیا این کارها اتفاقی است؟ معنی این کارها به جز شیطنت و شیادی و هدایت افکار و مهندسی افکار و آرا چه می‌تواند باشد؟

معنی اش این است: ما با مکارترین، خطرناکترین، خبیث‌ترین، نژادپرست‌ترین و ضد انسان‌ترین و ضد تورک‌ترین نوع نژادپرستی زنده جهان سر و کار داریم: نژادپرستی ایرانی یا پان ایرانیسم و یا به عبارت دقیق‌تر با پان فارسیسم که عزم خود را برای نابودی کامل ملت بزرگ تورک آذربایجان و کل تورکان و تورکمنان ایران و منطقه و حتی جهان جزم کرده است. چرا که این مأموریت صلیبی- ماسونی است که استعمار خبیث صلیبی انگلستان از دویست سال پیش و از دوران ظهور قارچ گونه لژهای فراماسونری در هند و ایران بر عهده اش گذاشته است و هنوز هم با تمام قوای اهریمنی و رسانه‌ای و تبلیغاتی اش پشت این نژادپرستان نوکر صفت و مانقورته‌های نوکر نوکر استعمار است. حال شما بگویید چاره چیست؟ چاره اش تنها و تنها بیدار کردن ملت خوابیده تورک آذربایجان و کلیه تورکان ایران (تورکمنان، قشقاییان، افشارها و غیره) است و بس با چه روشهایی. با روشهای ساده: صحبت کردن با مردم و بیدارسازی آنها، دیوان‌نویسیهای بی‌امان و گسترده، یعنی نوشتن شعارهای بیدار کننده و روشنگر و افشاگر بر تمامی دیوارهای شهرهای تهران، کرج، تبریز، اردبیل، قزوین، زنجان، اورمو، همدان، و کل شهرها و روستاهای تورک نشین آذربایجان جنوبی و کل ایران که شوونیسم استعمارگر پارس را به زانو درمی‌آورد، صحبت کردن بی‌امان و گسترده با تمامی اقشار ملت تورک آذربایجان، تهیه و رایت کردن سی دی‌های بیدار کننده و پخش شبانه روزی آن، پول نویسیهای گسترده، شعارنویسی بر صندلیهای اتوبوسهای خط واحد در شهرها،

نوشتن و پخش اعلامیه های بیدارکننده به صورت ممتد و مداوم، به راه انداختن سایتها و وبلاگهای اینترنتی به ویژه در خارج از ایران، فعالیتهای اینترنتی (فیس بوک، توئیتر، تلگرام و امثالهم به صورت گسترده)، نوشتن مقالات سیاسی فرهنگی اجتماعی بیدارساز و افشاگر مثل همین کاری من می کنم و انواع روشهای ابتکاری دیگر.

گله جک بیزیمدیر. تانری بیزیملن دیر. یاشاسین آذربایجان. یاشاسین تورک میللتی

تعدادی از منابع اینترنتی درباره مانقورت و مانقورتیسم:

bir Manqurt – Çingiz Aytmatovun “Gün var əsrə bərabər” romanından parça:

<http://xebersayti.com/kitabxana/tag/cingiz-aytmatov-%C9%99s%C9%99rl%C9%99ri>

اصل کتاب گون وار عصره برابر به زبان تورکی آذربایجانی و به خط لاتین:

<http://ekitabxana.com/10-gun-var-esre-beraber-cingiz-aytmatov.html>

دانلود کتاب "روزی به درازای یک قرن، چنگیز آیتماتوف، ترجمه محمد مجلسی، تهران: انتشارات دنیای نو، ۱۳۸۷

<http://www.iranpdf.com/sendbooks/once-upon-a-century>

نژاد پرستی از نوع مانقورتیسم (نقدی بر مصاحبه دکتر سیدجواد طباطبایی در مجله «مهرنامه»)-  
حسن راشدی:

<http://oyrenci-sesi.info/site/xeber/22639>

مقاله "در دفاع از تاریخ و زبان آذربایجان (۱) و (۲) در نقد مصاحبه سید جواد طباطبایی  
مانقورت اعظم در ماهنامه «مهرنامه» (شماره ۲۹- تیر ۱۳۹۲)- فرهاد جعفر اوغلو

<http://historyaz.blogfa.com>

نگاه سیاسی اوپرنجی سسی؛ سایت آذری ها نمود چیست؟

<http://oyrenci-sesi.info/yeni/8230>

قسمت مهمی از فیلم مانقورت ساخت تورکیه در یوتیوب

[https://www.youtube.com/watch?v=5FM\\_NNx-fS0](https://www.youtube.com/watch?v=5FM_NNx-fS0)

مانقورت در آذربایجان - آرخا جیغاتی

<http://www.arxacigati.blogfa.com/post-22.aspx>

مانقورتیسم؛ پرخاش به خویشتن و خودزنی هویتی، ارمان فارسیزاسیون ایرانی - م. او. تورال

[http://tebrizsesi.com/site/index.php?option=com\\_content&view=article  
&id=3788:1390-04-13-20-45-29&catid=14:meqaleler&Itemid=29](http://tebrizsesi.com/site/index.php?option=com_content&view=article&id=3788:1390-04-13-20-45-29&catid=14:meqaleler&Itemid=29)

توابها و مانقورتها

[http://www.yurd.net/page.php?id\\_contents=0000002306](http://www.yurd.net/page.php?id_contents=0000002306)

بوزقورت و مانقورت:

<http://www.zurna.blogfa.com/post-447.aspx>

مانقورت:

<http://arazbar.arzublog.com/category-5737-1.html>

<http://xanbayev.arzublog.com/post-27374.html>

<http://cnnn.mihanblog.com/post/10>

<https://www.facebook.com/bostuam/posts/780916478637916:0>

افشای صورت‌های فاشیست فارس - مانقورتیسم MNQURTISM

<https://www.facebook.com/piseveri/videos/730144710411740>

مانقورت و گوئی آذربایجان حثکایه سینده ایکی بویتلو ادبیات - حمید آرغیش:

[http://kitablar.org/details.php?book\\_id=1293&sessionid=na485n3f4emjj  
2ckav47kjd573](http://kitablar.org/details.php?book_id=1293&sessionid=na485n3f4emjj2ckav47kjd573)

[http://kitablar.org/categories.php?cat\\_id=42](http://kitablar.org/categories.php?cat_id=42)

"ایران یعنی زبان فارسی!" - گفتگوی عباس معروفی (پان ایرانیست نژادپرست) با مهدی خلجی (مانقورت) - رادیو زمانه - "برنامه هفتاد ثانیه با چهره‌ها":

[http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post\\_122.html](http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post_122.html)

تلویزیون ضد تورک و صلیبی - استعماری پان ایرانیست بی بی سی فارسی - برنامه پرگار " زبان های مادری در ایران " :

<https://www.youtube.com/watch?v=W8ElXJsG-OI>

"تدریس زبان مادری"، فرج سرکوهی (فارس دموکرات) و بابک امیرخسروی (مانقورت فاشیست و راسیست و پانفارس) در بی بی سی فارسی:

<http://www.iranglobal.info/node/44499>

برنامه افق - تلویزیون صدای آمریکا - با عنوان «تدریس زبان مادری» - گفتگوی سیامک دهقانپور (پان ایرانیست ضد تورک) با شاهد علوی (کورد طرفدار حقوق بشر) محمد ارسی (مانقورت راسیست پان ایرانیست ضد آذربایجان و ضد تورک) و سعید پیوندی (فارس دموکرات و طرفدار حقوق بشر) - 2013, Published on Feb 21 پنجشنبه سوم اسفند ۱۳۹۲:

<https://www.youtube.com/watch?v=7LJNnjF65Nc>

مقاله "ایران ستیزی" - محمد ارسی (مانقورت):

[/http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/54956](http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/54956)

"بیانیه تحلیلی فعالان دانشجویی و اجتماعی آذری در خصوص اقدامات خصمانه جمهوری باکو علیه ایران" (بیانیه مانقورتهای فعال، نشاندار و ضد تورک و ضد آذربایجان وابسته به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در ضدیت با آذربایجان):

منبع: سایت مانقورت و نژادپرست و ضد تورک آذری ها - وابسته به جمهوری اسلامی ایران:

<http://www.azariha.org/?lang=fa&muid=53&item=379>

چرا سلطنت طلبان تند رو اسلام ستیزی را به سمت و سوی ایران ستیزی می کشانند؟ محمد ارسی (مانقورت) - نویسنده و تحلیلگر مسائل ایران و منطقه در تلویزیون یو.اس.ایران. تیوی پاسخ میدهد:

[https://www.youtube.com/watch?v=fiun\\_UjVhDk](https://www.youtube.com/watch?v=fiun_UjVhDk)

مجموعه نوشته های ضد تورک و ضد آذربایجان عباس جوادی (مانقورت) در سایت رادیو فردا:

<http://www.radiofarda.com/search/search2.aspx#all%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3%20%D8%AC%D9%88%D8%A7%D8%AF%DB%8C%7C30|allzones|min|now|date>

مانقورت در ویکیپدیای آذربایجان:

<https://az.wikipedia.org/wiki/Manqurt>

مانقورت در ویکیپدیای تورکی:

<https://tr.wikipedia.org/wiki/Mankurt>

مانقورت در ویکیپدیای انگلیسی:

<https://en.wikipedia.org/wiki/Mankurt>

اوجالان ساوالان - دوشنبه ۱۳۹۴ / ۰۷ / ۲۰ برابر با 2015-10-12

دستگاه مانقورت - یاب پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۱) - قسمت اول - اوجالان ساوالان

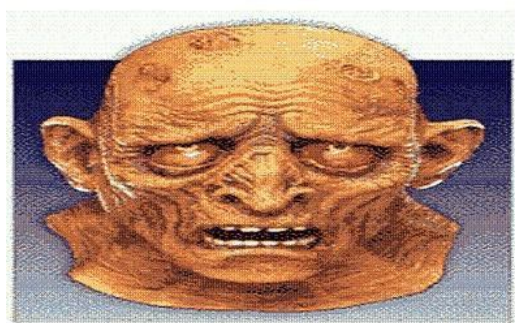
[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28261:1394-07-20-21-18-33&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28261:1394-07-20-21-18-33&catid=2:10&Itemid=18)

## دستگاه مانقورت ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۲) - نگاهی به

### اتیمولوژی مانقورت و بوزقورت - اوجالان ساوالان



**Görmə! Dinmə! Düşünmə!**



### نگاهی تاریخی - توصیفی - تحلیلی به مانقورت و مانقورتیسم

قبل از شروع این بخش بهتر دیدیم که نگاهی دقیق به جوهره و ماهیت مانقورت و به تبع آن مانقورتیسم بیندازیم تا بتوانیم موضوع را به صورت همه جانبه و کلان و عمیق تحلیل و تبیین کنیم.

سؤالات مهم این تحقیق که قسمت اول آن در اصل پیش زمینه ای بر این نوشتار بود اینها هستند: به راستی مانقورت کیست؟ مانقورتیسم چیست؟ از چه زمانی وارد زبان و فرهنگ و فولکلور و اعتقادات و باورهای ملل تورک و به تبع آن ترمینولوژی (terminology- نظام اصطلاح شناسی) سیاسی- فرهنگی- اجتماعی مبارزان تمام ملل تورک و به تبع آن ملت تورک آذربایجان و حرکت ملی آذربایجان جنوبی شده است؟ نحوه مانقورت شدن طبق الگوی بنیادین فرهنگی (تاریخ،

اسطوره، فولکلور، دیدگاه روایی - زیبایی شناختی و ادبی) و نیز علم سیاست و مدرن (مانقورتیسم مدرن در دویست ساله اخیر که شاخه ای از استعمار سیاسی - فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی - دینی - مذهبی قدرتهای صلیبی و ضد تورک علیه ملت‌های تورک تحت ستم و تحت استعمار کل جهان و از جمله ملت تورک آذربایجان است) و نیز کارکرد و کاربرد مانقورتیسم و نفعی که از این رهگذر نصیب ملل استعمارگر و پارادایم نژادپرستانه حاکم بر ایران استعماری می شود و نیز خطر بالقوه ای که در هر آن و هر زمان از سوی مانقورتیسم متوجه حرکت ملی، دموکراتیک و آزادیخواهانه و طرفدار حقوق بشر و مبارزه نرم مسالمت آمیز و دور از خشونت ملت تورک آذربایجان جنوبی می شود، و امثال این موضوعات مهم که تحلیل همه جانبه آن به نظر من و اغلب متفکران و نخبگان اهل قلم و اهل اندیشه و ایده و اهل تحلیل و تبیین آذربایجان جنوبی از اهمّ مهمّات است. ناگفته نماند که قبل از من متفکران و دلسوزان اهل قلم ممتاز حرکت ملی آذربایجان از جمله دکتر حسن راشدی و دیگران درباره این خطر بزرگ بالقوه و بالفعل هستی و موجودیت و کیستی و هویت و دارایی و جان و مال و ناموس و خاک آذربایجان جنوبی را همواره همیشه تهدید می کند، مقاله ها نوشته اند که به برخی از آنها در قسمت منابع همین قسمت اشاره کرده ام و علاوه بر استفاده از آنها به عنوان مرجع و منبع، خواننده علاقه مند را به آنها ارجاع داده ام. کوشیده ام هر سخنی و هر اظهار نظری که کرده ام بر اساس سند، منبع و مرجع باشد تا بدین وسیله خدای نکرده حقی از احدی نالایق ضایع یا حق احدی لایق ضایع نشود.

باری، ما فعالان حرکت ملی و دموکراتیک و مسالمت آمیز و آزادیبخش و انسانی و انسان دوستانه و طرفدار حقوق مسلم بشر آذربایجان جنوبی بارها درباره مانقورت و مانقورتیسم و ذات و ماهیت و کارکرد آن و سوء استفاده های همه جانبه و بی امانی که آفرینندگان نژادپرست ضد تورک و ضد بشر استعمارگر و اشغالگر آذربایجان جنوبی آنها از آنان می کنند، هشدار داده ایم. آفرینندگان مانقورتها، قدرتهای استعماری ضد تورک از جمله روسیه، انگلیس، آمریکا، فرانسه، آلمان و تمامی قدرتهای صلیبی غربی ضد تورک غرب از جمله روسیه، انگلیس، آمریکا، فرانسه، آلمان و تمامی قدرتهای صلیبی ضد تورک اروپایی) و نوکران آموزش دیده فاشیست و راسیست و ضد تورک و ضد عرب و ضد انسان پان



ایرانیست آنها در داخل و خارج از ایران هستند که از این امکان و پتانسیلته شوم به منظور انحراف اذهان ملت تورک آذربایجان (منظور: تورکان آذربایجانی - قشقای - خلج - افشار - تورکمنها و تمامی تورکان ایران) و ملل دیگر فارس و غیر فارس ایران (عرب، بلوچ، گیلک، تالش، تات، مازندرانی، لر، لک، لار، کورد و ...) در مشروعیت بخشی و توجیه استعمار پلید نژادپرست ضد تورک پان ایرانیسم (پانفارسیسم) و سیاه نمایی وسیع و بی امان علیه ما فعالان دموکرات آزادیخواه و طرفدار حقوق بشر و مسالمت جوی و حق طلب تورک آذربایجانی سوء استفاده می کنند. نیز سوء استفاده از این مانقورتهها در سرکوب وحشیانه و نسل کشی ملت تورک آذربایجان در سال سیاه ۱۳۲۵ هـ.ش / ۱۹۴۶ م. (سقوط حکومت ملی آذربایجان به رهبری پیشه وری) و نیز سرکوب حرکت ملت تورک آذربایجان توسط همین مانقورتهها در جریان هجوم جمهوری اسلامی ایران به جنبش خلق مسلمان و نیز سوء استفاده های مداومی که همین رژیم جنایتکار ضد تورک از همین مانقورتهها در جهت سیاه نمایی علیه فعالان حرکت ملی آذربایجان و توجیه غارت و چپاول بی امان و وحشیانه ثروتهای مادی و معنوی و انسانی آذربایجان و محو کامل آن می کند ما را بر آن می دارد که به این نتیجه برسیم که ما باید و باید این پدیده را به طور همه جانبه و عمیق و به طور مفصل و علمی بررسی و تحلیل کنیم تا خطر مانقورتیسم را به حداقل برسانیم و خنثی کنیم.

### پیشینه تحقیق

در بررسی پیشینه تحقیق، باید بگوییم که کارهایی که از سوی فعالان ارجمند حرکت ملی آذربایجان جنوبی در این زمینه شده است (سواى کارهایی که در اینترنت و سایتهای ممتاز حرکت ملی از جمله سایت آذوح و فیس بوک، توییت و غیره توسط متفکران ممتاز حرکت ملی آذربایجان و جوانان غیور و آگاه ملت تورک آذربایجان منتشر شده است) با توجه به اهمیت بسیار استراتژیک موضوع بسیار کم است. بخش سیاسی - امنیتی حاکمیت ضد تورک و ضد آذربایجان جمهوری اسلامی ایران با ایجاد و گسترش سایتهای اینترنتی فعال پرکار مثل سایت آذریها در اینترنت و نیز مجله های دانشجویی ضد تورک و ضد آذربایجان چون وطن یولی در تهران و به ویژه در تبریز و سرمایه گذاری کلان در این زمینه در راستای مانقورت یابی و مانقورت سازی و تبلیغات پوچ و

توخالی و مغرضانه علیه منافع ملی مسلم ملت تورک آذربایجان بسیار فعال است اما تعداد مقاله ها و کتابهایی که در این زمینه توسط فعالان حرکت ملی نوشته شده است و در آن به طور عمیق و ریشه ای و با نگاهی کلان و گسترده و از دیدگاه علوم انسانی مادر و پایه مثل روان شناسی و جامعه شناسی و سیاست و ادبیات و فلسفه (نگرشهای هستی شناسانه تحلیلی با محور بنیانهای فکری و فلسفی و بر مبنای رویکردهای نوین قرن بیست و یکمی به این موضوع پردازند بسیار کم و ناچیز است). به تعدادی از این نوشته ها به عنوان پیشینه و منابع تحقیق در قسمت منابع همین مقاله اشاره کرده ایم.

### تحلیل کلمه مانقورت از دیدگاه اتیمولوژی (Etymology) - ریشه شناسی لغت

قبل از هر چیز برای فهم ماهیت مانقورتیسم نگاهی از دیدگاه اتیمولوژی (ریشه شناسی علمی لغت Etymology) به آن می اندازیم و سپس با تحلیل یافته ها نظر نهایی خودمان را ارائه می دهیم: در مقاله ای به عنوان "افسانه مانقوردها" که جزو مجموعه نوشته ای به نام "زبان ترکی و دنیای ترک" است و نسخه Pdf آن در دسترس من قرار دارد، درباره اشتقاق و ریشه شناسی کلمه مانقورت چنین می خوانیم: "واژه مان در ترکی غیر از معنی مثل و مانند در ترکیب ترکمان (ترک مانند) و ائلمان (ائل مانند) معنی عیب و نقص را نیز در خود دارد و مان قورد در حقیقت مفهوم گرگ ناقص یا به بیان واضحتر "انسان ناقص" را در قاموس ترکان افاده می کند. با توجه به این که در این قاموس بوزقورد به عنوان انسان کامل و اصیل است، لذا مان قورد به عنوان انسان ناقص تلقی می گردد. به عبارت دیگر مان قورد به معنی "گرگ ننگین" یا "انسان ننگین" است. این ننگ بیشتر گریبانگیر بوزقوردهاست که اسیر دشمن شده و بعد از شستشوی مغزی به ننگ ایل و تبار و جامعه و ایدئولوژی خود بدل می شوند. در شکل جدید مان قوردها در رسانه های گروهی وادار به مصاحبه بر علیه ایدئولوژی قبلی خویش می گردند". تلقی فوق تلقی غالب در میان صاحب نظران حرکت ملی آذربایجان است.

توضیح دکتر ضیاء صدرالاشرافی در باره اتیمولوژی فوق چنین است: "این تعبیر و توضیح هیچ پایه علمی و زبانشناسی ندارد: مان همان من یا بن در ترکی استانبولی است و قورت یا قورد

بمعنی کرم و تلویحاً کرم موربانه است : کسی که من و شخصیت او (منیت اش) را کرم از خود بیگانگی (برای اظهار بندگی به اربابش) خورده و تباه کرده است . دیگر منیت و منی برایش باقی نمانده است تا از آن دفاع کند " (ر.ک. مقاله "تواب ها و مانقورتها" از "یاشار گولشن"، پانوشته ۱). به نظر می رسد ریشه شناسی دکتر ضیاء صدرالاشرفی با توجه به آنچه خواهیم آورد، ریشه شناسی ضعیفی است.

در اتیمولوژی واژه مانقورت، "آزربایجانجا ویکیپدیا" (ویکیپدیای آذربایجانی) چنین نوشته است: "

**Etimologiya**–(Bun/Ban/Man) kökündən törəmişdir. Bun sözü ağıl yoxsunluğunu ifadə edər. Monqolca Mun/Mung (Türkcə Bun/Bung) felleri ağılını itirməyi, Munah (Türkcə Bunah) sözləri yaşlılıq səbəbiylə ağılını itirmiş olan kəsləri izah edər. Köhnə Altaycada Manu, Tungus və Mancur dillərində Mana sözcüyü ağıl yitimini və istifadə edilməz hala gəlməyi bildirir.

ترجمه به فارسی: " این کلمه از ریشه (بُون/بان/مان) اشتقاق یافته است. کلمه "بُون" بی عقلی را افاده می کند. در زبان مغولی کلمات "مون / مونغ" ( در تورکی: بُون / بونگ) به از دست دادن عقل، کلمات "مُوناه" (به تورکی: بُوناه) کسانی را که بر اثر کهولت سن، عقل خود را از دست داده اند، ایضاح می کند. در زبان آلتایی کهن کلمه "مانو" و در زبانهای "تونگوس" و "مانجور کلمه "مانا"، زوال عقل و به حال غیرقابل استفاده درآمدن آن را بیان می کند". به نظر می رسد این ریشه شناسی از دو ریشه شناسی قبلی بهتر باشد، چرا که این کلمه، کلمه ای بسیار کهن در قاموس زبان بسیار کهن تورکی است و مبنای کار طبیعتاً باید زبان کهن و اصیل آلتایی باشد که به گونه ای مادر تمامی زبانهای تورکی شرقی است. زبانهای پروتوتورک غربی (سومری و پیشاسومری) با قدمت بیش از ۱۲۰۰۰ سال گروه دیگری از زبانهای کهن و اصیل تورکی هستند که با توجه به شرقی بودن کلمه مورد بررسی قرار ندادیم.

در مراجعه به فرهنگهای لغت تورکی (Sözlükler) در ریشه شناسی کلمه "مان" چنین می خوانیم: " مون (mun) بیماری و عیب (دیوان لغات الترك، تصحیح دکتر حسین صدیق، ص ۴۹۹) مُنک = مونگ (muḡ): بلا و محنت و غم و درد و رنج (همان، ص ۵۸۸). مان: عیب، سوچ، گناه، نقص ( مؤن: خسته لیک، مونگ: غم). (فرهنگ ترکی آذربایجانی ارک ۲ جلدی، ص ۱۸۰۰). مان (من): جرم، گناه، خطا، عیب، ننگ. از ریشه بون / مون (تورکی قدیم): مرض، عیب و نقصان ← مان / من (دیل دنیز، اسماعیل هادی، ص ۷۵۸). بون (مؤن) در تورکی قدیم: عیب و نقصان. بوناق: خرفت، مخبط، مختل المشاعر. بوناماق: فرتوت و خرفت شدن، اختلال مغزی پیدا کردن (همان، ص ۲۶۰). مونگ: درد و غم. مونگلوغ: متالم، دردمند (سنگلاخ، به تصحیح روشن خیاوی، ص ۲۴۶) بونمک (بونماک / بونماق): خرف و فرتوت (همان، ص ۹۲). بونماک: فرسوده، فرتوت، کهنه، خراب، ویران، مندرس (فرهنگ جغتایی - فارسی، به تصحیح حسن اوموداوغلو، ص ۹۰). مونگ: غم و اندوه، کدر، الم. مونگاماق: غمگین شدن، اندوهگین گشتن، مکدر شدن. مونگایماق (بونگایماق): مأیوس شدن، تالم، غمگین شدن. مونگراماق: ناله و فریاد کردن، فغان کردن، شکایت کردن، درد دل کردن. مونگلاشماق: درد دل کردن با همدیگر، داشتن سوز و گداز، بیان درد با ناله و زاری. مونگلایماق: مغموم شدن، مکدر شدن، اندوهگین گشتن، تفکر، فرورفتن در اندیشه. مونگورگاماق: گریستن، سوز و گداز، محزون گشتن، زاری کردن (همان: ص ۲۴۲). غم: بون، بوناماق و... (فرهنگ فارسی به ترکی شاهمرسی، ص ۶۷۵). bun : دلتنگی، نارحتی، عدم طاقت. bunak : فرتوت، خرفت. bunaklık : خرفتی، بی عقلی، نادانی. bunalım : بحران، پریشانی، خفقان. bunalmak : تنگی نفس، حالت خفقان، سرگیجه گرفتن، bunaltı : خفقان، ناراحتی، دل به هم خوردگی، گیجی. bunaltıcı : خفقان آور، ناراحت کننده، گیج کننده. bunaltmak : مزاحم شدن، افسرده و ناراحت کردن. bunama : خرفتی، کم حافظگی، مرحله دوم حالات کودکی (در پیری!). bunamak : فرتوت شدن، کم حافظه شدن (فرهنگ ترکی استانبولی - انگلیسی - فارسی رهنما، دکتر قدیر گلکاریان، صص ۱۶۰-۱۶۱).

حاصل تحلیل معانی:

با توجه به آنچه آوردیم درمی یابیم که کلمه مانقورت با این ریخت، بیشتر مربوط به تورکی شرقی و جغتایی است. جزء "مان" در ریخت باستانی "مونگ" (با نون غنه) همان است که در کلمه مونگول (صورت اصیل و قدیمی مغول) دیده می شود. مونگول = مونگ (غم، اندوه، افسردگی، کدر، الم، غمگین، افسرده، متألم depress) = اول (فعل: باش). (ر.ک. فرهنگ جغتایی - فارسی اوموداوغلو، ص ۲۴۲، پاورقی ۱). مان در تورکی شرقی (جغتایی) همان مونگ است که در تورکی غربی (اوغوز/ تورکی ما) بون می شود. از دیدگاه معناشناسی معنی "مان" در کلمه مانقورت بیشتر از آن که با "ننگ و عیب و عار و نقص" در ارتباط باشد، با مرض، افسردگی، خرفت شدن، گیجی، کم حافظگی یا زوال حافظه، بی عقلی یا زوال کامل عقل و حافظه در ارتباط است. جالب این که ما در فارسی تکواژ "منگ" را داریم که ظاهراً کلمه ای تورکی اصیل و صورت تحوّل یافته و دگرگون شده از "مانگ" است و صورت مادر مانگ (با نون غنه) به چند صورت دگرگون شده: مانگ ← منگ. مانگ ← مان. مانگ ← مونگ. پس منگ صورت تحوّل یافته صورت تورکی شرقی مانگ با همان معنی است: منگ و گیج که به فارسی محتاج لغت نیز داخل شده و پیداست که این لغت نیز مثل هزاران لغت دیگر که ظاهراً فارسی پنداشته شده و می شوند، از کلمات دزدیده شده تورکی اصیل و معیار جغتایی در زبان برساخته دری تاجیکی (فارسی جعلی) است. کسانی که مثل من با اتیمولوژی کلمات تورکی سر و کار دارند، به خوبی می دانند که بسیاری از کلمات غیرعربی در فارسی که فارسی اصیل پنداشته می شوند از تورکی اصیل جغتایی یا تورکی باستان غربی (پروتوتورک) دزدیده شده اند و همین موضوع جای تحقیق بسیار دارد. بی جهت نیست که دکتر محمد معین، لغوی بزرگ گیلک و نویسنده فرهنگ معین فارسی، از فرهنگ جغتایی - فارسی شیخ سلیمان افندی اوزبکی بخاری در ریشه شناسی کلمات دخیل تورکی در فارسی استفاده می کرده است (ر.ک. همان: ص ۱۷، مقدمه). این فرهنگ همان است که حسن اوموداوغلو در تبریز در سالهای اخیر آن را به زیبایی و نظم مثال زدنی در تبریز به چاپ رسانده است و مورد استفاده من در همین تحقیق نیز است.

با توجه به آنچه گفتیم کلمه مانقورت صفت جانشین اسم نیست بلکه خود اسم است که از دو تکواژ مانگ/ مَنگ/مونگ/مان/ بون + قورت / قورد/ کورد تشکیل شده است. مان/ مانگ/ مَنگ صفت است که مطابق اصول صرفی زبان تورکی قبل از اسم (قورت) آمده است: مانگ قورت= مَنگ قورد= مان قورت. پس حاصل معنی مانقورت چنین باید باشد: گرگ مَنگ (مانگ/مان/ مونگ/ بون) ، گرگ مریض، گرگ گیج، گرگ حافظه باخته، گرگ عقل باخته، گرگ مخبط، گرگ مختل المشاعر، گرگ خرفت، گرگ افسرده و گرگ خموده و گرگ کیز کرده. این معنی که ما ذکر کردیم به طور کامل با وضعیت فیزیولوژیک و سایکولوژیک (روان شناختی) شخص مانقورت شده بعد از آن همه شکنجه های دهشتناک با پوست شتر و گرمای داغ بیابان و تشنگی مفرط و گرسنگی و فشار بی امان خفقان آور پوست شتر خام که تحت تأثیر تابش آفتاب داغ جمع و تنگ می شده است و مثل گیره آهنی سر قربانی را بر تمامی استخوان سر تا مرز شکستن تحت فشار وارد می کرده است و در نهایت برگشتن بیش از ۱۲۰ هزار موی تیز بر استخوان فرق سر که راهی از پوست خام شتر به بیرون پیدا نمی کرده اند به داخل استخوان جمجمه و آسیب رساندن همه آنها بر مغز قربانی این وحشتناکترین شکنجه تاریخ بشری که تنها تعداد معدودی جان به در می بردند و در عالم گیجی و خبط و منگی و برزخ پوچی و خلأ صفر و فراموشی کامل هویت و اصل و نسب و نام و اطرافیان و در کل انسانیت خود روزگار سپری می کردند، می خورد. پیداست که در عالم طبیعت نیز گرگهای پیر(یا زخمی و بیمار) یعنی مان قورتهها (مَنگ قورتهها) با این اوصاف (مَنگ و گیج و کیز کرده و افسرده) دیده می شدند که روح انسان تورک را که به این جانوران زیبا عشق می ورزیده اند و دیدن آنها را نشان یمن و برکت و پیروزی و اقبال می شمرده اند، گران می آمد برای همین مانقورتهای انسان را که از نظر روحی و جسمی حالاتی شبیه این گرگهای پیر و شعورباخته داشته اند، بدین نام نامبردار کرده اند. در باره شکنجه هایی که مانقورتهها متحمل می شده اند فیلمی در یوتیوب هست که می توانید همین الان آن را به این نشانی ببینید. هرچند نگاه کردن به آن برای هر انسانی با عاطفه سالم به ویژه ملتچیهای پاکدل و دلشکسته تورک آذربایجان که بسیاری از

انسانهای ملت خود را مفت و مجانی و بدون این شکنجه های این فیلم اسیر و گرفتار در مانقورتیسم می بینند و در عذابند، سخت دردناک است:

[https://www.youtube.com/watch?v=5FM\\_NNx-fS0](https://www.youtube.com/watch?v=5FM_NNx-fS0)

اما برای آن که بررسی و تحلیل خودمان را با پایه های علمی بیشتر محکم کنیم. بیاییم نگاهی به کلمه متضاد مانقورت یعنی بوزقورت/ بوزقورد با الگوی معناشناختی تضاد معنایی (Antonymy) که الگویی جهانی و جهان شمول در معرفت شناسی در فلسفه و پایه و مبنایی برای کلیه روش شناسیهای معرفتی و علمی است، بیندازیم. تا معنی آن با توجه به معنی ضد آن بیشتر مشخص و نمایان شود:

همان طور که در معنی کلمه مانقورت تسامحی بین اغلب صاحب نظران وجود دارد و آن را دیدیم در معنی بوزقورت نیز همین تسامح و عدم ژرفنگری دیده می شود. اغلب ما بوزقورد را به معنای "گرگ خاکستری" می گیریم که البته با توجه به وجود گرگ خاکستری در طبیعت برای همه ما پذیرفتنی است اما پس تکلیف گرگهای سیاه یا سفید که گاه رهبران گله نیز از همین رنگها هستند چه می شود؟ آیا تورکان باستان که قورت را هم ریشه با قوت (تقدّس، یمن، مبارکی، میمنت، برکت، شانس، پیروزی) به کار می بردند و قورت (گرگ) را سمبل قداست و یمن و میمنت و بخت و اقبال و قدرت الهی و پیروزی الهی می دانستند میان گرگهای خاکستری با گرگهای زیبای سیاه و سفید فرق می گذاشتند؟ می دانیم که هم از دیدگاه توتمیسم و هم از دیدگاه باورهای اصیل فرهنگی هزاران هزار ساله گرگ حیوان مقدّس و نماد انسان تورک اصیل و کامل و دانا و مقدّس و روحانی و در ارتباط با آسمان، تنگری/ تانگری/ تانری/ تاری است. پیداست که ما با دین ریشه دار عرفانی- اشراقی شامانیسم با ریشه بیش از ۴۰ هزار سال سر کار داریم و کلماتی مثل بیلگه/ شام/ قام/ قامان/ شامان/ شمن/ یاتچی/ بخشی/ دده/ دده قورقوت/ قوتای (خوتای/ خودای/ خدای/ خدا) و امثالهم که نمودی از روحانی مقدّس جامعه تورکان باستان و روحانیت و معنویت موجود در تمامی جوامع تورک بوده و هست نمایان کننده همین دین الهی

هستند. شمن با صعودی روحانی به کشف و شهود و الهام و اشراق و قدرت پیشگویی می رسیده است، پیداست که در ترکیب توتمیسمی - مقدس بوزقورد نباید صرفاً رنگ آن مدّ نظر باشد. سؤال این است: پس "بوز" در "بوزقورد" به چه معنی است؟

در مراجعه به سؤزلوکه‌های تورکی به نکته جالبی برمی خوریم که از هر نظر جالب است و آن این که کلمه "بوز" boz در تورکی شرقی صرفاً به معنی "خاکستری" نیست بلکه به معنی "فهمیم و آگاه و با شعور و با فراست و با حافظه و تیزهوش" نیز هست:

بوز: رنگ خاکستری، رنگ نیلی، بافراست، فهمیم ( فرهنگ جغتایی - فارسی اوموداوغلو، ص ۸۵).

با این اوصاف نور حقیقت بر معنی اصیل و حقیقی بوزقورت / بوزقورد هم می تابد: گرگ سالم، گرگ بافراست، گرگ باحافظه، گرگ عاقل، گرگ فهمیم، گرگ باهوش، گرگ تیزهوش، گرگ پویا و فعال و با نشاط و سرزنده... من در کتاب "ایران یا ارن" خودم به ویژگی "هوش" گرگها در نظر تورکان باستان (هوش همان اوس US تورکی کهن است به معنی عقل و خرد و هوش، که توسط تاتها و تاجیکها یا فارسها از دیرباز دزدیده و به زبانشان افزوده گشته است. جالب این که معنی دیگر هوش = خواب، مرگ که در شاهنامه فردوسی نژادپرست به کار رفته است نیز برگرفته از تورکی باستان است) مطالبی نوشته ام که با یک جستجوی ساده می توانید آن را در صفحات ۲۹۷-۲۹۸ همین کتاب الکترونیکی ببینید:

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_jdownloads&Itemid=27&view=viewdownload&catid=2&cid=697](http://azoh.info/index.php?option=com_jdownloads&Itemid=27&view=viewdownload&catid=2&cid=697)

نکته جالب این که همین کلمات تورکی شرقی که متأسفانه در تورکی غربی اوغوز آذربایجانی و تورکیه ای ما بی کار و معطل گشته اند را فارسهای شعوبی اوغرو دزدیده اند و ترکیباتی مانند "تیز و بُز" را با آنها ساخته اند: بوز در تیز و بُز همان گونه که در فوق بررسی کردیم و از تورکی جغتایی (جیغاتای) سند آوردیم بی گمان کلمه ای تورکی است. چرا که در فارسی بُز (حیوان) معنی قاموسی مشخص و مشهوری دارد. بوز تورکی است؛ یعنی تیزهوش، تندهوش، باحافظه،



تیزیاب. نه این که مثلا حیوان بُز را نماد تیزهوشی بدانیم و به توجیہات عوام پسند (اتیمولوژی عامیانه) متوسّل شویم. بگذریم از این که همین "تیز" نیز در معنی "سریع، باشتاب، فوری" (و نه در معنی برنده) نمی تواند فارسی باشد: این کلمه همان است که ما تورکان غربی به صورت "تئز" tez به کار می بریم در تورکی شرقی تلفظ کلمهٔ تئز به همین صورت تیز است: تیز: زانو، شتاب، عجله، سرعت، تند و سریع (همان: ص ۱۲۲). در تورکی اصیل تئز یالینگوق (Yalınq) به معنی آدم تند و سریع و چابوک بوده است و به همین ترتیب بوز یالینگوق به معنی انسان تیزهوش. پس تیز و بز که غیرمتخصصانمان فارسی می شمارند یعنی انسان سریع و فهیم یا به عبارت دیگر تیزهوش (تئز هوش) که هر دو کلمه تئز و هوش (اوس) تورکی اصیل هستند. ما باید به تمامی کلمات به ظاهر فارسی درست به همین شکل شک کنیم و فوراً رأی به فارسی بودن کلمه صادر نکنیم این است روش شناسی درست یک اتیمولوگ تورک.

با توجه به تحلیل و بررسی ما این است معنی اصیل و حقیقی بوزقورت و مان قورت که بار روانشناختی خاصی در بطن این معانی هست و باید محور معنی را روی علم روان شناسی بگذاریم، چنین است:

بوزقورت: گرگ هوشمند و سالم و عاقل و تیز و بُز و فعال! (تورک اصیل و سالم و تیزهوش که گول نمی خورد و عقل و مشاعرش سرجای خودش است و دشمنان نژادپرست پانروس / پان اسلاو، چینی، پان ارمنی، پانفارس، پانکورد، صلیبی و تمامی دشمنانش را خوب می شناسد و هرگز تسلیم آنها نمی شود)

مانقورت: گرگ بیمار، هوش باخته و مَنگ و گیج و افسرده و کزکرده و منفعل (تورک اصالت باخته و گول خورده که عقل و هوش و مشاعرش را دشمنان نژادپرست پانروس / پان اسلاو، چینی، پان ارمنی، پانفارس، پانکورد، صلیبی از او گرفته اند و تبدیل به آلت دست و ابزار اجرای نیات پلید آنان در نسل کشی سیاسی و فرهنگی ملت تورک خودش گشته است.

**منابع اینترنتی برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ مانقورتیسم:**

نژاد پرستی از نوع مانقورتیسم (نقدی بر مصاحبه دکتر سیدجواد طباطبایی در مجله «مهرنامه»)-  
حسن راشدی

<http://oyrenci-sesi.info/site/xeber/22639>

مانقورت در آذربایجان - آرخا جیغاتی

<http://www.arxacigati.blogfa.com/post-22.aspx>

مانقورتیسم؛ پرخاش به خویشتن و خودزنی هویتی، ارمنان فارسیزاسیون ایرانی - م. او. تورال

[http://tebrizsesi.com/site/index.php?option=com\\_content&view=article  
&id=3788:1390-04-13-20-45-29&catid=14:meqaleler&Itemid=29](http://tebrizsesi.com/site/index.php?option=com_content&view=article&id=3788:1390-04-13-20-45-29&catid=14:meqaleler&Itemid=29)

توابها و مانقورتها

[http://www.yurd.net/page.php?id\\_contents=0000002306](http://www.yurd.net/page.php?id_contents=0000002306)

مانقورت

<http://xanbayev.arzublog.com/post-27374.html>

<http://cnnn.mihanblog.com/post/10>

<https://www.facebook.com/bostuam/posts/780916478637916:0>

افشای صورتهای فاشیست فارس ۸ مانقورتیسم MNQURTISM

[/https://www.facebook.com/piseveri/videos/730144710411740](https://www.facebook.com/piseveri/videos/730144710411740)

قسمت مهمی از فیلم مانقورت در یوتیوب

[https://www.youtube.com/watch?v=5FM\\_NNx-fS0](https://www.youtube.com/watch?v=5FM_NNx-fS0)

این سلسله مقالات ادامه دارند. ان شاء الله

اوجالان ساوالان - ۲۶-۰۷-۱۳۹۴ 2015- 10-18

دستگاه مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۲) - قسمت دوم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=2839  
0:1394-07-28-03-08-28&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28390:1394-07-28-03-08-28&catid=2:10&Itemid=18)

## دستگاه مانقورت ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۳) - نقد و تحلیل

### داستان مانقورت - اوجالان ساوالان

#### روزی به درازای یک قرن

چنگیز آیت‌ماتوف / آیت‌مات اوغلو ( ۱۹۲۸ - ۲۰۰۸ م.) نویسنده بزرگ قرقیز (تورک قرقیز)، نامزد جایزه نوبل در ادبیات، در رمان درخشان "روزی به درازای یک قرن" فصل ۶ رمان مزبور، "داستان مانقورت" را آورده است. این نویسنده نابغه و هنرمند داستان مانقورت را در این رمان، به صورت اپیزود episode (حادثه و داستان فرعی مستقل، ضمنی و تبعی در ضمن حادثه و داستان اصلی) گنجانده است. این داستان فرعی و ضمنی آن قدر تکان دهنده و جالب و جذاب و دقیق و آموزنده و عمیق است که به داستان اصلی رمان سایه انداخته است. لازم به ذکر است که داستان اصلی رمان بر اساس بن مایه سفر است: انسانهایی پیکر یک مرد خاص را به گورستانی مقدس می برند تا دفن کنند و داستان این رمان ۳۰۰ صفحه ای در عرض روزی به درازنای یک عصر طول می کشد. خوشبختانه نسخه ترجمه شده همین رمان به زبان فرانسه، *Une journée plus longue qu'un siècle* را "دکتر محمد مجلسی" در ایران به فارسی ترجمه کرده و انتشارات نشر نو در تهران آن را در سال ۱۳۸۷ چاپ کرده است. برای دانلود و خواندن نسخه اینترنتی این رمان زیبا و دل انگیز و ژرف به فارسی می توانید روی زیر کلیک کنید:

<http://www.iranpdf.com/sendbooks/once-upon-a-century>

در این سلسله مقاله ها بحث ما بر پایه فصل ۶ رمان مزبور است. که هم عین اپیزود را با مبنا قرار دادن اصل تورکی آن، مدنظر داریم و هم تحلیل ساختاری خودمان را بر مبنای رویکردهای مختلف تبیین می کنیم. با توجه به این که در ترجمه فرانسوی کتاب مزبور که ترجمه فارسی برگردانی از آن است، با وجود زیبایی و دل انگیزی نثر دکتر محمد مجلسی، کاستیهایی آشکار در مقایسه با متن اصلی تورکی رمان دیده می شود، به همین خاطر در ادامه همین مقاله برگردان تورکی آن را از روی متن اصلی به زبان فارسی می آوریم تا تحلیل و بررسی مان بر پایه استوار و درستی قرار گیرد. پیداست که ترجمه کتاب بهتر است برپایه متن اصلی و نه برگردان آن به زبان

دیگر (برگردان برگردان) انجام گیرد تا هم جانب امانت رعایت شود و هم ترجمه دقیق انجام شود، هر چند در عالم ترجمه این ضرب المثل هست که "کلمات مترادف وجود ندارند" و ترجمه عین واژه های یک رمان (با بار عاطفی و آوایی / فونیتیک Phonetics و معنایی خاص آن در بافت مخصوص متن) به زبان دیگر امکان پذیر نیست، حداکثر نزدیکی محتوایی متن ترجمه شده به متن اصلی مورد انتظار است. البته خوانندگان هوشمند می توانند با مقایسه مطالب کتاب فارسی مزبور (فصل ۶ کتاب روزی به درازای یک قرن، صص ۱۴۵ - ۱۷۵) با ترجمه فارسی که من در همین مقاله از متن اصلی به زبان تورکی آذربایجانی آن به دست خواهم داد، آن دو را با هم بسنجند و نیز از ترجمه من نیز در نوشته ها و تحلیل‌هایشان درباره مانقورت سود ببرند.

#### ایضاح:

در این قسمت از نوشته، از فصل ششم اصل رمان بزرگ "گون وار عصره برابر" را، که در آن داستان مانقورت آمده است، از زبان تورکی آذربایجانی به زبان ساده فارسی برمی گردانیم. لازم به ذکر است که خلاصه این فصل ششم به زبان تورکی آذربایجانی تحت عنوان: "مانقورت - چنگیز آیت‌ماتوون گون وار عصره برابر رومانیندان بیر پارچا"، هم به خط لاتین و هم خط عرب در اینترنت موجود است؛ مثلاً می توانید به آدرس زیر مراجعه کنید:

Manqurt – Çingiz Aytmatovun “Gün var əsrə bərabər” romanından bir parça

<http://xebersayti.com/kitabxana/tag/cingiz-aytmatov-%C9%99s%C9%99rl%C9%99ri>

اما از آنجا که خلاصه فوق دارای اشکالات چاپی عجیب، از جمله کلمات کاملاً غلط حاصل از اشتباهات چاپی مثل (əplainlə, iplainşini, dplainönüb) و üzəngiplaində / دپلاینۆنۆب، ایپلاین ایشینی، اپلاینله، اوزنگیپلاینده) است که ابداً تورکی نیستند و بازگردان متن از خط لاتین به خط عربی بدون هیچ دقت و تفحصی کلمات یادشده را عیناً از خط لاتین به خط عربی نوشته و همین متن غلط دار در مقیاس وسیعی بین فعالان حرکت ملی آذربایجان جنوبی

پخش شده است. همین باعث شد من به فرض درست بودن کلمات مزبور چند روز کل فرهنگهای لغت انگلیسی و روسی و غیره را زیر و رو کنم و به جایی نرسم تا این که آخرش با دیدن اصل کتاب (نسخه Pdf شده اصل کتاب چاپ باکو) فهمیدم که اشتباه در خلاصه کننده متسامح و سهل انگار آن بوده و اغلاط مزبور در اصل کتاب کلمات مزبور اصلاً وجود ندارند، و همین کلمات در متن اصلی و کامل کتاب بدین صورت صحیح وجود دارند: (ələ işini,dönüb, gün var üzəngidə). بنابراین من بنای ترجمه خودم را روی صفحات ۱۱۴-۱۳۴ اصل کتاب əsrə bərabər به زبان تورکی آذربایجانی گذاشتم. علاقه مندان برای دریافت اصل کتاب (متن کامل) به زبان تورکی آذربایجانی و به خط زیبای لاتین با این می توانند مراجعه کرده و کتاب را به زبان مادریمان تورکی آذربایجانی دانلود کنند:

<http://ekitabxana.com/10-gun-var-esre-beraber-cingiz-aytmatov.html>

در تمام عمرم از کار ناقص و ناتمام و حقیقت نیمه کامل و ناقص بیزار (بئز تورکی) بوده ام. هر کاری کرده ام دقت و وسواس داشته ام که بهترین و کاملترین کار باشد. وانگهی در خلاصه کردن یک متن داستانی ارزشمند و زیبا و تکان دهنده مثل مانقورت، ظرائف و نکات و زیباییهای باریکتر از مو هستند که در نقد و تحلیل ساختاری عناصر روان شناختی و جامعه شناختی آن با رویکردهای مختلف بسیار می توانند کارساز باشند و در تخلیص ناگزیر حذف می شوند. نکات و ظرائفی که در تحلیل علمی و همه جانبه داستان می توانند کلیدی باشند. نکته دیگر این که ترجمه دکتر مجلسی کلیت محور است و به اصطلاح "روح" ندارد؛ به قول سخن دکتر رضا براهنی درباره کلیدر محمود دولت آبادی، کاربردی Functional نیست و یعنی لغات، اصطلاحات، کنایات عامیانه و ارزشمند، فولکلور و سایر جزئیات روحی-عاطفی تورکی زبان اصلی یا روح عاطفی تورکانه اثر، طی دوبار بازگردانی (یک بار به زبان فرانسوی و بار دیگر به فارسی) کاملاً از آن زدوده شده است (روح زدودگی متن بر اثر بازگردانی) و هر چند با تکنیکهای زیبایی آفرینی کوشیده شده است که لعابی از صناعات ادبی و فصاحت به متن داده شود، بلاغت و تأثیرگذاری متن، به ویژه برای تورکان آذربایجان، از آن گرفته شده است و این نکته ای است که مرا بر آن داشت که وقت و انرژی فراوان بگذارم و اثر را با تمام لغات، اصطلاحات، کنایات و تکیه کلامهای زیبای آن و

همه جزئیات ارزشمند آن و نکات و ظرائف زبانی- بلاغی - زیبایی شناختی اش، از متن اصلی تورکی، به زبان فارسی بازگردانم. برای همین با وجود این که دهها مقاله کپی برداری شده از هم در حرکت ملی درباره خلاصه داستان ارزشمند مانقورت وجود دارد، (خود داستان را می گویم نه تحلیلهای عالی همقلمانم را) بهتر آن دیدم که خود دست به قلم شوم و بهترین و کاملترین کار را در حد بضاعت علمی و قلمی و ذوق و استعدادم ارائه کنم.

کسانی که همچون من در کار ترجمه از متن زبان تورکی به فارسی هستند خوب می دانند که امکانات لغوی و واژگانی فارسی نسبت به زبان تورکی تا چه حد محدود و ناچیز است؛ مثلاً کلمه "Yıxıldı" یا عبارت "İçini çəkdi" یا "چیرپیناجاق" یا "çırpınacaq" یا "بوینونو قیسیب boynunu qısıb" را در فارسی چه معنی کنیم؟ یا عبارات عاطفی زیبای "Balam ey! ائی! یا "جان بالا! can bala!" که در زبان تورکی بار معنایی و عاطفی بسیار قوی و عمیقی برای تورکان دارد اما معادل دقیق فارسی آنها چه می شود؟ و صدها مورد دیگر. من به ضرورت کلمات ذکر شده را به صورت "افتاد"، "نفسی عمیق از شعف کشید"، "تلاش و تقلا می کند" (تلاش خود تورکی است) "سر و گردن خود را جمع کرده بود" و "آخ طفلکم!" و "جان طفلکم!" برگرداندم و برای افاده معنی کلمات و افعال پرمعنی و وزین زبان تورکی، به فارسی، طبق معمول دست به دامان زبانهای تورکی و عربی شدم. به هر حال بر خود فرض دیدیم که خوانندگان را از داستان مانقورت، این گنجینه ارزشمند حکمت و دانش ژرف و جاویدان ملت تورک برخوردار سازم و از آنجا که بیش از دویست سال است در ایران تمام ملل چه تورک و چه غیرتورک در زیر مغزشویی نژادپرستانه استعماری- صلیبی ضد تورک و ضدعرب پان ایرانیسم (پان فارسیسم) و فرایند شیطانی مانقورتسازی نوین با دانشها و تکنولوژی پیشرفته هستند، ناچار این متن گرانقدر تورکی را به این زبان دری افغانی- تاجیکی یا فارسی برمی گردانم که هم تحلیلگران مبارز ضد استعمار ملت تورک خودم بهره ببرند و هم حق طلبان آزادیخواه از دیگر ملل ایران و نیز خوابیدگان و آسیمیله شدگان ملت تورک آذربایجان نیز با خواندن آن به خود بیایند و وطن اصلی و ملت حقیقی و مادرشان و زبان مادری شان و سرمایه های مادی و

معنوی شان را خوب بشناسند و علیه آن با دشمن خونخوار پانفارس پان ایرانیست همراه و هم قسم نشده شمشیر را از رو نبندند و از هستی و کیستی و وطن مادری و زبان و داشته های مادی و معنوی ملت بزرگ تورک خودشان با جان و دل حراست کنند. لازم به قید است که ترجمه من، اصل مطالب رمان فدای تکنیکهای زیبایی آفرینی ادبی و فصاحت آفرینی ترجمه آزاد نشده است و نیز لازم به ذکر است که قبلاً نویسندگان و فعالان تورک حرکت ملی آذربایجان جنوبی چکیده و خلاصه ای از این داستان را به زبان فارسی برای استفاده از آن در تحلیلهایشان آورده بودند که من حیفم آمد که متن کامل تر را از روی نسخه اصلی کتاب به فارسی برگردانم. ملاحظه می شود که ما فعالان حرکت مقدس ملی آذربایجان جنوبی اهل گفت و گوی متقابل و گفتمان هستیم و آنچه از داشته ها و ارزشهای معنوی داریم بی بخل و خست در اختیار همه می گذاریم. پس آنچه پان ایرانیستها و مانقورتهای بدتر از آنها درباره ضدیّت ما با آثار و مواریت معنوی ملتها، از جمله ملت فارس می گویند، چیزی جز دروغ و افترا نیست و این تهمتها بسیار درخور و مناسب خودشان و ضدیّت بی امانشان با آثار و مواریت فرهنگی اصیل ما تورکان است. ما خالص و مخلص هر چه داریم در طبق اخلاص می گذاریم و عرضه می کنیم و طرفدار حقوق مسلم بشری برای تمام ابنای بشر و از آن جمله ملت تورک خودمان هستیم. لازم به ذکر است که استفاده از داستان زیر به هر نحو البته با قید نام مترجم (اوجالان ساوالان) و نشانی الکترونیکی اینترنتی سایت آذوح محترم برای همگان آزاد است.

منبع اصلی:

<http://ekitabxana.com/10-gun-var-esre-beraber-cingiz-aytmatov.html>

گوشه هایی از فیلم مانقورت:

[https://www.youtube.com/watch?v=5FM\\_NNx-fS0](https://www.youtube.com/watch?v=5FM_NNx-fS0)

2015/10/30

اوجالان ساوالان - ۱۳۹۴/۸/۷

دستگاه مانقورت-ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۳) قسمت سوم- داستان مانقورت -

اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28608:1394-08-12-18-24-25&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28608:1394-08-12-18-24-25&catid=2:10&Itemid=18)



## سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۴) - بررسی و تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان

### تمهید

داستان مانقورت به معنی حقیقی کلمه شگفت آور است. از یک طرف چنان واقعیت دارد که حتی نمی توان به آن اسم داستان، قصه یا افسانه (با سرشت تخیلی / Fiction) داد و از طرف دیگر عناصر و حوادث آن چنان دقیق در ساخت و بافت داستان تنیده شده و دارای ارتباط و انسجام و پیوستگی منطقی و علی و معلولی (پیرنگ Plot) هستند که این داستان را به نمونه و سرمشقی عالی، همانند داستانهایی مبتنی بر واقعیت در کتابهای مقدس ادیان و مذاهب بزرگ می بینیم (Paradigm)، تبدیل می کنند. تنها داستانهایی که در فرهنگ تورک با این داستان می توانند برابری کنند، داستانهایی دده قورقود (حماسه ملی تورکان اوغوز و از جمله آنها ما تورکان آذربایجان) و منظومه هشتصد هزار بیتی حماسی "ماناس" (Manas)، حماسه بزرگ تورکان قیرقیز، است که اتفاقاً نسخه (Version) کهن همین داستان مانقورت، البته به صورت خام و ساده و بدون حضور یوان یوانها، در همین منظومه حماسی شاهکار ماناس آمده است. البته همان گونه که در این نوشته بررسی خواهیم کرد، داستان هر چند شبیه افسانه و اسطوره است، اما در اصل بر اساس حوادث واقعی و تاریخ مایه گرفته است. بر اساس آنچه از داستانهایی کهن تورک، قزاق و قیرقیز اخذ می شود، بر اساس اساطیر ملت‌های تورک آسیای میانه، "دوره مانقورت"، شکنجه ای رایج و شیوه ای متدوال برای "کنترل ذهن" (Mind controlling) بوده است (ویکی پدیای تورک).

واقعیت و حقیقت خیلی مواقع شگفت آورتر از خیال و دروغ است. داستان مانقورت داستانی واقعی و تاریخی است که از شدت شگفتی به افسانه (Legend/ Fable)، اسطوره (Myth)، پیش نمونه یا نمونه اعلی / عالی (Prototype)، مثال (Idea)، رمز (Symbol) و تمثیل (Allegory) تبدیل شده است. تمثیلی که به دلیل وجود موارد مشابه عینی و ملموس در تمامی دوره‌های

زندگی تورکان جهان هم اکنون نیز می تواند به صورت تلمیح (Allusion) در ادبیات، نقد ادبی و تحلیلهای تاریخی، روان شناختی و جامعه شناختی ارزش و بار معنایی و مفهومی تلمیحی (Allusive) داشته باشد.

شخصیت داستان مانقورت نمونه ازل و کهن الگو (Archetype) است که در ناخودآگاه جمعی میلیونها انسان تورک (Collective unconscious of Turks)، در طول هزاران سال حضور دارد. این کهن الگو در عمق روح و ضمیر انسان تورک سبب ترس شدید می شود و خوابهای او را برمی آشوبد. مانقورت چهره سیاه، تاریک، دهشتناک و مسخ شده انسان تورک است که در درازنای تاریخ همواره از آن وحشت داشته است و هنوز وحشت دارد. موجودیتی سیاه و غیرقابل پیش بینی که همواره در طول تاریخ سینه و قلب مادر وطن تورکان را نشانه رفته است و بی محابا و بدون هیچ اندیشه و شفقتی سینه و قلب مادر را سوراخ و پاره می کند. مانقورت کابوس و بختک (Qara basan/ Kabus/ Nightmare) انسان تورک است. چهره مسخ شده و وارونه انسان تورک که سایه و شب (Shadow) و ناشناخته و مرموز است؛ در تاریکیهای اعماق ذهن ناخودآگاه انسان تورک پنهان شده و همواره مترصد حمله است. حمله به خود، حمله به خودی، حمله به اصالت، حمله به ایل و تبار و قبیله و ملت و مادر و پدر و هویت و زبان مادری و وطن مادری. ترس انسان تورک از مانقورت هرگز هراس (Phobia)، یعنی ترس و تنفر مرضی و بی مورد و یا سوء ظن مرضی، سوء ظن و هراس بی مورد و بدبینی و بدگمانی منفی نیست که در روان شناسی امروزی با عنوان پارانوئا (paranoia) یاد می کنند، بلکه ترسی کاملا بحق، بجا، شایسته، ملموس، عینی، حقیقی و واقعی است.

مانقورت موجودیت خطرناک، مهیب و مرموز وجود انسان تورک است. موجودیتی خطرناک در اعماق سایه (Shadow) و نهاد (Id) ضمیر انسان تورک که همواره علیه موجودیت، هستی و هویت و کیستی او سربرآورده و بر سینه او که در "خواب سنگین و منحوس اوغوز" است، می افتد و می کوشد خواب او را به مرگ تبدیل کند. مانقورت الگوی مثالی و نمونه نوعی (Typical) است که ما تورکان آذربایجان، اسیر در دست استعمار صلیبی ضد تورک (تمام نگرشها و ایدئولوژیهای

تورک ستیز و تورک هراس به همراه نوکران عبد و عبید ایرانی و فارسی آن، با مصادیق واقعی آن (مانقورت و مانقورتیسم) درگیر هستیم. این داستان به معنی واقعی کلمه تمثیل (Allegory) است؛ یعنی نمونه ای مثالی و نوعی است که می تواند آینه تمام نمای موارد مشابه، یعنی مانقورتهای آذربایجان، تورکیه، اوزبکستان، قزاقستان، قیرقیزیستان، اوغورستان، تورکمنستان، تورکهای روسیه و اروپا و کل جهان تورک باشد. شخصیت‌های داستان مانقورت از یک سو شخصیت‌های نمونه ای یا نوعی (Typical character) و از سوی دیگر پویا (Dynamic character) هستند. یول آمان، شخصیت مانقورت داستان، ابتدا شخصیت پویا (Active character) و قهرمان (Hero/ Qaraman) است که بعد از شکنجه مغزشویی معهود مانقورتسازان، به شخصیت منفعل و اثرپذیر (Passive character) و در نهایت به ضد قهرمان (Antagonist) و یک "مادرکش" تبدیل می شود. شخصیت‌هایی که در تمامی دورانها در جهان تورک می توان مصادیقی واقعی، حقیقی و ملموس برای آن یافت. داستان مانقورت، به معنای اخص کلمه مصیبتنامه یا غمنامه (Tragedy) است. اما از تراژدی‌هایی نیست که صرفاً برای موضوعات کلیشه ای کلی، چون بی اعتباری زندگی در دنیا یا قهار بودن و گریزناپذیر بودن سرنوشت و امثالهم گفته و نوشته شده باشد، بلکه یک داستان تراژیک بیدارساز و هویت طلب است و از نوع ادبیات متعهد (Engaged literature) است. "آی ملت تورک به خود آی" طنین این دعوت (Çağrı) در درازنای تاریخ از سنگ نوشته بیلگه خاقان و کتیبه های تونیوکیوک در دشت اورخون و قبل از آن همواره به گوش می رسد. تا زمانی که ملت تورک، مثل ملت تورک آذربایجان جنوبی در زیر سلطه دشمنانش، با ذلت زندگی کند، و اختیار خود را خودش در دست نگیرد سرنوشت ذلت بار مانقورت در انتظار اوست. و این سرنوشتی محتوم و قطعی و قانون گریزناپذیر طبیعت و زندگی برای هر ملت است. به قول بولوت قاراچورلو، شاعر بزرگ آذربایجان، "حیاتین بیر آمانسیز قانونو وار: تعصب سوز میللت گرک خوار اولسون" زندگی یک قانون بی امان دارد: ملت بی تعصب باید خوار و ذلیل شود". در این داستان زیبای نمادین نیز این پیام، این

دعوت و این فراخوان از زبان نایمان آنا و مرغ دؤنن بای به گوش می رسد که ما و کل ملت تورک را به بیداری و بازگشت به اصل می خواند.

### بررسی مانقورت، به مثابه داستانی واقعی

از دیدگاه علمی داستان مانقورت داستانی روان شناختی (Psychologica story) است؛ یعنی با توجه به معلومات و یافته های علمی علم روان شناسی می توان به این داستان نگاه و وقایع و عناصر اصلی آن را تحلیل کرد. پروژه مخوف و شیطانی مانقورتسازی (Manqurtlaşdırma / Mankurtlaşdırma) یوان یوانها، که با هدف ضدبشری پاک کردن حافظه جوانان تورک نایمان و یادزدودگی آنها (Amnezia/ bəllək itirmə) و مغزشویی (Brian-washing) آنان انجام می شود و آنان را به موجوداتی انسان نما و بی مغز (Brianless) و منگ و کودن و بی کله و احمق و کودن و گیج و منگ (Bird-brained) تبدیل می کند، هر چند با روشهای تجربی نیاز به اثبات دارد، اما از نظر علمی بسیار محتمل است. با تدقیق در روش شیطانی و بسیار مخوف آنها (تراشیدن موهای سر قربانیان، چسباندن پوست تازه، نمناک و گرم گردن شتر بر پوست سر تازه تراشیده قربانیان، چندین روز قربانیان را زیر آفتاب سوزان بیابان نگه داشتن، سخت و سفت شدن پوست شتر و فشار بی امان آن بر تمامی قسمتهای سر و مغز قربانیان، رویش هزاران موی تازه و پرپشت قربانیان و رشد وارونه آنها به داخل پوست سر و جمجمه و آسیب زدن آن موها به مغز قربانیان و ...) باید اذعان کرد که یوان یوانها به روشی شیطانی و علمی در زمینه تبدیل انسانها به موجوداتی بیمار بی درک و منگ و بی هویت و بی حافظه و البته به طور کامل مطیع دست یافته بودند و آن را مثل جنایتکاران سفاک تاریخ اجرا می کردند. بررسی علمی این داستان ما را به ویژگی باورپذیر بودن آن (Credibility) رهنمون می شود. برای راستی آزمایی این داستان سری به علم روانشناسی می زنیم:

بر اساس یافته های علم روانشناسی، مرکز حافظه در انسان هیپوکامپ یا هیپوکمپوس (Hippocampus) و قشر مخ (سلولهای) اطراف آن است. هیپوکامپ در بخش میانی قطعه گیجگاهی (Temporal) مغز قرار دارد. قطعه گیجگاهی نیز در قسمت پایینی مغز و در وسط آن

قسمت مابین قطعهٔ پس سری (پشت مغز) و قطعهٔ پیشانی (جلوی مغز) قرار دارد. ساختارهای مهمی که در ذخیرهٔ اطلاعات و حافظهٔ انسان و نیز فرایند یادگیری او دخیل اند، عبارتند از: هیپوکامپ و آن بخش از قشر مخ است که هیپوکامپ را دربرگرفته است (شامل قشر بخشهای درونی و پیرامونی مغز و قشر کناری هیپوکامپ، که در تبادل اطلاعات بین هیپوکامپ و دیگر بخشهای مخ دست اندرکارند). به نظر می رسد که هیپوکامپ در تحکیم حافظه، نقش سیستم مرکزی را داشته باشد. به این معنا که وجوه گوناگون هر خاطره را، که در بخشهای جداگانهٔ مغز ذخیره شده اند، به هم پیوند می دهد. در انسان زوال کامل حافظه فقط وقتی رخ می دهد که هیپوکامپ و قشر مخ پیرامون آن، هر دو، آسیب دیده باشند. بیمارانی که دچار آسیب هیپوکامپ و قشر مخ اطراف آن هستند کاستی شدیدی در حافظه دارند. با توجه به محل قرار گرفتن هیپوکامپ گفته می شود که این بیماران دچار یادزدودگی بخش میانی قطعهٔ گیجگاهی (Medial-temporal lobe Amnesia) هستند (زمینهٔ روانشناسی هیلگارد، ترجمهٔ دکتر محمدنقی براهنی و دیگران، چاپ ۱۳۸۶، صص ۸۰، ۸۲، ۲۸۷، ۲۹۸).

بیاییم نگاهی دقیق به شیوه و شگرد مانقورتسازی (Make-Mankurt devise) سنتی بیندازیم:

"وقتی که می خواستند یک انسان را مانقورت کنند:

۴. موهای سر آن انسان را به دقت و خوب می تراشیدند،

۵. به پوست سر او پوست تر و تازهٔ گردن شتر را با دقت می چسبانند و می کشیدند و سفت و محکم می بستند،

۶. نامزد مانقورت شدن را، که پوست گردن شتر را به سر او سفت و سخت چسبانده و بسته بودند، چند روز در بیابان داغ زیر اشعهٔ داغ آفتاب می بستند و به حال خود رها می کردند.

بدین طریق تحت تأثیر آفتاب داغ بیابان، پوست شتر جمع می شد و سخت و سفت به پوست سر مانقورت می چسبید و رفته رفته پوست شتر با پوست سر قربانی یکی می شد، به گونه ای که پوست شتر به پوست سر او تبدیل می شد. در عین حال موهای تراشیده شدهٔ قربانی از زیر

آن پوست خام شتر شروع به رشد و رویش می کردند. اما آن پوست شتر چنان سخت به سر قربانی می چسبید و تحت تأثیر آفتاب داغ چنان سخت و سفت شد که مانع از نفوذ و حرکت موهای قربانی به بیرون می شد که آرام آرام دراز می شدند. موها نمی توانستند پوست سخت شتر را سوراخ کنند و برای همین نمی توانستند به رشد خود رو به بیرون ادامه دهند، به همین علت موها نه به طرف بیرون سر بلکه به وارونه، به سوی پایین، و به طرف داخل جمجمه و مغز شروع به رشد می کردند. فشار بی امان پوست شتر، که جمع می شد و سفت شده و به جمجمه سر قربانی فشار مداوم وارد می کرد و موهایی که به وارونه از ریشه و رو به جمجمه دراز می شدند و جمجمه را سوراخ کرده و به سوی مغز پیشروی می کردند و سبب می شدند که قربانی تلخیها و رنجها و دردهای بزرگی را بچشد. قربانی ای که متحمل این رنجهای جانکاه می شد، اگر زنده می ماند، بعد از اندک مدتی به مانقورت، عروسک خیمه شب بازی (Kukla) اربابانش، تبدیل می شد. او حافظه اش را به کلی گم می کرد؛ مادر و پدرش را دیگر نمی توانست به یاد بیاورد و بشناسد؛ نمی توانست عقلش را به کار بگیرد و به حال بی شعوری و بی تمیزی و بی فکری درمی آمد. به این دلیل صاحبش (دشمنش که این بلاها را بر سرش آورده بود)، هر چه دستور می داد، بی درنگ اطاعت می کرد" (ویکی پدیای تورک).

با توجه به شیوه شیطانی و ضدبشری یوان یوانها در پروژه مانقورتسازی جوانان تورک نایمان، پوست شتری که در معرض آفتاب شدید رفته رفته خشک و سفت و محکم می شده است نه تنها بر هیپوکامپ و سلولهای قشر مخ اطراف آن بلکه بر کل مغز و تمام قسمتهای آن فشار بی امان وارد می آورده است؛ یعنی تمامی نیمکره راست و چپ مغز، قطعه پیشانی، قطعه آهیانه، شیار مرکزی، اینسولا (زیر سطح مخ)، شیار جانبی، قطعه پس سری و بالاخره قطعه گیجگاهی مورد فشار بی امان پوست شتر (کلاه پوستی دائمی چسبیده به پوست سر مانقورت و یکی شده با پوست سر او) قرار می گرفته اند و اگر فرورفتن هزاران مویی که رو به جمجمه و قشر مخ به وارونه رشد می کردند را نیز حساب کنیم، عمق آسیب و ابعاد این جنایت ضد بشری صورت حیرت آوری را به خود می گیرد. بر اساس اطلاعات دقیق داستان، بیشترین آسیب در پروژه

مانقورتسازى سنتى به سلول هاى اطراف قسمت هيپوكامپ در قطعه گيجگاهى مغز وارد مى شده است. همان گونه كه گفتيم اين بخش كه مسئول حافظه انسان است و همچنين در فرايند يادگيرى موثر است. در اين داستان، مانقورت حافظه، هويت و همه هستى معنوى خود را از دست داده است و حرفها و نصيحتها و تلقينهاى مادرش، نايمان آنا، در به خود آمدن، يادگيرى، به ياد آوردن و فهم او كوچكترين اثرى ندارد. اما به خاطر داشته باشيم كه اين آسيب به مغز تا حدى نيست كه كل درك و فعم و مهارتهاى مانقورت را از او بگيرد. او حرفها، تلقينات و القاعات ارباب يوانش را گوش و كاملاً قبول مى كند؛ و نيز مهارت كمان كشى و تيراندازى او كما فى السابق برقرار است. به بيان علمى، از ميان هفت نوع هوش كه در نظريه هاوارد گاردنر (Howard Gardner) مطرح هستند: هوش زبانى، هوش موسيقايى، هوش منطقى- رياضياتى، هوش فضايى، هوش تنى- حركتى، هوش درون فردى، و هوش ميان فردى (ر.ك. زمينه روانشناسى هيلگارد، ص ۴۴۶)، هوش تنى حركتى مانقورت، كه اتفاقاً فقط همين هوش براى مقاصد شيطانى ارباب يوانش (بردگى كوركورانه و كمان كشى و تيراندازى به سوى قلب مادر) كافى است، مانقورت بقيه هوشهايش را كمابيش از دست داده است.

**مانقورت به مثابه داستانى به سبك رئاليسم جادويى يا رئاليسم خيال پردازانه**

**مرغ دوئن باى، تنها عنصر جادويى و فراطبيعى داستان**

از ديده نگاه نوع داستان، مانقورت، داستانى به شيوه رئاليسم/ واقع گرايى جادويى ( Magic realism) است. در تعريف اين نوع ادبى (Genre)، آن را شيوه اى در داستان نويسى مدرن دانسته اند كه خيال پردازى (Fantasy) را با واقع نگارى (Realism) درهم مى آميزد؛ به صورتى كه وقايع باورنكردنى و خيالى در روايتى گنجانده مى شوند كه از جهاتى ديگر لحن (Tone) موثق گزاره هاى واقع گرايانه و عيى را حفظ مى كند. بخش آخر داستان مانقورت، يعنى نقطه اوج داستان (Climax) كه مانقورت قلب مادرش را با تير يوان يوانها سوراخ مى كند و جسم نايمان آنا مى ميرد، روسرى او، و در ورژنهاى كهن تر داستان "روح او" و "قلب پاره شده و تپنده اش"، به صورت پرنده اى پروازكنان، ناآرام و نالان و جيغ زنان درمى آيد. اين پرنده نمادى از روح

پدر (دؤنن بای)، روح قبيله و ایل و تبار و روح ناآرام و دردمند و زخمی ملت تورک است، مدام جیغ می زند و بارها و بارها تا ابد و تا قیامت به گوش فرزندان این ملت دردمند تکرار می کند:

- " به یاد بیار کی هستی! به یاد بیار از کی ها هستی! پسر کی هستی؟ اسمت چیست؟ اسم پدرت دؤنن بای است. دؤنن بای! دؤنن بای! دؤنن بای! دؤنن بای!..." "

و جالب این که همین پرندۀ دؤنن بای، که همانم با پدر مانقورت است، در جای جای رمان شاهکار "روزی که دراز می شود و صد سال می گردد" (Gün uzar yüz yıl olur) چنگیز آیتماتوو، حتی خارج از اپیزود مانقورت، تا آخر آن حضور دارد و مدام حاضر می شود و و با جیغهای بیدارکننده اش را مدام تکرار می کند و بارها و بارها به شخصیتهای اصلی رمان، که در حال سیر و سفر بیرونی و سلوک و تحوّل درونی هستند، اصل و هویت اصیل تورک آنها را، که ایدئولوژی منحوس کمونیسم لنینستی- استالینیستی، مانند پوست شتری بر دور جمجمه و مغز آنها نیز حلقه زده و گیج و منگشان کرده، به آنها یادآوری می کند. از این جهت این پرندۀ بی قرار یک "بن مایه" یا مایۀ تکراری (Motif/ Motive/ Leitmotif) این داستان است. و در عین حال تنها عنصر فوق طبیعی داستان (Supernatural element/ Metaphysical element) و در عین حال عنصر وحدت بخش و یگانه ساز (Unifying element) داستان مانقورت و کل رمان آیتماتوو نیز هست. این پرندۀ وجهه ای نمادین و سمبولیک و رمزی نیز دارد و تنها نماد غیرطبیعی/ فراطبیعی (Supernatural symbol/ Non-natural symbol) این داستان شگفت نیز هست. این پرندۀ در عین حال یک نمونۀ ازلی و کهن الگو (Archetype) است؛ یعنی عنصری کهن و بنیادین است که در ناخودآگاه جمعی میلیونها انسان تورک در درازنای تاریخ حضور داشته و هنوز هم حضور دارد. روحی که پرواز می کند و جیغ می زند و به اصل و هویت اصیل می خواند و بیدار می کند و از پرواز و جیغ زدن باز نمی ماند: روح ناآرام و وحشی و زخمی و دردمند ایل و تبار و نژاد و ملت تورک. در داستان مانقورت آیتماتوو با استادی هر چه تمام تر در توصیف قلب ناآرام نایمان آن، هنگامی که او به صحبتهای کاروانیان مسافر دربارهٔ پسر مانقورتش گوش می کند، این عنصر پرندۀ را در شکل "قلب ناآرام و روح بی قرار مادر" به تصویر کشیده



است: " ... برای همین مانند یک پرنده زخمی هق هقش را در سینه اش خفه می کرد و شبیهه هایی که قلبش را پاره پاره می کرد، در درونش دفن می کرد... نایمان آنا می کوشید بر ترس دل خودش و لرزش بی اختیار دستهایش غلبه کند. انگار که می خواست که صدای آن مرغی را که در درونش جیغ می کشید، ببرد". در اصل مرغ دؤنن بای روح پدر مانقورت است که قبلا در جنگ با دشمن بی رحم شهید شده است، و اینک در سینه زنش (مادر ایل تورک نایمان/ نایمان آنا) بی قراری می کند و از زبان او می کوشد پسر مانقورتش را به "خود" بیاورد و بیدار سازد.

### مرغ دؤنن بای به مثابه روح هویت طلب ملت تورک

پرنده دؤنن بای به سوی بازگشت به خود و اصل و هویت اصیل می خواند؛ در تلاش است که مانقورتها را بیدار کند و گذشته هایشان و اصلشان و هویتشان و تبارشان و مادرشان و پدرشان را به یاد آنها بیاورد. اتیمولوژی دؤن بای هم جالب است: "Dönən/" در تورکی یعنی "بازگشت کننده، بازگردنده، برگردنده". هویت طلبی پیش و بیش از آن که مستلزم به دست آوردن چیزهایی جدید باشد مستلزم به دست کردن داشته هایی است که دشمنان هویت دزد از انسان گرفته اند. پرنده بازگشت کننده به اصل که به سوی اصل و نسب می خواند. تلاش این پرنده، این روح دردمند ملت تورک، این است که ارزنده ترین موهبتهایی که یوان یوانهای (تمامی دشمنان مانقورتساز ملل تورک با تمامی ایدئولوژیهای مانقورتسازشان) آن را از نوجوانان و جوانان تورک گرفته اند، پس بگیرد و به آنها بازگرداند: مانقورتها انسانهای مفلوک و بدبختی هستند که ارزشمندترین داراییهای معنوی که یک انسان دارد، از کف داده اند: اصل، ذات، فطرت، طبیعت اصیل و خدادادی، نهاد، طبع، خود، جوهر، گوهر، سرشت، خود، خویش، خویشتن، "من"، من اصیل و خدادادی، زبان مادری، مادر، پدر، پدران، مادران، شخصیت، هویت، کیستی و چیستی. این بخشهای داستان ارزش چندین بار خواندن و ژرف نگری را دارد: "گردن اسیر را قطع کردن، یا برای ترساندن او عضوی از اعضای بدنش را بریدن و به او هر گونه خسارت بدنی دیگری وارد کردن، به مراتب آسان تر است از این که حافظه و شعور او را بگیری و عقل او را به تمامی محو و نابود کنی و "من" و هویت او را از او بگیری؛ یعنی او را از ریشه های یگانه سرمایه معنوی که

تا نفس واپسین و تا قبر در درون مغز و روح و دل خودش، آن را مثل با ارزش ترین یادمانها حفظ می کند و به هیچ کس هرگز نمی تواند بدهد، محروم کنی. لکن یوان یوانهای وحشی کوچ نشین، که در تاریخ منحوسشان، غدارترین و بی رحم ترین وحشیگریها را به منصه ظهور رساندند، به مغز و معنای درونی انسان و انسانیت نیز قصد کردند. آنها با راه پیدا کردن برای گرفتن حافظه زنده بردگان، به طبیعت انسانی یک انسان زنده چنان ضربه ای می زدند که این جنایت، در مقایسه با تمام جنایاتی که ممکن است به عقل و مخیله انسانها در تمام طول تاریخ خطور کند، یا ممکن است تا ابد خطور نکند، سنگین ترین و بدترین جنایتها محسوب می شود" و جالب این که این جنایت موحش مانقورتسازی را تنها یوان یوانها مرتکب نشده اند، روسهای پان اسلاو، فارسهای پانفارس و پان ایرانیست، چینیهایی کمونیست هان، ارمنیهایی صلیبیهایی ضد تورک انگلیسی و آمریکایی و فرانسوی و هلندی و آلمانی و... و خلاصه همه دشمنان ملل تورک ایجادکنندگان و فعال کنندگان سیستم عظیم مانقورتسازی ضد تورک جهان هستند که با پیشرفته ترین روشها در مانقورتسازی کودکان، نوجوانان و جوانان و تمامی انسانهای ملل تورک جهان کوشیده اند و می کوشند و خواهند کوشید.

پرنده دؤنن بای به سوی بازگشت به اصل و نسب و هویت می خواند. هویت طلبی مقدس ترین حرکتی است که یک انسان در تمامی طول عمر خود می تواند انجام دهد: بازگشت به اصل، به ریشه. "طلب" در ترکیب "هویت طلب" بیشتر از آن که "خواستن" باشد، چالش و کوشش (Çaba) و ستیز و حرکت و بی قراری است؛ درد است؛ دردی اصیل و انسانی؛ کاملاً انسانی. خلجان و اضطراب و خارخار و تپیدنی مقدس. درست مانند تپش پرنده دؤنن بای. جستنی است. جستنی که رو به سوی اصل دارد. جستنی اصل و "وجود" و ذات. و با ماهیات و اعراض ساکن و ساکت نمی شود. هویت طلبی بر بن و پس زمینه انسانی و عرفانی شناخت اصل استوار است. جست و جویی است مقدس در راه شناخت اصل و پویایی است مقدس در راه بازگشت به اصل. ما هویت طلبان اصل خود را می جوئیم و می خواهیم چون از ما دزدیده و ربوده شده است. شیاطین استعمارگر ضد انسان ضد تورک آن را به لطایف الحیل و با شیطنت از ما ربوده اند و ما را "برده"

(مانقورت) با ذهن مهارشده، تحت کنترل، تحت اختیار، در عنان و مهار شده، تحت فرمان می خواهند و روح مقدس ملت تورک آن پرنده دردمند خواب منحوس ما و سنگین ما هویت طلبان را ربوده، در این سیاه ترین عصر زندگی تورکان آذربایجان بیدار شده ایم و پرنده و روح ملت تورک از زبان و قلم و نفس ما جیغ می زند و بیدار می سازد. آری! پرنده دؤنن بای روح بیدار شده و دردمند هر هویت طلب و حق طلب تورک در تمامی دنیاست. روحی است که بیدار می شود و بیدار می سازد. به سوی اصل فرامی خواند. عرفان و فلسفه ای بالاتر از این در دنیا نمی توان یافت. در جسم و دست و نفس و صدا و زبان و قلم هر یک از ما فعالان هویت طلب افشاگر و روشنگر، روح ملت تورک، پرنده دؤنن بای، درد می کشد؛ رنج می کشد؛ رنج و دردی مقدس و انسانی و برای همین جیغ می کشد و بیدار می سازد. برای ملتمان می نویسیم و داد می کشیم. هدفمان به تمامی مقدس و انسانی است. این است فلسفه و جهان بینی ما تورکان ( Turk's Philosophy and word view/weltanschauung ).

### پرنده دؤنن بای به مثابه روح انتقام

مرغ دؤنن بای از منظری دیگر "پرنده انتقام" (The vengeance bird) است. انتقام از مصایبی که دشمنان بی رحم ملت تورک بر سر جوانان و نوجوانان این ملت بزرگ و دردمند آورده اند و یاد و حافظه و هویت آنها را از آنها گرفته و آنها را به حیوانی رام و بی فکر و منگ و منحوس تبدیل کرده است. هنگامی که مانقورت به دستور یوان یوانها قلب مادر خودش را به تیر می دوزد و او را می کشد، روح پدر قبیله به صورت پرنده انتقام از کالبد مادر قبیله قیه کشان به بیرون می پرد و به پرواز درمی آید و همان حرفهای مادر را تکرار می کند. داستان به زیبایی و ظرافت این نکته را می رساند که دشمنان ملت تورک، دشمنان خبیث روس و چینی و فارس و کورد و ارمنی و یونانی و صلیبی با تمام نسل کشیهای دهشتناک ملت تورک در مقاطع مختلف تاریخی که مو را بر تن انسان سیخ می کند، هرگز نمی توانند روح ملت تورک را بکشند و نابود سازند. این روح زخمی و دردمند بعد از هر نسل کشی و جنایتی همواره بر بالای وطن مادری تورکان به پرواز درمی آید؛ جیغ می زند و کودکان و نوجوانان و جوانان را بیدار می سازد.

پرنده دؤنن بای هم عنصر و شخصیتی نمادین (Symbolic character) است و هم تمثیلی (Allegoric character). نمادی روح بیدارساز ملت تورک. روحی که به قیام و انتقام می خواند. انتقام انسانهای بی گناه و پاکی که تنها به جرم "تورک بودن" در طول تاریخ از سوی دشمنان چینی، روس، ارمنی، فارس، یونانی، صلیبی و البته مانقورت قتل عام شده اند. در داستان نیز نایمان آن یک زن بی گناه و پاک است که تنها گنااهش تلاش برای بیدارسازی پسر مانقورتش و بردن "آن مقوا و جلد انسان" به قبیله و اصل و نسبش است. این پرنده در عین حال شباهت عمیقی با اسطوره پرنده انتقام در میتولوژی دیگر ملل جهان دارد. برای مثال در فرهنگ اعراب (بدوی) "ثار"، در معنی به حرکت درآمدن، قیام، تحریک، تهییج، هیجان، جوش و خروش، خشم، طغیان، عصیان، سرکشی، گردنکشی، انفجار، انقلاب، خروج، به پا خاستن، اضطراب، آشفشان و ... پرنده انتقام است. اگر انسان برگزیده و مظلوم و پاک و بی گناهی و بی پناهی به ناحق کشته می شد یا قبیله ای به ناحق قتل عام می شدند، پرنده ثار، یا پرنده انتقام به پرواز درمی آمد و بی قرار بود و با جیغها و فریادهایش خواب و آرام را از دشمنان و اهل قبیله می گرفت و تا خون کشته شده یا کشته شدگان مظلوم گرفته نمی شد، این پرنده نالان و جیغ زنان پیوسته در پرواز بود. وقتی حسین بن علی را همراه با نزدیکانش در کربلا به ناحق کشتند این پرنده به صورت "ثار الله" به پرواز درآمد و تا زمان قیام مختار و انتقام از شامیان و کوفیان همواره در پرواز و ناله بود. این پرنده دردمند و نالان بعد از قتل عام وحشیانه و ناحق بهترین انسانهای ملت تورک آذربایجان در آذر ۱۳۲۵ هـ.ش. در آسمان آذربایجان جنوبی و تمام شهرها و روستاهایی که قتل عام جنایتکارانه ارتش ایران به سرکردگی پسر رضا پالانی منحوس در آنها جوانان و مردان و زنان و حتی اطفال تورک را کشتند، در پرواز است. این پرنده در قاراباغ کوهستانی مظلوم و به ویژه در خوجالی در ۲۶ فوریه سال ۱۹۹۲ / دوم اسفند ۱۳۷۱ در آسمان آذربایجان مظلوم شمالی به هوا برخاست و تا کنون در ناله و زاری است و فرزندان غیور وطن را می خواند. پرنده خوجالی و پرنده ۲۱ آذر هم اکنون نیز در آسمان آذربایجان بزرگ در پرواز و بی قراری است؛ خوابهای ما فرزندان آن پدران و مادران قهرمان و مظلوم را درهم می آشوبد و تا زمانی که همگی به خود بیاییم و حاکمیت را در

دست بگیریم و بینی دشمنانمان را به خاک بمالیم در پرواز و ناله و شیون خواهدبود. این پرنده ها همراه با پرندگان دیگری که بعد از هر قتل عام ملت تورک به هوا برخاسته اند هرگز بر زمین ننشسته و شیون و ناله را قطع نکرده اند و همواره و همیشه خوابهایمان (خواب منحوس و سنگین اوغوز) را در هم می آشوبد و بر گوشهایمان تا وقت بیداری و قیام همگانی جیغ می کشد. هیچ خون ناحقی بر زمین بر زمین نمی ماند و تا وقت قیام و خونخواهی همواره در غلیان و جوشش خواهدبود. این پرندگان تا وقت قیام و انتقام در پرواز و بی قراری و جیغ و فریاد خواهندبود. تا وقت برخاستن ما فرزندان ملت تورک آذربایجان برای گرفتن حق خدادادیمان در پرواز و اضطراب خواهندبود.

این سلسله مقالات ادامه دارند.

اوجالان ساوالان - چهارشنبه ۱۶/۱۰/۱۳۹۴ 2016/01/06

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۴) - قسمت چهارم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29703:1394-10-20-22-00-51&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29703:1394-10-20-22-00-51&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۵) - بررسی و  
تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک  
آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان



**Görmə! Dinmə! Düşünmə!**

بررسی و تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک  
آذربایجان جنوبی

اوجالان ساوالان

تمهید

مانقورت، شاهکاری ادبی

مانقورت، به عنوان یک شاهکار ادبی (Literary masterpiece)، داستانی است که قابلیت نقد و  
تحلیل و بررسی از منظرها و رویکردهای گوناگون دارد. منظرها و رویکردهای مختلفی چون

رویکرد تاریخی (Historical approach)، رویکرد روان‌شناختی (Psychological approach)، رویکرد جامعه‌شناختی (Sociological approach)، رویکرد فلسفی (Philosophic approach)، رویکرد مطالعات فرهنگی و قوم‌شناسانه (Ethnological Studies approach)، رویکرد سیاسی (Political approach)، رویکرد روان‌شناسی زبان (Psycholinguistic approach)، رویکرد روانکاوی (Psychoanalysis approach)، پدیدارشناسی (Phenomenology)، علم تفسیر (Hermeneutics)، و نیز رویکردهای مهمی چون ساختارگرایی (Structuralism)، ساخت شکنی (Deconstruction)، نشانه‌شناسی (Semiotics)، پساساختارگرایی (Post-structuralism)، تحلیل گفتمان انتقادی (Critical discourse analysis)، نظریه پسااستعماری (Post-colonial theory) و حتی، با توجه به زن بودن شخصیت اصلی داستان، نایمان آنا، رویکرد فمینیستی (Feministic approach) و ... که هر کدام می‌توانند در بررسی عمیق و دقیق و گسترده ابعاد این شاهکار جهانی می‌توانند مؤثر و ثمربخش باشند.

یکی از مهمترین ویژگیهای شاهکارهای ادبی چندبعدی بودن و منشورگونه بودن آنهاست؛ یعنی متن بدون این که "تک رنگ" و "تک صدا" (Monophonic) باشد و دربند مکتب (School)، جهان بینی و ایدئولوژی خاصی باشد، از دیدگاهها، نظریه‌ها و جهان بینیهای مختلف قابلیت نگاه و بررسی و تحلیل و تبیین داشته باشد. به بیان دیگر متن به اصطلاح "باز" باشد؛ یعنی پتانسیلته‌باز شدن، بسط و بررسی و تحلیل و تفسیر و تبیین از نظرگاههای متنوع را داشته باشد.

داستان مانقورت بر خلاف ساختار روایی ساده آن، داستانی پرمعنی (Meaningful/Significal) است و از حیث این که در جهان تورک، موجی از تفکرات و احساسات هویت طلبانه اصیل بر مبنای مقوله بسیار مهم و حیاتی فلسفی "لزوم بازگشت به اصل" به پا کرده است، و سبب "نگاه عمیق انسان تورک به وضعیت انسانی خویشتن" شده است، جزو ادبیات پیشتاز،

پیشگام، جلو‌دار و آوانگارد (Avant-garde) جهان تورک محسوب می‌شود. جالب این که گستره و عمق معنا و مفهوم و مضمون این داستان آن قدر بوده است که به جهان تورک منحصر نمانده و اثری جهانی (Universal/ Global literature) شده است، به طوری که در “کتاب سال” فرانسه، که از طرف و. لاکین (V. Lackhine) چاپ شده و در معرض دید عموم قرار گرفته است، با اقتباس از کتاب “روزی که دراز می‌شود و صد سال می‌گردد” (Gün uzar yüz yıl olur) یا “روزی که بیش از صد سال طول می‌کشد” ([The Day Lasts More Than a Hundred Years](#)) چینگیز آیت‌ماتوو، “مانقورتیسم” (Mankurtisme/ Mankurtism/ Manqurtism /Mankurtizm) برای اطلاق به مضمون “تعویض و تغییر هویت اجتماعی انسان و بیگانه سازی انسان از ریشه های اصیل خودش”، به عنوان یک اصطلاح (Term) در نظام اصطلاح شناسی (Terminology) علمی جهان، یعنی در ادبیات، نقد ادبی، سیاست، فلسفه، روان‌شناسی، جامعه شناسی و روان شناسی اجتماعی جای خودش را پیدا کرده است (ر.ک. ویکیدیدای تورک). با توجه به آنچه گفته شد و با توجه به این که ملت تورک در کشورهای مثل روسیه، چین، ایران، اوکراین، ارمنستان، گرجستان، عراق، سوریه، قبرس، یونان و...، از جمله ما ملت تورک آذربایجان اسیر و برده در دست استعمارگران فارس در ایران و اربابان صلیبی شان در خارج از ایران، هنوز هم زیر ستم ملی نژادپرستان ضد تورک و در معرض مغزشویی (Brainwashing) دشمنان خونی مکار غدار استعمارگر در جهت از خودبیگانگی (Alienation) و هضم و جذب و یکسان شدن ((Assimilation) در ملل دشمن غالب و استعمارگر و برده ساز و نسل کشی سیاسی (Genocide) و نیز نسل کشی فرهنگی (Ethnocide) و نابودی و هضم کامل هستیم، و به همین جهت تمامی انسانهای تورک ساکن در این کشورها از جمله ما ملت تورک آذربایجان، با شخصیت‌های اصلی داستان مانقورت، هم حسی، هم ذات پنداری، این همانی و یکی پنداری (Identify/Identity/ Identification) می‌کنیم، و خود را و سرنوشت خود را در آیینۀ این داستان شاهکار و لابلای سطور و کلمات و حوادث و شخصیت‌های این داستان شاهکار



می جوییم. از این رو مانقورت را نباید صرفاً «افسانه ای عامیانه» از مقوله ادبیات عامیانه (Folk literature) یا ادبیات عامه پسند (Popular literature) تلقی کرد.

نکته مهم این است که علوم انسانی، به ویژه ادبیات و داستان و شعر را نباید، آن چنان که در مملکت گل و بلبل استعمارزده ایران رایج شده است، مقوله ای تفننی و تفریحی و «غیرضروری» و به مثابه «چیزی که نان ندارد پس بی ارزش است» تلقی کرد. واقعیت این است که در تاریخ حیات بشر، مبنای بسیاری از جهان بینیها، نگرشهای علمی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و فلسفه ها و حتی علمی که جهان را متحول کرده اند و در جوامع دگرگونی اساسی مثبت به وجود آورده اند، ادبیات و داستان و رمان و شعر بوده است. حرکت ملی آذربایجان به عنوان حرکتی پویا و زنده و قدرتمند باید از پدیده مهم ادبیات در جهت رشد و بالندگی ملت تورک آذربایجان و بیدارسازی این ملت و استقلال آذربایجان جنوبی و یکی کردن دو آذربایجان و رساندن این ملت بزرگ و تاریخ ساز اما اسیر و برده شده (؟) به شادی، خوشبختی و سعادت پاینده کمک بگیرد، که خوشبختانه همین کار را هم در قالب ادبیات مقاومت آذربایجان (Defiance Literature of The Azerbaijan)، یعنی مقاومت در مقابل نسل کشی فرهنگی و سیاسی نژادپرستان فارسی و ایرانی حاکم بر ایران و آذربایجان جنوبی در ۹۴ سال اخیر و «ادبیات حسرت آذربایجان» (The Literature of Nostalgia of Azerbaijan) (حسرت به دلیل جداشدن دو آذربایجان از هم به دست دشمنان استعمارگر روس و فارس و ارمنی و کورد) و امثالهم می کند.

### نگاهی کوتاه به تعریف، ماهیت و هدف ادبیات

در بهترین تعاریف ادبیات، آن را از خانواده هنرها (Arts) می شمارند: تعاریفی چون « ادبیات هنر کلامی است» و یا «ادبیات کلامی است زیبا، دارای سبک والا که خیال انگیز و عاطفی است» از بهترین تعاریف ادبیات هستند. «هدف ادبیات» نیز دقیقاً همین «تأثیرگذاری بر مخاطبان» (تأثیر بر خوانندگان داستان/رمان، شنوندگان شعر، تماشاگران نمایش) است. حال این تأثیرگذاری می تواند عاطفی، احساسی و خیال برانگیز باشد، که در این صورت متن ادبی، متنی است زیبا و

سرشار از احساس و عاطفه و تخیل آفریننده اش، که بر اساس ذات و سرشتش که مایه ور از زیبایی، عاطفه، احساس و تخیل است، بر روح و دل مخاطب خود تأثیر می‌گذارد؛ احساسات او را بر می‌انگیزد و تخیل او را به پرواز درمی‌آورد. در تعریف‌های اخیر عناصر زیبایی، اسلوب یا سبک، تخیل و عاطفه که از عناصر ذاتی "هنر" محسوب می‌شوند، جزو عناصر ذاتی ادبیات نیز به شمار می‌روند. در میان عناصر هنر و ادبیات، عنصر کلیدی، اصلی، اساسی، بنیادین و محوری "زیبایی" و "جمال" (Beauty/Gözəllik/ Güzellik) است. متن ادبی باید پیش و بیش از همه چیز "زیبا" باشد. زیبایی، اساسی‌ترین و مهم‌ترین عنصر همه هنرها و از جمله آنها ادبیات است. راز تأثیرگذاری هنر و ادبیات در همین عنصر زیبایی نهفته است. از دید معناشناختی، زیبایی ادب از گفتار و نوشتار فراتر رفته تمدن، فرهنگ و کل زندگی انسان را نیز در بر می‌گیرد. از این رو اهتمام به زیبایی آفرینی ادبی در میان یک ملت نشان دهنده بالا بودن سطح فرهنگ و تمدن آن ملت است. معیار و شاخص نگاه و بررسی در تلقی این گونه از ادبیات، "زیبایی‌شناسی" (Aesthetics) است که رویکرد غالب و اصلی ما در این مقاله نیست و ما "عمداً" آن را داخل پیرامون قرار می‌دهیم. اما در این جا بهتر است این نکته را یادآور شویم که از دیدگاه هنری و زیبایی‌شناختی، داستان مانقورت، به عنوان یک داستان کوتاه یا نوول (Nouvelle /Short story)، هر آنچه که یک داستان هنری کوتاه را در حدّ یک داستان عالی تأثیرگذار ارتقاء می‌دهد داراست. چینگیز آیت‌ماتوو خود گفته است که مایه اولیه داستان مانقورت را، البته خیلی ساده تر خلاصه تر، از حماسه عظیم منظوم هشتصد هزار بیتی "ماناس" ([Epic of Manas](#))، حماسه بزرگ تورکان قیرقیز و یکی از بزرگترین حماسه‌های ملل تورک، گرفته است (English Wikipedia) و آن را با ذوق و قریحه هنری و ادبی و نبوغ معجزه آسایش به صورت این داستان کوتاه حماسی که سر‌تاپا نوستالژی (Nostalgia)، یعنی "حسرت گذشته" است بازآفرینی کرده است و به زیبایی در قالب یک داستان ضمنی یا اپیزود (Episode) در دل رمان خود جای داده است.

### مانقورت داستانی بر مبنای نوستالژی

عنصر نوستالژی در داستان مانقورت بسیار اساسی، محوری و بنیادین است: حسرت و غم و رنج ناشی از دورشدن انسان تورک از هستی، هویت اصیل تاریخی و حاصل از دست دادن وطن مادری، زبان مادری، پدران و مادران قهرمان و جنگجو و جهانگشا و جهاندار گذشته، افتخارات تاریخی این ملت است. درد انسان تورک، بیشتر از آن که دردی حاصل از پوچی زندگی مدرن و امثال این دردها باشد، دردی هستی شناختی برای از دست دادن وضعیت انسانی برترش در گذشته است. درد غربت انسان تورک، غم غربت، غربت از اصل و نسب، آرزو و اشتیاق سخت و عمیق و گاه غیرعادی انسان تورک برای "بازگشت" (Return/ Dönüş/Geri dönüş/ Qayıdış) به وضعی، وضعیتی، جایی، جایگاهی، هویت و هستی ای از دست رفته و غصب شده" است. همه این تعابیر را می توان به "بهشت گمشده / از دست رفته" یا "خوشبختی از دست رفته" (The lost Paradise) تعبیر کرد. انسان تورک روزگار خوش و خوشبخت و بهشت خود را گم کرده است و آن را در قالب داستانهایی سرشار از حسرت و نوستالژی، مثل "قیزیل آما"، "آلتین توپ" و مانقورت بازمی نمایاند؛ یا این که "شهریار"ی پیدا می شود و در ایام پیری و دوری از کودکی، در حسرت کودکی و معصومیت از دست رفته و وطن مادری از دست رفته بهشت سان در گذشته دور، در غربت، "حیدر بابا"یی می سراید و حسرت‌های اصیل خود را می نالد و بازمی تاباند. باری، آذربایجان، اویغوریستان (دوغو تورکیستان)، کریم (قیریم)، ارمنستان و بخشهایی از گرجستان و بسیاری از سرزمینها در روسیه ضدتورک، قیزیل آماهای تورکان جهان هستند که روح دردمند این ملت بزرگ (پرنده دؤنن بای) به خاطر از دست دادن آن قیزیل آماها مدام در حسرت و ناله است.

### رویکرد ما در این نوشته

در این نوشته رویکرد ما رویکردی تطبیقی (Comparison approach) بر اساس نگرشهای میان رشته ای (Interdisciplinary)، و تلفیقی از چندین رویکرد، رویکردهایی مثل روان-شناسی ادبیات، جامعه شناسی ادبیات، نقد سیاسی، و شیوه های نقد مثل نقد پسااستعماری و ...

بر پایه نشانه‌شناسی عناصر سازنده متن است. ما نباید در بررسی یک اثر ادبی از جنبه شناختی (Cognitive) و جهان بینی (Word-view) آن، یعنی وجوه فلسفی (Philosophic)، جهان شناختی (Cosmologic)، هستی شناختی (Ontological)، معرفت شناختی (Epistemological)، انسان شناختی (Anthropologic) و روان‌شناختی (Psychological) ادبیات غافل بمانیم. هنر گونه‌ای از «شناخت و جهان بینی و نگرش به هستی» است. در تعریف هنر آن را «شناختی عاطفی، دارای جنبه عاطفی قوی که بر مخاطب تأثیر گذاشته و او را به شور می‌آورد» معنی کرده‌اند (ر.ک. اجمالی از جامعه‌شناسی هنر، امیرحسین آریان پور، صص ۶۵ و ۶۸). یا به بیانی دیگر «نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه، به اتکای فلسفه و جهان بینی خاص با تأکید بر کیفیت. هنرمند با تأثیرپذیری از واقعیت عینی و بیرونی، با تأکید بر تصاویر جزئی ذهنی، واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی تجرید می‌کند و به زبانی کیفی گزارش می‌دهد» (ر.ک. همان، صص ۶۴-۶۵). با توجه به این نکته مهم باید تأکید کرد که هدف ادبیات صرفاً تأثیر بر عاطفه و تخیل مخاطب نیست بلکه تأثیر بر جهان بینی، شناخت و نحوه نگرش مخاطب به خدا، انسان، مردم، ملت، قوم، هویت، زبان، زبان مادری، سرزمین مادری، هستی، جهان، اجتماع و امور مهم و اساسی دیگر نیز هست. شاعر و نویسنده اصیل و متعهد می‌کوشد با زبانی عاطفی و بارور شده از تخیل، جهان بینی و پیام خود را به مخاطب القا کند و نظر او نسبت به امور مهم هستی شناختی تحت تأثیر قرار دهد و بهتر کند. کنش تأثیری (Perlocutionary act) ادبیات در این جا خود را بازمی‌نمایاند و اهمیت ادبیات از دیدگاه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز در همین کنش تأثیری آن است. از دیدگاه جامعه‌شناسی ادبیات نهادی اجتماعی است و از زبان به عنوان وسیله بیان استفاده می‌کند که آفریده اجتماع است (نظریه ادبی، ص ۹۹). هر پدیده ادبی مستلزم سه واقعیت مهم است: آفریننده (شاعر یا نویسنده داستان یا نمایش نامه)، متن ادبی (شعر، داستان، نمایشنامه) و مخاطبان (جامعه-شناسی ادبیات، ص ۹). نهاد ادبیات اغلب ویژگیهایی را که جامعه‌شناسی امروز از یک نهاد اجتماعی انتظار دارد، دارا است: هدف آن ارضای نیازهای اجتماعی معینی است؛ متضمن ارزشهای

نهایی است که اعضای نهاد (شاعر یا نویسنده و مخاطبان‌شان) در آن مشارکت دارند؛ به تنهایی بر مبنای شبکه‌ای از هنجارها، ارزشها و الگوهای مورد انتظار به حدّ اعلا ساخت و سامان یافته است و آرمانهای این نهاد را بخش عظیمی از اعضای جامعه، چه آنهایی که در آن مشارکت دارند یا ندارند، می‌پذیرند (ر.ک. مبنای جامعه‌شناسی، ص ۱۵۳).

## نگاهی به چگونگی تکوین داستان مانقورت بر اساس جامعه‌شناسی ساخت گرای تکوینی

در جامعه‌شناسی ساختگرای تکوینی (The Sociology of Genetic Structuralism) دریافت (تفسیر) متن مسئله‌ای است مربوط به انسجام درونی خود متن ادبی اما تشریح یک متن ادبی، پژوهش درباره‌ی آفریننده‌ی فردی و جمعی است که ساختار ذهن حاکم بر اثر، برای او خصلتی کارکردی و در نتیجه با معنا دارد (جامعه، فرهنگ و ادبیات، ص ۳۴۸). مبتکر رویکرد ساخت گرای تکوینی "لوسین گلدمن"، منتقد رومانیایی و ساختگرای مارکسیست (۱۹۷۰-۱۹۱۳ م.) است. نخستین نظام منسجم در جامعه‌شناسی ادبیات که زاده‌ی اندیشه‌های جورج/ گئورگ لوکاچ بود، بعد از جنگ جهانی دوم به دست یکی از پیروان او، لوسین گلدمن، به طور منظم و سیستماتیک به رشته‌ی تحریر کشیده شد. گلدمن نیز مثل مارکسیستهای دیگر اعتقاد داشت که افراد حاملان موقعیتها در نظام اجتماعی اند، و نه عاملان آزاد (راهنمای نظریه‌ی ادبی معاصر، ص ۱۱۴). هدف ساختگرای تکوینی گلدمن ایجاد وحدت میان صورت و محتواست. او می‌کوشد رابطه‌ی ساخت درونی اثر را با ساخت فکری یا جهان بینی طبقه‌ی اجتماعی نویسنده یا شاعر بیابد. کشف و توضیح ارتباط ساخت درونی اثر با طبقه‌ی اجتماعی نویسنده اساس شیوه‌ی اوست. ساختگرایی تکوینی به کارگیری روش دیالکتیکی در مطالعه‌ی جوامع و آثار ادبی است؛ یعنی پدیده‌ها و متون ادبی را با تاریخ بفهمیم و در مقابل این سؤال که حرکت تاریخی را چه کسی می‌سازد، او بر خلاف اگزیستانسیالیستها، این اندیشه را که متون، آفریده‌های نبوغ فردی اند، رد می‌کند و آنها را مبتنی بر ساختهای ذهنی فرا-فردی به شمار می‌آورد که به گروهها و طبقات اجتماعی خاصی

تعلق دارند. او معتقد است که نبوغ فردی نویسنده متن را به وجود نمی آورد بلکه به نظر او ساخت ذهنی طبقاتی اثر را می آفریند؛ یعنی طبقه اجتماعی، صاحب یک نوع جهان بینی است که آن جهان بینی اثر را به وجود می آورد. گروه‌های اجتماعی در انطباق تصویر ذهنی خویش از جهان، با واقعیت تغییر یابنده ای که در مقابل آنها قرار دارد، به طور مداوم این جهان بینی را ساخته و پرداخته می کنند. این قبیل تصاویر ذهنی معمولاً در خودآگاه عاملان اجتماعی آن به گونه ای اجمالی تحقق می یابند و درک می شوند اما نویسندگان بزرگ می توانند این جهان بینی ها را در قالبی روشن و منسجم متبلور سازند. (ر.ک. نقد ادبی، صص ۲۵۵ و ۲۵۹ و راهنمای نظریه ادبی معاصر، ص ۱۱۴). بر اساس این رویکرد، مانقورت بیشتر از این که ساخته و پرداخته ذهن خلاق و نابغه چینگیز آیتاتوو باشد، برآیند و نتیجه جهان بینی بیدار شده و خودآگاهی فزاینده ملت تورک (قیرقیز، قازاق، آزر، تورکمن، اوزبک و ..) است که در طلیعه فروپاشی ایدئولوژی منحوس کمونیسم نژادپرست ضد تورک روسی در اتحاد جماهیر شوروی (الگوی سرکوبگر و انسان خوار لنینیستی - استالینیستی) در سال ۱۹۸۰م.، مانقورت به فکر غالب (Dominant idea) در اندیشه و گفت و گو و زبان روزمره (Everyday Speech) و گفتمان غالب (Dominant discourse) بیدارساز آن ملتها بدل گشته بود. دقیقاً مثل امروز که در آستانه سقوط ایدئولوژی نژادپرستانه ایرانچی و فارسچی و ضد تورک و ضد آذربایجان و ضد عرب و ضد انسان، تشیع پارسی، یعنی الگوی گفتمانی جمهوری اسلامی ایران، وجه غالب فکری ما هویت طلبان حق طلب تورک نیز در فضای مجازی و رسانه ها و در جامعه، همین "مانقورت" و "مانقورتیسم" است. این گفتمان شرح می دهد که چگونه ایدئولوژی و گفتمان غالب نژادپرست و ضد تورک روس، فارس (ایرانی)، چینی، صلیبی و غیره، ملتهای تورک را در جهت "در خود خفه کردن" و سرکوب (Repression) اندیشمندان جامعه و نابودسازی و تحریف (Distortion) تاریخ، هویت اصیل، طبیعی و خدادادیشان، زبان مادری شان، ریشه های ملی اصیل (Original national roots) و همه ارزشها و داشته های معنوی و فرهنگی شان، از خودبیگانه و غریبه (Alienate) می سازند.

دیدگاه ساختگرایی تکوینی لوسین گلدمن در باب مکانیزیم تکوین و آفرینش متن ادبی، مثل مانقورت، از این جهت قابل اعتناست که او مثل همه مارکسیست‌ها متن ادبی را حاصل ارتباط بین حال و تاریخ یا بهتر بگوییم دیالکتیک (مکالمه) بین اکنون و گذشته می‌داند. همان گونه که هانس گئورگ گادامر (Gadamer Hans Georg) نویسنده آلمانی، شاگرد هایدگر نیز بر آن است که بین گذشته و اکنون دیالکتیک هست. مانقورت نتیجه طبیعی دیالکتیک بین گذشته پر از افتخارات و درخشان ملت تورک با اکنون پر از درد انسان تورک است. نتیجه این دیالکتیک چیزی جز حسرت گذشته طلایی و باشکوه و نوستالژی و در نتیجه آفرینش داستان‌هایی مثل مانقورت نخواهد بود.

نکته دیگر این که لوسین گلدمن از نقش "ساختهای ذهنی فرا- فردی که به گروهها و طبقات اجتماعی خاصی تعلق دارند" در خلق متن ادبی سخن می‌گوید، و ما بر اساس رویکرد هویت طلبانه خودمان به جای "ساختهای ذهنی فرا- فردی گروهها و طبقات اجتماعی خاص"، دوست داریم از تعبیر "ساختهای ذهنی فرا- فردی قومی و ملی" (ملت تورک) سخن بگوییم. در این باره دو اصطلاح هانس روبرت یاس آلمانی (Hans Robert Jauss)، شاگرد گادامر، روشن ساز است:

۱۱- الگو یا نمونه عالی (Paradigm): چهارچوب دنیای ذهنی که انسانهای هر عصر با معیار و شاخص آن چهارچوب به مسائل می‌نگرند و بر اساس آن چهارچوبها با مسائل مختلف برخورد می‌کنند. هرچند یاس این اصطلاح را از فلسفه علم تی. اس. کوهن گرفته است و اصل اصطلاح مربوط به "فلسفه علم" و علوم تجربی است و نه ادبیات و فلسفه و علوم انسانی، اما می‌توان با تحویل‌گرایی مثبت و خلاق (Creative Reductionism) آن را در مطالعات، بررسیها و تحلیلهای علمی مربوط به علوم انسانی نیز به کار برد. اصطلاح "افق روزگار" برای اشاره به همین پارادایم به کار می‌رود. لازم به ذکر است که افق روزگار یا پارادایم تاریخ مصرف و عمر مفید دارد و در یک روزگار یا عصر، پارادایمی بر ذهنها حاکم می‌شود و رفته رفته آن پارادایم ضعیف و ضعیف تر شده

و پارادایمی نو جایگزین آن می شود و به طرح مسائل و تدوین مفروضات جدید خود می پردازد تا زمانی که تاریخ مصرف و عمر این پارادایم نیز سر برسد. برای مثال پارادایم حاکم بر جامعه علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران در سده اخیر، پارادایم نژادپرستانه خودشیفته ضد تورک و ضد عرب و "دیگری ستیز" (Xenophobia /Anti other) ملی گرای افراطی فارس محور/ فارسیچی یا ایرانیچی است که همان گونه که شاهدیم امروز پارادایم یا گفتمان یا جهان بینی هویت طلبانه ممتاز "دیگری دوست" و "انسان دوست" (Philanthropist) و دموکراتیک و طرفدار حقوق بشر برای همه آذربایجانی و تورکی جای آن را می گیرد. پیروزی گفتمان ما بر رقیب حتمی و قطعی است و هر چه قدر پان ایرانیستها و پانفارسهای نژادپرست دیگرستیز دست و پا بزنند زیادتر در باتلاقی که خود در این صد سال ساخته اند فروخواهندرفت. البته این تغییر پارادایم ۷۰ سال پیش و در زمان حکومت ملی آذربایجان به رهبری پیشه وری کبیر قرار بود انجام شود که متأسفانه استعمار صلیبی ضد تورک آمریکا و انگلیس با خیانت روسیه و کمونیستهای فارسگرای ایرانیچی مانع آن شدند و تنها گفتمان و پارادایم اومانستی دموکراتیک ایران را نگذاشتند بیش از "یک سال باشکوه" عمر کند و جلوه سیاسی و اجتماعی داشته باشد.

۱۲- افق انتظارات (Horizon of expectations): معیارهایی که مخاطبان آثار ادبی برای داوری درباره متون ادبی در هر دوره خاص مورد استفاده قرار می دهند. از این منظر معنای هر اثر ادبی، همان پاسخهایی است که اثر به افق انتظار خوانندگانش می دهد. افق انتظار یک خواننده تورک از مانقورت همان است که او بدان پاسخ می دهد. انسان تورک، اسیر در دست نژادپرستان استعمارگر چینی، روسی، فارس و صلیبی که او را به روز سیاه نشانده اند و تمامی سرمایه ها و داشته های مادی و معنوی اش را به نفع ملت‌های خود به تاراج می برند و سیستم مانقورتساز برای فرزندان او به راه انداخته اند، در اعماق ذهن و روح دردمند و سرشار از حسرت گذشته خود به دنبال "راه نجات" و "نجات بخش" است. این جاست که مانقورت، که داستانی است که با روح بزرگ، بیداساز، امیدبخش و همیشه و همواره زنده ملت تورک (مرغ دؤنن بای) ختم می شود پاسخگوی این نوستالژیها و دردهای اصیل و فطری و انسانی این ملت می شود و به خوبی به این



عطش روحی اصیل پاسخ می دهد. از این رو داستان مانقورت را مغتنم می شمارد و در سینه و مغز به عنوان یک نمونه عالی و الگوی مثالی مغتنم می شمارد. پس مانقورت، به عنوان یک داستان ادبی، فراتر از ادبیات ادبیات (Literariness of literature)، یعنی جوهره ادبی زیبایی شناسانه و هنری ادبیات و ادبیات بما هو ادبیات، به سطوح بالاتر فلسفی، روانشناختی، جامعه شناختی، سیاسی و فرهنگی نیز اتقا می یابد و پاسخگوی نیازها و انتظارات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، روانشناختی، جامعه شناختی و در یک کلام انسانی انسان تورک در همه جای دنیا (نه فقط در قیرقیزیستان) می شود.

در بررسی چگونگی تکوین داستان مانقورت، ذهن انسان به دو مفهوم اساسی آلمانی الاصل "روح قومی" (Volksgeist)، یعنی روحیه یا طرزفکر یک قوم یا ملت و "روح زمان" (Zeitgeist)، یعنی روحیه یا طرزفکر یک عصر یا دوره یا زمان خاص، معطوف می شود که نخستین بار در حدود سال ۱۸۰۰م. در محافل علمی رایج شد. این همان نظریه هیپولیت تن منتقد کلاسیک ادبی است که اثر ادبی را محصول سه عامل نژاد، محیط و زمان می دانست. هرچند مارکسیستها و از جمله گلدمن با مفاهیم انتزاعی (Abstract)، مجرد و معنوی چون روح قومی (روح ملی) و روح زمان نمی توانند کنار بیایند و در بررسی و تحلیل اثر ادبی به دنبال فکتها و فاکتورهای مادی، ملموس، عینی (Concrete)، انضمامی و حتی جسمی، فیزیکی آن می گردند، من نگارنده، در این موضوع خاص، ادبیات و مانقورت، بیشتر طرفدار طرز فکر غیرمارکسیستی هستم. هرچند بنیاد و پایه و فونداسیون ذهن من در دوران کودکی، کارهای صمد بهرنگی و به ویژه داستانهای کودکانه این معلم بزرگ بود و صمد به عنوان اولین معلم معنوی من، ذهن مرا واقع گرا کرد و مدام گوشزد می کرد که در بررسی هر معضل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به دنبال علت یا علت‌های واقعی، عینی و ملموس آن است باشم، درباره علت تکوین متن ادبی مثل مانقورت نمی توانم از علل غیرمادی و معنوی دخیل در خلق آن چشم پوشی کنم و چشم خود را به حقایق ذهنی، معنوی، انتزاعی و تجریدی، معقول، مجرد، روحی و متافیزیکی دخیل در آفرینش آن یعنی "روح حساس و خلاق یک نویسنده خلاق و بزرگ و دردمند تورک چون چینگیز آیتماوو و نیز عناصر و

حقایق معنوی چون "روح ملی ملت تورک" و "روح زمان و عصر نوشته شدن شاهکاری چون مانقورت" چشم پوشی کنم. بنابراین در بررسی و تحلیل تکوین، پیدایش و خلق متن ادبی نباید استعداد و نبوغ فردی نویسنده ای مثل آیتماوو را نادیده گرفت و آن را با لجاجت یک ذهن غیرمنعطف مارکسیستی به "آگاهی اجتماعی طبقاتی" همچون "طبقه کارگر"، "طبقه سرمایه دار" و غیره تقلیل داد. این معنایش تقلیل گرایی است که آفت علم است.

### "لبخند کثیف" مثالی زنده برای سیستم نژادپرستانه استعماری مانقورتساز

سیستم بیگانه استعماری و پارادایم و گفتمان استعمارگر بیگانه ملت مسلط که حاکم بر سرنوشت و وطن مادری ملتی دیگر می شود، همه طبقات اجتماعی آن سیستم در ذات و جوهر و ماهیت با طبقات اجتماعی ملت مقهور و در بند تمایز و تفاوت بنیادین دارند و گرفتار بیماری خودبرتربینی و خودشیفتگی نژادپرستانه نسبت به ملت مقهور استعمارشده و در معرض آسیمیلیاسیون هستند. اینجاست که به مفهوم و معنای حقیقی "لبخند کثیف" (Dirty Smile) یک نژادپرست فارس هنگامی که یک تورک شروع به حرف زدن می کند، پی می بریم. بر اساس تحلیل ما از مقوله مانقورت و مانقورتسازی، همین "لبخند کثیف یک فارس نژادپرست" به لهجه یک تورک، حتی اگر آن تورک در سکوی استادی دانشگاه و بالاتر از آن فارس نشسته باشد و آن فارس از "پایین" و "رو به بالا" آن تورک را نگاه کند و به حرفهای آن تورک گوش کند، از دیدگاه روان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی سیاسی، همین لبخند کثیف بر پایه پیامدهای روان شناختی و جامعه شناختی و فرهنگی آن به مثابه "پوست شتر یوان یوانها" و "جزئی مهم و اساسی و بنیادین از سیستم و دستگاه عظیم استعمارگر مانقورتساز" باید تلقی شود. این است معنا و مفهوم حقیقی سیستم مانقورتساز استعماری حاکم بر ایران در ۹۴ سال اخیر. نباید مثل برخی از مانقورتها یا آسیمیله شده ها لبخندهای کثیف فارسهای مریض را به مقوله هایی چون عدم تربیت صحیح خانوادگی و اجتماعی و این مقوله های جزئی گمراه کننده تقلیل داد. موضوع بسیار عمیق تر و اساسی تر از این حرفهاست.

## پان ایرانیست‌های مکار و مانقورتیسم

بارها از کمونیست‌های مانقورت و پان ایرانیست که در خدمت سیستم استعمارگر پان ایرانیسم بوده و برای مبارزه با ما استقلال طلبان و حق طلبان ملت تورک آذربایجان شمشیر را از رو بسته اند، این گزاره های مکارانه و استعماری را می شنویم: "برای ما کارگرهای پابرهنه اصفهانی و یزدی و کرمانی با کارگرهای پابرهنه های اردبیلی و تبریزی هیچ فرقی ندارند ما طرفدار حقوق انسانی هر دو هستیم و ایران نباید تجزیه شود!!!" در پاسخ باید به این مانقورتهای یادآور شویم که اولاً درد ما درد کارگر بودن ملت تورک آذربایجان نیست. ای کاش ملت تورک آذربایجان همگی کارگر و مشغول به کار بودند و حداقل حقوق را می گرفتند. درد ملت تورک ما این که سیستم نژادپرست حاکم بر ما "ما را بیکار و گرسنه و محتاج و در به در نگاه می دارد و تمامی معادن و ذخایر غنی روزمینی، زیرزمینی (معادن طلا و مس و غیره) و همچنین نیروی انسانی و مغزهای متفکر را با ایجاد سیستم موحش مانقورتساز و پوست شتر ایدئولوژیهای پان ایرانیسم، پان فارسیسم، تشیع نژادپرست ضد تورک و ضد عرب فارسی-ایرانی (مذهب مازوخیستی و سادیستی ولایت فقیه‌ی پارسی-ایرانی) و امثالهم به تاراج و غارت و یاغما می برد. "درد ما درد کارگر بودن و مزد کم گرفتن انسانهای ملت تورک آذربایجان" نیست بلکه "بیکاری و فقر شدید و استحمار و استثمار و استعمار مذهبی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی" این ملت دربند است. آری! رژیم منحوس پهلوی ملت تورک ما، پدران و مادران ما را با پروژه های شیطنانی و ضدانسانی انگلیس فرموده و ایجاد قحطیهای مصنوعی در آذربایجان، "گرسنه" نگه داشت تا از زور گرسنگی و بدبختی وطن مادریمان آذربایجان را رها کنیم و به تهران، اصفهان، یزد، کرمان، مشهد و شهرهای فارس نشین دیگر مهاجرت کنیم و در آن کلان شهرها با آموزش و پرورش استعماری و نژادپرستانه و توسط رسانه های در بست در خدمت ایدئولوژی نژادپرستانه ملت فارس و نیز انسانهای خودشیفته و نژادپرست فارس و ایرانیچی (از هر ملتی) و نیز مانقورتهای بی هویت، با زور این "سیستم عظیم مانقورتساز دولتی حاکم"، مانقورت ضد تورک و از خودبیگانه و "برده" و نوکر و چاکر فارس شویم، اما این جمهوری شیطنانی ایران، از پهلوی هم بدتر بود چون به محض

قدرتمندشدن پایه هایش با خون جوانان پاک ملت ما و ملل دیگر ایران، هم‌نژادان افغانی و تاجیک خود را از کشور افغانستان به کلانشهرهایی مثل تهران، مشهد، اصفهان و غیره سرازیر کرد تا "آن نان کارگری" را هم از ملت تورک ما بگیرد و به هم‌نژادان و هم‌زبانان تاجیک افغانی خودش بدهد. برای همین ملت تورک من در تهران و کلانشهرهای دیگر ایران مثل کرج و غیره از زور بیکاری و برای پر کردن شکم خودشان و خانواده شان به اعتیاد یا کارهای خلاف کشیده می شوند و ما می شویم نژاد تورک کثیف و معتاد و خلافتکار و فارس‌هایی که همه امکانات در چنگ آنهاست می شوند نژاد برتر و بافرهنگ آریایی ایرانی الاصل! این در حالی است که در اصفهان و به ویژه یزد بیکاری اساساً موضوعیتی ندارد. بیکاری از دهه ۵۰ (۱۳۵۰) در یزد ریشه کن شده بود و جوانان تورک اردبیلی که به آن شهر رفته بودند و "دنبال قهوه خانه برای خوردن چای و کشیدن قلیان" می گشتند بعد از کلی گشتن بی نتیجه به دنبال حتی یک قهوه خانه، با این پاسخ عجیب یک یزدی روبه رو شدند: "آقا جان قهوه خانه در جایی پیدا می شود که در آنجا مردم بیکار باشند و برای گذراندن وقتشان به قهوه خانه بروند در یزد که بیکاری وجود ندارد که قهوه خانه ای هم باشد". این حرفها را من از یک انسان موثق و یک شاهد زنده شنیدم. اکنون در اصفهان و یزد علاوه بر این که مردان و پسران در یکی از هزاران کارخانه و شرکت دولتی و غیردولتی کار می کنند، حتی دختران و زنان فارس هم کار می کنند، آیا این با وضعیت ملت تورک من که جوانان سالم و باسواد لیسانس، فوق لیسانس و حتی دکترش به دلیل نبودن هیچ کارخانه و شرکت و محل کاری در شهرهای اردبیل، تبریز، اورمو، زنگان و غیره از زور بیکاری و سرکوفت خانواده و درد و غم ناشی از بی هویتی (حاصل از بیکاری) برای فراموش کردن دردهایشان، دردهای تحیملی و مصنوعی و سیستماتیک و اعمال شده توسط حاکمیت ضد تورک، به دنبال مسکن می گردند و معتاد و زندانی می شوند و زن و خانواده یشان از زور گرسنگی و بدبختی به فحشا و فساد کشیده می شوند، یکی است؟ مسخ شده های مکار و شعارگوی مانقورت کمونیست پان ایرانیست باید و باید به این سؤال پاسخ دهند.

از سوی دیگر هم پهلویها و هم این جمهوری شیطانی، مهاجران کورد را از عراق و سوریه و تورکیه به کل آذربایجان جنوبی و مخصوصا شهرها و روستاهای تورک نشین آذربایجان غربی سرازیر کردند و برای امرار معاش آنها با قاچاق و راههای غیرقانونی دیگر امکانات آفریدند که رفته رفته مدعی و صاحب خانه شوند و ادعای ارضی داشته باشند و جوانان تورک سرباز و درجه دار و افسر ما را در پادگانها و پاسگاهها از دور به گلوله بدوزند و بکشند. در حالی که دولت و حاکمیت ضد تورک جمهوری شیطانی همه مساعی خود را در جهت زندگی بهتر کوردهای مهاجر انجام می دهد ملت تورک ما را کما فی السابق گرسنه نگه می دارد که خانه و کاشانه شان را در اورمو، سلماس، خوی، ماکو، سولدوز، تبریز، اردبیل، زنگان، همدان و غیره به کوردها بفروشد و آواره حاشیه تهران و کرج و شهرهای دیگر شوند و توسط سیستم مانقورتساز حاکم خودشان و بچه هایشان مانقورت شوند. پس این سیستم مانقورتساز همان کار یوان یوانها را می کند، منتها به مراتب مدرن تر، برنامه ریزی شده تر، سیستماتیک تر و ضد انسانی تر در مقیاس میلیونها انسان تورک. پس درد ما و ملت ما بر خلاف آنچه مانقورتهای و پانفارسهای ایرانی می گویند "درد طبقاتی حاصل از سلطه سرمایه داری" نیست، بلکه بسیار عمیق تر از این حرفها "درد بیکاری و فقر و فساد و اعتیاد و شستشوی مغزی استعمار مذهبی و سیاسی همه جانبه" پارادایم یا گفتمان یا الگو و سیستم فکری استعمارگر نژادپرست ضد تورک "مانقورتساز" ایرانی (پان ایرانیست) است.

ادامه دارد.

۰۸/۰۱/۲۰۱۶

اوجالان ساوالان - شنبه ۱۹/۱۰/۱۳۹۴

سیستم مانقورت- ساز پان ایرانیسیم داخل و خارج از ایران (۵)- قسمت پنجم- اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29784:1394-10-26-14-19-56&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29784:1394-10-26-14-19-56&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۶) - بررسی و  
تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک  
آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان



**Manqurt nə deyir?**

- **Biz Türk yox azəriyik.**
- **Bizim dilimiz Türkcə yox azəricədir sadəcə Türk dilinə oxşardır.**
- **Türklər ancaq Türkiyədə yaşayırlar.**
- **hər kim özünə Türk desə Pantürkdür!**

مانقورت به مثابه داستانی رمزی، نمادین و سمبولیک

مانقورت هرچند داستانی رئالیستی از نوع رئالیسم جادویی است و تنها یک عنصر سوررئالیستی (Surrealistic) در آن وجود دارد (مرغ دؤنن بای/ کهن الگوی روح بیدارساز ملت تورک) که البته بدون آن که به داستان وجهی سوررئالیستی دهد، معنای عمیقی سوررئالیستی (معناها و مفاهیم قابل نگاه، بررسی و تفسیر با اصطلاحاتی مانند روح، ناخودآگاهی، ناخودآگاه جمعی، کهن الگوها و امثالهم) می دهد در قسمت چهارم همین سلسله مقالات به آن پرداخته ایم. ما بر آن نیستیم که داستان مانقورت را در مضامین و مفاهیم و اصطلاحات پیچیده و خاص روان شناسی زیگموند فروید و کارل گوستاو یونگ مثل ناخودآگاه و کهن الگوها و امثالهم غرق کنیم بلکه کوشش ما در این سلسله از مقالات این است که بررسی و تحلیلی نشانه شناختی - زبان شناختی - ادبی بر پایه عناصر ملموس فرهنگی، جامعه شناختی، روان شناختی و سیاسی با رویکرد نقد پسااستعماری و ضد نژادپرستی این داستان ارائه دهیم. حقیقت این است که داستان مانقورت داستانی رمزی، نمادین و سمبولیک (Symbolic) نیست اما مانند هر اثر طراز اول ادبی، قوه مایه و پتانسیل آن را دارد که به مثابه داستانی رمزی، نمادین و سمبولیک بررسی، نگاه و تحلیل شود. شخصیتها،

موضوعات، مضمونها، مقوله‌ها، کنشها و حوادث و عناصر این داستان شاهکار قابلیت رمزنگاری و تفسیر دارند. به قول برنارد برنسون، "هیچ هنرمند واقعی سمبول‌سازی و تمثیل‌پردازی نمی‌کند اما از هر اثر هنری طراز اول، سمبول و تمثیل می‌تراود". در این قسمت از نوشته مان ابتدا به موضوعات و مضامین می‌پردازیم و سپس معانی ضمنی، تلویحی، ناآشکار ( Connotation/ Implicit) و رمزی عناصر محوری داستان را تبیین می‌کنیم.

### فرق بین موضوعات و مضامین داستان مانقورت

هر چند بین موضوع (Subject) و مضمون (Theme) همپوشانیهای معناشناختی درک می‌شود، اما در نقد ادبی بین این دو تمایز قائل می‌شوند. موضوع خود آن چیزی است که مورد بحث، گفتگو یا بررسی قرار می‌گیرد و هدف مسئله‌عنوان شده در یک نوشته یا اثر هنری و آن چیزی است که اثر ظاهراً درباره‌ آن سخن می‌گوید، اما مضمون یا تم یا دورنمایه، ایده، فکر و موضوع و مفهوم اصلی، اساسی، محوری و "نسبتاً انتزاعی" و گسترده‌ اثر ادبی است که در اثر ادبی صورت‌بیانی ملموس می‌یابد و از آن درک و دریافت می‌شود. تم غیرصریح، مستتر و ضمنی است اما موضوع صریح و آشکار است. موضوع اغلب در پاسخ به این سؤال بر زبان می‌آید که "این داستان درباره چیست/ کیست؟" در داستان مانقورت موضوعات داستان اینها هستند: "دفاع یک جوان تورک نایمان از سرزمین و قبیله مادری اش در مقابل تجاوز نظامی دشمن اشغالگر یوان یوان"، "گرفتارشدن، اسارت و شکنجه جوان تورک نایمان با پوست شتر به منظور مغزشویی او به قصد برده ساختنش به دست اشغالگران سرزمین مادری اش، یوان یوانها"، "کوشش مادر جوان، نایمان، آن، برای یافتن جوان اسیر و مانقورت شده اش و بازگرداندن او به ایل و قبیله مادری اش"، "مادرکشی (Matricide): کشته شدن مادر به دست جوان مانقورت شده به فرمان دشمنان شکنجه‌گر و اشغالگر، یوان یوانها".

مضامین یا تمهای محوری این داستان که مورد بحث و تحلیل ما در این نوشته هستند عبارتند از: "اسارت" (Captivity)، "زجر، عذاب و شکنجه" (Torture)، "برده کردن، برده‌سازی تا زمان مرگ" (Enslave/ Enslavement until death)، "پروژه برده‌سازی" (Enslavement )



یا "بنده کردن، به بند کشیدن، به بندگی (project / K l l ſdirm / K leleſtirme) درآوردن، نوکر بی مزد کردن، چاکر بی جیره و موجب کردن، مغزشویی (Brianwashing) و " پروژه مغزشویی (Brianwashing project)، "بیگانه سازی انسان تورک از خودش / اصلش" (Assimilation/ Yabancılaſtırma)، "هضم و جذب و یکسان شدن" (Assimilation) ملت تورک در ملل دشمن غالب و استعمارگر و برده ساز ضد تورک (AntiTurk/ Turkophobia)، یعنی چین، روس، فارس، صلیبی (انگلیس، آمریکا، فرانسه، آلمان و ...)، کورد، ارمنی، "کنترل ذهن (Mind controlling/ The Control of mind)، "نسل کشی سیاسی" (Genocide)، "نسل کشی فرهنگی" (Ethnocide)، "مسخ کردن انسان / تبدیل انسان زیبا به موجودی زشت و شیطانی" (Metamorphosis/ Uglify/ Disfigure)، "پروژه مهیب سازی انسان" (Deforming/ Uglify/ Dreadful)، "فکر شیطانی برای مهیب سازی انسان" (Devil think for making monster from a human)، "نوستالژی (Nostalgia) و غم و حسرت از دست دادن انسانهای ملت"، "نجات دهنده (Rescuer) و کشته شدن نجات دهنده یک ملت به دست مانقورتهای مسخ شده و مغزشویی شده" (Killing the Rescuer)، "استعمار فکری، فرهنگی و سیاسی" (Cultural & Political, Mental Colonialism)، "تسخیر سر، مغز و فکر بردگان استعمار" (Having slaves's heads)، و امثالهم. حال به بررسی این مضامین مهم در داستان مانقورت می پردازیم:

### اسارت و بردگی

گفتیم که "اسارت" (Captivity) از مضامین مهم داستان مانقورت است. مانقورت انسان تورکی است که در اردوگاه و سرزمین دشمن، در دست دشمن خودش، ایلش، ملتش و سرزمین مادری اش اسیر (Captive) است؛ یعنی از سرزمین مادری خودش، از خانواده و ایل و قبیله و وطن مادری خودش جدا شده و به اسارت دشمن ضد تورک درآمده است. هدف از این اسارت (و نکشتن مانقورت)، "برده ساختن" از اوست. آن هم برده ای که از فکر و اندیشه و شعور و فهم بی بهره باشد، بی مزد و بی جیره و موجب سخت ترین و جانکاه ترین "کارها" و "خدمات" را برای

اربابان شکنجه گر بی رحمش که او به این وضع درآورده اند، بکنند. کارهایی که اربابانش از انجام آنها ابا دارند. بهتر است این بخش مهم داستان مانقورت را دوباره با هم بخوانیم و فکر کنیم: " مانقورت هویت و کیستی خودش، قبیله اش، اسمش، کودکی اش، پدرش یا مادرش را نمی توانست به یاد بیاورد. خلاصه این که مانقورت حتی از درک انسان بودن خودش هم ناتوان بود! او، مانند یک حیوان زبان بسته و رام، کاملاً مطیع و بی خطر بود. مانقورت هیچ وقت به فکر فرار نمی افتاد. برای هر برده دار ترسناکترین چیز عصیان بردگانش است. در این باره مانقورت یگانه استثنایی بود که عصیان و نافرمانی حتی از خیالش هم نمی گذشت. در او هوس و میل و آرزو و شهوت و عشق و احتیاض وجود نداشت (درست مانند یک ربات). برای همین او را پاییدن و زیر نظر گرفتن، نگهبان و کشیک نگه داشتن برای او و از نیتهای پنهانش واهمه داشتن، هیچ وقت لازم نبود. مانقورت مانند یک سگ صادق و باوفا تنها و تنها صاحب خودش را به خاطر می آورد. هیچ وقت با آدمهای دیگر قاتی و سرگرم نمی شد. اگر یک فکر و غم داشت آن هم سیر شدن شکمش بود. درد و مرض دیگری نداشت. کارهایی که اربابش به او می سپرد، کورکورانه و با جان و دل و با عزم و عناد خاصی انجام می داد. به مانقورتهای عادتاً چرکین ترین پست ترین و سنگین ترین و جانکاه ترین کارها یا کارهایی جانکاه و عذاب آور که تاب و تحمل مطلق را طلب می کرد، می فرمودند تا انجام دهد. برای پاسبانی از شترهایی که در دوردست ترین نقاط بیابان ساری اؤزک می چریدند، هیچ کس به جز مانقورت نمی توانست تنهایی مطلق و بی کسی و سوز و سرما و گرمای دهشتناک را تحمل کند. در این نقاط دور و دست نیافتنی، یک مانقورت به تنهایی چندین خدمتچی از یوان یوانها را، که هر از گاهی برایش غذا و آب می بردند، عوض می کرد. اگر خوراکش را سر وقت می دادی، شب و روز، در گرما و سرما و تابستان و زمستان در سر جایش می ماند و وظیفه اش را انجام می داد. نه از بی کسی شکایت می کرد و نه از تنهایی می هراسید. برای یک مانقورت فرمان صاحبش از هر چیزی مهمتر بود. تنها مقداری غذا و آزوقه می خواست و برای در امان ماندن از سوز و سرمای بی امان بیابان چند تکه لباس شندر پندر و کهنه پاره. به جز اینها هیچ چیزی طلب نمی کرد!"

خوب، ما این جا چه داریم؟ یک انسان، که در ابتدا یک "مدافع فعال" (Active defender) از ایل و ملت خودش و یک جنگجوست اما پس از اسارت به دست دشمن و شکنجه شدن مغزشویی شده و به یک مانقورت یا "برده منفعل" (Passive salve) تبدیل می شود؛ البته منفعل برای ملت خودش و کاملاً فعال در دست دشمن. به بیان بهتر به یک "یک ارگانسیم بی مغز و بی فکر و بی ذهن و بی روح و بی احساس" (The Brianless & Mindlees Organism)، یعنی موجود زنده ای که جز "بدن" و "فیزیک" هیچ "چیز"ی ندارد و به قول آیتماثوو به "مقوا" و "جلد" یک انسان تبدیل شده است که برای اربابان شکنجه گر غدار و مکار و بی رحم و نژادپرستش "هر کاری" را می کند. مانقورتی که حافظه و شعورش را از دست داده و به طور اسفباری، بی هیچ شکایتی، به دشمنان خونی خودش و تبار و ایلش نوکری و خدمت می کند و حتی به مخیله اش نیز فکر فرار و آزادی خودش خطور نمی کند. اما در ادامه مادرش (قهرمان نجات بخش زن: The Rescuer heroine) او را می یابد و می کوشد او را به خود بیاورد و هویت او را به یادش بیاورد اما مانقورت به فرمان اربابانش قلب مادر خودش، تنها نجات بخش خودش را به تیر می دوزد و او را می کشد. آه! چه داستان تأسف باری! برویم سراغ دیگری! این همه چیزی است که یک خواننده غیرتورک از این داستان می فهمد. اما به راستی چرا وقتی من هویت طلب تورک همین داستان را می خوانم و با آن "مواجه" می شوم، این مواجهه سبب تحول عمیق و روان شناختی در ذهن و روح و وجود من می شود؛ به طوری که روزها، ماهها و گاه سالها به آن فکر می کنم؛ با شخصیتهای اصلی آن چنان همدردی می کنم که گاه سبب تأثر شدید و حتی گریه من می شود. این داستان برای من هولناک است چون در "حال و هوا" و "فضای" (Atmosphere) این داستان زندگی می کنم؛ نفس می کشم؛ حس می کنم؛ می اندیشم. برای همین بارها و بارها از زوایای گوناگون به آن نگاه می کنم؛ به ترجمه فارسی آن توسط دکتر مجلسی قناعت نمی کنم و اصل تورکی داستان را از اینترنت پیدا می کنم؛ دوباره ترجمه می کنم تا ببینم درباره من، ملت و سرنوشت ملت من چه نکته یا حرف نانوشته و سانسور شده یا از دست رفته در آن هست و سپس می نشینم و با دقت و وسواس به بررسی، تحلیل و تفسیر آن می پردازم؟

دلیل آن هم حسی، هم ذات پنداری من با این داستان و شخصیت‌های تیپیکال و نمادین آن است. از دیدگاه علمی این تأثیرگذاری داستان و معانی آن بر من تا این حد، و عدم تأثیرگذاری زیاد آن بر یک غیرتورک، به "معانی ضمنی" (Connotation/ Implicit) این داستان برمی گردد.

### معنی صریح و معنای ضمنی مانقورت

از دیدگاه معناشناسی (Semantics) که خود سطحی از علم زبان شناسی (به همراه سطوح آوا/ واج شناسی و دستور زبان) است، هر واژه بیانگر مجموعه ای مفاهیم به هم پیوسته است که یکی از آنها، "معنی صریح" (Denotation) و بقیه "معانی ضمنی" یا "دلالت تضمینی (ضمنی)" (Connotations) آن است. معنی صریح یا معنی اصلی، وضعی یا قاموسی واژه یا معنی دلالتی یا معنی حقیقی واژه، یکی از صورتهای زبانی است که برای همه کسانی که آن را به کار می برند، یک معنی دارد. اما معنای ضمنی یا معنای غیر دلالتی یا معنای مجازی، جنبه غیردلالتی یا روانی- زبانی است که ریشه در شرایط فرهنگی و تجربی متفاوت دارد و گاه از آن به "محتوای معنایی" تعبیر کرده اند و آن را "یک مسئله ملی" می دانند که مبنای آن بر آداب و رسوم خاص اجتماعی و فرهنگی هر گروه زبانی نهاده شده است. اهل هر زبان در جملات خود بین معنی صریح و معنای ضمنی یا مجازی یک واژه تمایز می گذارند (فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی، سید جلیل ساغروانیان، صص ۴۱۶-۴۱۷). دلالت تضمینی از معنای "به یاد آمده"، معنای القایی یا عاطفی یک کلمه در قیاس با معنای "لغتنامه ای" (قاموسی) یا "وضعی" آن است؛ کخ نسبتاً انتزاعی و تجربیدی است. برای نمونه در بررسی و تحلیل یک متن ادبی و هنری، در برخی از موارد ارزش وجوه ضمنی کلمه ای چون "خانه" ممکن است مهمتر از ارزش وجوه صریح آن باشد. دلالت مطابقه، معنای صریح، وضعی یا قاموسی یک کلمه است که از معنای ضمنی آن "ملموس تر" است (مبانی نقد ادبی، ویلفرد گرین و دیگران، صص ۳۱۷).

در تعریف نظام (Systeme) آن را مجموعه ای منظم دانسته اند که از عناصر یا اجزایی تشکیل شده است که این اجزا و عناصر متقابلاً از یک سو با همدیگر و از سوی دیگر با کل نظام "ارتباط" (Relation) دارند. "ارتباط" واژه کلیدی هر ذهن دقیق، علمی و تحلیلیگر و تبیین گر

است. از همین ارتباط است که ذهن تحلیل گر می تواند به قواعد و قراردادهای حاکم بر اجزای یک نظام برسد و آنها را برای فهم معانی و مضامین نظام تبیین کند. همین کلمه ارتباط، کلیدواژه ساختارگرایی نیز هست. ساختارگرایی یک شیوه، روش و رویکرد برخوردار از مطالعات زبان شناختی و نشانه شناختی در مطالعات ادبی و فرهنگی است که می کوشد هر جزء یا عنصر را در ارتباط با کل بررسی کند؛ یعنی در این رویکرد، پدیده ها، عناصر و واحدهای منفرد، اجزائی از یک ساختار کلی (نظام/ سیستم) هستند که صرفاً با روابط و مناسباتش با یکدیگر و با کل نظام معنی دارند. از آنجا که طبق یک اصل زبان شناختی و معناشناختی مهم "معنا در رابطه (Relation) ریشه دارد" معنای ضمنی که از آنها به مضامین یاد می کنیم نیز، بر اثر فکر ارادی ما درباره روابط عناصر و اجزای به دست می آیند. هر متن ادبی یک ساختار است و ساختارگرایی روش و رویکردی در مطالعات ادبی است که توجهش معطوف به "قراردادهای و قوانینی" است که "قابلیت فهم" متون ادبی را ممکن و محقق می سازند. طبق این نظریه هدف فرد ادبیات شناس، خود اثر ادبی نیست بلکه قابلیت فهم آن است. شخص باید سعی کند که این مسئله را تبیین نماید که آثار ادبی به چه ترتیب می توانند قابل درک باشند. آن دانش و قراردادهای نهفته که خواننده را قادر می سازد تا آن را ادراک کند باید تدوین شود. این نظریه زیبایی شناسانه درصدد تولید تفسیرهای جدیدی از آثار ادبی و هنری نیست بلکه می خواهد دریابد که معناها و تأثیراتی که دارند، چگونه میسر و محقق شده اند. تحلیل ساختارگرایانه بر آن است تا مجموعه قوانین شالوده ای ناظر بر ترکیب نشانه ها و رسیدن به یک معنا را استخراج کند. در ساختارگرایی هر اثر ادبی، به عنوان یک ساختار، دارای یک روساخت (Surface structure) است و یک زیرساخت/ ژرف ساخت (Deep structure). روساخت ناظر بر معنای آشکار و حقیقی داستان است و ژرف ساخت ناظر بر معنا/ معنای ضمنی یا مجازی آن. ژرف ساخت در داستان آشکار نیست بلکه از تدقیق و ژرف نگری در مناسبات و روابط میان عناصر داستان همراه با رویکرد تطبیقی، یعنی تطبیق با نظام نشانه شناختی فرهنگی (فراتر از ادبیات) به دست می آید. ساختارگرایی به دلیل ویژگی تقلیل گرای و تحویل گرای آن (Reductionism) آن و این که مثلاً درباره داستان می

کوشید معنای آشکار داستان (رو ساخت) را رد کند و به جایش در پی جداکردن برخی "ژرف ساختهای درونی" آن (معناهای ضمنی) برآید که در سطح آن به چشم نمی خورد برآید و داستان را در "قلبی نمودار گونه" خلاصه کند، و این که می کوشید معانی و وجوه درون ذاتی ادبیات را فدای معانی و وجوه برون ذاتی آن (مثل علم منطق، علم زبان شناسی و ...) کند، در نهایت موفق نشد این پروژه- تبیین نظام مند گفتمان ادبی را در بریتانیا و آمریکا تحمیل کند، اما تأثیر آن بر مطالعات ادبی، مطالعات فرهنگی، انسان شناسی، روان شناختی و جامعه شناختی تا به امروز مشاهده می شود. تأثیر اصلی آن در این کشورها طرح ایده های جدید درباره ادبیات و تبدیل شدن آن به یکی از رویه های دلالت بود. بدین ترتیب این رویکرد راه را برای قرائتهای نشانه شناسانه آثار ادبی باز کرد و مشوق مطالعات فرهنگی شد که می کوشیدند شیوه های دلالت را در رویه های فرهنگی مختلف بیان کنند (ر.ک نظریه ادبی از تری ایگلتن، ترجمه عباس مخبر، صص ۱۲۵-۱۷۴ و نظریه ادبی، معرفی بسیار مختصر از جانان کالر، ترجمه فرزانه طاهری، صص ۱۶۵-۱۶۷).

مانقورت برای یک انسان فارس یا هر انسان غیر تورک، صرفا برده مغزشویی شده قیرقیز یا قزاق است که او را شکنجه داده اند و بی شعور شده و او را برده کرده اند و مادرش را که آمده است او را به قبیله شان برگرداند، با تیر دشمنانش می کشد، اما معانی ضمنی همین کلمه مانقورت برای یک انسان تورک، البته اگر خودش مانقورت ترک ستیز نباشد، و مثل نایمان آنا، در او نیز وجدان و "روح بیدار شده- بیدارساز ملت تورک" زنده باشد، دارای "ژرف ساخت"، "حوزه معنایی" (Semantic Field) یا "هاله معنایی" (Semantic Aura/Halo) ویژه ای است؛ یعنی "تجربه انسانی که شالوده کلمات و مضامین و حوادث داستان مانقورت قرار گرفته است، در بین تمامی انسانهای ملت تورک مشترک است" از این رو انسان تورک بین خودش، ملت خودش و شخصیتهای این داستان و اساسا سرنوشت خودش با سرنوشت شخصیتهای داستان، هم حسی و همذات پنداری می کند.

هویت طلب تورک آذربایجانی به عیان "مانقورتها" را در کوچه، خیابانها، مدارس، دانشگاهها، ادارات، مساجد، پادگانها و دیگر جاهای شهرها و روستاهای آذربایجان و مناطق تورک نشین خودش و نیز در رسانه های گروهی دشمنان حاکم، حاکمیت استعمارگر فارسیست و ایرانیست می بیند و درد و رنج مانقورت و مانقورتیسم و سیستم مانقورتساز را با گوشت و پوست و خون و استخوان و مغز استخوان و تمامی سلولهای بدنش و تمامی ذرات روحش حس می کند. برای مثال اشخاصی مثل "اکبر عبدی" و "رضا رشیدپور" را می بیند که توسط سیستم ضد تورک نژادپرست فارسچی و ایرانیچی حاکم بر ایران و آذربایجان جنوبی، بدون این که با شکنجه هولناک یوان یوانها مانقورت شده باشند، با پروژه مانقورتسازی (Mankurtization/ Manqurtization) چنان "بی شعور"، "بی مغز"، "هویت باخته" و "بی وجدان" و "بی شرم" و "مانقورت" شده اند که خود به "ابزاری برای بی هویت، بی شخصیت و بی مغزکردن انسانهای تورک دیگر و بی هویت کردن آنها" بدل شده اند. برای مثال اکبر عبدی (اکبر مانقورت)، که خود به "عبد سیستم نژادپرست توتالیتار فارسچی و ایرانیچی" بدل شده است، به منظور متنفر کردن تورکان آذربایجان و کل ایران از زبان و هویت طبیعی، ذاتی، اصیل، فطری، خدادادی و انسانیشان و تبدیل کردنشان به "مانقورتهایی دیگر با همان کارکرد (Function) و وظیفه (Duty) و نوکری (Service)", هم‌نژادان هم‌زبان تورک خود را با حربه هنر و هزل و هجو چنان به تمسخر می گیرد و به گونه ای توهین آمیز تحقیر می کند که در تقلید هنری (?) از یک پیرمرد تورک، "صدای مقعد" (باد مقعد) از دهانش خارج می کند. و نیز رضا رشیدپور (معروف به رضا شومن و رضا مانقورت) با گرفتن یک قوری عجیب در دستش، که نمودی از طبیعت متناقض و چندچهره/ چندکاره (?) و عجیب درون خودش نیز هست، توهینی به هموطنان تورک خودش می کند که از برخی جهات از توهین اکبر مانقورت وقیح تر و کثیف تر و نژادپرستانه تر است. نمونه معروف دیگر مانقورتهای نشاندار تلویزیون ملی رژیم جمهوری شیطان‌ی محمد مسلمی و حمید گلی هستند که در برنامه موهن و نژادپرستانه "فیتیله" به دستور سیستم مانقورتساز رژیم ضد تورک ایران، و به منظور مغزشویی کودکان معصوم تورک و غیرتورک در ایران، دهان خودشان را با فرچه و نجاست توالت ملوث می

کنند. در های زیر دو نمونه از سوء استفاده نژادپرستانه سیستم مانقورتساز حاکمیت جمهوری شیطانی ایران را از ذوق و استعداد این مانقورتهای دست آموز و آموزش دیده مشاهده کنید:

<http://www.guneynews1.com/fa/%D8%B1%D8%B6%D8%A7-%D8%B4%D9%88%D9%85%D9%86%D9%87%D8%A7-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87-%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D8%B1%D8%B6%D8%A7-%D8%A7%D8%B5%D8%BA%D8%B1>

<https://www.youtube.com/watch?v=EFj-3SzUSVU&feature=youtu.be>

ناگفته پیداست که همین عمل برنامه ریزی شده و طراحی شده و اجرا شده این مانقورتهای حقیر، به مثابه "پوست شتر یوان یوانها"، جزئی از کارکرد سیستم مانقورتساز ضد تورک ایرانی - فارسی است و نباید هرگز به صورت "هنر" و فکاهی و شوخی خیرخواهانه معمولی برای خندانن مردم و کودکان تلقی کرد بلکه یک عمل نژادپرستانه بسیار توهین آمیز و ضد انسانی (Misanthrope) است که از دیدگاه منظورشناسی و کاربردشناسی (Pragmatics) غرض و منظور پلید "متنفر کردن انسانهای تورک آذربایجان و ایران از زبان و هویت اصیل انسانی و فطری و خدادادیشان" در پس زمینه (Background) آن مستتر است. یعنی "معانی ضمنی و پنهان و هدف پنهان این جک گوییهای خبیثانه" بسیار دهشتناکتر از "یک ظرافت و لطیفه گویی ساده و خیرخواهانه برای خندانن و خوشدل کردن مردم" است. اینها چند نمونه از مانقورتهای هویت زدایی شده مأمور استعمار هستند که "از سنگر رسانه جمعی حاکمیت برده ساز و مانقورت پرور" به "با خندیدن به ریش پدر، بابا و جد و آبای خودشان و تمسخر اصل و نسب و نژاد و زبان مادری و ملت خودشان" در پروژه نژادپرستانه مانقورتساز جمهوری شیطانی ضد تورک ایران شرکت می جویند و در اصل با مانقورت کردن انسانهای تورک هموطن و همتبارشان، بدون هیچ شفقتی "به



سوی قلب مادر خودشان"، قلب زخمی آذربایجان جنوبی مظلوم و قلب دردمند ملت تورک تیر می اندازند. مانقورتهای دیگری هستند که از این ها هم خطرناک تر هستند و نه با سلاح زهرآگین جک و هجو بلکه با سلاح زهردارتر تحقیقات به ظاهر علمی آکادمیک، و در اصل ضد علم و واقعیت و حقیقت آن هم در دانشگاههای کشور ضد تورک ذاتی صلیبی و نژادپرست انگلستان با مسموم کردن ذهن و روح دانشجویان و دانشگاهیان تورک با تحقیقات به ظاهر علمی و ژنتیک و در باطن و اصل نژادپرستانه و سر تا پا دروغ، قلب مادر خودشان را به "تیر زهردار دشمن ضد تورک" می دوزند. نمونه اش مانقورتی به نام مازیار اشرفیان بناب است که دربارهٔ مأموریت نژادپرستانهٔ صلیبی ضد تورک او برای هویت زدایی از جوانان دانشجوی ملت تورک آذربایجان و مانقورت کردنشان، مقالاتی از طرف چند فعال ملی آذربایجان از جمله خود من در کتاب "ایران یا ارن بررسی تاریخ استعمار ملت آذربایجان" (صفحات ۵۹-۶۴) نوشته شده است. و نیز می توان به تحقیق و تدقیقی خوب با نام "پان فارسیستها و «ژنتیک» نقدی بر فرضیهٔ مازیار اشرفی بناب - حسن سولدوزلو" که چند سال پیش در اینترنت و سایتهای حرکت ملی آذربایجان پخش شده است اشاره کرد:

<http://tariverdiyan.blogfa.com/post/162>

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_jdownloads&Itemid=27&view=viewdownload&catid=2&cid=697](http://azoh.info/index.php?option=com_jdownloads&Itemid=27&view=viewdownload&catid=2&cid=697)

در زیر نمونه ای از سوء استفادهٔ نشریهٔ به اصطلاح دانشجویی - آذربایجانی (!؟) پانفارسیستی - پان ایرانیستی و راسیستی و حاکمیتی ضد تورک و مانقورت پرور "وطن یولی" دانشگاه تهران و پانفارس - مانقورت خودفروخته و حقیری به نام "داود دشتبانی"، از به اصطلاح یافته های علمی (!؟) مازیار مانقورت، که در مقاله با عنوان پر آب و تاب و گندهٔ "دکتری تخصصی رشته ژنتیک پزشکی و جمعیتی دانشگاه کمبریج انگلستان" نامبردار شده است، ارائه می دهیم که این مانقورت نژادپرست مادرکش (آذربایجان کش) چگونه و با چه ترفند شیطانی و در پوشش علم و تحقیقات علمی آکادمیک (!؟) سعی در یکی دانستن ریشهٔ مشترک ما تورکها با هندواروپاییها، یا آریاییها (نژاد موهوم و سر تا پا و پا تا سر دروغ آریایی!؟) دارد. این نمونه برای نشان دادن چگونگی عملکرد

پیچیده، خبیثانه و شیطانی سیستم عظیم و بین المللی مانقورتسازی (Manqurtization)، فراماسونری ضد تورک، با سردمداری استعمار نژادپرست صلیبی انگلستان یکی از بهترین مثالهاست:

بر اساس پژوهش محقق ایرانی دانشگاه کمبریج:

## تمام اقوام ایران ریشه مشترک دارند

ریشه مشترک اقوام ایرانی به حداقل ۱۰ هزار و ۵۰۰ سال پیش برمی گردد

هلال بارور که بخش هایی از غرب فلات ایران را نیز شامل می شود و سپس اهلی کردن حیواناتی مانند برخی احشام نقش عمده ای در پیدایش اولین فرهنگ های یکجانشینی و تمدن های اولیه ی جهانی ایفا کرده است.

دکتر اشرفیان بناب از دانشگاه پورتمورث انگلستان با اشاره به این که تاریخ مدون دقیق و قابل اعتمادی در خصوص این وقایع جمعیتی در دست نیست، به ایسنا گفت: دانشمندان در دهه های اخیر برای مطالعه علمی سرگذشت انسان به مطالعات زبان شناسی و ژنتیکی روی آورده اند. با توجه به این که زبان به سرعت و طی گذشت حتی چند نسل می تواند به شدت دچار تغییر محتوایی و شکلی شود، امروزه مستندترین و قابل اعتماد ترین یافته های انسان شناسی، در کنار یافته ها و شواهد فسیلی یافته های ژنتیکی می باشند.

وی در گفت و گو با ایسنا تصریح کرد: این در حالی است که در بیشتر منابع جمعیتی و زبان شناسی ایرانیان را به دو گروه تقسیم می کنند. یکی آنها که به زبان فارسی یا سایر زبانهای وابسته به گروه زبانی هندو-اروپایی مکالمه می کنند و تصور بر این است که از اعقاب اقوام آریایی هستند و دیگری، آن ها که با زبان هایی غیر از گروه هندو-اروپایی مکالمه می کنند مانند گروه Altaic که زبان هایی مانند ترکی و آذری و ترکمن یا افشار را در بر می گیرد و تصور می رود این گروه ها فاقد ریشه ی مشترک هند و اروپایی هستند؛ اما یافته های ژنتیکی این بررسی همه دلالت بر این دارند که ساکنان فلات ایران در گذر تاریخ هر چند بسیار مورد هجوم و آسیب سایر اقوام قرار گرفته اند و گاه زبان و تکلم آنها کم و بیش تحت تاثیر قرار گرفته است نه تنها هویت فرهنگی و تاریخی خود را حفظ کرده اند بلکه محتوای ژنتیکی خود را که نشان از ریشه ی مشترک چندین هزار ساله آنان دارد را نیز مصون داشته اند. وی در پایان اظهار داشت: اعتقاد بنده این است که عموم ما ایرانیان از اعقاب آریایی هائی هستیم که از بیش از ده هزار سال قبل در این سرزمین می زیسته اند و بزرگترین تمدن های انسانی را پایه گذاری کرده اند و تئوری مهاجرت اقوامی از اروپای شرقی به ایران (که به غلط و حتی عمدا توسط عده ای از دانشمندان اروپایی نام آریایی بر آنها نهاده شده) و جایگزینی اقوام بومی توسط آنان یک فرضیه غلط و نژاد پرستانه وارداتی است.

وی ادامه داد: اسناد و شواهد تاریخی و باستان شناسی نشان می دهد که آریاییان اقوامی مهاجر نبوده اند، بلکه از حدود ده هزار سال قبل در این سرزمین ساکن بوده و مبداء و منشأ بزرگترین ابداعات و نوآوری های انسان مدرن بوده اند (از جمله ابداع کشاورزی، پیدایش نخستین روستاها و شهرهای کشف شده در جهان، اهلی کردن حیواناتی چون احشام برای اولین بار، ابداع خط و نگارش و بنیان گذاری بزرگترین و اولین تمدن های پیشرفته بشری در بسیاری از نقاط ایران مانند جیرفت، سیلک، شهر سوخته). هر چند بررسی دقیق اینکه آریاییان که بوده اند، چه وقت و در کجای سرزمینهای ایران باستان ساکن بوده اند نیاز به تحقیقات جامع زبان شناسان، متخصصان تاریخ و باستان شناسی دارد، امروزه شواهد مختلفی از جمله یافته های باستان شناسی و ژنتیک درستی این فرضیه که اقوامی از سرزمین های دور اروپایی به فلات ایران مهاجرت کرده اند را به طور جدی مورد سوال قرار داده و آنرا رد می کنند.



بر اساس تحقیقات پژوهشگر ایرانی ژنتیک پزشکی و جمعیتی دانشگاه «کمبریج» که با کمک و نظارت و پژوهش گروهی از برجسته ترین محققان این رشته انجام شده، جمعیت های ایرانی که با زبان های غیر از گروه هندو-اروپایی تکلم می کنند ریشه ی ژنتیکی مشترکی با اقوام غیر ایرانی ندارند و بر عکس «شاخص های تمایز ژنتیکی» ایشان (مانند Fst) با سایر گروه های ساکن در فلات ایران نزدیک به صفر است که نشانگر ریشه ژنتیکی مشترک آنها در اعماق تاریخ ایران است.

دکتر مازیار اشرفیان بناب، از دانشگاه پورتمورث انگلستان که دانش آموخته ی دکتری پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران و کارشناسی ارشد باستان شناسی از دانشگاه «منچستر» بوده و دکتری تخصصی رشته ژنتیک پزشکی و جمعیتی در دانشگاه «کمبریج» انگلستان است در گفت و گو با خبرنگار «پژوهشی» خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) خاطر نشان کرد: موضوع تحقیق و مطالعه من در مقطع دکتری مطالعه ژنتیکی اقوام ایرانی و بررسی ارتباطات تاریخی و ژنتیکی تمام اقوام ساکن در فلات ایران بوده است.

در این مطالعه که با کمک و نظارت گروهی از برجسته ترین محققان ژنتیک تکاملی و جمعیتی انجام شده، نمونه ای از افراد داوطلب وابسته به تمام گروه های اجتماعی و قومی ایران مورد مطالعه قرار گرفته اند که نتایج حاصله بسیار جالب توجه و تعمق می باشد.

به گفته وی، مطالعه DNA میتوکندریال نشان می دهد که ریشه ی مشترک مادری تمام اقوام ایرانی ساکن در فلات ایران به زمانی بسیار عقب تر از آنچه در نظریه مهاجرت اقوام آریایی مطرح می باشد بر می گردد بدین ترتیب که اگر تمامی اختلاط ها و شاخص های ژنتیکی مربوط به سایر مناطق جغرافیایی و قومی را از محتوای ژنتیکی نمونه های مدرن ایرانی حذف کرده و به کناری بگذاریم، اخیرترین جد مشترک مادری ما (Most Recent common ancestor - MRCA) زمانی حدود ۱۰ هزار و ۵۰۰ تا ۱۱ هزار سال قبل در فلات ایران می زیسته است.

وی افزود: نزدیکی ژنتیکی بین اقوام ساکن در فلات ایران و از سوی دیگر خاص بودن این محتوای ژنتیکی در فلات ایران به قدری ملموس و غیر قابل انکار است که حتی به کار بردن کلمه اقوام را در مورد جمعیت های ساکن در فلات ایران با شک و تردید روبرو می کند. به این معنی که آنچه باعث تمایز ژنتیکی گروه های انسانی می شود تا بتوان آن ها را به صورت اقوام تمایز یافته در زمان و مکانی خاص تصور کرد ابتدا در محتوای ژنتیکی ایرانیان اعم از فارس و آذری و لر و بلوچ و ترکمن و .... دیده نمی شود. دکتر اشرفیان بناب در گفت و گو با ایسنا خاطر نشان کرد: بر اساس یافته های محققان انسان شناسی، فلات ایران اولین و مهمترین گذرگاه انسان مدرن در مسیر مهاجرت به سرزمین های ناشناخته و جهت دستیابی به منابع جدید بوده است. بدین ترتیب تصور عمومی در مجامع علمی بر این است که اولین حضور و استقرار انسان مدرن در فلات ایران چیزی در حدود ۶۰ تا ۷۰ هزار سال قبل بوده است که شواهد و یافته های سطحی از محوطه های پیش از تاریخ نیز بر همین امر دلالت می کنند؛ بدین ترتیب انسان مدرن در سرتاسر فلات ایران استقرار و اسکان داشته و پس از طی چند ده هزار سال با پیدایش کشاورزی در حدود ۱۰، ۱۱ هزار سال قبل در منطقه

البته اکبر مانقورت، رضا مانقورت، محمد مانقورت و مازیار مانقورت تنها سه مانقورت از هزاران و بلکه میلیونها مانقورتی هستند که سیستم نژادپرست ضد تورک مانقورتساز ایران- فارس در سدهٔ اخیر مغزشویی کرده، برده ساخته و تربیت و آماده کرده و برای تیراندازی به قلب ملت تورک آذربایجان و مبارزه با جنبش ملی و انسانی هویت طلبی و حق طلبی مبارزان و فعالان تورک (نایمان آنا)، آنها را به انواع و اقسام سلاحها (هنر، علم (?))، مذهب، ایدئولوژی، لومپنیسم، زور، فحاشی، بی اخلاقی و ...) مسلح کرده است و به آنها دستور می دهد که چون این پان ترکها (ما مبارزان ملت تورک آذربایجان) می خواهند کلاه پوستی تان (دگمهای سه گانهٔ پان ایرانیسم یا ایرانچیگری، ایدئولوژی کمونیسم ضد تورک پان ایرانیستی و ایدئولوژی مذهب نژادپرستانهٔ ضد تورک و ضد عرب تشیع فارسی یا تشیع مجوسی) را از سر شما بردارند، بیایید بگیرید و با این سلاحها به قلب مادرتان (قلب ما مبارزان با تارکی و سیاهی و برده سازی ملت تورک) تیراندازی کنید. اگر درست و علمی بنگریم مانقورتیسم در همه اقشار و طبقات اجتماعی ملت تورک آذربایجان، حتی طبقه پایین و قشر عوام (بیکارها و کارگران و بی سوادها و کم سوادها) مثل ویروس ایدز و آنفولانزای خوکی موجود است و مثل خوره و جذام وجود ملت تورک را در ایران می خورد.

و چنین است که داستان مانقورت برای من هویت طلب تورک آذربایجانی به یک "مسئله"، یک "الگو" و یک "مسئله" و "جهان فکری" بدل می شود و من با آن وارد گفتگو درگیر می شوم؛ زندگی می کنم؛ الهام می گیرم و الهام می دهم. بدینسان است که من تورک آذربایجانی با داستان مانقورت نوشته یک تورک قیرقیز وارد مکالمه (Dialogue) می شوم چون هم افق روزگار یا پارادایم یا الگوی متن با من و تاریخ و هویت و وجود من همخوانی دارد و هم متن به افق انتظارات من و ملت من پاسخ می دهد. این متن با من سخن می گوید و من معناهای مستتر، ضمنی و مضمیر در آن را درمی یابم و "دردها"ی آشنای شخصیت‌های تیپیکال و نمادین آن را با تمام سلولهای تنم احساس می کنم. این نکته را می توان با رویکر "هرمنوتیک فلسفی" (Philosophic Hermeneutics) گادامر از دیدگاه فلسفی چنین تبیین کنیم که فهم

(Understanding) و فرایند فهم یک متن، مثل مانقورت را در بنیاد خود صرفاً امری به طور ناب مرتبط با شناسایی و به اصطلاح امری معرفتی و معرفت شناختی (Epistemologic) نیست، بلکه فهم، جایگاه هستی شناسانه (Ontologic) ما را در جهان، همچون موجوداتی تأویلگر روشن می کند. فهم در نظر گادامر بیش از هر چیز در حکم "ادراک مشترک ما با دیگران" (Verständigung) است. ما فقط در مواجهه و گفتگو با متنها، دیدگاهها، مواضع و برداشتهای مختلف دیگران، و شکلهای دیگر زندگی و دانسته ها، که دیگران پیش می برند، می توانیم پیش داوریهای خود را بیازماییم و دیدگاه خود را کامل کنیم. این عبارت در حقیقت و روش مشهور است که "فهم بیش از هر چیز توافق است" (ساختار و هومنوتیک، بابک احمدی، ص ۱۰۰). جالب این که یکی از معانی Understanding در انگلیسی "توافق" است. بدین سان ما تورکان آذربایجان با شخصیت‌های داستان آیتماوو به توافق و در نتیجه به فهم مشترک می رسیم. چون اشتراکات تاریخی، فرهنگی، روان شناختی، جامعه شناختی، هویتی و انسانی زیادی از نظر "جایگاه هستی شناختی" (Ontologic Situation) خودمان، به عنوان یک تورک اسیر در چنگ سیستم نژادپرست مانقورتساز فارس، با آیتماوو تورک، اسیر در چنگ سیستم نژادپرست مانقورتساز روس، داریم و همین سبب درک معرفت شناختی متن می شود. ما تورکان جهان در "افقی" به سر می بریم که از تاریخ، گذشته، سنت (Tradition) و موقعیت کنونیمان شکل گرفته است. اگر افق مانقورت با ما "دور و بیگانه" بود، متن با ما سخن نمی گفت.

### مغزشویی و پروژه مغزشویی

مغزشویی (Brianwashing) و "پروژه مغزشویی" (Brianwashing project) از مضامین اصلی داتسان مانقورت است. ما متفکران حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی باید در این باره غور و تأمل کنیم که مغزشویی یک مانقورت چگونه انجام می پذیرد. داستان مانقورت خیلی از مفاهیم، مضامین و مولفه های اساسی و مهم این پروژه شیطانی را در اختیار ما می گذارد. در داستان برای مانقورت کردن یک انسان جوان تورک از لوازم و ابزار (Tools) خاصی کمک می گرفتند:



۱- تراشیدن کامل و تمیز موهای سر جوانان تورک

۲- پوست گردن شتر یوان یوانها، به عنوان ابزار و آلت اصلی و اساسی مانقورتسازی

۳- بیابان، اشعه آفتاب داغ

۴- شکنجه با گرسنگی و تشنگی اجباری و بسیار هولناک همراه با فشار بی امان پوست شتر بر

سر

### سمبولیسم تراشیدن موی سر جوانان تورک

#### موهای تراشیده شده جوانان تورک نماد هویت اصیل و خدادادی ازدست رفته آنها

یوان یوانها موهای سر جوانان تورک را با اولگوج Ülgüc (تیغ مو تراشی قدیمی) آن هم به دقت و تمیز، دانه به دانه بدون این که حتی یک مو باقی بماند، می تراشیدند. در ورژن دیگر همین داستان، ورژن قدریمی تر، شیوه یوان یوانها در مانقورتسازی بسیار وحشیانه تر و سبانه تر بوده است: آنها پوست سر اسیرانی که می خواستند مانقورت کنند، زنده زنده می کردند. و به جای پوست گردن شتر از پوست گاومیش (Manda) برای پیچیدن به دور سر مانقورت و مانقورتسازی استفاده می کردند. متن زیر به تورکی تورکیه حاوی همین نکته و نکات و وجوه تازه و جالبی از داستان مانقورت است:

<https://eksisozluk.com/mankurt--199716>

این که اگر پوست سر انسانی را زنده زنده سلاخی کنند چه قدر امکان دارد زنده بماند و از خونریزی نمیرد، از دیدگاه زیست شناسی قویاً مورد تردید است و در این نوشته مورد بحث ما نیست. مبنای کار ما داستان مانقورت بازآفرینی آیتماوو است و همان گونه که قبلاً نوشتیم یوان یوانهای مانقورتساز در تاریخ وجود داشتند و برای اجرای شگرد مانقورتسازیشان موهای جوانان تورک را واقعا می تراشیدند. اما با توجه به رویکردمان در این قسمت، با تغییر نظرگاه و نگاه سمبولیستی به داستان، موهای پرپشت و زیبایی تورکانه و آسیایی این جوانان نماد و رمزی از

"خودی، شخصیت و هویت" (Personality & Identity.Familiar) آنهاست. مانقورتسازان شیطان صفت، برای این که انسان تورک را اسیر، برده و مانقورت بی اصل و نسب کنند ابتدا باید خود او (Self)، "وجود"، "وجدان"، هویتش و هر آنچه رنگ و بوی کیستی و آشنایی (Familiarity) دارد، از او بگیرند. چرا که در پایان پروژه مانقورتسازی مانقورت نمی داند که کیست؛ چیست؛ چه کاره است؛ از کجا آمده است؟ حتی از وجود خودش، "به عنوان یک انسان یا وجود انسانی" (As a human being) خبر ندارد.

### موهای تراشیده شده جوانان تورک سمبل زیبایی جسمی و روحی آنها

یونان یوانها قبل از هر کاری موهای جوانان تورک را می تراشیدند، موهای پر پشت به مفهوم "زیبایی" (هم زیبایی مادی و هم زیبایی معنوی) نیز هست که از جوانان تورک گرفته می شود تا آنها را مسخ (Metamorphosis) کنند. در تعریف مسخ آن را حالت یا فرایند تبدیل شدن موجودی (زیبا) به موجودی پست تر و زشت تر، و مسخ کردن را خراب کردن و از شکل/ ریخت انداختن معنی کرده اند. از آنها موجوداتی حیوان شده، بی ریخت (Formless)، و از شکل افتاده (Deformed/ Disfigure)، زشت (Ugly)، غول (تورکی: Ghoul/ Ogre)، دیو و شیطان (Demon/ Devil)، غیرطبیعی، معلول، بیمار، غریب، مهیب (Dreadful) و شگفت آور، تباہ، خراب، بدترکیب به نام مانقورت می سازند که از روح، اصل و ذات اصیل خود محروم شده است و تا آخر عمر کلاه پوستی (در معنی ضمنی و رمزی دگمهای ضد تورک) را حتی زمان خواب از سرش برنمی دارد.

معانی ضمنی تراشیده شدن موهای پرپشت و زیبای جوانان تورک این است که مانقورتسازان مدرن (چینیها، روسها، فارسها، انگلیسیهای ضد تورک و صلیبیها) انسانهای تورکی را که می خواهند مانقورتشان کنند، از تمام زیباییهای روحی، جسمی، مادی، معنوی و از تاریخ پرشکوه و فخرآور چندین هزارساله اش، از آداب و رسوم و فولکلور و زبان مادری و فرهنگ عمیق و جهانی اش، و از تمامی ارزشهای ملی، مادی، معنوی، انسانی و هویتی اش "خالی" و "بی بهره" می کنند، و همه تاریخ و میراثهای باستانشناسی، کتیبه ها، مجسمه ها، بناهای تاریخی، اشیاء،

جواهرات نفیس و عتیقه جات جادوانه و بی بدیل چندین هزارساله و حتی جنازه های مرده های مومیایی شده اجدادش را از او می دزدند و برای تاریخسازی برای خودشان از آنها سوء استفاده می کنند. البته این غارت و چپاول فرهنگی تاریخی، سوای تاراج ثروت های طبیعی و خدادادی ملت های تورک مانند معادن روزمینی و زیرزمینی آنها مثل معادن طلا و مس و غیره است. درست همان کاری که جمهوری شیطانی ایران به سردمداری و فرمان شیطان فراماسونر اعظم سید علی خامنه ای مفعول ملعون و با مباشرت یاسر و محسن رفسنجانی پسران استاد اعظم فراماسونری انگلیسی، اکبر هاشمی بهرمانی رفسنجانی تاجیک افغانی الاصل مفعول ملعون دوره دیده در لندن، با عتیقه جات و آثار و اشیای باستانی زیرخاکی ملت تورک آذربایجان در این ۳۷ ساله می کند و همه ثروت های تاریخی- فرهنگی و اشیای باستان شناسی ملت تورک آذربایجان را با "هلیکوپتر" معروفش غارت و به انگلستان و به خدمت ملکه انگلیس پیشکش می کند تا چند صباحی بیشتر بر حاکمیت منحوس ضد تورک و ضد انسان خود ادامه دهد.

زیر و روی خاک آذربایجان را این جمهوری شیطانی در طول این ۳۷ سال چنان غارت کرد که در ۳۷۰۰ سال اخیر چنین غارتی در تمام جهان بی همتا و بی مثل و نظیر است و در زیر ریش و پشم و عمامه و عبا و قبای تشیع منحوس پارسی چنان جنایت و خیانتی از دیدگاه تاریخی و فرهنگی به ما تورکان کرده اند که شاید دیگر هرگز نتوانیم این خسران کبیر را جبران کنیم. اینها حتی به کتیبه های پدران ما هم رحم نمی کنند و پانفارسها و مانقورتها را با لباس کوهنورد و بسیجی و غیره به کوهستان ساوالان، اردبیل، خیاو باستانی، شهر یئری، شیروان دره، قاراداغ و بلندبهای بین سرعین و سرداوا در اردبیل کهن و هر جایی که کتیبه باستانی پرتوتورک داشته باشد، می فرستند که با قلم و چکش به جان کتیبه های کهن باستانی پدران شاه ما بیفتند و حتی از دینامیت برای نابودی آثار باستانی ما تورکان آذربایجان در شیروان دره خیاو (مشکین جعلی) بهره می برند. جالب است: در آذربایجان جنوبی کتیبه ها و سنگ نوشته های باستانی اصیل و حقیقی پرتوتورک قبل از هخامنشی را با دینامیت و قلم- چکش نابود می کنند و در استان ایلامی الاصل و قشقایی نشین فارس و نیز در بیستون کرمانشاه استعمارگران انگلیسی و آمریکایی



بالاخص از دانشگاه شیکاگو امریکا برای ملت مجعول فارس کتیه حک و جعل می کنند (مصدیقی برای پوست شتر مانقورتساز، کلاه معروف مادام العمر مانقورتهها)! این است معنی رمزی عمیق تراشیدن موی جوانان تورک در شگرد و شیوه شیطانی مانقورتساز و ما داستان را این چنین می بینیم و با آن به دیالوگ می نشینیم.

باری مانقورتسازان استعمارگر، استعمارگر و برده ساز چینی، روس، صلیبی انگلیسی، فراماسونر یهودی، فرانسوی، امریکایی، آلمانی، هلندی و نوکران عبد و عبید نژادپرست خودشیفته و ضد تورک فارس، کورد و ارمنی آنها، در طول بیش از ۵۰۰ سال، با نفس و قلم شیطانیشان مدام به انسان تورک گوشزد می کنند که "تو تورک نیستی، اصلا تو هیچ نیستی؛ تاریخی نداری؛ مثل قارچ همین دویست سال پیش از زمین بیرون آمدی، پدران تو چینی و روس و فارس و کورد و ارمنی و مغول (؟) بوده اند. در تاریخ رد و نشانی از اجداد تو نیست. تورک یعنی وحشی؛ تورک یعنی غارتگر؛ تورک با تمدن و شهرنشینی (Oturaqlıq) و فرهنگ و انسانیت (Ərdəm/ Uyğarlıq) و ادب (Sayarlıq/ Ərdəm) و اخلاق بیگانه بود" و امثال این دروغهای ناجوانمردانه و شیادانه. در حالی که در همین غرب آسیا (حساب شرق آسیا و فرهنگ و تمدن چندین هزارساله درخشان تورکها از مرکز چین، سراسر روسیه تا این سوی خزر در آنادولو جداست)، تمدنهایی مثل سومر، ایلام، قوت (قوتتی / کوتی)، ماننا، اورارتو، سابیر، ساقا (ساکا/سکا)، لولوبی، هوری، کاسسی، مادی (موغان)، پارتی، اشکانی و ... همه و همه پدران ما تورکان آذربایجان و تورکیه بوده اند. مانقورتسازان شیطان ضد تورک کوشش در بیگانه سازی همه اینها با ما و نسبت دادنشان به تاجیکهای دری زبان مهاجر از افغانستان و تاجیکستان و نیز کوردها و ارمنیها و حتی روسها دارند. این هویت دزدان بی شرم کار را به جایی رسانده اند که یک فارس در زبان مادریش حتی یک کلمه معادل برای کلمات "درک، فهم و شعور و علم" (هر چهار کلمه عربی)، به جز "دریافت/ دریافتن"، "دانش/ دانستن" و "آگاه شدن / آگاه شدن" ندارد. تازه این کلمات یادشده نیز با اندکی تحقیق و تدقیق علمی جعلی هستند. توضیح این که برساخته و نارسا است چون دریافت به معنی "گرفتن و اخذکردن" هست و در معنی مجازی به درک و فهم اطلاق می شود.

دانش نیز از بن "دان" تورکی است: "تان" (با مصدر تانیماق: شناختن/ دانستن و تانلاماق/ دانلاماق: آگاه کردن، آشنا کردن، سرزنش، تنبیه)، که با پسوند "ش" همراه شده است، که این پسوند نیز از زبان تورکی دزدیده شده است. نظر بهتر این که دانش همان "تانیش" است در همان مفهوم "شناختن" و "دانستن". درباره "آگاه شدن" نیز باید گفت این کلمه بر ساخته، چرا که از لحاظ ساخت زبانشناختی، دستوری و صرفی "ساده" نیست و از فعل معین یا کمکی "شدن" استفاده شده است. ما در فارسی "آگاهیدن" نداریم پس این کلمه در شکل فعلی خود نیازمند فعل معین است. جالب است همین فارس نژادپرست خودشیفته نوکرسفت بی ریشه و بی زبان نوکر استعمار ضد تورک، به من تورک که در زبان مادری زنگین و غنی ام، کلماتی مانند "قاناجاق، آنلاماق، آنلاق، آنلایش، آنیق، آلیلاما، قاورایش، قاوراییم، قانیق، قاورام، قاوراماق، آنقی، آیت، سئزمه، دویمما، باشا دوشمه/ باشا دوشمک، باش آچما/ باش آچماق، باش تاپما/ باش تاپماق، دوشونمک، بیلیمک، بیلگی، بیلمه، بیلیم، بیلینج، بیلیمک، بیلی، و ... یعنی بیش از ۲۷ معادل را دارم "خر" در معانی ضمنی و مجازی بی شعور (شعور عربی است)، نفهم (فهم عربی است که با "ن" پیشوند فارسی کلمه ساخته شده است)، کم هوش می گوید!!! توضیح این که هوش هم تورکی است. همان "اوس/ Us" در معنی عقل و شعور و دانایی است که توسط زبان دزدان فارس تحریف شده است. خوب، این نژادپرستان پانفارس و پان ایرانیست ضد تورک و ضد عرب ایرانی با این زبان جعلی الکن و عجمی خودشان در برنامه تلویزیونی سخیف، موهن و نژادپرستانه "فیتیله" به منظور مغزشویی کودکان معصوم ملت تورک من و دیگر ملت‌های ایران، باشیطنت و خبث ذاتی، و با نفس و نفس شیطانیشان چنین القا می کنند که "کودک تورک آذربایجانی تفاوت میان فرچه توالت و مسواک را نمی داند و با فرچه پر از نجاست توالت دهان و دندانهایش را می شوید!!! ما هم به او می گوییم اگر خودت بی شعور و نفهم و کم هوش و "خر" نیستی پس کو در زبان باستانی و اهورایی و باشکوه خاخام منش و کوروش نشانت (?) کلماتی که معنایشان به درک و فهم و علم عربی دلالت کنند؟ چرا که از دیدگاه جامعه شناسی و روان شناسی زبان وقتی کلمه و اسمی در زبان ملتی وجود داشته باشد نشانه این است که مفهوم، معنی، مصداق و "خود" و

حقیقت آن چیز نیز در ذهن و روح و وجود همان ملت وجود دارد. و وقتی مفهوم فهمیدن (فهم عربی است و مصدر جعلی و دزدی و بر ساخته با "یدن") و درک کردن و علم در زبان شیرین قند و عسل جعلی فارسی وجود ندارد، بهترین نشانه است که خود این مفاهیم و ارزشهای معنوی نیز در این ملت وجود ندارد. ممکن است پانفارسها و پان ایرانیستهای نژادپرست احقر به کلماتی مثل "فرهنگ" ببالند. البته فرهنگ نیز هرگز فارسی نیست و از زبان هندی اخذ (دزدیده!) شده است. شکل حقیقی و اصیل کلمه فرهنگ در هندی "پرتنگ" است، در معنی "یک جا جمع شدن و تمدن و شهرنشینی" (ر.ک. فرهنگ جغتایی-فارسی، ترجمه حسن جهانی اوموداوغلو، صص ۱۶۹ و ۱۲۰). در زبان فارسی کلمه ای که نون غنه (نگ) داشته باشد نداریم. از این رو کلمات "سنگ، فرهنگ، بارهنگ، کلنگ، رنگ" همگی هندی بوده و کلمات دیگر "فشنگ، تفنگ، خدنگ، تُنگ (کوزه سفالین با لوله تنگ)، تنگ، چنگ (چه در مفهوم ناخنها و پنجه و چه در مفهوم ساز موسیقی) و ... " همگی از زبان مادری من، تورکی دزدیده شده اند و به زبان قند و شکر جعلی فارسی داخل و وارد و تزریق (؟) شده اند. در حالی که معادل فرهنگ (هندی)، همان Culture انگلیسی و تمدن (عربی) در زبان تورکی "آردم، اویغارلیق، اوتوراقلیق، ایتینج، بایلالانماق، امکداشلیق" و غیره در تورکی، یعنی زبان مادری من وجود دارد. در ضمن کلمه "جنگ" از کلمات پرکاربرد زبان فارسی، چینی است.

آری! در بررسی ریشه های علل سلطه این نژادپرستان فارس و جسارت، خیانت، خباثت و جنایت آنها در حق ما تورکان آذربایجان در می یابیم که این جسارت را به این تاجیکهای مهاجر نژادپرست نوکر استعمار و خودشیفته، مانقورتهای ما، امثال میرزا فتحعلی آخوندزاده (آخوندوف)، حاج میرزا زین العابدین مراغه ای، عبدالرحیم نجارزاده تبریزی طالبوف، جلال الدین میرزا (پسر فراماسون و خائن فتحعلی شاه)، علی اکبر دهخدا، سید حسن تقی زاده و امثالهم دادند که از ۱۵۰ سال پیش باعضویت خائنانه در لژهای مخوف فراماسونری صلیبی و همکاری با روسها و انگلیسیهای صلیبی ضد تورک به تقویت تاریخ جعلی ایران پارس آریایی همت گماشتند و با نوکری استعمار صلیبی و ترویج هویت، تاریخ و زبان جعلی فارسی و تحقیر ملت تورک، سینه

زخمی مادرشان آذربایجان را به تیر مانقورتسازان ضد تورک ذاتی دوختند. این دردی و زخمی است کهنه و ناسور شده (آجییان یارا / Acıyan yara) که کتابی برای شرح آن لازم است نه این مقام.

از منظر دیگر، پروژه مانقورتسازی در اصل تبدیل یک موجود "پیچیده" به موجودی "ساده"، (ساده در مفهوم منفی آن: منگ، بی مغز) است. ارزشمندترین داشته های انسان، خودی او، حافظه و یاد و یادگیری اش، اصلش، نسبش، مادرش، پدرش و ایل و تبار و ملتش است. در میان اینها روح، ذات، فطرت، طبیعت اصیل و خدادادی یک انسان از همه حیاتی تر، مهمتر و ارزشمندتر است. مانقورت کردن یک انسان، یعنی دور و محروم کردنش از ریشه، ریشه ها (Roots)، "من" (I)، من اصیل و خدادادی، اصل، ذات، فطرت، طبیعت اصیل و خدادادی، نهاد، طبع، خود، جوهر، گوهر، سرشت، خود، خویش، خویشتن، زبان مادری، مادر، پدر، پدران، مادران، شخصیت، هویت، کیستی و چیستی، و بالاخص نژاد، نسب، تبار و ایل و "ملتش" است. کسی که اصل و نسب و ریشه هایش را از دست می دهد؛ فراموش می کند و به سخره می گیرد، از او انتظار ارزشهایی چون متابعت از اصول اخلاقی و هنجارهای انسانی نمی توان داشت. برای همین مانقورتهایی مثل اکبر عبدی، محمد مسلمی و حمید گلی برای خوش خدمتی و چاپلوسی به اربابان برده ساز، نژادپرست و مانقورت پرور (سیستم مانقورتساز ایرانیسم-فارسسیم)، خودشان را آن چنان کوچک، حقیر و رذل می کند که برای رساندن اربابان خود به هدف تورک ستیزی مانقورتسازش دهان خود را به نجاست توالت و صدای باد مقعد ملوث می کنند و برای توهین به ملت عرب (در راستای هدف استراتژیک پان ایرانیستی- پانفارسیستی عرب ستیزی / Anti-Arabism/ Arabophobia) از رکیک ترین و مستهجن ترین کلمات و جملات و "ادبیات توالت / ادبیات مبال" (The Litration of Toilet/ Ayaqyolu Ədəbiyyatı) بهره می برد.

این سلسله مقالات ادامه دارد.

اوجالان ساوالان - جمعه ۲۵/۱۰/۱۳۹۴ 2016/01/15

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسیم داخل و خارج از ایران (۶) - قسمت ششم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29880:1394-11-03-18-53-00&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29880:1394-11-03-18-53-00&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۷) - بررسی و  
تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک  
آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان



**Görmə! Eşitmə! dinmə! düşünmə!**



### پوست شتر

پوست گردن شتر، کلاه پوستی مادام العمر مانقورت، "ابزار اصلی مانقورتسازی کلاسیک"، یعنی "پروژه برده سازی" (Enslavement project / Kölələşdirmə/ Köleleşirme) جوانان ملت تورک بوده است. پوست شتر در گذشته های دور، ابزاری (Tool) برای صدمه زدن به مغز

انسانهای تورک و بیمار کردن آنها، دادن شوکهای روانشناختی به آنها به منظور نابود کردن حافظه و ادراک و "گرفتن حافظه و شعور" از انسان تورک بوده است. گفتیم که در ورژنهای کهن تری از همین داستان مانقورت، یوان یوانها به جای پوست شتر، از پوست گاو میش / گاو وحشی استفاده می کردند. هرچند امروزه دیگر شیوه و شگرد باستانی یا قرون وسطایی مانقورتسازی نوجوانان و جوانان تورک با پوست شتر یا پوست گاو میش موضوعیتی ندارد، اما همین "پوست شتر" (Dəvə / Skin of Camel dərisi) به عنوان رمز و سمبول و نشانه ای برای مفهوم "ابزار مانقورتسازی" بهتر است در ترمینولوژی حرکت ملی ملت تورک آذربایجان و حرکتهای آزادیبخش ملت تورک جهان وارد و ترویج شود. فشار بی امان همین پوست شتر، که همراه با اشعه آفتاب داغ بیابان و شکنجه با گرسنگی و تشنگی اجباری وحشتناک بوده است، سبب منگ شدن و مانقورت شدن انسان تورک می شده است. با نگاه به این عنصر مهم و محوری بر اساس سمبولیسم به نکاتی می رسیم که بسیار ارزشمند هستند.

### پوست شتر، نمادی از دگمها و ایدئولوژیهای نژادپرستی ضد تورک

پوست شتر یوان یوانها در داستان پرمعنای مانقورت نماد مهم و عجیبی است. این پوست نحس و پلید، از گردن "شترهای پر موی" یوان یوانها جدا شده است که نژاد خاصی دارند و بر خلاف "آغ مایا"، شتر نایمان آنا، نماد سرمایه ها و گنجینه ها و استعدادهای مادی و معنوی ملت تورک، که دارای پشم و موی کم پشت و قابلیت دویدن و راه رفتن زیاد است، این شترهای کوتاه قد دارای پشم فراوان و پوست زمخت و سخت هستند، همان پتانسیلها و ابزاری که به درد پروژه مانقورتسازی یوان یوانها می خورند.

پوست پر پشم یوان یوانها در داستان به عنوان "پوست دوم"، پوست مصنوعی و عاریتی و اضافی، و پشم پر پشت آن پوست زمخت، چنان به پوست سر مانقورت می چسبد که عملاً با آن یکی شده و خودش به جانشین پوست و موهای طبیعی زیبا و پرپشت مانقورتهای بدل می شود (پوست و موی دوم). گفتیم که در ورژنهای کهن تر همین داستان یوان یوانها پوست سر کسانی که می خواستند مانقورت کنند زنده زنده می کردند و سلاخی می کردند و پوست گاو میش به جای پوست سر



انسانهای تورک می بستند. این پوست کندن سر انسانهای زنده سمبولیسم عمیق و عجیبی دارد. گفتیم که این پوستهای حیوانات چنان به سر انسانهای تورک می چسبید که عملاً به پوست سر آنها تبدیل می شد: این پوست پر پشم زمخت و سخت و این پشمهای پرپشت، نمادی از ایدئولوژی، جهان بینی و طرزفکر دگماتیک بیگانه، نژادپرستانه و ضدبشری ضد تورک است (ایدئولوژی نژادپرستانه ضد تورک کمونیستی روسی و چینی، ایدئولوژی نژادپرستانه ضد تورک پان ایرانیسم آریایی پرست پارسی - ایرانی و ایدئولوژی نژادپرستانه تشیع ضد تورک یا پان ایرانیسم آریایی یا تشیع پارسی یا تشیع مجوسی که هم اکنون پارادایم سیاسی حاکم بر ایران است) که جانشین طرزفکر، ایدئولوژی و طرز فکر اصیل، انسان دوستانه سنتاسکولار و جهان بینی جهان دوستانه انسانهای تورک می شود. ایدئولوژیهای نژادپرستانه ضد بشری ضد تورک و ضد انسان جانشین موهای زیبا، پرپشت، طبیعی و اصیل تورکها (طرزفکر، جهان بینی و ایدئولوژی بومی، اصیل، آزاداندیش و سنتاسکولار و انسان دوستانه تورکها) می شود. این ایدئولوژی دشمن یک دروغ، فریب، خیانت، خباثت و جنایت آشکار علیه کل تورکان جهان و البته تورکان آذربایجان است.

در دور سر همه مانقورتهای ملت تورک در تمام جهان این پوست شتر منحوس عاریتی نامرئی دیده می شود که با توجه به حرکت ملی ملل تورک جهان از جمله حرکت ملی ملت تورک آذربایجان جنوبی نمادی از دگم اندیشیهای نژادپرستانه ضد تورک ایرانی/فارسی، روسی، چینی و صلیبی است.

### **پوست شتر، رمزی برای دگمها و تکنیکهای نژادپرستانه ضد تورک مانقورتساز**

پوست شترهای مانقورتساز آذربایجان جنوبی و کل ایران ایدئولوژیهای متصلب یا دگمهایی هستند که حافظه، شعور، ادراک، عقل، هوش، قوه تشخیص و تمییز، علم انسانهای ملت تورک و ملل دیگر ایران را هدف می گیرند و نابود می کنند. ایدئولوژیهای نژادپرستانه مانقورتساز و هویت ستیز ضد تورک، دگم (Dogma) هستند و دگم تعریف مشخص و معینی دارد. دگم: باورها، مفاهیم و عقایدی که توسط برخی از انسانها پذیرفته شده است و آنها به عنوان اصل مسلم و قطعی و خدشه

ناپذیر، هرگز اجازه شک و تردید و چون و چرا در آن باورها، مفاهیم و عقاید به خود و دیگران نمی دهند. به عبارت دیگر دگم به باورها و مفاهیمی گفته می شود که معتقدین به آن‌ها، معنی تحلیلی و دقیق آن مفاهیم را نمی شناسند، ولی حاضر به چرا و چون و چند درباره آن نبوده و در نتیجه بر خلاف مفاهیم علمی، معتقدین دگم ها هرگز حاضر و قادر به تغییر یا تکمیل ایده های ثابت ایدئولوژیک سیاسی یا مذهبی خود نیستند. آنان یا در ایمان خود پابرجا تر شده اسیر تعصبات می گردند (کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، ۱۳۸۶، ص ۱۴). در بررسی تاریخ معاصر آذربایجان جنوبی و ایران در سده اخیر ما با چندین نوع دگم مانقورتساز (پوست شترها) مواجه می شویم که بررسی تحلیلی مهمترین آنها می تواند ما را در درک علت تکوینی مانقورت و مانقورتیسم و چاره این درد عظیم و اساسی و کشنده یاری دهد. ما در این مجال سه دگم مهم را نام می بریم:

#### - پوست شتر مانقورتساز ایران پرستی یا فارس پرستی افراطی:

این پوست شتر نژادپرستی، ضد تورک و ضد عرب یا دگم ایدئولوژی ایرانیسیم/ فارسیسیم یا پان ایرانیسیم/ پان فارسیم که در سده اخیر دگم غالب حاکم بر ذهن انسان ایرانی از هر ملتی، البته به استثنای هویت طلبان و حق طلبان ملل زیر ظلم تورک و عرب و امثالهم، بوده و هنوز هم هست. این دگم ثمره کوششها و توطئه های مداوم بیش از پانصد سال استعمار نژادپرست ضد تورک و ضد عرب صلیبی غرب (انگلستان، روسیه، فرانسه، هلند، آلمان، آمریکا و ...) به سردمداری انگلستان صلیبی ضد تورک ذاتی است که هویت سازی و تاریخ سازی دورغین برای تضعیف ملت تورک کردند. نوکران عبد و عبید و احقر فراماسونر ملا- سید و غیرملا- سید فارس و غیر فارس و به ویژه مانقورت در ایران که از ۲۰۰ سال پیش به صورت سازمان یافته در لژهای مخوف فراماسونری جذب، تعلیم و آماده شدند و هنوز هم جذب و تعلیم و آماده می شوند.

#### - پوست شتر مانقورتساز کمونیسیم ایرانی - فارسی نژادپرست ضد تورک:

این دگم فارس پرست، روس پرست و چینی پرست یا دگم ایدئولوژی کمونیسیم استالینیستی - لنینیستی ضد تورک، ایران پرست، فارس پرست، روس پرست، چینی پرست، کورد پرست و ارمنی پرست (در یک کلمه ضدتورک پرست) با مهارت خود را زیر پوشش و پرده دفاع از کارگران و

رنجبران پنهان کرده است، بدترین خیانتها را به حرکت ملی آذربایجان جنوبی از زمان پیشه وری کبیر تا کنون کرده است. این دگم جالب ترین دگم است چون اساس و پایه کمونیسم بر نفی شوونیسم نژادپرست انحصارگرا و توتالیترا و نیز خرافات ناسیونالیستی-شوونیستی این الگوی فکری، حاکمیتی و گفتمانی است اما این ایدئولوژی منحوس کمونیسم پان ایرانیستی در نژادپرستی ضد تورک از همتای ایرانی و مذهبی خود نیز پا را پیش تر می نهد و به طور مثال مانقورتهای کمونیست، با فارسها، ارمنیها، روسها و کوردهای ضد تورک در نسل کشی بی رحمانه هموطنان هم نژاد و همخون و همزبان تورک خود عملاً وارد میدان می شوند!!!

**- پوست شتر مانقورتساز مذهب نژادپرستانه تشیع فارسی یا تشیع مجوسی:**

این دگم از دو تای دیگر خطرناکتر، خبیثانه تر و ریشه دارتر است. این دگم همان الگوی سیاسی-ایدئولوژیک "فارس- شیعه/ شیعه- فارس" است که هم اکنون از لحاظ سیاسی حاکم ایران است و به نامهای مختلفی چون تشیع فارسی، تشیع زردشتی، تشیع شعوبی، تشیع باطنی پارسی، اسلام آریایی و ... در حرکت ملی آذربایجان جنوبی شناخته و روی آن بحثها، بررسیها و تحقیقات و تدقیقات ارزنده ای شده است. این جانب نیز در کتاب "ایران یا ارن" خودم به توصیف تاریخی و تحلیلی این الگو و گفتمان شیطنی و نژادپرستانه ضد تورک، ضد عرب و ضد انسان از شعوبیگری تا نوشعوبیگری به صورت مبسوط پرداخته ام و نیازی به دوباره کاری نمی بینم.

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_jdownloads&Itemid=27&view=viewdownload&catid=2&cid=697](http://azoh.info/index.php?option=com_jdownloads&Itemid=27&view=viewdownload&catid=2&cid=697)

مانقورتهای ضد تورک، به عنوان دگماتیک ترین نژادپرستانی که به "خودزنی و خودکشی هویتی" می پردازند، در تمامی دنیا حاضر نیستند از دگمها و ایدئولوژیهای احمقانه و نژادپرستانه ضد تورک که مکاران ضد تورک روسی، چینی، فارس، کورد، ارمنی و صلیبی در سر و مغز آنها حفته کرده اند به هیچ وجه دست بردارند. و به هیچ وجه اجازه نزدیک شدن به حریم شیطنی این دگمها را نیز به ما هویت طلبان و حق طلبان روشنر، بیدارساز و افشاگر ملت تورک نمی دهند. همان گونه که در داستان مانقورت نیز همین مورد را به صورت سمبولیک و تصویری می خوانیم که مانقورت "سفت و سخت از کلاه پوستینی که تا بناگوشش پایین آمده است، می چسبد و می

ایستد... برای چنین مانقورتی عذابی بدتر از این نیست که بگویی بیا سرت را به بخار بدهم و پوست (شتر) را از سرت بکنم! مثل اسب نر چموش جفتک می اندازد و تلاش و تقلا می کند. هیچ کس را به نزدیکی سرش راه نمی دهد. این مانقورتهای هیچ وقت پوستین را از سرشان نمی کنند و با همان پوستین نیز می خوابند!" و در جای دیگر وقتی نایمان آنا (قهرمان رهایی بخش ملت تورک) می خواهد به پوست شتر روی سر مانقورت دست بزند: " نایمان آنا در حالی که می گفت: "بگذار ببینم آنها چه بلایی بر سرت آورده اند" دست به سوی سر او دراز کرد. مانقورت در همان لحظه کنار جهید و با دستهایش پوست شتر را سفت و سخت چسبید و دیگر به طرف مادرش نگاه نکرد. زن فهمید که سرش را و بلایی را که بر سر پسرش آورده اند، هیچ وقت نمی تواند به یاد او بیاورد".

احمد کسروی مانقورت اعظم و دروغ بزرگی به نام "آذری" خطرناکترین و رایج ترین

پوست شتر مانقورتساز تاریخ



وقتی که من هویت طلب حق طلب بیداربخش ملت تورک می خواهم در بحث با هر مانقورتی بحث را به حقوق اساسی بشری ملت تورک در آذربایجان جنوبی و کل ایران و جهان، مانقورت فورا عقب می جهد و پوستین منحوس دور سر، مغز و شعورش را سفت و سخت می چسبد و می گوید: "ما که تورک نیستیم ما آذری هستیم! نژاد ما نژاد تورک نیست آذری و ایرانی (!؟) است! زبان ما هم آذری بوده و ما باید هر طور شده این زبان را پیدا کنیم (!؟) و تورکی را کنار بگذاریم و آذری حرف بزنیم!" و وقتی به او می گویم مگر این زبان اصیل گم شده است که پیدایش کنیم؟! مگر از این زبان باشکوه اصیل و ۲۴ عیار ایرانی الاصل اهورایی و کوروش و داریوشی و خاخام منش هیچ سندی، کتابی، یک تکه کاغذی، نوشته ای، کتیبه ای یا حتی یک بیت شعری وجود ندارد؟ فوراً پانفارسها تعدادی رباعی به زبان تالشی یا تاتی قدیم به دست مانقورت می دهند و می گوید "بفرما! این هم زبان آذری!" و وقتی به او می گویم "بابا این که تالشی و تاتی است. و دوستان تات و تالش آذربایجانی ما که حی و حاضرند و با خوبی و خوشی و برادری کنار ما تورکان زندگی می کنند، این دوستان تات و تالش ما تصدیق می کنند که این شعر و این زبان مال آنهاست. مگر ما باید تات و تالش شویم؟! تورک بودن چه ایرادی دارد که ما باید تورک بودن خود را رها کنیم و زبان تورکی را بکشیم و تات و تالش شویم؟! می گوید: "دوست داری دوست داشته باش نداری نداشته باش! همینه که هست (منطق بی منطقی: "س...یم خیاردی/ یئسن ده بودور یئمه سن ده بودور") ما باید تا جایی با این زبان وحشی تورکی مبارزه کنیم تا آن را کاملا نابود کنیم! این فرمایش بزرگ احمد کسروی، پیشوای بزرگ ماست: ما باید به زور ملت تورک را آذری کنیم! حالا هیچ فرق نمی کند یا زبان تالشی را حرف بزنیم یا تاتی را! مهم این است که استغفرالله و اعوذ بالله، خدای نکرده و خاک تو دهانم و چشمم و گوشم و سرم تورک نشویم!"

### ایران نباید تجزیه شود!

هدف و ترجیح بند همه این کوششهای شبانه روزی خبیثانه، رذیلانه، نژادپرستانه و شیطانی همین است: "ایران نباید تجزیه شود!" ایران نباید تجزیه شود حتی اگر جمهوری شیطانی ایران با زدن بیش از ۱۰۳ سد جلوی رودهای حوضه آبریز دریاچه نمک اورمو و خیزاندن عمدی بیش از

۲۰ میلیارد تن نمک جگرسوز عملاً سبب نسل کشی بیش از ۱۴ میلیون انسان تورک می شود. ایران نباید تجزیه شود حتی اگر جمهوری شیطانی ایران با تاراج بی امان و بی محابای ثروتهای خدادادی ملت تورک آذربایجان، معادن غنی طلا، مس و مواد معدنی و انتقال آن ثروتهای عظیم که به قول حسن دمیرچی بیش از ۱۰ برابر پول نفت ارزش دارند، عملاً آذربایجان و ملت تورک را در کویری پرنمک و بی سرمایه رها کرده و می کند. ایران نباید تجزیه شود حتی اگر جمهوری شیطانی ایران با کوردپرستی و با حمایت بی دریغ مادی و معنوی از تروریسم ضد تورک کورد و جمعیت کوردهای مهاجر اشغالگر آذربایجان غربی قصد دارد همان گونه که روسها ارمنیها را در مقابل تورکان مظلوم آذربایجان شمالی تجهیز و تحریک و کمک کردند تا نسل کشی بزرگ و اشغال خاک آذربایجان را عملی کنند، همان سیاستها را پیش گرفته است و روز به روز با تجهیز و پروردن احزاب و گروههای تروریستی کوردی، چهره کریه ضد تورک خود را بیشتر نشان می دهد. ایران نباید تجزیه شود حتی اگر هزاران سرباز، درجه دار و افسر تورک به اسم خدمت سربازی و دیگر بهانه ها جلوی گلوله های ناجوانمردان کوردهای تروریست بروند و بی سر و صد در قبرستانهای آذربایجان دفن شوند و نیز زمینه های نسل کشی گسترده ملت تورک آذربایجان در روستاها و شهرهای مظلوم آذربایجان غربی هر روز که می گذرد آماده تر و مهیا تر شود تا "روز بزرگ: جشن آدمکشی و نسل کشی بزرگ ضد تورک فارسها و کوردهای ضد تورک". ایران نباید تجزیه شود ... آری! ایران نباید تجزیه شود این تنها شعار و مانیفست پانفارسها و مانقورتهای ضد تورک است که از گوشت و خون و استخوان لاغر و تکیده ملت تورک آذربایجان می تراشند و در دهان کثیف خودشان و اربابان صلیبی شان می گذارند. آری ایران خانم نباید تجزیه شود. اما این ایران خانم اهریمنی پنج قلو حامله است و به زودی خواهد زایید. حتی اگر میلیونها تورک و تورکمن و عرب شهید شوند و میلیونها پانفارس و پانکورد مردار گردند، ایران خانم خواهد زایید. چاره ای برایش نیست. چون اگر نژاد خودش (فارسستان) نیز همراه با آذربایجان، تورکمنستان، بلوچستان، عربستان و کوردستان خواهدمرد.

این کل مانیفست مانقورتیسم ضد تورک در ایران، برای مثال مانیفست سایت مانقورت پرور "آذریها" و صدها و هزاران سایت نژادپرست پان ایرانیستی است. سایت آذریها برای این اسم خود را چنین گذاشته و مثلاً "آذربایجانیهها" نگذاشته است که به خوبی می داند که این نام آذریها، به مثابه مکارانه ترین، رایج ترین، نژادپرستانه ترین، خبیثانه ترین و ضد انسانی ترین "پوست شتر مانقورتسازی" است که بر سر میلیونها انسان از ملت تورک آذربایجان در آذربایجان جنوبی و کل ایران گذاشته شده است. این نام برای حمله با اساسی ترین و کانونی ترین شاخصه هویتی ملت تورک آذربایجان به قصد نابودی آن، یعنی "هستی ملت تورک آذربایجان، هویت اصیل ملت تورک آذربایجان و زبان اصیل مادری تورکی ملت تورک آذربایجان" جعل شده است برای همین از ارزش پارادایمی و گفتمانی بنیادی و بنیادین برای پارادایم و گفتمان نژادپرستانه ایرانی-فارسی در ایران و خارج از ایران برخوردار است. به طوری که به عیان شاهدیم که همین کلمه "آذری" با توجه به بار معنایی سیاسی-ایدئولوژیک نژادپرستانه ضد تورک و پان ایرانیستی-فاشیستی آن که به شدت توسط حاکمیت‌های پهلوی و جمهوری شیطانی ایران تبلیغ و ترویج شده است، سبب مانقورت ضد تورک شدن میلیونها انسان تورک آذربایجانی، چه دانشگاهی و با سواد و چه بی سواد شده است. مانقورتهایی که در جریان شکست ظاهری (و نه قطعی) حکومت ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۵.۵ ش / ۱۹۴۶ م. قبل از ایرانچیهای خبیث دست به کار شدند و با نسل کشی پاکترین و بهترین و غیورترین فرزندان ملت تورک آذربایجان لکه ننگی بر پیشانی ملت تورک آذربایجان تا ابد باقی گذاشتند.

عمق خباثت، خیانت، جنایت، کینه و دشمنی نژادپرستانه پان ایرانیسم صلیبی ضد تورک و مانقورتهای دست پرورده آن در همین اعتقادات و دگمهای ضد انسانی نژادپرستانه ضد تورک نهفته است؛ اعتقادات و دگمهایی که هیچ انسان بی طرف دیگری در هیچ جای دنیا به خود اجازه نمی دهد که حتی به آن فکر کند و به آن نزدیک شود و دهانش و مغز و فکرش را با این نجاستهای بدبو بیالاید، اما بیش از صد سال است که همین نجاسات نژادپرستانه نقل دهان اهریمنان نژادپرست ایرانی، پانفارسهای ایرانچی و مانقورتهای بدتر از آنها در ایران پارس پرست

اهریمنی است که مدام و همیشه و پیوسته بارها و بارها آن را نشخوار می کنند و بر صورت انسانهای بی طرف و غیرمانقورت آروغ می زنند و می خواهند کل ملت تورک را در آذربایجان جنوبی و ایران و خارج از ایران یا نابود کنند (نسل کشی سیاسی) یا آسیمیله و مانقورت کنند (نسل کشی فرهنگی).

### یا آذری شو یا بمیر!

شعار و توصیه نژادپرستان خبیث و خائن و جانی ایرانی-فارسی به ما ملت تورک آذربایجان و کل ایران این است: "یا آذری شو یا بمیر!" آیا این طرز فکر نژادپرستانه شما را یاد هیولایی به نام آدولف هیتلر و رفتار او نسبت به یهودیان آلمان و کل اروپا نمی اندازد؟ پس چرا اسرائیل، انگلستان، روسیه، آمریکا، فرانسه، آلمان و کشورهای دیگر غربی که داد حقوق بشر دارند و هنوز که هنوز است، با همه توان با نوشتن هزاران هزار مقاله، کتاب و تولید هزاران فیلم مستند و سینمایی و با تمام توان در اروپا و آمریکا با هیتلر، هیتلریسم و نژادپرستی آریایی می جنگند، در ایران و خارج از ایران نه تنها با پان آریانیسم ضد تورک و ضد عرب ایرانی نمی جنگند بلکه با دل و جان و با تمام امکانات و سرمایه گذاری مادی و معنوی و با تمام پتانسیل شیطانی خودشان، مواد اولیه و خوراک فکری-ایدئولوژیک (ابزار مانقورتسازی) نژادپرستی آریایی را به صورت گسترده و در قالب کتابهای بی شمار، مقاله های بی شمار، فیلمها و تبلیغات ضد علمی استعماری بی شمار در تمام رسانه های فارسی زبان خودشان، تحت عناوین فریبنده مثل ایران و تمدن ایرانی، ایران فرهنگی و امثال این دگمها و خرافات ابلهانه نژادپرستانه در اختیار هر سه دگم مانقورتساز یادشده در فوق قرار می هند (مثل تلویزیونهای بی بی سی فارسی، صدای آمریکا، رادیو فردا، رادیو زمانه، دویچه وله و ...)? آیا این نشان از شعاربودن و دروغ بودن این ادعاهای زیبا ولی دروغ و توخالی نمی دهد؟

### آذری یعنی مانقورت

"ما خودمون آذری هستیم ولی مثل اینها نیستیم!" "ما خودمون آذری هستیم ولی مثل اینها فکر نمی کنیم!" غرض از "اینها" در این جملات، ما حق طلبان مبارز هویت طلب و استقلال خواه



تورک آذربایجان هستیم. این جملات برای هر تورک آذربایجانی آشنا هستند. مانقورتهای آسیميله شده بعد از شنیدن حرفهای حق ما هویت طلبان حق طلب آزادیخواه و استقلال طلب ملت تورک آذربایجان بارها همین جملات را به زبان و قلم می آورند. برای همین است که ما هویت طلبان، آزادیخواهان، حق طلبان، استقلال طلبان و مبارزان ملت تورک آذربایجان از کلمه "آذری" به شدت متنفریم. چرا که "آذری یعنی مانقورت".

ما از کلمه آذری به اندازه خود کلمه مانقورت متنفریم چون به روشنی دریافته ایم که این کلمه شیطانی استعماری نژادپرستانه ضد تورک از مطبخ استعمارگران صلیبی روسی و انگلیسی مثل «انجمن سلطنتی آسیایی لندن» یا "انجمن آسیایی همایونی لندن" (لژ فراماسونری انگلیسی که اغلب فراماسونهای حاکم بر ایران چه ملا و چه غیر ملا سر در آخور آن داشته و داند) و نیز محفل صلیبی- فراماسونری روسی «آکادمی زبان شناسی لنینگراد» برآمده است و شواهدی بر عضویت دائمی احمد کسروی در این دو کانون توطئه فراماسونری- صلیبی در دست هست. برای مثال ر. ک. به مقاله زیر:

<http://vista.ir/article/272350/%DA%A9%D8%B3%D8%B1%D9%88%DB%8C-%DB%8C%DA%A9-%D9%81%D8%B1%D8%A7%D9%85%D8%A7%D8%B3%D9%88%D9%86-%D9%86%D8%A7%D8%A8#>

همین مانقورت نشان دار و فراماسون استاد اعظم، مفعول شده (مفعول به معنی حقیقی و حقوقی کلمه، یعنی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته مثل اغلب فراماسونهای بزرگ ملا- سید و غیرملا- سید در لژهای فراماسونری بریتانیای کبیر!) و مانقورت گشته در انگلستان و در کارخانه مانقورتسازی صلیبی ضد تورک فراماسونری "انجمن سلطنتی آسیایی لندن" با افتخار می نویسد: "من که در اینجا ایستاده ام، زبان مادرزادی من ترکی بوده ولی همه می دانند که چه کوششهایی به کار می برم که آن زبان از ایران برافتد؛ ترکی برافتد!!! آری! استعمار مکار صلیبی نژادپرست ضد تورک شیطان صفت انگلستان چنین عمل می کند. می گویند شیطانی از انسانها، با سخن چینی میان دو قوم و بدگویی از این به آن و از آن به این سبب جنگ میان آن دو و کشته شدن انسانهای بی

گناه زیادی شد و رفت که ببیند استاد اعظمش شیطان بزرگ (Grand Satan) چه می کند و در ضمن مژده این پیروزی شیطانی را نیز به استادش بدهد. دید که ابلیس بزرگ سرگرم وسوسه کردن یک زن و مرد است که در خلوت زنا کنند. با عتاب به شیطان بزرگ گفت "من با دو به هم زنی و خبرچینی بین دو قوم جوی خون راه انداخته ام آن وقت تو با این همه ادعا و دبدبه و کبکبه به کار بی اهمیت یک زن و مرد مشغولی؟! شیطان اعظم گفت: "من می دانم چه می کنم چون اگر اینها را وسوسه نکنم و این دو با هم زنا نکنند شیطان تخم حرامی مثل تو به وجود نمی آید که عالمی را به خون بکشد!" انگلستان، این شیطان بزرگ صلیبی نژادپرست ضد تورک نیز از دویست سال پیش همین کار را کرده است. به جای مداخله مستقیم در امر تورک ستیزی و تورک کشی، با باز کردن صدها لژ کوچک و بزرگ فرماسونری و تربیت امثال احمد کسروی و نوشتن و دادن دروغنامه های نژادپرستانه ای چون "آذری، زبان باستان آذربایجان" به دست این مانقورت اعظم سبب شده است که میلیونها انسان تورک فریفته و مانقورت ضد تورک شوند و صد سال پتانسیل نخبگان حق طلب و هویت طلب ملت تورک آذربایجان، با هدف طلب هویت دزدیده شده با منقار کرکسهای صلیبی، صرف جواب دادن به "آذری"، این اصطلاح دروغ نژادپرستانه شود. دهها و بلکه صدها مقاله درباره رد این نظر شیطانی نژادپرستانه ضد تورک در آذربایجان جنوبی نوشته شده است. که البته بجا و به مورد بوده است اما با توجه به حجم نوشته ها گمان می رود کافی است که تنها یکی از مقالات مثل مقاله دکتر حسین محمدزاده صدیق را در پاسخ همه پانفارسها و مانقورتهای ارائه کنیم و به دنبال مسائل مهمتر خودمان از قبیل جلوگیری از خشک کردن عمدی دریاچه نمک اورمو به دست جمهوری شیطانی ایران و نسل کشی نرم و بی صدای ملت تورک آذربایجان، جلوگیری از غارت معادن و سرمایه های روزمینی و زیرزمینی ملت تورک آذربایجان به دست جمهوری شیطانی ایران، تهیه سلاحهای گرم و سرد در شهرها و روستاهای مرزی و پرخطر آذربایجان جنوبی و تمهید مقدمات برای حمله قریب الوقوع نژادپرستان نسل کش ضد تورک و اشغالگر پانفارس، پانکورد و حامیان روس و ارمنی آنها و البته به فکر استقلال مملکتمان و آزادی ملت تورک خودمان نیز باشیم.

اهمیت اصطلاح جعلی و شیطانی انگلیس ساخته و فارس پرورده آذری در بررسی تحلیلی مانقورت و مانقورتیسم در حرکت ملی ملت تورک آذربایجان به حدی اساسی و کانونی است که به قطع یقین می توان گفت و نوشت که هر تحقیقی، مقاله ای، نوشته ای، کتابی، نظری بدون نام بردن و بررسی مانقورت نشان دار فراماسون اعظم، احمد کسروی پلید خائن شیطان، در آذربایجان جنوبی نوشته شده باشد، ناقص و نارسا خواهد بود. ضربه ای که استعمار صلیبی ضد تورک به دست کسروی خائن خبیث به ملت تورک آذربایجان زده است، بدترین، کشنده ترین، ناجوانمردانه ترین، نژادپرستانه ترین، خبیثانه ترین، خائنانه ترین و جنایتکارترین ضربه بود. چرا که کل ایدئولوژی و جهان بینی ضد تورک استعمار صلیبی را تئوریزه و ایدئولولیزه کرد. این تئوری دامنه مانقورتسازی را از سطح عوام و از تهران، این "بزرگترین کارخانه مانقورتسازی در کل تاریخ بشریت" به تبریز و کل آذربایجان جنوبی کشاند. این توطئه جنایتکارانه صلیبی و این دروغنامه کثیف، ضد بشری و نژادپرستانه اصل موجودیت و وجود و هستی ملت تورک آذربایجان را به عنوان یک ملت مستقل نشانه گرفت. بر اساس این ایده نژادپرستانه کثیف ضد انسانی چنین به ملت تورک آذربایجان و کل ملت‌های ایران القا شد که تورک‌های ایران، "نژادشان تورک نیست بلکه آذری و ایرانی است!" این دقیقا به این مفهوم است که تورک‌های ایران، از جمله تورک‌های آذربایجان، تورک نیستند، بلکه "مانقورت" هستند! مگر یوان یوانها بعد از پروژه مانقورتسازی به جوانان تورک نایمان نمی گفتند: "تو نایمان نیستی، تو تورک نیستی، تو مانقورت هستی". نام آذری هم دقیقا و بی هیچ تردیدی همین است. این همان ایده کثیف و سر تا پا دروغ و جنایت فراماسونری بریتانیایی است که برای حمایت و جانبداری بی دریغ از نژادپرستی ایرانی- فارسی جعل شد چرا که تورکان از دیرباز بزرگترین و پرجمعیت ترین ملت ایران بوده و هنوز هستند و برای ساختن حاکمیت و دولت-ملت فارس در زیر پوشش فریبنده ایران، باید با یک ایدئولوژی شیطانی نژادپرستانه کاری می کردند که ملت تورک خودش را ایرانی- فارس بداند نه تورک. با حيله گری شیطانی چنین دروغ بزرگی را در صد سال اخیر در مغزهای همه نسلهای تورک آذربایجان کردند که "در ایران تورک نداریم بلکه تورک زبان داریم؛ هر انسانی در ایران زندگی می کند، غیر تورک

است و نژاد همه تورکهای ایران، آذربایجانیهها، قشقاییها، تورکان افشار خراسان و حتی تورکمنها، ایرانی است!!! مانقورتهایی چون احمد کسروی، سیدجواد طباطبایی و مازیار اشرفیان بناب مروج چنین نژادپرستی ضد تورک رسوایی هستند. خلاصه کنیم به نظر من اگر فردای استقلال آذربایجان جنوبی مجسمه اشخاص نژادپرست ضد تورک را به عنوان شیاطین مجسم ضد تورک و ضد آذربایجان، و سمبولهای نژادپرستی ضد تورک ایرانچی - فارسچی - صلیبی برای سنگ زدن و تف انداختن و ... همه انسانهای تورک، قرار باشد در تبریز یا تهران بر پا کنیم، علاوه بر مجسمه رضا پالانی و محمدرضا پالانی (سمبولهای ایران پرستی یا فارس پرستی افراطی) و خمینی هندی و خامنه ای نجفی (سمبولهای مذهب نژادپرستانه تشیع فارسی یا تشیع مجوسی) بی شک بهتر است شیطان بزرگ دیگر، احمد کسروی همین مانقورت کبیر به عنوان سمبل مانقورتیسم ضد تورک و ضد آذربایجان در کنار سمبولهای شیاطین ضد تورک دیگر باشد. ضربه کشنده ای که احمد کسروی مانقورت به موجودیت ملت تورک آذربایجان زده است هیچ کس، تکرار می کنم هیچ کس، نزده است. بی دلیل نیست که بهرام مشیری، ایدئولوگ نژادپرست تلویزیون پارس تی وی در ماهوراه و در برنامه هایش، عکس احمد کسروی را در کنار ستارخان و مصدق پشت سرش نصب می کند: سه تورک سمبولیک که خواسته یا ناخواسته با ایران پرستی و فارس پرستی احمقانه یا خائنانه خودشان سبب برافتادن حاکمیت تورکان بر ایران و حاکمیت پانفارسهای ضد تورک عقده ای نژادپرست بر آذربایجان جنوبی و کل ایران شدند.

**سمبولیسم عناصر مانقورتساز بیابان، اشعه آفتاب داغ شکنجه با گرسنگی و تشنگی اجباری و بسیار هولناک همراه با فشار بی امان پوست شتر**

در سیستم مانقورتسازی نوین که ما در صد سال اخیر در ایران شاهدیم، دیگر انسانهای تورک را با سر تراشیدن و شکنجه با پوست شتر و بیابان و آفتاب داغ و گرسنگی و تشنگی و امثالهم شکنجه و مانقورت نمی کنند، اما همراه با شیوه های سرکوبگر قدیمی، مثل تحمیل گرسنگی و ایجاد قحطیهای مصنوعی در آذربایجان جنوبی برای کوچاندن میلیونها انسان تورک به تهران و شهرهای فارس نشین ایران برای آسیمیلیاسیون و مانقورت کردن نسلهای ملت تورک (روش حاکمیت رضا

پالانی عقده ای ضد تورک که در حاکمیت پسر جنایتکارش و جمهوری شیطانی ایران نیز دوام یافت)، شیوه ها و استراتژیهای خبیثانه و نژادپرستانه نوین و پیشرفته و روان شناسانه تری مثل تمسخر، تحقیر و جوک گوییهای نژادپرستانه ضد انسانی علیه تک تک انسانهای ملت تورک، تقلید لجه طبعی و خدادادی انسانهای تورک وقتی به زبان فارسی حرف می زنند؛ توهین مستقیم و غیرمستقیم به تورکان، تحقیر زبان تورکی، تاریخ پرافتخار تورکان و توهین نژادپرستانه به انسانهای برجسته و نخبه ملت تورک آذربایجان به همراه رواج آموزش و پرورش اجباری به زبان فارسی برای از میان برداشتن زبان تورکی و غیره برای مانقورتسازی میلیونها انسان به کار می برند که شرح اندکی از هزاران از این شیوه های شیطانی نژادپرستانه در کتاب ارزنده و علمی و آکادمیک "علل و شاخصه های تغییر زبان ترک های تهران" از نویسنده ارجمند ملتچی تورک، "عباس داورنیا" آمده است (برای نمونه ر.ک. صص ۷۶-۷۷ کتاب مزبور). این جانب خواندن این کتاب بسیار ارزشمند و علمی و آکادمیک را به تمام جوانان تورک آذربایجان، به ویژه دانشجویان، استادان دانشگاهها و به ویژه معلمان ارجمند تورک در تمام ایران توصیه می کنم. خوشبختانه سایت آذوح، با درایت و تیزهوشی و احساس مسئولیت گردانندگان ملتچی تورک خودش، داندلود این کتاب را که در سال ۱۳۸۵ چاپ شده و به چاپ بعدی نرسیده، (یا عوامل مزدور حاکمیت جمهوری شیطانی نگذاشتند که برسد)، با کیفیت عالی، درج کرده است:

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29656:1394-10-17-23-19-11&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29656:1394-10-17-23-19-11&catid=2:10&Itemid=18)

هرچند محقق ارجمند، عباس داورنیا در این کتاب ارزشمند به شیوه های عمده آسیمیلاسیون و مانقورتسازی ملت تورک در ایران و به ویژه در "تهران، بزرگترین کارخانه مانقورتسازی جهان در طول تاریخ بشر"، اشاره کرده است اما ساده انگاری است که شیوه ها، شگردها و استراتژیهای مانقورتساز پان ایرانیسم داخل و خارج ایران را به موارد قیدشده در این کتاب نفیس محدود کنیم. برای همین نکته هایی را در این نوشته می آوریم که به عمد یا سهو در کتاب نفیس یادشده مغفول واقع شده اند:

## گرسنگی دادن یکی از موثرترین شیوه های شیطانی مانقورسازی در ایران

گرسنگی نگه داشتن ملت تورک آذربایجان یکی از خبیثانه ترین، شیطانی ترین جنایت بارترین و خائنانه ترین شیوه ها و تکنیکهایی است که سیستم نژادپرست پان ایرانیسم ضد تورک از حدود صد و پنجاه سال پیش در آذربایجان جنوبی و کل ایران اجرا کرده است. ایجاد "قحطیهای مصنوعی در آذربایجان جنوبی بزرگ" توسط امپراتوری خبیث ضد تورک ذاتی انگلستان با همکاری کامل امپراتوری خبیث ضد تورک ذاتی روس و دیگر قدرتهای صلیبی از سیاستهایی بوده است که قبل از جنگ جهانی اول و در جریان همان جنگ سبب مرگ و مهاجرت میلیونها تورک آذربایجانی از آذربایجان جنوبی و تغییر ترکیب جمعیتی ایران به نفع ملت فارس و روی کار و حاکمیت آمدن عنصر فارس به پیشوایی رضا پالانی شده است. در این باره مقاله ای بس ارزنده به نام "دوعامل اصلی - قحطی و مهاجرت در فروپاشی دولت ترکان در ایران" نوشته "رحیم جواد بیلی"، کارشناس مسائل سیاسی ایران و قفقاز و ترجمه "کاظم محمدزاده" در سایتهای آذربایجانی هست که خواننده را به جد به خواندن سطر به سطر آن دعوت می کنم:

<http://www.guneynews1.com/fa/%D8%AF%D9%88%D8%B9%D8%A7%D9%85%D9%84-%D8%A7%D8%B5%D9%84%DB%8C-%D9%82%D8%AD%D8%B7%DB%8C-%D9%88-%D9%85%D9%87%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%AA-%D8%AF%D8%B1-%D9%81%D8%B1%D9%88%D9%BE%D8%A7%D8%B4%DB%8C/#more-3406>

نکته ارزنده مقاله فوق بعد از تبیین و تحلیل دقیق عوامل تضعیف ملت تورک آذربایجان در ۲۰۰ سال اخیر برای روی کارآوردن عنصر ضد تورک فارس-تاجیک، شک اندیشی درباره ملیت مانقورتهای فراماسون اعظم خائنی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا زین العابدین مراغه ای، میرزا عبدالرحیم تبریزی طالبوف تنورسینها و ایدئولوگهای اصطلاح جعلی "ایران پارس آریایی" و باستان پرستی کور فارس پرست ایرانی است که به الگوی نژادپرستانه ضدیت با تورکان (قارجاریه و همه تورکان تاریخ) را زیر پوشش شعارهای دموکراتیک انسان دوستانه براقی چون مبارزه با

دیسپوتیسم و استبداد و ایجاد مشروطیت و مجلس و امثال آن تبلیغ و ترویج می کردند. این نکته مهمی است که هر که تاریخ فارسی به ما به عنوان تورک قالب می کند چشم بسته نپذیریم:

"... اینان با مدیریت مستقیم سرویس امنیتی انگلستان و با طرح هویت جعلی به اصطلاح تمدن پارس بعنوان یک طرح روبنایی برای ساقط نمودن حاکمیت اسلام محور تُرکها فعالیت های مخرب خود را دنبال می کردند. با القاء این تصور که ترکها با قبول اسلام و همراه با اعراب تمدن بزرگ پارس را ویران و محو نموده باشند. با این روش، یعنی خود را تجددگرا می نامیدند و کاری جز گسترش ترور، وحشت نمی کردند. این گروه قتال و وحشی در حرف روشنفکر و آنطور که اغلب سیاستمداران آنرا روشنگرا و تجددخواه نام نهاده اند ولی در واقع به سردمداران مراکز آنتی ترک و آنتی اسلام تبدیل شدند. مرکز واقعی این اقدامات آتش پرستان و زرتشتی های هند بودند. صدها آتش پرست هندی ضداسلام و ترک از طرف آقای مانکچی به مناطق مختلف ترک نشین گسیل و اسکان داده شده و در آنجا اقدامات ضد اسلام و ضد ترک خود را در حرف بنام روشنفکری و بنام نواندیش و تجددگرا به انجام می رسانیدند. بررسی هویت نژادی آنانی که در مناطق ترک نشین بنام تجدد و در لفافه جعلی تجددگرایی، تمدن باستانی را در نقطه مقابل ارزشهای اسلامی و ترکها مطرح می نمودند، امری ضروری و مهمی است. غالب این به اصطلاح منور الفکرها که در ایران و قفقاز جنوبی ظاهر شده اند اصالتاً ترک و مسلمان نبوده اند، بلکه اعضاء گروههای جاسوس بی نام و نشانی بودن که در آن زمان از هند توسط مانکچی سازماندهی و به همراه خانواده هایشان به منطقه گسیل شده بودند. مطلقاً لازم است راجع به تبار زین العابدین مراغه ای نماینده معروف ناسیونالیستهای فارس ایران، نماینده سرشناس ارمنی تبار ناسیونالیست های آزادیخواه فارس ایران ملکم خان و بعد از وی طالبوف (طالبزاده) و میرزا آخوندزاده و اطرافیان آنها و دیگر تجددخواهان سرشناس عهد مشروطیت، تحقیق و بررسی گردد" (مقاله: دو عامل اصلی - قحطی و مهاجرت در فروپاشی دولت ترکان در ایران).

همان گونه یوان یوانها در تکنیک مانقورتسازی کهن خود از گرسنگی دادن جوانان تورک بهره می بردند، استعمار خبیث انگلیس بعد از روی کارآوردن رضا پالانی عقده ای، سراپا پر از عقده حقارت

ضد تورک به حاکمیت ایران توسط فراماسونرهای اعظم، محمدعلی فروغی، اردشیر و شاپور جی، شاگردان و دست پروردگان مانکجی پارسی هندی در ایران چنین خط و مشی سیاسی دهشتناکی را به او دیکته کرد که "برای نابود کردن و مهار تورک باید او را گرسنه نگه داری تا جایی که یا بمیرد یا فارس (ایرانی) شود". از نود سال پیش این سیاست، تغییرناپذیر حاکمیت‌های ایران، چه پهلوی و چه جمهوری شیطانی بوده است. شیوه و روش شیطانی "ایجاد قحطی مصنوعی" توسط رضا پالانی و حاکمیت ضد تورک او در کتابهای ارزنده ای چون "گذشته چراغ راه آینده است" و "علل و شاخصه های تغییر زبان ترک های تهران" و روزنامه های قدیمی مربوط و دیگر اسناد قطعی چنین آمده است: "در تابستان سال ۱۳۱۹ غله آذربایجان که خرواری ۳۵۰ الی ۴۰۰ ریال در محل (خود آذربایجان جنوبی و تبریز) قیمت داشت، عبدالله مستوفی (استاندار عقده ای فراماسون و ضد تورک رضا پالانی در آذربایجان)، بدون این که به احتیاجات مردم تبریز اعتنایی کرده یا به تذکرات آنها دایر به تأمین آذوقه شهر ترتیب اثر دهد، به زور سرنیزه از قرار خرواری ۱۴۰ ریال خریده و تماما به مرکز (تهران) حمل کردند. در فصل زمستان شهر تبریز به مجامع (قحطی و گرسنگی) گرفتار و بی آذوقه می ماند. تا غله گندیده و از چند سال مانده گرگان را که تماما به املاک اختصاصی (رضا پالانی) متعلق بود، از راه آستارا به تبریز حمل و از قرار خرواری ۶۰۰ ریال به خورد مردم بیچاره دادند و چون نان این گندم فاسد و غیرمأکول بوده و در عین حال گران و کمیاب بود و پیدا نمی شد هزاران (انسان تورک آذربایجانی) فقیر، بدبخت و مریض از گرسنگی قربانی خیانت رضا پالانی و عبدالله مستوفی شدند. غله حمل شده از گرگان به قدری فاسد و غیرمأکول بود که قسمتی از جو آن را فرمانده ارتش تبریز نپذیرفته و شرحی به آقای استاندار (عبدالله مستوفی خبیث خائن جانی ضد تورک) نوشته بود که: "به علت فاسد بودن اسبهای ارتش نیز نمی خورند" عبدالله مستوفی در حضور جمعی با گستاخی چنین گفت "باکی نیست، حالا که اسبهای ارتش نمی خورند، می دهیم" "خر"های تبریز بخورند" (ر.ک. گذشته چراغ راه آینده است، صص ۲۳۶ - ۲۴۰ و نیز علل و شاخصه های تغییر زبان ترکهای تهران، صص



۱۸-۱۹ و یا کتاب ایران یا ارن؟ بررسی تحلیلی تاریخ استعمار ملت آذربایجان، ص ۲۸۹). دانلود کتاب ارزنده "گذشته چراغ راه آینده است" (البته سانسور شده!):

<http://ketabnak.com/book/71691/%DA%AF%D8%B0%D8%B4%D8%AA%D9%87-%DA%86%D8%B1%D8%A7%D8%BA-%D8%B1%D8%A7%D9%87-%D8%A2%DB%8C%D9%86%D8%AF%D9%87-%D8%A7%D8%B3%D8%AA-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D9%81%D8%A7%D8%B5%D9%84%D9%87-%D8%AF%D9%88-%DA%A9%D9%88%D8%AF%D8%AA%D8%A7>

ملاحظه می شود که گرسنگی دادن در کنار تمسخر و تحقیر و توهین نژادپرستانه (خرخواندن ملت تورک) از تکنیکهای شناخته شده سیستم مانقورتساز فارس پرست و ایرانی از نود سال پیش بوده است و این را بگذارید کنار این تکنیک مهم دیگر: رسمی کردن سیستماتیک و اجباری زبان فارسی در کل ایران و رایج کردن آموزش و پرورش اجباری و سخت و متصلب تک زبانه به زبان فارس با قصد از میان بردن زبان و فرهنگ تورک و آذربایجان در ایران و به ویژه اجرای این سیاستهای ضدانسانی ضد تورک در آذربایجان جنوبی: "انتخاب نژادپرست خونخواری به نام "احمد محسنی" به ریاست فرهنگ (آموزش و پرورش) استان آذربایجان، که عقیده داشت "هر کس (از اطفال مظلوم و بی گناه و بی خبر تورک) به زبان ترکی حرف می زند افسار الاغ به سر او بزنید و به آخور (انبارهای تاریک و مخوف مدرسه ها) ببندید!!" یا "حسن ذوقی" رئیس فرهنگ بعد از محسنی که برای اطفال معصوم تورک صندوقهایی در کلبه مدارس برای ریختن "جریمه" ترکی حرف زدن کودکان تورک" توسط پدر و مادرهای بیچاره و فقیر شده تورک آذربایجانی تعیین کرد (ر.ک). گذشته چراغ راه آینده است، صص ۲۳۶-۲۴۰ و نیز علل و شاخصه های تغییر

زبان ترکهای تهران، صص ۱۸-۱۹)، تنها دو تکنیک مهم از این تکنیکهای مانقورتسازی ملت بزرگ تورک آذربایجان است.

نگارنده خود از پیرمردان و پیرزنها در تبریز و اردبیل و سایر شهرها و روستاهای آذربایجان شنیدم که امنیه ها و آژانهای رژیم پلید پهلوی در دوره رضا پالانی و حتی اوایل دوره محمدرضا پالانی به روستاهای آذربایجان جنوبی می ریختند و به زور سرنیزه غله و حتی زومار مردم بدبخت روستایی تورک آذربایجانی را بر روی شترها بار می کردند و به تهران و شهرهای فارس نشین و نیمه فارس نشین اصفهان، یزد، مشهد، شیراز، کرمان و غیره می بردند. به طوری که پدران و مادران ما گرسنه و بی لباس در جلوی سرمای سوزان زمستانهای آذربایجان می ماندند. پدر نگارنده خود می گفت قحطی (مصنوعی) که در زمان محمدرضا پالانی در آذربایجان شده بود و ما نه نانی برای خوردن داشتیم و نه لباسی برای پوشاندن حتی پاهای لخت خودمان. از این رو مادرمان ما را به تنور خاموش خانه که زیر خاکستر آتش آن هنوز حرارتی بود، می کرد تا اندکی گرم شویم و در زمستان از سرما یخ نزنیم. پدر بزرگ من از کسانی بود که در جریان شکست حکومت ملی پرافتخار پیشه وری کبیر، فعال بود و هنگام فرار از روستایش در سرمای سخت زمستان سال ۱۳۲۵ در راه آذربایجان شمالی از گرسنگی و سرما یخ زد و شهید شد. برای همین مادر بزرگ من برای تهیه خرج خانواده مجبور شده بود که با سنگ آسیاب دستی یا ضربه زدن با سنگ دستی، "چوغان" (نوعی گیاه دارویی سمی و تلخ که مصرف پاک کنندگی دارد و در قدیم به جای صابون و پودر رخت شویی و شپش کشی به کار می رفت) بسابد و برای تأمین "نان جو" برای پدرم و بچه های دیگرش به قیمت ناچیز بفروشد که سمی بودن و زهر دار بودن همین گیاه چوغان باعث شد که این شیرزن تورک آذربایجانی، دو چشمش کور شود و تا آخر عمر کور زندگی کند. این مطالب برای مانقورتهای احقر مأموران رسمی رژیم جمهوری شیطانی که مدام در اردبیل، تبریز، اورمو، زنگان و دیگر شهرهای آذربایجان جنوبی، در تاکسی و خط واحد و جاهای دیگر به عمد از رضا پالانی تعریفها و تمجیدها می کنند و او را از آتاتورک برتر می شمارند (!!!!؟) خیلی "خنده دار" است. بفرمایید بخندید مانقورتهای احقر. اما ما مبارزان حرکت ملی آذربایجان فرزندان

چنین مردان و پدران قهرمان و نستوهی هستیم. باری پدرم می گفت بعد از قحطی مصنوعی سال ۱۳۲۵ که توسط رژیم محمدرضا پالانی برای تنبیه ملت تورک آذربایجان، ایجاد شده بود، با کهنه پاره ها چیزی شبیه لباس درست می کردیم و برای این که از گرسنگی تلف نشویم با ماشینهای قدیمی در عرض چند روز رفتیم تهران. و ما که در روستاهای خودمان از گرسنگی و بی لباسی در حال مرگ بودیم می دیدیم در تهران ناواییها همه باز و نانها به نمایش گذاشته شده اند! و مردم به راحتی و با چند شاهی نان تهیه می کنند! و ما فوراً در همان گاراج یا در راه آهن و گمرک تهران، چمدان یک فارس را برمی داشتیم و حمل می کردیم تا چند پول سیاه به کف دست ما بگذارد که نان یاوان بخریم و بخوریم و از گرسنگی تلف نشویم!

آری!! ایجاد قحطی مصنوعی و گرسنگی اجباری دادن به انسانهای ملت تورک شیطانی ترین و ناجوانمردانه ترین تکنیک مانقورتسازی پان ایرانیسم بوده است که با موفقیت اجرا شده و هنوز هم اجرا می شود (با ایجاد نکردن هیچ کارخانه، شرکت و محل کاری و شیوع اجباری بیکاری مصنوعی در کلیه شهرهای آذربایجان جنوبی). انسانهای تورک را گرسنه و بیکار نگه می داشتند تا جان خودش و خانواده اش را بردارد و به تهران یا شهرهای دیگر فارسستان برود و توسط سیستم آموزش و پرورش فارسمدار ایران که اساساً بر پایه نژادپرستی خودشیفته ضد تورک و ضد عرب ایران- فارس استوار است و نیز رسانه های بی شمار فارس زبان با حيله و تکنیک ناجوانمردانه و ضد انسانی تحقیر و تمسخر و توهین نژادپرستانه نژادپرستان غیرتورک فارس و غیرفارس در مدارس، دانشگاهها سربازخانه ها و دیگر جاهای عمومی و نیز اقدامات خائنانه مانقورتها به مانقورت ضد تورک تبدیل شوند و در ملت جعلی ایران (فارس) آسیميله، جذب، حل و مستحیل گردند و این ملت جعلی هر سال بزرگ و بزرگتر گردد و این توهم را در ذهن جهانیان ایجاد کند که ایران پارس از نژاد آریایی است و در ایران تورک و تورکمن و عرب وجود ندارد!!! یک مانقورت به محض مانقورت شدن، شروع به خودزنی هویتی و ستیز مداوم و بی امان با ملت تورک خودش، نژاد خودش، زبان مادری خودش، اصل و نسب خودش می کند. در این راه تحقیر و تمسخر و توهین به ملت خودش را آسان ترین و موثرین راه می داند و به شدت در این راه پیش

می رود و بدین سان است که توسط دستگاه مانقورت یاب پان ایرانیسم داخل یا خارج از ایران "کشف" می شود. سیستم ضد تورک حاکم به او توجه کرده و به او مقام اجتماعی، علمی یا سیاسی و عنوان می دهد و مزد نوکری و خیانتش را پرداخت می کند. او را به رسانه های کثیرالمخاطب می کشاند و مثل سیدجواد طباطبایی و اکبر عبدی او را بعد از هر اقدام نژادپرستانه ضد تورک و ضد عرب تعریف و تمجید می کنند و بر صدر می نشینند. برای مثال بعد از اقدام مفتضحانه و شرم انگیز اکبر عبدی در توهین نژادپرستانه به انسانهای عرب، چه عربهای ایران و چه خارج از ایران و اقدامات موهن او در تمسخر و تحقیر نژادپرستانه هموطنان تورک آذربایجانی خودش در فیلمهای سینمایی چون "اخراجیها" و "جا به جا" و غیره رژیم ضد تورک جمهوری شیطانی در اقدامی عجیب و بی سابقه کلید طلایی شهر اردبیل، زادگاه اکبر مانقورت را در طی مراسمی نمادین از طرف مانقورتهای شهرداری اردبیل به او تقدیم کرد! شرح این خبر عجیب را که "کلید طلایی شهر اردبیل به اکبر عبدی اهدا شد" را در تمام سایتهای مهم حاکمیت ضد تورک جمهوری شیطانی و از جمله در سایتهای زیر بخوانید:

<http://ardabilcity.ir/DesktopModules/News/NewsView.aspx?TabID=1&Site=DouranPortal&Lang=fa-IR&ItemID=4964&mid=13881&wVersion=Staging>

<http://www.irna.ir/fa/News/81899103/>

<http://www.iribnews.ir/fa/news/981166/%DA%A9%D9%84%D9%8A%D8%AF-%D8%B7%D9%84%D8%A7%D9%8A%D9%8A-%D8%B4%D9%87%D8%B1-%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A8%D9%8A%D9%84-%D8%A8%D9%87-%D8%A7%DA%A9%D8%A8%D8%B1-%D8%B9%D8%A8%D8%AF%D9%8A-%D8%A7%D9%87%D8%AF%D8%A7-%D8%B4%D8%AF>  
<http://www.mehrnews.com/news/3012448/%DA%A9%D9%84%DB%8C%D8%AF-%D8%B7%D9%84%D8%A7%DB%8C%DB%8C->

[%D8%B4%D9%87%D8%B1-](#)

[%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A8%DB%8C%D9%84-](#)

[%D8%A8%D9%87-%D8%A7%DA%A9%D8%A8%D8%B1-](#)

[%D8%B9%D8%A8%D8%AF%DB%8C-](#)

[%D8%A7%D9%87%D8%AF%D8%A7-%D8%B4%D8%AF](#)

اقدام سمبولیک اهدای کلید طلایی شهر اردبیل، زادگاه اکبر مانقورت به او حاوی یک پیام معنادار است و نشان دهنده عمق کینه و عقده نژادپرستی فارسیست حاکم بر ایران از ملت تورک و ملت عرب در ایران است. این جایزه نژادپرستی اکبر مانقورت و امثال اکبر مانقورت برای عمری نژادپرستی ضد تورک و ضد عرب در پوشش هنر و هجو و هزل است. همان اکبر مانقورتی که برای تحقیر و تمسخر و توهین هموطنان تورک خودش با دهانش صدای ماتحت انسان را در می آورد به راستی توسط نژادپرستی مذهبی خبیث حاکم بر ایران شایسته اهدای کلید طلایی شهر زادگاهش است. شهری که اکبر مانقورت سالیان سال حتی به خودش زحمت و اجازه نمی داد در خیابانهایش راه برود و از درد مردمانش خبری بگیرد و به زبان تورکی ملتش حرف بزند. آری! این است سیستم مانقورتساز و مانقورت نواز و مانقورت پرور ضد تورک و ضد عرب و فارس پرست ایران.

### **نظر شخصی من درباره مانقورت و مانقورتیسم**

در این جا نظر شخصی خودم را با الهام از داستان مانقورت می نویسم: این یک اصل است: "مانقورتیسم، بیماری و مرضی واگیردار است که چاره و درمان قطعی ندارد". مانقورت "با تمام وجود" در خدمت دشمن و در اردوگاه دشمن است؛ یعنی با تمام تنش، جانش، دلش، قلبش، فکرش، زورش، ذوقش، قریحه اش، هنرش، علمش، پتانسیلیته و قوه مایه و تواناییهای بالقوه اش، با تمام سلولهای تنش و ذره های جانش در خدمت دشمن نژادپرست پلید و بی رحم ضد تورک است. برای همین چاره ای نداریم جز این که همواره، همیشه و در همه حال چهارچشمی چشم در چشم مانقورتهایمان را بپاییم. یک لحظه غفلت از مانقورت، یعنی قتل عام شدن و نسل کشی ملت تورک آذربایجان یا نسل کشی فرهنگی که در این سده با داستان کثیف همین مانقورتهای

خطرناک آذری بارها تکرار شده است. کما این که نایمان انا یک لحظه به مانقورت پشت کرد و یک لحظه از او غافل شد و تیر خورد. هولناکترین قتل عامهای مانقورتها در جریان شکست حکومت ملی پیشه وری کبیر بود که همین مانقورتهای خان، ملا-سید و عوام، مذهبی و ضد مذهب، کمونیست و غیرکمونیست چنان نسل کشی مهیبی از پاکترین و دلاورترین نسل ملت تورک آذربایجان کردند که دشمن پان ایرانیست نیز انگشت در دندان ماند از این همه قساوت و جنایت و خیانت و خباثت. در داستان نیز دیدیم که چه بر سر نایمان آنا آمد. او با تیر یوان یوانها که از چله مانقورت بیرون آمد کشته شد. چه کسی تیراندازی را به مانقورت آموخته و او را برای جنگ مهیا کرده بود: پدر شهیدش دؤنن بای؛ این یعنی این که مانقورت نان ملت تورک خودش را می خورد و از استعدادها و قوای بدنی و فکری و ذهنی و مغز و فکر ژنتیک (ارثی) ملت خودش برای نابود کردن انسانهای ملت تورک خودش یا مانقورت کردن و مسخ کردن آنها بهره می برد. تلاش ما مبارزان راه آزادی آذربایجان برای تورک کردن مانقورتهای بی فایده است کما این که نایمان آنا بدون این که به هدف خودش، به عقل و هوش آوردن پسرش برسد به دست همان کسی که گمان می کرد پسرش است، شهید شد. مانقورتی که او به اشتباه فکر می کرد که "پسر خودش و از گوشت و پوست و خون خودش است"، به راحتی و بدون هیچ احساس و رحم و شفقتی او را کشت. چون که فقط جلد و پوست و قابل و تن مانقورت "شبهه" پسر او بود نه "خودش". روح و قلب و بدن و توانایی و ذهن و استعداد و ذوق و اندیشه و پتانسیل مانقورت ضد او و در اختیار کامل دشمن بود. اگر نایمان آنا به جای تلاش برای یافتن و به خودآوردن مانقورت وقت خود را صرف تعلیم و تربیت و آمادگی جوانهای غیور تورک قبیله اش می کرد تا همانها انتقام پسر مانقورت شده او را از دشمن غدار بگیرند و به دنبال مانقورت و "آدم کردن" مانقورت "شیطان شده" راه نمی افتاد، زنده بود. مانقورت موجود افسون شده و شیطان گشته ای است که جز مرگ یا تورک شدن، هیچ چاره ای برایش متصور نیست چون اگر زنده باشد در هر قیام و خیزش ملت تورک آذربایجان، بی شک و گمان و بی هیچ رحم و فکر و اندیشه و شفقتی تورک کشی کرده و خواهد کرد. این مانقورت در صد سال اخیر در ایران تورک کشته و خواهد کشت از نسل کشی

میلیونها انسان تورک آخ نگفته و نخواهدگفت که هیچ بلکه بشکنها خواهدزد، رقصها خواهدنمود، شادیهها خواهدکرد و جشنها خواهدگرفت. همان گونه که در سال ۱۳۲۵ ه.ش. / ۱۹۴۶م. مانقورتهای ملا-سید و خان و ارباب و دیگر نوکرهای پان ایرانیسم همین کار را کردند.

### **مانقورت دشمنی از درون ملت تورک که یا باید به تورک تبدیل شود یا بمیرد**

در ادبیات عرفانی اسلامی یک اصل یا مانیفست داریم: "نفس ستیزی" این اصل بر پایه این سخن پیامبر اسلام استوار است که: "دشمن ترین دشمنان تو همان نفس توست که در درون خودت هست!" برای رسیدن به خدا و نور و روشنایی و عرفان قبل از همه باید با این دشمن درونی و نفوذی مبارزه کرد و هیچ چاره ای برای آن نیست. مانقورت نیز در میان وجود ملت تورک به مثابه همان "نفس اماره" یا "شیطان" است. نفس یا شیطان که یا باید به نور و خودآگاهی بدل شود و از تاریکیهای ذهن و روح و ضمیر ناخودآگاه بیرون بیاید و "تسلیم" شود یا بمیرد. مانقورت شیطان وجود ملت تورک است که اگر ما او را تبدیل نکنیم بی گمان او ما را در اولین فرصت، از درون، خواهدکشت. بی هیچ ملاحظه و رحم و محابایی ما را خواهدکشت. پس باید مثل شیطان که چاره اش تنها و تنها زور و "سنگ" است و با استدلال و منطق و برهان نمی توان جلوی سفسطه و وسوسه او را گرفت، جواب مانقورتهای پانفارسهای ارباب آنها را با سنگ (تو دهنی و توسری) داد و این همه وقت و انرژی و پتانسیل ارزشمند خودمان را که لازم است صرف اقدامات دفاعی و نظامی ارزشمند در جهت صیانت از جان و مال و خاک ملت تورک آذربایجان کنیم و مبتکرانه در کنار اقدامات علمی- فرهنگی- تبلیغی ارزشمندتر برای دفاع از جان و ناموس و مال و خاک و خانه و مال و دارایی ملت تورک و استقلال آذربایجان جنوبی ملتمان را آماده و مهیا کنیم، در سنگر مزخرف جواب به دروغنامه "آذری" مانقورت اعظم کسروی و پیروانش تیرهای وقت و فکر و انرژیمان را هدر ندهیم. بدانیم که ملتی که دشمنی چون روس، چین، فارس، ارمنی، کورد، صلیبی و البته و صد البته "مانقورت" دارد، خوابیدن و گول خوردن و به کارهای بیهوده و بی فایده مشغول شدن برایش حرام ابدی است. مانقورت دو راه و دو چاره بیش ندارد: "چاره مانقورت یا مرگ است یا تورک شدن" راه سومی هرگز وجود ندارد. به نظر من ما باید اسامی و مشخصات

دقیق همه مانقورتهایمان را با سیستم اطلاعاتی دقیق داشته باشیم که در مواقع مقتضی و با اقدامات پیشگیرانه عاقلانه از مانقورتهای جلو بیفتیم و آنها را به طور کامل زیر نظر بگیریم و گرنه تاریخ دوباره و چندباره و این بار خونبارتر از سال ۱۳۲۵ ه.ش. / ۱۹۴۶ م. برای ما و ملت تورک ما تکرار خواهد شد و نسل کشی شده و نابود خواهیم شد. هیچ شکی در این نکنیم: مانقورت از پانفارس و پانکورد و پان ارمنی و پان روس و پان چین و صلیبی بسیار بسیار خطرناکتر است. چون در داخل ملت ما و "شبهه" ماست و "تبری است که درخت ملت تورک را می برد و چوبش از جنس خودمان است" و "کرمی است که از داخل درخت ملت تورک ماست، درخت ملت ما را برای سیر کردن شکم نحس خودش می خورد و خشک و نابود می کند" در داستان مانقورت نیز شاهدیم که "مانقورت مهارت تیراندازی را که از پدر خودش فراگرفته بود، در راه کشتن مادر خودش به کار برد". مانقورت و مانقورتیسم را جدی بگیریم. سهل گرفتن این موجودیت شیطنی = نابودی آذربایجان و ملت تورک آذربایجان.

ادامه دارد.

اوجالان ساوالان - پنج شنبه ۰۸/۱۱/۱۳۹۴ 2015/1/28

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۷) - قسمت هفتم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29951:1394-11-08-21-00-31&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29951:1394-11-08-21-00-31&catid=2:10&Itemid=18)



سیستم مانقورت ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۸) - بررسی و  
تحلیل ساختاری عناصر داستان مانقورت بر اساس حرکت ملی ملت تورک  
آذربایجان جنوبی - اوجالان ساوالان



دینمه، انشیتمه، گورمه،  
بیلمه، دانیشما، دوشونمه

ویژگیهای روان شناختی و جامعه شناختی مانقورت

مانقورت و تشابه به ارباب

در داستان مانقورت می خوانیم که نایمان آنا از مانقورت خواسته اش را می پرسد و او در جواب می گوید: " می خواهم که من هم گیس داشته باشم؛ مثل گیس آقایم." منتهای آمال مانقورتها از دیدگاه روان شناسی، این است که به اربابان نژادپرست فارس خود شبیه شوند، طوری که کوچکترین تفاوتی بین آنها و اربابشان نباشد. مانقورتها اغلب سالها، ماهها، روزها و ساعتها جلوی آینه تمرین فارسی حرف زدن می کنند و به خودشان، گلوشان، شکمشان و امعا و احشایشان فشار بی امانی وارد می کنند تا لهجه مظلوم تورکی را در وجودشان بکشند و "فارس" شوند. فارس در نظر این مانقورتها، یعنی نژاد برتر ایرانی، یعنی نژاد برتر آریایی، و فارس شدن منتهای آمال و آرزوهای یک مانقورت است. مانقورت حتی از لباس، نحوه آرایش مو و ریش ارباب نیز پیروی می کند؛ برای مثال افشین جعفرزاده، مانقورت نشاندار فعال در آذربایجان جنوبی و به ویژه در سایت

مانقورتیست آذریها، ریشش را مانند ملی- مذهبیهای ایران، به صورت بزی درآورده است تا به مهدی بازگان، مانقورت نشاندار خائن اعظم دیگر، بیشتر شبیه شود. جالب این که در ایران ریش جهودی یا بزی نمادی از ملی- مذهبی شدن است! جاهای خالی صورت نمادی از ملی بودن و موهای چانه و زیر لب نمادی از مذهبی بودن! به همین مزخرفی که گفتم! و همین مانقورتهای ملی مذهبی (نهیضت آزادی، جبهه ملی، تحکیم وحدت، اصلاح طلبها و امثالهم) بدترین خیانتها را با همکاری با جمهوری شیطنی ایران (اصول گرایان) به ملت تورک آذربایجان کرده و می کنند. باری! مانقورت می کوشد عین ارباب فارس نژادپرست ضد تورک و ضد عرب خودش شود اما این امکان پذیر نیست چون ارباب، ارباب است و مانقورت نوکر. و جایگاه آنها عوض نخواهد شد. مانقورت در طرز فکر سیاسی از ارباب استعمارگر خودش بسیار تندتر و نژادپرست تر است. مثلا در حالی که رژیم نژادپرست ضد تورک جمهوری شیطنی ایران دریاچه اورمو را به قصد نابودی کامل ملت تورک آذربایجان خشک می کند؛ تمامی معادن و سرمایه های روزمینی و زیرزمینی ملت تورک آذربایجان را بی محابا غارت می کند و انسانهای تورک را در معرض خبیثانه ترین و کثیف ترین شیوه های نسل کشی سیاسی و فرهنگی قرار داده است، مانقورتهای نر و ماده آذربایجان که با خوش خدمتی به ارباب ایرانچی به نان و نوا و اسم و رسمی رسیده اند، با کوررنگی نژادپرستانه هیچ کدام از اینها را نمی بینند و قلب و روح و احساسشان نسبت به این جنایاتی که بر سر ملت تورک خودشان می آورند و حتی بر سنگ هم تأثیر می گذارد، کور و کرخت است و برای خوش آمدن ارباب و خودشیرینی که من ترجیح می دهم نام آن را به تورکی "شیرین کیشی و بال خانیم اولماق" بگذارم، شروع می کنند به بیانیه دادن به حاکمیت آذربایجان شمالی تا اوج خیانت و خباثت مانقورت بودنشان را به معرض دید جهان بگذارند. خواهشمندم این بیانیه را از زیر دقیقا مطالعه کنید و اسامی این خائنان نشان دار و اغلب حاکمیتی را دقیقا به خاطر بسپارید چون همین ها پای ثابت سایتهای مانقورتهای ضد تورک مثل "آذریها" هستند و مقالاتشان در این گونه سایتها بارها و بارها درج می شود:

"بیانیه تحلیلی فعالان دانشجویی و اجتماعی آذری در خصوص اقدامات خصمانه جمهوری باکو علیه ایران" (بیانیه مانقورتهای فعال، نشاندار و ضد تورک و ضد آذربایجان وابسته به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در ضدیت با آذربایجان): منبع: سایت مانقورت و نژادپرست و ضد تورک آذری ها- وابسته به جمهوری شیطانی ایران

<http://www.azariha.org/?lang=fa&muid=53&item=379>

### مانقورت، نیست هست نماست

مانقورت جلد یک تورک است. از درون از تورک بودن خالی شده است. مانقورت، نیست هست نماست. مانقورت از خود تهی شده و از دشمن پر شده است؛ یعنی از هستی خود خالی شده و فاعل حقیقی در او دشمن ملت تورک است. مانقورت عروسک خیمه شب بازی دشمنان ضد تورک است که به دستها و پاها و دهان و سر و مغز او نخ بسته شده است و این دشمن شیطان ضد تورک ایرانی- فارسی است که در بالای صحنه و در تاریکیها نشسته و با نخ او را می جنباند. مانقورت همان طور که گفتیم، اورگانسیم بی مغز ضد تورک است. اورگانسیم که اثری از تفکر و شعور در او نیست و دشمن تورک به جای او فکر می کند و عمل می کند. در احضار ارواح مکانیزیم خاصی وجود دارد (با راست یا دروغ بودن احضار ارواح کار نداریم بلکه با الگو، ساختار و مکانیزیم کار داریم): روح شخص مرده احضار شده و در بدن یک شخص مستعد به نام مدیوم (Medium) حلول می کند و با استفاده از بدن و زبان آن شخص با احضارکنندگان سخن می گوید. در جن گیری نیز کوشش بر این است که جن یا شیطان حلول کرده در تن شخص با افسونها و اوراد و آیه ها از بدن شخص بیمار خارج کنند. بر این اساس "روح و شیطانی" که در بدن و تن مانقورت حلول کرده است، روح شیطانی دشمن استعمارگر ایرانی- فارسی، روس، چینی، ارمنی، کورد و صلیبی نژادپرست ضد تورک است و این روح شیطانی با آن تن و با استفاده از تواناییها و قوه مایه ها و پتانسیلیته و استعدادهای بدنی و ذهنی مانقورت برای تیراندازی به قلب ملت تورک و فعالان هویت طلب و حق طلب این ملت استفاده می کند. پس یا باید با مکانیزیمهای خاص روان شناختی این روح پلید ضد تورک را از کالبد مانقورت خارج کنیم یا این

که به همراه این تن از دست رفته ان را نابود کنیم وگرنه تاریخ نشان داده که این روح شیطانی در کالبد مانقورت بی هیچ رحم و اندیشه و محابایی ما را خواهدکشت. این حلول روح شیطانی ضد تورک در کالبد مانقورت تا اندازه ای است که مانقورتی مثل "مهدی خلجی" که اصلا از تورکان خلج بود(!)، و به عنوان کارشناس ملی- مذهبی پانفارس و ضد تورک پای ثابت برنامه های نژادپرستانه ضد تورک رادیو فردا، بخش فارسی رادیو بی بی سی، رادیو زمانه، تلویزیونهای صدای آمریکا به ویژه بی بی سی فارسی بوده و هست، در گفت و گو با نژادپرست ضد تورک معروف، عباس معروفی، همان توهین کننده و لگدپران به رضا براهنی آذربایجانی آذربایجان دوست، در رادیو زمانه چنین اظهار می کند که :

" ایران، یعنی زبان فارسی"!!! ایران می تواند تعریف های مختلف داشته باشد. برای من ایران یعنی زبان فارسی. برای من ایران همیشه زبان فارسی بوده، به دلیل اینکه ایران را اگر به مفهوم غیر مادی و انتزاعی بکار ببریم یک مفهوم فکری است و فکر همیشه از راه زبان و با زبان تولید می شود. بنابراین هر کسی که به فارسی سخن می گوید و به فارسی می اندیشد و طبیعتا ایرانی می اندیشد. این تعریف ایران است برای من خیلی خلاصه. من شخصا خودم را هیچ موقع در تبعید یا مهاجرت حس نکردم و با این مفهومها مشکل دارم. چون معتقدم که ایران منم. ایران آن چیزی است که در درون من هست. آن زبان فارسی که با آن حرف می زنم و با آن فکر می کنم. من هر جا باشم ایران را با خودم حمل می کنم"!!! لطفا از زیر بقیه این توهنات نژادپرستانه غریب را دنبال کنید:

[http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post\\_122.html](http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post_122.html)

ملاحظه می شود که در نظرمهدی خلجی، مانقورت تهی شده از خودش و پر شده از روح دشمن ضد تورک، زبان فارسی مساوی با ایران است و ایران مساوی با زبان فارسی است!!! ایرانی که حداقل از پنج ملت تورک (و تورکمن)، فارس، عرب، بلوچ و کورد تشکیل شده است در نظر این مانقورت یعنی زبان فارسی!!! چه اندیشه فاشیستی و راسیستی تقلیل گرای جالبی! او بی روح

است! روح ایران، یعنی زبان فارسی را در شکمش، مغزش، دهانش و نوک زبانش به این طرف و آن طرف می برد و وطن او در شکم و زبانش است! جالب این که او اصلاً یک تورک خلج بود و هرگز به خاطر نابود کردن عمدی و سیستماتیک زبان اصیل و باستانی تورکی خلجی توسط حاکمیت پهلوی و جمهوری شیطان‌ی ایران تأسف و افسوس نمی خورد چون "روح فارس" به او حلول کرده است و وطن او، یا زبان فارسی (!؟)، در مغز پاک شده از تورکی و پر شده از فارسی اش است (پوستین شتر مانقورت). پوستین شتر مانقورت‌ساز ایرانی - فارسی دور سر و مغزش است برای همین به خودشیرینی به فاشیست‌های فارس می پردازد و به این خودشیرینی کثیف و حال به هم زن نژادپرستانه افتخارها و مباحثات می نماید. او یک مانقورت پشمالوی مذهبی شیعه - پارس آموزش دیده در سورین فرانسه و در خدمت استعمار مکار صلیبی ضد تورک است. او یک بی ریشه و بی اصل و نسب کامل و مجسم است که همه چیز آشنای خود را ترک کرده است. او خود می گوید: "بهترین تجربه‌های من، تجربه‌های ترک کردن بوده است. هر موقع چیزی را، جایی را، کسی را ترک کردم تجربه‌های خوب من بوده است!" یعنی ترک کردن زبان تورکی، وطن مادری و اصالت خلجی و آذربایجانی و چسبیدن به زبان فارسی و هویت ضد تورک ایرانی بهترین تجربه کل زندگی این مانقورت خودشیرین تهی شده از خودش و پر شده از دشمن است. او خود می گوید که هیچ تجربه تلخی در کل زندگی اش ندارد!!! چون اصلاً شعوری برایش نمانده است که تلخی تجربه ترک کردن زبان، هویت و اصالت را حس و درک کند. او نمونه یک مانقورت نشان دار اصیل و در خدمت استعمار نژادپرست صلیبی است!

### تهران، بزرگترین کارخانه مانقورت‌سازی جهان در طول تاریخ

گفتیم که میلیون‌ها تورک از شهرها و روستاهای آذربایجان جنوبی با ایجاد گرسنگی و قحطی‌های بزرگ مصنوعی به تهران کوچانده و در اصل تبعید شدند. تهران همان "توران" است که آقامحمد خان عاشق توران و تورکان بزرگ آن را در اصل به همین نام، نامگذاری و پایتخت کرده بود و با شیطنت فارس‌های ضد تورک بعدها بدل به تهران شد، سرنوشت ملت تورک آذربایجان چنان بود

که در این شهر آسیمیله شده و بسیاری به مانقورت بدل شوند. اما این مانقورتسازی در تهران خصوصا و در کل ایران عموماً با چه مکانیزیمهایی انجام شد؟

### مکانیزیمها و شیوه های مانقورتسازی کارخانه مانقورتسازی ایرانی

برخی از هزاران مکانیزیم فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، روان شناختی و جامعه شناختی مانقورتسازی سیستم مانقورتساز ایرانی که به مثابه " فشار بی امان پوست شتر بر سر مغز تراشیده شده انسان تورک تحت تأثیر اشعه آفتاب داغ خورشید همراه با گرسنگی و تشنگی اجباری و بسیار هولناک " در داستان مانقورت هستند، چنین می توان برشمرد:

در بررسی پروسه مانقورتسازی نوین در ایران در طول سده اخیر بررسی کردیم که، ایرانچیهای ضد تورک حاکم بر کل ایران و آذربایجان جنوبی، درست از زمان روی کار آمدن رضا پالانی ضد تورک، از یک سو ملت تورک آذربایجان را با ایجاد گرسنگی مصنوعی ذلیل و مستأصل و بیچاره کردند و از سوی دیگر با حربه تمسخر و تحقیر و توهین نژادپرستانه ملت تورک به همراه تعظیم و بزرگداشت هستی، هویت و تاریخ ملت جعلی فارس در رسانه ها و سیستم آموزش و پرورش چنان ضربه ای به شخصیت، معنویت و غرور ملی ملت تورک وارد کردند که از نظر فلسفی یک نوع "جبرگرایی منفی" (Negative Determinism) در انسانهای این ملت ایجاد شد و آن این که "تورک از طرف خدا نفرین شده است، پیشانی تورک روزی ندارد! خدا هر چه گرسنگی و بدبختی است به تورکها داده است و هر چه سیری و خوشبختی هست به فارسها و دیگر ملت های ایران بخشیده است. تورک گرسنه و بدبخت است چون حسود خودش است خدا تورک را حسود آفریده است و کاری نمی شود کرد! تورک بی ادب، بی تربیت و بی فرهنگ است و فارس با ادب، با تربیت و با فرهنگ! هوای آذربایجان خشن و سرد است و هوای جاهای دیگر معتدل و ملایم برای همین آذربایجانیها خشن و بی تربیت (؟) می شوند و فارسها ملایم و خوش اخلاق! خدا به هر ملتی به اندازه خوبیشان روزی و آب و هوا می دهد!!!" و از این گونه خرافات و سفسطه های خطرناک که

توسط سیستم ضد تورک حاکم و نوکران مانقورتش (چه ملا- سید و چه غیر ملا- سید) مدام به گوش میلیونها انسان تورک مثل وسوسه و دمدمه شیطان خوانده می شد و می شود.

غافل از این که اگر ملت فارس به فرهنگ و نوایی رسیده است، دقیقا به این دلیل است که "صاحب" این ملت حاکمیت فارس پرست (پهلوی و جمهوری شیطانی) بوده و هست. در دوران قاجار تورک صاحب داشت. حاکمیت تورک قارجار صاحب تورکان بود، برای همین تبریز اولین شهر خاورمیانه بود؛ چه از نظر آبادی، چه تجارت، چه زبان، چه فرهنگ، چه اقتصاد و چه صنعت اولین بود، پس چه بر سر این اولین آمد؟ پاسخ روشن است: رضا پالانی به محض محکم شدن جای نشیمنگاهش در تخت حاکمیت، به فرموده انگلیس خبیث صلیبی ضد تورک ذاتی، از یک سو زبان فارسی و فرهنگ تاریخ جعلی فارس مدار را تنها زبان، فرهنگ و تاریخ رسمی کرد، به تهران و شهرهای فارس اصفهان، مشهد، یزد و امثالهم نشین چنان رسیدگی کرد و چنان برایشان جاده و خیابان ساخت و چنان آنها را پر از کارخانه و شرکت کرد و چنان آبادشان کرد که در طول تاریخ بی نظیر بود. این در حالی بود که از سوی دیگر زبان تورکی مطبوعات تورکی و کتابهای تورکی را قدغن کرد؛ سوزاند و نابود کرد، تبریز را با فرستادن ارتش تا به دندان مسلح و استانداران عقده ای چون عبدالله مستوفی غارت کرد و به روز سیاه قحطی و بیچارگی نشانده و آذربایجان و ملت تورک آذربایجان را گرسنه، بیچاره، بدبخت و در به در کرد. هیچ رسیدگی به شهرها و روستاهای کل آذربایجان نکرد و تورکان را فقط به عنوان کارگران ساده راه سازی و کوه شکاف جاده ساز به شهرهای فارس نشین، و در اصل حمالان ملت فارس درآورد. نژادپرستان فاشیست ضد تورک فارس با کمک مانقورتهای تهی شده از خود و پر شده از دشمن، که به بهای پر کردن شکمشان راضی شده بودند مانقورت شوند و از ننگ "تورک خر بی روزی" شدن رها شوند، مدام به گوشهای ملت ما پر کردند که اردبیل، تبریز، اورمو، زنگان، همدان و روستاهای این شهرها، "جای زندگی و کسب و کار و نان درآوردن نیست. خدا برکت دهد تهران را که از خیابانها و کوچه و بازارش نان می باردا! خدا روزی را داده به فارسها و تهران! یا الله زن و بچه هایتان را بردارید و کوچ کنید به تهران تا چند سال نکشیده خودتان و بچه هایتان خوشبخت شوید!!!" و چنین شد که

میلیونها تورک به تهران و شهرهای فارس نشین اصفهان، مشهد و دیگر شهرها کوچیدند و نسل اندر نسل آسیمیله و مانقورت شدند. آری! دستگاه عظیم مانقورتساز ایران شروع به حرکت کرد و مخزنهای آن میلیونها تورک را با پیستونهای عظیم خرد و با محلولهای قوی حل کرد و "مانقورت بیرون داد و این چنین شد که تهران بزرگترین کارخانه مانقورتسازی جهان در طول تاریخ شد.

بعد از روی کارآمدن رضا پالانی به دستور استعمار خبیث انگلیس، زبان فارسی رسمی شد و زبان تورکی ممنوع شد. سوادآموزی به زبانهای غیرفارسی به ویژه به زبان تورکی ممنوع شد. این خود از ریشه های بسیار مهم در مانقورتسازی سیستم حاکم بر ایران در سده اخیر است: آیا بی سواد و بی فرهنگی در میان تورکان آذربایجان و جوامع تورک ایران هست؟ جواب آری است. اما این بی سواد و بی فرهنگی، برخلاف آنچه ایرانچیها و مانقورتهها با سخنان شیطانی شان مدام القا می کنند، در انسانهای ملت تورک ذاتی و خدادادی نیست بلکه کاملاً سیستماتیک و تحمیلی و از سوی نژادپرستان صلیبی ضد تورک ایرانچی- فارسچی است که توسط حاکمیت‌های ضد تورک پهلوی و جمهوری شیطانی در ایران با پروژه های مخوف ضد انسانی و نژادپرستانه دیکته شده توسط اتاقهای فکر سیستم نژادپرست صلیبی ضد تورک اروپایی و امریکایی اعمال و تحمیل شده است. نزدیک به یک قرن است که اقیانوس فرهنگی به زبان فارسی، زبان مادری ملت فارس، به خورد تمامی ملل ایران داده می شود. محتوای تاریخ، ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی ضد تورک و ضد عرب و نژادپرستانه فارس پرستانه به زبان فارسی است که مدام و به صورت بیست و چهارساعته توسط رسانه های دولتی و سیستم مخوف آموزش و پرورش ابلاغ و تبلیغ می شود. برای همین تعجبی ندارد که ملت تورک ما که از این موهبت عظیم رسمیت زبان مادری تورکی و به تبع آن، فرهنگ انسان دوستانه تورکی محروم گشته است، به صورت بی صاحب، خودرو و وحشی بار بیاید و بی فرهنگ شود و از خودتهی شده و در فرهنگ نژادپرستانه اربابان نژادبرتر فارس جذب و حل و آسیمیله و در نتیجه مانقورت ضد تورک شود.



نه تنها سوادآموزی به زبانهای غیرفارسی به ویژه به زبان تورکی قدغن شد، حتی سخن گفتن به این زبان اصیل، خدادادی و زیبا و قدرتمند نیز در مواردی با محدودیت مواجه گشت. برای مثال یکی از افتخارات عبدالله مستوفی، استاندار عقده ای ضد تورک رضا پالانی در تبریز این بود که اجازه نمی داد که حتی پیرزنان و پیرمردان داغ دیده و فرزندمرده در سوگ عزیرانشان از زبان تورکی بهره بگیرند. این مطالب خواندنی است: " عبدالله مستوفی در ایجاد «وحدت ملی» و «ترویج زبان داریوش» (؟) آن چنان کوشا بود که اجازه نمی داد حتی پیرزنان و پیرمردان فرزند مرده و مادران داغ دیده (تورک آذربایجان) که یک جمله فارسی نمی دانستند، در ذکر دردها و مصائب خود، و در سوگ عزیرانشان از زبان مادری بهره گیرند! وی خود، به این جنایت اعتراف کرده و در ردّ مقاله سلطانزاده تبریزی می نویسد " ... بلی من... هیچ وقت اجازه نمی دادم که روضه خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در سخنرانیهای خود می گفتم شما اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید. چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می زنید؟! و از این بیانات هم جز ایجاد حسّ وحدت ملی و جلوگیری از ترک مآبی و کوتاه کردن موضوع اقلیت ترک زبان در نزد خارجیها، که به عقیده من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است، و نویسنده مقاله اسم آن را همدردی گذاشته است، نداشته ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده ام... " (اوج جنایت و خباثت و نژادپرستی عبدالله مستوفی، این مانقورت پان ایرانیست پانفارس شیطان صفت را ببینید و بدانید پانفارسها و مانقورتهای امروزی چه غیرمذهبی و چه مذهبی دقیقاً گرفتار همین گونه نگرشهای ضدّ بشری فاشیستی نژادپرستانه و ابلهانه و شوم ضد تورکی پارسی هستند): سلطانزاده تبریزی که در میان مردم آذربایجان به درستکاری و پاکدامنی و صداقت مشهور بوده، پس از ارائه اسناد و مدارک غیر قابل انکار در جواب سفسطه بافیهای مستوفی نوشت: «... آقای مستوفی سوء رفتار و ترشروی و تلخ زبانی شما مردم تبریز را به قدری متنفر می ساخت که زبان فارسی سهل است از زندگی سیر می شدند» (ستاره، شماره ۱۲۲۳ مورّخه ۱۳۲۰/۹/۱۵ «آذربایجانی حق شناس است» به قلم سلطانزاده تبریزی) (ر.ک. "علل و شاخصه های تغییر زبان ترکهای تهران"، ص ۱۸، کتاب ارزنده "گذشته چراغ راه آینده است"، و

نیز کتاب "اینترنتی ایران یا ارن؟ بررسی تحلیلی تاریخ استعمار ملت آذربایجان"، صص ۱۷۹-۱۹۳.

چاپ و نشر کتابهای تورکی ممنوع شد. استفاده از زبان تورکی در رسانه های جمعی ممنوع شد. انواع تحقیرها، تمسخرها و توهینها به ملت تورک آذربایجان و ملت گیلک و ملت لر شروع شد. این تحقیها و توهینها و تمسخرها که بی گمان سبب بیزاری انسانهای این سه ملت از زبان مادری و هویت اصلیشان می شد، دقیقا سیستماتیک و دولتی و برنامه ریزی شده و از سوی حاکمیت بوده و هست. به طوری که رکن دوم ستاد ارتش رضا پالانی وظیفه اش از سوی حاکمیت پهلوی (همان پالانی سابق!) جکسازی علیه تورک، رشتی (گیلک) و لر بود، همان سه ملتی که بعد از روی کار آمدن رضا پالانی جلوی دیکتاتوری و جنایتهای او ایستاده و قلع و قمع و نسل کشی شدند (به ویژه ملت تورک آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی). موسیقی، رقص و هنر اصیل و مردمی ملت تورک آذربایجان با محدودیت فراوان مواجه شد. تاریخ ملت تورک آذربایجان تحریف شد و تورک و عرب را اقوام وحشی مهاجم غیرایرانی (انیرانی!) و عامل عقب ماندگی تاریخی ایرانیان اصیل (فارسیها) معرفی کردند. با تئوریهها و نظریه های سر تا پا و پا تا سر دروغ برآمده از لژهای فراماسونری صلیبی اروپایی، به ویژه انگلیسی، سعی در تحریف تاریخ و زبان ملت تورک آذربایجان کردند. مهمترین میدان تحریف تاریخ و هویت ملت تورک آذربجان تئوری پوچ و دروغ کسروی خائن مانقورت بود که در قسمت قبلی اندکی به آن پرداختیم. لازم به ذکر است که بیشترین مقالات و کتابها را در مورد دروغ بزرگ، نژادپرستانه و ضد انسانی زبان آذری، و آذری (و نه تورک) بودن ما انسانهای ملت تورک آذربایجان، یعنی نفی کلی و انکار کامل وجود و هستی ملت تورک آذربایجان در سراسر ایران، پان ایرانیستهای شیطان فراماسونر و نژادپرست کسرویست مانند احسان یارشاطر، محمد قزوینی، ایرج افشار، منوچهر مرتضوی و شاگردانشان نوشته اند. برای نمونه های از هزاران کوشش کثیف و نژادپرستانه سیستم نژادپرست ضد تورک و مانقورتساز برای انکار کامل هستی و هویت انسانهای ملت تورک آذربایجان و آذری (تات یا تالش نشان دادن این انسانها) می توان به این حجم کتابها که در سده اخیر در ایران و خارج از ایران نوشته شده و بارها

چاپ و تجدید چاپ شده اند اشاره کرد. خواننده لطفا ببیند و تأمل کند که حجم کار شیطانی و سرمایه گذاریهای مغرضانه در سده اخیر در آذری قلمداد کردن و نفی کامل هستی و هویت و موجودیت مادی و معنوی میلیونها انسان تورک آذربایجان در ایران ضد تورک اهریمنی تا چه حد بوده است:

<http://tat-ha.blogfa.com/post-2.aspx>

<http://tatha.yzi.me/1394/01> منابع-آذری، تاتی-وتالشی-بخش-نخست/

[https://fa.wikipedia.org/wiki/زبان\\_آذری](https://fa.wikipedia.org/wiki/زبان_آذری)

نژادپرستان فارس پرست و ایرانی‌چی مبدأ تاریخ را بنا به فرموده فراماسونری صلیبی انگلیسی و عوامل یهودی آن، به زمان هخامنشیان (خاخام منشیان یهودی) تغییر دادند و تمدنهای قبل و بعد از آن را انکار یا کم رنگ و تحریف و تحقیر کردند. اقدام به بزرگنمایی، مقدس سازی و جعل تاریخ ایران پارس آریایی برپایل ایدئولوژی تقدس بخشی به خاخام منشیان کردند. از لحاظ اقتصادی به مناطق غیرفارس و به ویژه آذربایجان جنوبی هیچ رسیدگی نکردند. طوری که شهرها و روستاهای آباد و پرجمعیت آذربایجان هر روز بیشتر از روز قبل ویران و کم جمعیت شد و شهرهای فارس نشین آبادتر و پرجمعیت تر گشت. اقدام به تغییر اسامی جغرافیایی تورکی آذربایجان جنوبی و تمام ایران کردند. اسمهای اصیل تورکی شهرها، روستاها، کوهها، رودها، دریاچه ها با توطئه ای کثیف و به طور سیستماتیک و دولتی به اسمهای جعلی و بی مسمای فارسی تغییر دادند. اندیشه نژادپرستانه برتری ملت فارس را زیر پوشش براق و فریبنده برتری نژاد آریایی- ایرانی در همه مدارس، دانشگاههای شهرها، و تمامی مقاله ها، کتابها، سخنرانیها، مطبوعات، رادیو و تلویزیون و تمامی رسانه های جمعی ترویج کردند و به این ایده نژادپرستانه فاشیستی- نازیستی عقب افتاده قرن نوزدهمی ضد انسانی ابلهانه مباحاتها نمودند. در هیچ جای این کره خاکی در رادیوی رسمی هیچ کشوری جملاتی نژادپرستانه چون "سلام بر سرزمین آریایی!" شنیده نمی شود جز این ایران اهریمنی نژادپرست فارس پرست ضد تورک و ضد عرب و ضد انسان. نویسندگان و شاعران تورک

هویت طلب، حق طلب، استقلال طلب و اصالت طلب را با برچسب‌هایی مختلفی چون تجزیه طلب، بیگانه پرست، کمونیست، جاسوس بیگانه، جاسوس شوروی (در زمان رضا و محمدرضای پالانی ضد تورک) و جاسوس رژیم صهیونیستی، جاسوس تورکیه، جاسوس آذربایجان (در رژیم جمهوری شیطانی ایران) مورد اذیت، تحقیر، تمسخر، توهین، تهدید، دستگیری، بازداشت، شکنجه و زندانی شدن قرار دادند و حتی بسیاری از آنها را به صورتهای مختلفی و به انحای مختلف و با صحنه سازی تصادف یا خودکشی شهید کردند. با ایجاد فضای امنیتی دائم در آذربایجان جنوبی فرهنگ خبرچینی، مٌخبری، جاسوسی و "آدم فروشی" را در آذربایجان جنوبی رایج کردند. این آدم فروشیهها در مدارس، دانشگاهها، سربازخانه ها و تمامی ادارات دولتی و تمامی اماکن عمومی شهرها و در تمامی کوچه ها و خیابانهای شهرها و در تمامی روستاهای آذربایجان جنوبی توسط مانفورت‌هایی انجام می شود که به خاطر یک لقمه نان و یک لحظه توجه حاضرند برادر خود را نیز بفروشند. گناه این فرهنگ آدم فروش پروری تماما بر گردن حاکمیت ضد تورک در سدهٔ اخیر و از توابع توطئهٔ "گرسنه، بی سواد و بیکار نگه داشتن ملت تورک" است نه کس و عامل دیگر. این فرهنگ کنترل و مهار و خف کردن ملت تورک آذربایجان از دورهٔ رضا پالانی عقده ای ضد تورک با فرستادن استانداران، فرمانداران، بخشداران و مسئولان و مأموران فارس نژادپرست ضد تورک تعلیم دیده و عقده ای به شهرهای آذربایجان جنوبی انجام شده و می شود. یک فرمول جالب در این مورد در ایران هست: مسئول حاکمیتی در آذربایجان جنوبی یا باید پانفارش ضد تورک باشد یا مانفورت ضد تورک. گونهٔ دیگری در این سده در آذربایجان نمی گذارند دیده شود! با فرستادن مدیران مدارس، معلمان و سپاهیان دانش فارس زبان به شهرها و روستاهای تورک نشین آذربایجان و فرستادن مدیران مدارس، معلمان و سپاهیان دانش تورک به شهرها و روستاهای فارس نشین یا غیرتورک، در استحالہ زبانی و ملی اطفال بی گناه ملت تورک و انسانهای این ملت در میان ملت فارس کوششها کرده و هنوز هم می کنند. نژادپرستان ایرانی فارس پرست و ضد تورک حاکم بر ایران در سدهٔ اخیر چه پهلوی و چه جمهوری شیطانی، عامل اصلی مهاجرت گستردهٔ میلیونی انسانهای ملت تورک به شهرها و مخصوصا به حاشیه ها و حلیی آبادهای

شهرهای بزرگ تهران، کرج و امثالهم شدند. به طوری که میلیونها انسان تورک آذربایجانی از شهرها و روستاهای تبریز، اردبیل، اورمو، زنگان، همدان و امثالهم مهاجرت کرده و پس از یک یا دو نسل در ملت جعلی فارس آسیميله و مانقورت شدند. این که می گوئیم "ملت فارس جعلی است"، دقیقا به همین علت است که بیش از دو سوم این ملت جعلی تورکهای آذربایجانی یا قشقایی یا خراسانی آسیميله شده و یا مانقورت گشته در میان ملت جعلی فارس طی این "سده سیاه" هستند.

باری، نژادپرستان مانقورتساز ضد تورک ایران، از هر امکانی سعی در تغییر ترکیب نیروی نظامی و انتظامی مناطق مختلف به ویژه آذربایجان جنوبی کردند. برای مثال کلیه سربازان، درجه داران و افسران نیورهای نظامی و انتظامی مناطق پرخطر کورد نشین از تورکهای آذربایجان است که تنها به قصد سلاخی شدن توسط کوردهای تروریست مثل پژاک و پ ک ک به مناطق پرخطر آذربایجان غربی و کوردیستان عمدا اعزام و فرستاده می شوند تا جان ملت فارس و ملل دیگر ایرانی در مقابل وحشیهای تروریست کورد در امان بماند و کشته شده ها فقط و فقط از انسانهای ملت تورک آذربایجان باشند. این سیاست کثیف جمهوری شیطنی ایران در ۳۷ سال اخیر است. به سرکوب خونین قیامهای حق طلبانه ملت تورک آذربایجان و ملت تورکمن و ملت عرب و دیگر ملت‌های غیرفارس ایران پرداخته اند و هنوز هم می پردازند. انواع کتابها، شعرها و نوشته های نژادپرستانه فارس پرستانه ضد تورک و ضد عرب را نظیر شاهنامه فردوسی شعوبی ضد تورک و ضد عرب را بزرگنمایی، ستایش و ترویج و تبلیغ می کنند. نامگذاری نوزادان تورک، مغازه ها و محلهای کار و شرکتها را در کلیه شهرها و روستاهای ایران به ویژه در آذربایجان جنوبی به اسمهای اصیل و زیبا و دل انگیز تورکی قدغن می کنند. با تقسیم بندی و نامگذاریهای جعلی آذربایجان جنوبی به استانهای مختلف نظیر (آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، همدان، زنجان، اردبیل، مرکزی، قم، اراک و غیره) سعی در تکه پاره کردن، تضعیف و هضم هویتی تورکان در فارسها و دیگر ملل ایران به ویژه کوردها، و در نتیجه نابودی تورکان دارند. جالب این که قشقاییها، از غیورترین و باصفاترین انسانهای ملت تورک آذربایجان، با چند میلیون جمعیت چون وجهه ای

انگلیسی ستیز داشتند در سدهٔ اخیر به فرمان استعمار خبیث ضد تورک بریتانیا و اطاعت محض رضا و محمدرضای پالانی نوکر انگلیس و ضد تورک، حتی صاحب یک نیمچه استان حتی به اندازهٔ استان بی هویت کهکیلویه و بویر احمد نیز نشدند. ملت بزرگ تورک آذربایجان و ملتهای دیگر ایران را قوم و زبان اینترنشنال و پرگویندهٔ تورکی ملت بزرگ تورک آذربایجان را با استراتژی تحقیر نژادپرستانه و غرض ورزی سیاسی ضد علمی و ضد زبان شناسی، "لهجه آذری" یا "گوش آذری" گفتند! فرهنگ اصیل و پر بار آذربایجانی شد خرده فرهنگ و فرهنگ اقلیت و فرهنگ نژادپرستانهٔ فارسی شد فرهنگ ایران فارس آریایی. به اختلاف میان ملل ایران، به ویژه اختلاف بین ملت تورک و غیرتورک ( اختلاف بین تورک با کورد و تورک با تالش و تورک با گیلک و تورک با مازندرانی و غیره) دامن زدند و هنوز نیز دامن می زنند و این زنگ خطری برای انسانهای ملت تورک است که برای سیر کردن شکم خودشان و خانواده شان حاکمیت ضد تورک پهلوی و جمهوری شیطانی آنها را مجبور به کوچ به شهرهای دواتنیککی کرده است. ارتباط میان ملت تورک آذربایجان را با هموطنان و هم تباران تورک آذربایجانی خود در آن سوی مرز (آراز) با سیم خاردار و پاسگاه و گشت قطع کردند و با انواع تهدیدها و خطرهای همراه نمودند. آمارهای مخدوش و سر تا پا غلط از جمعیت ملل غیرفارس به ویژه ملت بزرگ تورک آذربایجان اعلام کرده و می کنند. و دهها ظلم و جنایت و خیانت و خباثت دیگر تحت عنوان فریبندهٔ ایران پارس آریایی.

نکتهٔ جالب این که تمامی توطئه های ضد بشری و نژادپرستانهٔ ضد تورک فوق قبل از به حاکمیت رساندن رضا پالانی ضد تورک توسط کمپانی هند شرقی بریتانیا، هلند، فرانسه و لژهای فراماسونری صلیبی غربی و به ویژه استعمار خبیث ضد تورک بریتانیا تدوین شده و به نوکران عبد و عبید فراماسونر فارس و مانقورت این استعمار صلیبی دیکته شده و توسط دستگاههای اجرایی حاکمیتهای ضد تورک دقیقاً اجرا شده است. بیش از صد سال است که استعمار سیاه صلیبی ضد تورک غربی به طور غیرمستقیم حاکم بر ایران است. تمامی برنامه های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ایدئولوژیک نژادپرستانهٔ فارس پرستانه و ضد تورک، به ویژه آموزش و پرورش حاکمیت ضد تورک پهلوی و جمهوری شیطانی ایران نیز از لندن به ملا-سیدهای حاکمیت سیاه

ضد تورک و نژادپرست پهلوی و جمهوری شیطانی ایران دیکته شده و می شود. تئوریهایی و ایدئولوژیها در لندن نشسته اند و فکر و نظر شیطانی نژادپرستانه تولید می کنند و حاکمیت ملا-سید دستورات، افکار و نظرهای شیطانی ضد تورک استادان اعظم لندن خود را بی هیچ کم و کسر طابق النعل بالنعل اجرا می کنند. از سیاستهایی که به بیت آیه الشیطان العظمی و شیطان الله الاعظم فراماسون، علی خامنه ای دیکته می شود و توسط خود او یا به واسطه امام جمعه های جانی خبیثش به ارگانهای نظامی، انتظامی حاکمیت ابلاغ می شود گرفته تا تمامی سیاستهای کلان نژادپرستانه ضد تورک حاکمیت همه و همه توسط قدرتهای صلیبی مخوف در خارج از ایران تئوریزه می شود و جالب این که تئوریزه کنندگان اغلب مانقورتهای نشاندار فراماسونر هستند. هر چه لندن و واشنگتن به ملایان دستور می دهد، ملایان همان را اجرا می کنند. و جالب این که با سیاست موقعیت وارونه و پیچیده Winding situation، بی بی سی فارسی، ارگان اصلی فراماسونری صلیبی ضد تورک غربی در برنامه هایی نظیر پرگار، نگاه شما و امثالهم، خود به نقد تک تئوریهایی می پردازند که قبلا آن را برای اجرا به حاکمیت ضد تورک جمهوری شیطانی دیکته کرده بود و حاکمیت عین آن را از رسانه های خود اعلام کرده بود!! این اساس بازی استعمار با افکار عمومی ملت تورک آذربایجان و تمامی ملل ایران در نود سال اخیر است. و متأسفانه این سیاست شیطانی و این "بازی خبیثانه تا همین اواخر بس موفقیت آمیز بود و خوب پیش می رفت که خوشبختانه سر و کله حرکتی انسانی و مقدس به نام حرکت ملی آذربایجان پیدا شد و ما روشنگران و افشاگران ملت تورک آذربایجان در رسانه هایی مثل اینترنت با رویگری بسیار هوشمندانه به روشنگری و افشاگری علیه دشمنان ملت خودمان پرداختیم (جیغهای بی امان و مقدس مرغ دؤنن بای در داستان را به خاطر بیاورید). برای همین افشاگریها و روشنگریهای ما بازی بزرگ صلیبی (Grand game) دارد با شکست رو به رو می شود. بی بی سی فارسی را سهل نگیرید. پستان به تنور چسباندن تئوریهایی فراماسون برنامه های پرگار و نگاه شما را نمی بینید که با چه حرارتی از اصل حاکمیت ضد تورک ایران و ولایت فقیه و جمهوری شیطانی با چه شور و حرارتی دفاعها می کنند؟ تأمل برانگیز نیست؟

## تمایز و تفاوت آسیمیله شده و مانقورت

باید توجه داشته باشیم که بین تورک آسیمیله شده با مانقورت فرق و تمایز هست: آسیمیله شده لزوما مغرض و ضد تورک نیست بلکه جبر اجتماع و توطئه های رنگارنگ حاکمیت نژادپرست فارس در طی این صد سال او را از آذربایجان جنوبی کوچ داده، ذوب کرده و از زبان، فرهنگ و ملت خود دور کرده است، اما مانقورت آسیمیله شده ای مغرض و عقده ای کینه ای است که با تمام توان و قوا به ضدیت با اصل و نسب و ملیت و زبان مادری و انسانهای تورک ملت خودش برخاسته و از کشتن تورکان هویت طلب و حق طلب نیز در مواقع لزوم و به دستور ارباب نژادپرست فارسش دریغ نمی کند. بر اساس آنچه گفتیم بین آسیمیله شده و مانقورت رابطه شمول (Inclusion) یا عموم و خصوص مطلق هست؛ یعنی هر مانقورتی آسیمیله شده و ذوب شده در ملت دیگر است اما هر آسیمیله شده ای مانقورت نیست.

### مانقورت مأمور دشمن است

مانقورتها "برده و مأمور" دشمن هستند و به صورت سازمان یافته و بسیار جدی به حراست از داراییهای دشمن ضد تورک و حفظ ابزارها و مکانیزمهای مانقورتسازی دشمن برای ضربه زدن به هستی و هویت ملت تورک خودشان می پردازند. این فرق مهم دیگر بین یک مانقورت و آسیمیله شده عادی است. آسیمیله شده های عادی چه بسا در سنین بالای عمر خودشان (بعد از چهل سالگی) نوستالژی وطن و زبان مادری تورکی و موسیقی اصیل و زیبای تورکی و فرهنگ اصیل و انسان دوستانه تورکی و عشق به سادگی و صفای انسانهای تورک هموطنش در آنها بیدار می شود، اما مانقورتها، که به خاطر پول، مقام، شهرت به ملت خودشان آشکار و پنهان خیانت می کنند، هرگز این حالت حسرت، نوستالژی و افسوس از دست دادن گذشته پاک و باصفا و درخشان به آنها دست نمی دهد. چون مأمور حاکمیت ضد تورک هستند خود را معذور می پندارند و با توجیه و ایدئولوژی دگمهای پان ایرانیسم سیاسی، پان ایرانیسم مذهبی و کمونیسم ضد تورک روز به روز خیانت و جنایت خود را بیشتر می کنند. در داستان مانقورت نیز همین ویژگی برده و مأمور بودن



مانقورت را چنین می بینیم: "مانقورت برای همین بی شعوری کامل و اطاعت محض و بی چون و چرا از اربابانش نسبت به بردگان عادی و سالم ده برابر بیشتر قیمت داشت. حتی چنین قانونی هم در بین یوان یوانها بود که در زد و خوردهای گاه و بیگاه بین قبیله ای خودشان، اگر کسی مانقورت دیگری را می کشت، به هم قبیله ایهای خودش سه برابر یک برده عادی غرامت و خونبها پرداخت می کرد... مانقورت مانند یک سگ صادق و باوفا تنها و تنها صاحب خودش را به خاطر می آورد. هیچ وقت با آدمهای دیگر قاتی و سرگرم نمی شد. اگر یک فکر و غم داشت آن هم سیر شدن شکمش بود. درد و مرض دیگری نداشت. کارهایی که اربابش به او می سپرد، کورکورانه و با جان و دل و با عزم و عناد خاصی انجام می داد. به مانقورتهای عادتاً چرکین ترین پست ترین و سنگین ترین و جانکاه ترین کارها یا کارهایی جانکاه و عذاب آور که تاب و تحمل مطلق را طلب می کرد، می فرمودند تا انجام دهد. برای پاسبانی از شترهایی که در دوردست ترین نقاط بیابان ساری اوزک می چریدند، هیچ کس به جز مانقورت نمی توانست تنهایی مطلق و بی کسی و سوز و سرما و گرمای دهشتناک را تحمل کند. در این نقاط دور و دست نیافتنی، یک مانقورت به تنهایی چندین خدمتچی از یوان یوانها را، که هر از گاهی برایش غذا و آب می بردند، عوض می کرد. اگر خوراکش را سر وقت می دادی، شب و روز، در گرما و سرما و تابستان و زمستان در سر جایش می ماند و وظیفه اش را انجام می داد. نه از بی کسی شکایت می کرد و نه از تنهایی می هراسید. برای یک مانقورت فرمان صاحبش از هر چیزی مهمتر بود. تنها مقداری غذا و آذوقه می خواست و برای در امان ماندن از سوز و سرمای بی امان بیابان چند تکه لباس شندر پندر و کهنه پاره. به جز اینها هیچ چیزی طلب نمی کرد... مانقورت اگر گیج و منگ هم باشد کارش را خیلی خوب بلد است. تا زمانی که کاروان از چراگاه شترها دور نشده بود، سخت ناآرام بود؛ همه را زیر نظر گرفته بود و سخت مراقب شترها بود و نمی گذاشت کسی از جلوی چشمهایش گم شود".

همان گونه که مانقورت یوان یوانها پست ترین و چرکین ترین و پلیدترین کارهایی که اربابان جنایتکار یوان یوان آنها می فرمودند با دل و جان و عزم و عناد خاصی انجام می دادند و یک لحظه نمی گذاشتند شتران، داراییهای دشمن ضد تورک و ابزارهای بالقوه مانقورتهای از جلو

چشمشان دور شود، مانقورتهای امروزی نیز پست ترین و چرکین ترین و پلیدترین کارها که عبارت است از خیانت به وطن (آذربایجان)، جاسوسی و آدم فروشی به نفع اربابان ضد تورک و به ضرر ملت تورک آذربایجان و امثالهم را انجام می دهند.

### روح عصیان در مانقورت مرده است

روح عصیان ملت برده، در مقابل بردگی و اسارت و استعمار بسیار ارزشمند و مقدس است. اما این روح در مانقورت مرده است. مانقورت یک زامبی (Zombie) است. یعنی زنده نیست؛ مرده متحرک است و بنا به کارکرد، مکانیزیم عمل یک زامبی روح و روحیه و محتوا و زندگی ندارد. فرم و شکل خالی شده از محتواست از خودش، از هستی خودش، از هویت خودش، از زبان خودش، از فرهنگ خودش و تمامی ارزشهای مادی و معنوی و فرهنگی خودش خالی است. چشمان یک مانقورت نور و درخشش زندگی ندارد. حتی جرقه و بارقه ای از هستی و زندگی ندارد. او تسلیم است، تسلیم جبری که به او القا شده است.

از دیدگاه فلسفی مانقورتسازان و مانقورتداران برده دار شیطان ضد تورک مدام به گوش و ذهن انسانها جبر شیطانی را القا می کنند در حالی که بر ذهن و دل و روح مبارز حق طلب هویت طلب آزادیخواه همواره آزادی و اختیار انسانی حکم می راند و او این آزادی را برای تمامی انسانهای ملت خودش و ملل دیگر می خواهد. دشمنان ملت تورک، نژادپرستان روس، چینی، فارس، کورد، ارمنی، صلیبی و مانقورتهای ذوب شده در آنها، برده بودن تورکها را در ایران، اویغورستان (چین)، روسیه و دیگر کشورهای ضد تورک و برتر بودن نژاد و زبان روسی، چینی، فارسی، کوردی، ارمنی به زبان تورکی را طبیعی قلمداد می کنند اما مبارزان ملت تورک هرگز این وضعیت سیاسی نژادپرستانه را طبیعی و خدادادی نمی دانند و عصیان مقدس می کنند و همین عصیان مقدس سبب وحشت اربابان روس، چینی، فارس و صلیبی می شود.

ادامه دارد.

اوجالان ساوالان - چهارشنبه ۱۴/۱۱/۱۳۹۴ 2015/02/03

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسیم داخل و خارج از ایران (۸) - قسمت هشتم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=30084:1394-11-20-01-52-15&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=30084:1394-11-20-01-52-15&catid=2:10&Itemid=18)

## سیستم مانقورت‌ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۹) - نگاهی به

### ایدئولوژیهای مانقورت‌ساز در آذربایجان جنوبی و ایران جعلی

مانقورت نمی داند که کیست، چیست، چه کاره است، از کجا آمده است؟ جواب هیچ کدام از این سؤالات را نمی داند. مانقورت حتی اگر آزادش کنند نمی تواند فرار کند و خود را به قبیله اش برساند و تا زمان مرگش برده داوطلب دشمنانش می شود. چینگیز آیتماتوو داستان مانقورت را برای این به تصویر کشیده بود که نشان دهد ایدئولوژی کمونیسم رژیم نژادپرست و روس پرست ضد تورک ذاتی اتحاد جماهیر شوروی در پوشش فریبنده شعارهای سر تا پا و پا تا سر دروغ دفاع از کارگران و رنجبران و اتحاد کارگران جهان باهم، بر سر ملتهای تورک قیرقیز، اوزبک، تورکمن، قازاق، آزر و غیره مانند پوست شتری سفت و سخت پیچیده شده بود و مغزهای انسانهای ملل تورک را به خرابی و زوال مبتلا می کرد. ملتهایی که بورکراتهای حزب ضد تورک و روس پرست کمونیسم رژیم اتحاد جماهیر شوروی آنها را با ابزار ایدئولوژی کمونیسم به صورت اوتومات از خودی خودشان بیگانه و بیزار می کردند. به راستی که نویسنده ای چون چینگیز آیتماتوو الگوی بیگانه سازی (Yabancılaşdırma/ Alienation) و به دنبال آن برده سازی (Kölələşdirmə/ Enslave) انسان تورک را نمی توانست آن چنان زیبا و عمیق که در داستان مانقورت نشان داده است، در شکلی مکمل و بدین درجه گویا، با نمونه و رمز و تمثیلی دیگر نشان دهد. اما مصادیق ایدئولوژیهای مانقورت‌ساز به حزب کمونیسم و الگوی نژادپرستی ضد تورک روسی و چینی محدود نمی شود. در ایران همین ایدئولوژی کمونیسم ضد تورک ایرانچی به همراه دو ایدئولوژی خطرناک و مسموم پان ایرانیسم از یک سو و تشیع مجوسی پارسی از سوی دیگر در کار مانقورت‌سازی از انسانهای ملت تورک دخیل بوده و هستند که در قسمت بعد به آنها نگاهی عمیق تر خواهیم انداخت.

تورکان ایران قربانی فریب بزرگ استعمار ضد تورک صلیبی غرب به سردمداری  
انگلستان

استعمار می گوید: "تو نمی توانی خودت را بشناسی و تعریف کنی. تو عقل و شعور و صلاحیت نداری که خودت را تعریف کنی من تو را برای تو و دیگران تعریف می کنم". آیا این گونه برخورد با انسانها برای شما آشنا نیست؟ آیا این همان نظام ولایت فقیه نیست که استعمار خبیث ضد تورک بریتانیا با ساختن و پروردن هزاران انسان نمای خطرناک مکار مودی مفت خور سادیست خر سوار (عوام فریب و عوام سوار!) دجال و ضد انسان به نام ملا- سید و دادن القاب عجیب و غریب فراماسونری به آنها مثل "آیت الله العظمی= استاد اعظم فراماسونری ضد تورک و ضد عرب و ضد اسلام" تحت لوای تشیع ضد تورک، ضد عرب و ضد اسلام مجوسی پارسی- ایرانی بر ما ملل ایران به ویژه ملت تورک آذربایجان حاکم کرده است؟ همان گونه که ملا- سیدها، این مأموران زبده فراماسونری ضد تورک بریتانیا به ما انسانهای عاقل و بالغ می گویند شما صلاحیت ندارید که صلاح خود را تشخیص دهید و باید و باید و باید از ما تقلید کنید تا ما راه صحیح زندگی را به شما نشان دهیم، استعمار پلید ضد تورک غرب به سردمداری انگلیس خبیث به انسانهای تورک ملت من می گوید: "شما سواد و صلاحیت ندارید که نژاد، زبان، هستی و هویت خود را تعریف کنید و من باید و باید و باید شما را به شما بشناسانم و من می گویم شما تورک نیستید؛ شما آذری هستید و نژاد شما ایرانی است و زبان شما از زبانی ایرانی به نام آذری به زبان تورکی تغییر کرده است. پس دو راه بیشتر ندارید: یا آذری شوید و از تورک بودن خودتان دست بردارید یا بمیرید!!!"

و همین اتحادیه ضد تورک صلیبی ضد تورک در طول تاریخ با هر فرصتی تورک کشته و می کشند: زمانی با سوء استفاده از اوضاع در هم و آشفته جهان در جنگ جهانی اول بیش از دو میلیون و پانصد هزار تورک را در تورکیه و دو آذربایجان کشتند و در در دل زخمی آذربایجان، قلب تپنده جهان تورک، ارمنستان ضد تورک را بر پا کردند، زمانی با ایدئولوژی کمونیسم روسی و چینی کشتند و زمانی با ایدئولوژی ایرانی، یعنی ترکیب ایدئولوژی تشیع پارسی با ایران پرستی فارس پرستانه کشتند و اینک با سوء استفاده از عقاید ایران پرستی افراطی ضد تورک و نیز تشیع پارسی ضد تورک و با تبلیغات بی امان نژادپرستانه ضد تورک بسیار گسترده در داخل و خارج از ایران، چشم امیدشان را به خائنان خوانخوار درون ملت آذربایجان، یعنی مانقورتهای پلید خائن

خبیث جانی، که دست پرورده و شستشوی مغزی شده خودشان هستند، دوخته اند که سنت نحس ضد انسانی و نژادپرستانه تورک کشی را اینها ادامه دهند.

استعمار ضد تورک طوری طراحی و برنامه ریزی کرده و چنان استادانه کار کرده است که یک انسان تورک در آذربایجان جنوبی (ایران جعلی) هیچ انتخاب ملی گرایانه تورکی - آذربایجانی نداشته باشد. گزینه ها از قبل در تارک خانه های اهریمنی لژهای فراماسونری و توسط مغزهای متفکر نخبگان ضد تورک ذاتی غربی (اغلب بریتانیایی)، ایرانچی (غیر تورک چه فارس و چه غیر فارس) و خودفروختگان مانقورت طراحی شده و جلوی ملت تورک و تمامی ملل ایران گذاشته شده است:

الف- ناسیونالیسم فارس پرست ضد تورک و ضد عرب ایرانی (شوونیسم فارس)

ب- کمونیسم روسی الاصل ضد تورک ذاتی ایرانچی

ج- تشیع ایرانی، یا اسلام آریایی یا تشیع مجوسی ضد تورک و ضد عرب

اینها سه دگم یا سه جهان بینی نژادپرستانه منحنط سادیستی و مازوخیستی ضد تورک و ضد عرب و فارس پرست هستند که در زیر پوشش فریبنده ایران و ایرانی در سده اخیر بر اذهان میلیونها انسان تورک و غیر تورک در ایران حاکم کرده اند. ایدئولوژی ایرانچی فارس پرستی ضد تورک را در پوشش صدها حزب و گروه سیاسی و فرهنگی پیچیده اند و به خورد ملت تورک و ملل دیگر ایران داده اند. با صدها مانیفست و بیانیه و خط و مشی به ظاهر متفاوت و در اصل یکسان و مشابه: حزب پان ایرانیست و رستاخیز و سومکا همان اهداف را دارد که حزب توده و حزب کمونیست کارگری و حکمتیست و همه اینها همان اهداف را دارند که حزب جمهوری اسلامی (در اصل شیطانی) و احزاب مسخره و قلابی رنگارنگ آن با دو طیف جعلی اصول گرا و اصلاح طلبش و جبهه ملی و نهضت آزادی و امثالهم همه یک هدف دارند و برای همین هدف به وجود آمده اند: همه اینها همه و همه مطلقا برای فارس پرستی و ملل غیرفارس ایران را فارس کردن و کشتن و مخصوصا نسل کشی و قتل عام سیاسی و فرهنگی انسانهای ملل تورک و عرب به وجود آمده اند.

بعد از نسل کشی موحدش بهترین، پاکترین و شجاع ترین انسانهای ملت تورک آذربایجان در سال سیاه ۱۳۲۵ هـ.ش / ۱۹۴۶ م.، انسان تورک آذربایجانی را مجبور کرده اند که به جز خودش و ملت خودش به تمام ایدئولوژیها و دگمهای ضد تورک بچسبد ولی با دقت بیشتر درمی یابیم که صد سال است تنها یک دگم و تنها یک دگم ضد تورک بر ایران حاکم است: دگم شوونیسم فارس یا پان ایرانیسم و پان فارسیسم که گاهی اورکت آمریکایی می پوشد و در هیات کمونیست به جلوه درمی آید و گاه کت و شلوار می پوشد و کراوات می زند و به هیات آریایی پانفارس دوآتشه خود را به جلوه درمی آورد و گاهی عبا و قبا و نعلین و عمامه بر تن و پا و سر می کند و در هیات ملا-سید پشمالوی تسبیح به دست مفعول شده فراماسون رخ می نماید اما همه اینها در ماهیت یک بت هستند که "هر لحظه به رنگی بت عیار درآید!"

جالب است: برنامه ها را طوری ماهرانه چیده اند که انسان در هنگام فکر کردن به ابعاد و زوایای آن حیرت می کند: آموزش و پرورش را به زبان تورکی ممنوع کرده اند این یعنی کارخانه تبدیل انسانهای تورک به عوام الناس بی سواد (بر عکس همین کارخانه و سیستم انسانهای فارس عوام الناس را به انسانهای خواص باسواد تبدیل کرده و می کند). و عوام الناس همانی هستند که ملا-سیدهای شیاد خرسوار به دنبال سوار شدن به آن هستند با زبانی چرب و نرم و با بلاغتی تمرین شده در سالیان در حوزه های علمیه شگردها و تکنیکهای شیطانی فریب دادن آنها و سوار شدن بر پشت آنها را آموخته اند. و به همین جهت است که جمهوری شیطانی ملا-سیدهای فراماسونر ضد تورک را در ایران سر کار و حکومت آوردند.

حال ما فعالان حرکت مقدس ملی آذربایجان هستیم و یک ملت عوام به اضافه تعداد کثیری مانقورت به ظاهر با سواد اما ضد سواد و آگاهی و فهم و شعور و وجدان و اخلاق.

تورک ستیزی مانقورت (خودزنی و خودکشی هویتی نژادپرستانه ضد تورک) مکمل عرب ستیزی از یک سو و فارس پرستی، کوردپرستی، ارمنی پرستی، روس پرستی، چینی پرستی، صلیبی پرستی و آریایی پرستی پان ایرانیستی از سوی دیگر است. انسان تورک در ایران اهریمنی هیچ گزینه دیگری ندارد و در صورت هویت طلبی تورکی کارش به دستگیری و شکنجه و دادگاه و

زندانی کشیده می شود: انسان تورک را مجبور می کنند که یا پان ایرانیست تورک ستیز و عرب ستیز شود و تیشه به ریشه اصل و نسب و ملت خودش بزند یا کمونیست دوآتشه فارس پرست ایرانی شود و در زیر شنل کمونیسم نژادپرستانه روسی- چینی- ایرانی فارس پرستی و تورک ستیزی افراطی پیشه کند و به بهانه دین ستیزی و خرافات ستیزی، عرب ستیزی و تورک ستیزی کند(ما خود خود به شدت خرافات ستیزیم اما خرافات ستیز نه نژادستیز ملت ستیز و نژاد ستیز ضد عرب و ضد تورک) یا این که پیرو تشیع کثیف و پلید فارسی- ایرانی- آریایی شود و به بهانه موهومات مسخره این مذهب ضد انسانی مازوخیستی- سادیستی و به بهانه سنی ستیزی، تورک ستیزی و عرب ستیزی پیشه کند چرا که دو کشور بزرگ جهان اسلام، تورکیه و عربستان هر دو با اکثریت مسلمانان سنی تورک و عرب هستند!! ملاحظه می شود که نتیجه و برآیند هر سه نحله فکری و هر سه دگم ضد انسانی همان پان ایرانیسم ضد تورک و ضد عرب و به معنی اخص کلمه مانقورتساز است.

## باز هم در باره ابعاد شیطانی تئوری مهیب مانقورتساز آذری، استراتژی نادیده گرفتن و نفی و انکار کامل ملت تورک

الگوی فکری نژادپرستی ضد تورک حاکم بر ایران با تئوری آذری کوشیده است که صورت مسئله انسان تورک / ملت تورک را در ایران به کلی پاک کند. چرا که وقتی من هویت طلب حق طلب تورک اعتراض می کنم که چرا در کتابهای درسی تورک ستیزی می کنید؟ و وقتی بر اساس قوانین و مصوبات کنوانسیونهای سازمان ملل انسانهای ملت تورک من حق دارند که به زبان مادری آموزش و پرورش داشته باشد چرا این حق را به انسانهای ملت تورک من نمی دهید؟ پانفارسهای ضد تورک به همراه مانقورتهای دست آموزشان هم صدا به من جواب می دهند: " مگر تو تورک هستی که من حق بشری آموزش و پرورش را به تو بدهیم یا ندهیم؟! تو آذری و ایرانی هستی و نژادت ایرانی است و زبانت با حمله مغول به تورکی تبدیل شده است و باید با ترک کردن تورکی و فارسی حرف زدن ایرانی شوی و خودت را از این زبان ضد ایرانی مغولی تورکی رها سازی. چون تو



تورک نیستی پس تورک ستیزی ما به تو هیچ ربطی ندارد!!!!" اوج شیادی و شیطنت نژادپرستانه را ملاحظه می فرمایید؟

سیستم نژادپرستی ایرانی، نوکر استعمار صلیبی انگلیس بر اساس رویکرد نژادپرستانه بر اساس اصالت نژاد- و نه اصالت زبان و فرهنگ-، یعنی اصالت نژاد موهوم ایرانی با رویگری به تمامی فاشیستی- نازیستی چنین مکارانه، اصل موجودیت و هستی تورکان را در ایران اهریمنی انکار و نفی می کند. هدف ارائه و ترویج و تبلیغ تئوریهای شیطنانی نژادپرستانه ضد تورک مانند "آذری" همین انکار کلی هستی و هویت تمامی انسانهای ملت تورک در ایران بوده و هست.

حاکمیت ضد تورک فارس پرست حاکم بر ایران در سده اخیر (چه پهلوی و چه جمهوری شیطنانی) از همه حاکمیت‌های ضد تورک جهان بدتر و پلیدتر و نژادپرست تر است. حاکمیت ضد تورک روس با مکتبها و مدارس ملت‌های تورک در زمان اتحاد جماهیر شوروی کاری نداشت. درست است که هر از گاهی مثل سال‌های سیاه ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ طی برنامه‌های جنایتکارانه قتل‌های زنجیره‌ای، نخبگان ملت تورک، شاعران، نویسندگان و استادان نخبه هویت طلب ملت‌های تورک آذربایجان، اوزبکستان، قیرقیزستان، قزاقستان و غیره را می کشت و حذف فیزیکی می کرد، اما با آموزش و پرورش به زبان مادری تورکی کاری نداشت. و همین آزادی آموزش و پرورش به زبان مادری ولو به خط بیگانه روسی، سبب زنده بودن روح ملل تورک در اتحاد جماهیر شوروی شد. جنایتکاران حزب کمونیست چین و نژادپرستان هان در تورکیستان شرقی اشغالی (سین کیانگ جعلی) نخبگان و معترضان ملت مظلوم تورک اویغور را بی رحمانه و بی امان و به صورت فجیعی می کشند و نوزادان تورک را می پزند و می خورند (!) اما با زبان مادری و فرهنگ بومی تورکان اویغور کاری ندارند و موجودیت آنها را به کلی، آن چنان که نژادپرستان خبیث پانفارس ایران موجودیت ملت تورک را در ایران به کلی انکار می کنند، انکار نمی کنند. برای همین روح تورک و زبان و فرهنگ تورکی اویغورهای مظلوم زنده مانده است.

حاکمیت راسیست جنایتکار خبیث فارس در ایران در سده اخیر کثیف ترین و جنایتکارترین و ضد انسان ترین حاکمیت نژادپرست ضد تورک جهان است چرا که با خلق و ترویج و تبلیغ دروغهای

نژادپرستانه ای چون آذری، اصل موجودیت و وجود ملت تورک را در آذربایجان جنوبی و کل ایران به کلی نفی و انکار می کند و اجازه نمی دهد حتی یک مدرسه و حتی یک مدرسه، به صورت رسمی یا حتی غیررسمی به زبان تورکی در تبریز باز و فعال شود. ایدئولوژی و دگم ایرانچی ضد تورک یعنی این. بارها گفته ام بار دگر می گویم که ما مبارزان ملت تورک آذربایجان با جنایتکارترین، خبیث ترین، پلیدترین، کثیف ترین و ضد انسان ترین نژادپرستی ضد تورک جهان رو در رو و در مبارزه هستیم.

به نظر می رسد که آزادی ملت ما از چنگ این نژادپرستی خبیث ضد تورک که در طی سده شیطانی اخیر، که به حق باید آن را "سده شیطانی ضد تورک ایران" نام بگذاریم، با وجود هزاران و بلکه میلیونها مانقورتی که با دقیق ترین و شیطانی ترین برنامه های نژادپرستانه حاکمیتی، دولتی و سیستماتیزه از ملت تورک ما پرورده است، دشوارترین کارها باشد و به بهای ریخته شدن خون میلیونها انسان تورک آذربایجانی به دست خواهد آمد. اما آزادی با دادن خون به دست می آید و به این خونها می ارزد. به نظر می رسد در راه رسیدن به هدف مقدس استقلال آذربایجان جنوبی ما مبارزان حق طلب و استقلال طلب ملت تورک آذربایجان، خونین ترین و دلخراش ترین نبردها را نه با پانفارسها و پانکوردهای متحد و متجاوز ضد تورک بلکه با مانقورتهای خودمان خواهیم داشت. تاریخ و آینده گواه راست بودن این سخن من خواهد بود.

**در هنگام فریب دادن و مانقورت کردن آذری هستیم و هنگام کشته شدن و به کشتن داده شدن تورک!**

وقتی که ما حق طلبان تورک حقوق بشری خودمان را از این فارس پرستان ضد تورک حاکم می خواهیم و می گوئیم که چرا زبان کوردی را برای کوردها رسمی کرده اید و به صورت رسمی در مدارس و دانشگاه تدریس می کنید ولی همین حق بشری را برای ما تورکها قائل نمی شوید؟ می گویند شما تورک نیستید آذری ایرانی هستید و زبان فارسی و کوردی و تمامی زبانهای ایرانی (تالشی، تاتی، گیلکی، مازندرانی، لری، بلوچی، لکی، لاری و غیره) همگی ایرانی هستند و اجازه

آموزش و پرورش را در صورت لزوم به همه آنها می‌دهیم ولی به شما آذریها هرگز اجازه نمی‌دهیم که به زبان انیرانی و تورانی تورکی درس بخوانید! شما باید و باید و باید تنها و تنها و تنها به زبان رسمی ایرانی آریایی خجسته فارسی درس بخوانید و زبان گجسته تورکی زبان ایرانی نیست شما هم ایرانی هستید پس خفه شوید و ایرانی بمانید!!! وقتی می‌گوییم چرا صدها معدن مس و طلا و معادن دیگر سرزمین من، آذربایجان را، غارت می‌کنید و به کرمان و شهرهای فارس نشین می‌برید و جوانهای ملت من را بیکار و گرسنه رها می‌کنید، می‌گویند معدن که ما شما نیست، مال ایران است و ما حق داریم آنها را به تاراج ببریم چون ما ایرانی اصیل هستیم و شما با این زبان انیرانی و تورانی تورکی، ایرانی اصیل نیستید پس خفه شوید و گرسنگی و بیکاری بکشید و بمیرید! وقتی ما می‌گوییم چرا هزاران کورد مهاجر را از سوریه و عراق در طول صد سال به آذربایجان جنوبی کوچ داده و وارد کرده‌اید و در شهرهای تورک نشین آذربایجان غربی ما اسکان داده‌اید و با تمام قوای اهریمنی خود می‌کوشید که شهرهای تورک نشین آذربایجان غربی را به ملل ایران و کل جهان کوردنشین معرفی کنید؟ و چرا اعزام سربازان وظیفه و نیروهای نظامی و انتظامی به شهرها، روستاها و مناطق پر خطر کوردیستان و آذربایجان غربی صرفاً از انسانهای تورک ما صورت می‌گیرد؟ می‌گویند: هر جا کورد است ایران است! و ما حق داریم شهرها و روستاهای شما را از شما بگیریم و به کوردهای ایرانی اصل و بیست و چهار عیار آریایی با خون قرمز تیره و اصیل ایرانی بدهیم و شما هم خفه شوید و تنها وظیفه تان این است که زیر پرچم ایران به ایران خدمت کنید و در راه ایران به دست همین کوردهای اصیل آریایی کشته شوید!!! خفه شوید و حرف نزنید و کشته شوید!!! وقتی می‌گوییم چرا با زدن بیش از صد سد به رودهای حوضه آبریز دریاچه نمک اورمو که اغلب در شهرها و روستاهای اشغالی کوردنشین آذربایجان غربی و کوردیستان قرار دارند، دریاچه اورمو را خشک می‌کنید و آبهای پشت سد را که در شهرها و روستاهای آذربایجان غربی که به کوردها داده‌اید پر و لبریز و لبالب از آب کرده‌اید چنان که نزدیک است این شهرها و روستاهای کوردنشین با خطر جاری شدن سیل در زمستان روبه‌رو شوند و آن قدر آب پشت سدها به کوردها داده‌اید که نمی‌دانند با این مقدار آب پشت سدها چه

کنند و علاوه بر استفاده از آن آبها برای کشاورزی به پرورش ماهیها در آبهای انبوه پشت سدها رو آورده اند؟ چرا این آب را از ما که به قول شما ایرانی هستیم دریغ کرده و دریاچه نمک اورمو را خشک می کنید و ملت تورک ما را در معرض خطر سهمناک بیش از ۲۰ میلیارد تن نمک قرار می دهید و در عوض آبهای ما را این چنین بی محابا به کوردها می دهید؟ می گویند کوردها ایرانیان اصیل ۲۴ عیار هستند و شما به ویروس توران و زبان نامقدس تورکی آلوده شده اید پس ما باید و باید و باید شما را فدای کوردهای ایرانی بکنیم. آب که سهل است در مواقع ضروری خون رگهای شما را از رگهایتان می کشیم و در رگهای کوردها تزریق می کنیم. شما هم حق اعتراض ندارید همین هست که هست! اما ما باز هم کوتاه نمی آییم و باز هم می گوئیم: مگر شما خودتان هنگامی که ما تورکها حق بشری خودمان را درباره آموزش و پرورش به زبان مادری تورکی خودمان می خواهیم به ما نمی گوئید که شما ایرانی نژاد و آذری هستید و تورک نیستید. حالا چرا وقتی این تروریستهای کورد جوانهای ما را به جرم خدمت سربازی و دفاع از همین ایران شما می کشند، شما از ما که به گفته خودتان ایرانی نژادان همخون شما ایم دفاع نمی کنید و برعکس از کوردهای یاغی تروریست قاتل حمایت می کنید؟! نکند تنها در هنگامی که حق آموزش به زبان مادری تورکی را می خواهیم، آذری و ایرانی نژاد هستیم و هنگامی که ما را به جلوی کوردهای ناجوانمرد غافل کش می فرستید و به دست کوردها به کشتن می دهید تورانی و تورک و مستحق مرگ هستیم؟! می گویند: همین هست که هست می خواهید بخواهید نمی خواهید نخواهید. شما وظیفه تان است که زبان تورکی شما در هیچ جای ایران تدریس نشود تا این که کاملا نابود شود؛ شما وظیفه تان است که شهرها و روستاهایتان را به همراه آب تمام رودهایتان به کوردهای ایرانی الاصل خالص تقدیم کنید؛ دریاچه نمکتان را خشک کنیم و با میلیاردها تن نمک انسانهای شما را نسل کشی کنیم و معادن مس و طلایتان را غارت کنیم و ببریم و برای خودمان خرج کنیم؛ جوانان شما را بیکار و گرسنه و بدبخت و معتاد و فاسد و نابود کنیم، به خاطر حفظ شهرهای و روستاهایتان که از شما گرفته ایم و به کوردها داده ایم در خدمت سربازی و غیره به دست و گلوله همان کوردهای آریایی ۲۴ عیار خالص ایرانی کشته شوید. شماها خفه شوید و

آذری و ایرانی باشید و آذری و ایرانی بمانید! همین هست که هست! می خواهید بخواید نمی خواهید بروید مغولستان!!! خوب، با شما مانقورتهای سایت آذریها هستم: شما نام این منطق را چه می گذارید؟

## احساسات مقدس انسانی ما هویت طلبان حق طلب و استقلال طلبان ملت تورک آذربایجان

نمی دانم یک نژادپرست ایرانی پانفارس می تواند احساسات من تورک را دریابد وقتی که توسط آنهايي که تورک نیستند و خودشان را هموطن من می خوانند و در حالی که به چشمهای من نگاه می کنند هستی ام، هویتم، زبان مادری ام و ملت من را به کلی انکار و نفی می کنند و می گویند تو تورک نیستی و آذری هستی؟ نژادپرستان ضد انسان ایرانی چه طور به خودشان اجازه می دهند که برای من هویت و هستی تعریف کنند و بگویند "تو تورک نیستی. تو آذری هستی" نژادپرستان ایرانی چه طور به خود اجازه می دهند که مرا برای من تعریف کنند و بگویند که اصل تو تورک نیست آذری و ایرانی است؟! آیا نژادپرستی ای وقیح تر و ضد انسانی تر از این در کل دنیا وجود دارد؟

احساس من تورک هنگام رو به رو شدن و حرف زدن با کسی که نام هموطن روی خودش گذاشته و در حالی که به چشمان من نگاه می کند، اصل وجود، موجودیت، هویت و زبان مادری مرا نفی و انکار می کند. آیا این احساس را یک نژادپرست پانفارس و مانقورت درمی یابد؟ نژادپرستی منحوسی که آن قدر پست و بی حیا و شیطان و است که رو در رو به چشمان من نگاه می کند و خیره به چشم من، مرا به کلی انکار می کند و به من می گوید "تو تورک نیستی" در حالی که زبان من، روح من، جسم من، قلب من، چهره ام، قیافه ام، صورتم، دستها و پاهایم و همه سلولهای تنم و تمام ذره های روحم همه با هم یک صدا فریاد می زنند که "من تورکم من تورکم من تورکم ... " اینها هستی مرا انکار می کنند و دم از ایران و ایرانی می زنند! خاک مرا به دشمنانم می دهند و می گویند ما هموطنیم. دریاچه نمک را به قصد نابودی ملت خشک می کنند و می گویند

ایرانی هستیم. سربازان و نظامیان از همه جا بی خبر ملت تورک مرا جلوی سلاخان کورد می برند و به کشتن می دهند و می گویند همه هموطنیم. حتی آن کوردی که جوانان مرا می کشد! جلوی رویم و جلوی چشمانم، به چشمانم نگاه می کنند و هستی و هویت و زبان مادری و فرهنگ مرا و همه چیز مرا از بیخ و بن انکار می کنند و انتظار دارند که به رویشان بخندیم و آنها را هموطنان ایرانی خود بخوانیم!!!

و... ما هستیم و فریاد مقدس "هارای هارای من تورکم" را سر می دهیم و حتی شده در نبردی مقدس بر ضد اشغالگران پانفارس و کورد به قیمت کشته شدن میلیونها انسان تورک یک وجب خاک مقدس آذربایجان را به نژادپرستان جنایتکار ایرانی و کورد و مانقورتهای بدتر از هر دو نخواهیم داد. آذربایجان را مستقل و خوشبخت خواهیم کرد و به شادی و خوشبختی به زبان مادری و هویت و هستی خودمان در خاک مقدس مادری خودمان خواهیم زیست.

2016/03/03

اوجالان ساوالان - پنج شنبه، ۱۳/۱۲/۱۳۹۴

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۹) - قسمت نهم و پایانی - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=30471:1394-12-19-02-14-50&catid=7:12&Itemid=16](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=30471:1394-12-19-02-14-50&catid=7:12&Itemid=16)

مجموعه مقالات نویسندگان حرکت  
ملی آذربایجان درباره مانقورت و  
مانقورتیسم

## نژاد پرستی از نوع مانقورتیسم (نقدی بر مصاحبه دکتر سیدجواد طباطبایی در مجله

«مهرنامه») - حسن راشدی

10 August 2013 10:45, Saturday

شاید بعضی ها مفهوم واژه «مانقورت» رابه درستی ندانند، ولی تصور ما بر این است که آقای دکتر سیدجواد طباطبایی معنی و مفهوم آنرا می داند، چرا که رمان «روزی به درازی یک قرن» چنگیز آیتما، نویسنده مشهور قیرقیز را که در دنیا خوانندگان بی شماری دارد، در ایران نیز بسیاری خوانده اند و احتمال می دهیم ایشان نیز این رمان مشهور را خوانده باشند.

در این رمان «مانقورت» به افرادی اتلاق می شود که بر هویت خود بیگانه اند و حتی پدر و مادر خود را هم نمی شناسند و قصد کشتن آنها را هم دارند.

در رمان «روزی به درازی یک قرن» چینی ها که دشمنی دیرینه با ترکها دارند، با حمله های ناگهانی، افرادی را از بین ترکها ربوده به اسیری می گیرند، آنها این اسیران را در بیغوله ها نگهداشته و سرهای آنها را از ته میتراشند و بر سر تراشیده آنها پوست گاو یا گوسفند کشیده محکم می بندند تا موهائیکه از سر این اسیران رشد می کند وارونه رشد کرده بر پوست سرشان فرد رود، با رشد موهها و فرو رفتن هر چه بیشتر موهها بر داخل پوست سر، زجر و شکنجه اسیران به حدی می رسد که ۸۰٪ آنها می میرند و فقط ۲۰٪ آنها زنده می مانند که این زنده ماندگان، دیگر هویت، گذشته و همه چیزی که در ذهن داشته اند را فراموش می کنند و تبدیل به موجودی می شوند که هر دستوری از طرف اربابان چینی خود بگیرند بی چون و چرا اجرا می کنند، اینها حتی در صورت روبرو شدن با پدران و مادران خود، آنها را نمی شناسند و به قصد کشتن آنها، تیر از کمان رها می کنند. به این افراد «مانقورت» میگویند که امروزه به عنوان یک واژه، وارد ادبیات، بخصوص ادبیات ترکی شده است.

در دنیای مدرن امروز دیگر کسی را به این شکل بی هویت نمی کنند، بلکه از راههای مدرن بسیاری که در آن شکنجه جسمی نباشد اما موثرتر از طریقه مانقورت سازی باشد استفاده می



کنند.

در رمان «روزی به درازی یک قرن» آیا مانقورت سازی به آن شکل غیر انسانی که چنگیز آیتمانف نویسنده چیره دست قیرقیز آن را به تصویر کشیده وجود داشته و یا ساخته ذهن پویای خالق این رمان است، چیزی نمیدانیم، اما امروزه «مانقورت» واژه شناخته شده از انسانی است که پشت به هویت، موجودیت و داشته های معنوی خویش کرده و از خود بیگانه باشد.

دکتر شریعتی هم در کتاب «الیناسیون و یا از خود بیگانگی» تعبیری روان، ساده اما معنی دار از «خودبیگانگی» دارد که عین نوشته ایشان را در اینجا می آوریم:

«وقتی یک روشنفکر با «خویشتن» می گسلد و این خویشتن عبارت از تاریخ و فرهنگ و سنت و زبان و ادب و محتوای ملت یعنی ملیت وی است و ناچار، خلاء وجودی خود را با محتوای فرهنگی دیگری پر می کند، انسانی بیگانه با خویش می شود و این «غیر» همچون «جن» در ماهیت و شخصیت ملی او رسوخ و حلول می نماید و آنگاه او عوضی نظر می دهد و راه را هم عوضی انتخاب می کند و عوضی عمل می کند. چون به تعبیر عامیانه اما پر معنی، او به راستی یک «آدم عوضی» است. چنین آدمی فرق نمی کند که یک تحصیل کرده باشد یا فقط متجدد، مارکسیست باشد یا لیبرالیست، دست چپی باشد و یا دست راستی، این مارکها همه به مثابه برچسب هایی است به روی ظرفی که درونش هیچ چیز ندارد.» (۱)

مصاحبه آقای سید جواد طباطبایی در مجله «مهرنامه» آئینه تمام نمای فردی است که بیگانه با هویت خویش است، ایشان نه تنها بیگانه با زبان، فرهنگ، هویت و موجودیت ترکی و آذربایجانی خویش است حتی آنچنان در افکار نژاد گرایانه از نوع مانقورتیسم گرفتار است که بی توجه به مقام و موقعیت خویش به عنوان استاد دانشگاه با داشتن مدرک دکترای فلسفه، شخصیت خود را در حد و اندازه وب گردی ساده و غرق در رؤیای لذت نژاد و زبان برتر، که به علت نداشتن استدلال، کامنت ها و نظرات خود را همراه با توهین و فحش و ناسزا بر پای مقاله ای در سایت و یا وبلاگی میگذارد، به نمایش می گذارد!

آیا بکارگیری جمله «پان ترکیسم ملغمه ای از بیسوادی و بیشعوری است» در تیتراژ این مصاحبه، جز نشان دادن خشم و انزجار درونی فردی جزم اندیش که بدون ارائه دلیل و برهان در ردّ تئوری «پان تورکیسم» و پان های دیگر، چیز دیگری را به نمایش می گذارد؟

«پان تورکیسم» هم مکتبی است مثل «پان ایرانیسم»، «پان فارسیسم»، «پان ژرمانیسم»، «پان اسلاویسم»، «پان عربیسم» و پان های دیگر، که برای خود مانیفست و استدلالاتی دارد که البته طرفداران چندانی هم در دنیا ندارد.

اما به خوبی میدانیم در ایران، حداقل حزب و تشکیلاتی به نام «پان تورکیسم» که هویت طلبان آذربایجانی آنرا تشکیل داده باشند و در چارچوب آن فعالیت کنند وجود ندارد. حتی من در حال حاضر در دنیا هم حزب و تشکیلاتی به نام «پان تورکیسم» نمی شناسم که عده ای تحت لوای آن فعالیت کنند، اما حزب «پان ایرانیسم» که در حقیقت همان «پان فارسیسم» است را هم من نمی شناسم و هم جناب آقای سیدجواد طباطبایی، که در داخل همین ایران، چه در زمان رژیم گذشته و چه اکنون فعالیت می کرد و می کند و رهبر این حزب هم در زمان پهلوی دوم نماینده مجلس آن زمان، آقای محسن پزشکیور بود و بعد از انقلاب اسلامی هم ایشان تا زمان درگذشتشان در سال ۱۳۸۹، همچنان ریاست آنرا به عهده داشت و در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی، نامه سرگشاده بلند بالایی هم از طرف این حزب و توسط آقای پزشکیور در تاریخ ۱۳۷۷/۳۰/۹ به رئیس جمهور ارسال شده بود. (۲)

آیا آقای سیدجواد طباطبایی تا به حال همین جمله مشهور خودش را در مورد این حزب بکار برده و «پان ایرانیسم» را «ملغمه ای از بیسوادی و بیشعوری» نامیده است؟  
آقای طباطبایی می گوید:

«زبانهای محلی ایران از لحاظ فرهنگی فاقد اهمیت اند و بیش از این قابلیت بسط و گسترش ندارند» احتمالاً منظور آقای طباطبایی از گفتن زبانهای محلی، بیشتر زبان ترکی باشد. در درجه اول باید گفت زبان ترکی آذربایجانی زبان محلی نیست، زبان محلی تعریف خاص خود را دارد که آقای طباطبایی حداقل تعریف آنرا باید بدانند و ترکی آذربایجانی در دایره تنگ این قالب نمی

گنجد. زبان ترکی آذربایجانی، زبان ملی ترکان ایران و زبان فارسی هم، زبان ملی همکشوریهای فارس زبان و زبان دولتی و رسمی کشور است.

ترکی آذربایجانی در ایران گستره ای به وسعت یک کشور کوچک هم نه، گستردگی یک کشور متوسط را دارد. اگر دلایل و مستندات هویت طلبان و فعالین فرهنگی- مدنی آذربایجان در مورد آمار جمعیت ترکان ایران را هم نادیده بگیریم حداقل گفته وزیر امور خارجه ایران، آقای دکتر صالحی در دی ماه سال ۱۳۹۰ در دیدار با وزیر امور خارجه ترکیه احمد داوود اوغلو را نمی توان نادیده گرفت که گفتند: «تزدیک به چهل درصد ایرانیان به زبان ترکی سخن میگویند.»

گفته وزیر امور خارجه ایران در مورد کثرت جمعیت ترکان ایران اشتباه لسانی و یا بلوف سیاسی نیست، بلکه حقیقی است آشکار که متکلمین این زبان با دارا بودن حداقل ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ۷۵ میلیون نفری ایران، که حقوقشان باید برابر و مساوی با حقوق همکشوریهای فارس زبان در کلیه ابعاد کشور از لحاظ مادی و معنوی و از کلیه امکانات آن باشد و زبانشان به عنوان دومین زبان رسمی کشور، همپراز و موازی با زبان فارسی در کشور از ابتدایی تا پایان دانشگاه تدریس شود؛ عملاً این جمعیت ۳۰ میلیونی حقوق زبانی و فرهنگی به اندازه جمعیت ۱۵۰ هزار نفری اقلیت ارمنه ایران هم ندارند که از مقطع ابتدایی تا پایان دانشگاه به زبان ارمنی خود تحصیل می کنند.

در کجای جهان دیده شده زبان ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ۷۵ میلیون نفری یک کشور را زبان محلی بنامند و در کجای دنیا دیده شده این جمعیت ۳۰ میلیونی در حد ابتدایی هم از حق تحصیل به زبان خود محروم باشد و وقتی این جمعیت بخواهد از حق خدادادی خود برای تحصیل به زبان خود حرفی بزند او را «پان» بنامند!

من می خواستم از آقای طباطبایی بپرسم، اطلاعات ایشان در مورد زبان ترکی چقدر است که چنین فتوایی می دهند، آیا ایشان میدانند در زبان ترکی چند زمان وجود دارد که از عدم قابلیت بسط و گسترش آن صحبت می کنند، اصلاً ایشان می توانند ساده ترین فعل ترکی آذربایجانی را در ساده ترین زمان آن صرف کنند؟

به نظر می آید اطلاعات ایشان از زبان ترکی آذربایجانی در حد «منظومه حیدر بابایا سلام» استاد شهریار باشد، ایشان حتی نام کتاب مشهور و حماسی ترکان را که به عقیده بسیاری از دانشمندان و ادیبان دنیا یکی از شاهکارهای زیبای ادبی چند قرن گذشته است و «دده قورقود» نام دارد، «دده گورگوت» می نویسد!

ایشان اگر نام این کتاب را به تمسخر «دده گورگوت» می نویسد، نشان می دهد شخصیت ادبی و دانشگاهی ایشان در چه حد و اندازه است! ولی اگر چنین نباشد، من حدس ام بر این است که ایشان حتی جمله ای هم از این کتاب را نخوانده است و اگر جمله ای و یا پاراگرافی از آن خوانده باشد، چیزی از آن درک نکرده است، شاید هم اصلاً این کتاب را ندیده باشد، فقط نام آنرا شنیده باشد آنهم به آن شکلی که تلفظ کرده است!

ایشان در این مصاحبه مکرراً هویت طلبان آذربایجانی را «پان ترک» می نامد که خواستار اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی و تحصیل به زبان ترکی خود در ایران هستند، من احتمال نمی دهم که سواد ایشان در حدی پائین باشد که نتواند تحلیلی از مفهوم «پان تورکیسم» داشته باشد. اما «پان تورکیست» نامیدن کسانی را که خواهان تحصیل به زبان ترکی خود در محدوده جغرافیایی سیاسی ایران هستند، از عدم اعتقاد ایشان و بسیاری از آنهايي که ادعای روشنفکر و دموکرات بودن را هم یدک می کشند به کمترین حقوق انسانی میلیونها انسان ترکی است که از کمترین حقوق زبانی و فرهنگی هم در وطن خود برخوردار نیستند!

ایشان در جایی می گوید «آذربایجانیها ترک نیستند بلکه ایرانیانی هستند که به یکی از زبانهای مشتق از ترکی سخن می گویند.»

جناب آقای طباطبایی! تعریف حضرتعالی از «ایران» چیست و ایرانیان را چگونه تعریف می کنید؟ آیا شما هم مثل راسیسم فارس، ایران را مساوی فارس می دانید؟

اگر تعریف شما از ایران مثل آنها باشد، بزرگترین خیانت را خود شما به ایران می کنید که ظاهراً نشان می دهید به اتحاد و یکپارچگی آن خیلی علاقمند هستید، ولی اگر چنین نیست باید ترکها، ترکمنها، بلوچها، کردها و عربهای این سرزمین را هم ایرانی به حساب آورید.

ایران کشور کثیرالمله ای است که در آن ملل و اقوام مختلف با زبانهای و فرهنگهای متنوع و رنگا رنگ زندگی می کنند و ایران زمانی ایران است که ملل و اقوام آن، خود را نه از بیرون و در ظاهر، بلکه از درون، ایرانی بدانند و نمودهایی از زبان، فرهنگ، تاریخ، ادبیات، آداب، رسوم، هویت و شخصیت ادبی و تاریخی و هنری خود را در همه ابعاد کشور و در رسانه های گروهی چون رادیو-

تلویزیون، کتابهای درسی و غیر درسی، سینما، تئاتر، مطبوعات و غیره لمس کنند!

ولی اگر شما هم مثل بعضی ها ایران را در چارچوب زبان فارسی تعریف می کنید و ورزشکاران ایرانی اعزامی به کشورهای خارج را که ترکیبی از جوانان با استعداد ملل و اقوام کشور است زیر شعار «ستارگان پارسی» و «شاهزادگان پارسی» می فرستید (۳) و همه ملل و اقوام کشور را با زبانها و فرهنگهای متنوع، زیبا و غنی شان خرده فرهنگ نامیده می خواهید آنها را در «دیگ فارس سازی» ذوب کرده یکدست کنید، مطمئن باشید شعاری که در بازی بین تیم تراکتورسازی و الجزیره امارات، در ورزشگاه تبریز در اسفندماه سال گذشته بر روی بنر بزرگ و به زبان انگلیسی نوشته شده و به نمایش درآمد، تحت تأثیر همین تعاریف و برداشتهای پارسی سازی و آریا محوری جنابعالی و همفکران شما بوده است!

جناب آقای دکتر طباطبایی شما که می فرمایید «کل منابع ادبی موجود آذری (ترکی) را می توان در دو ترم در دانشگاه برای پان ترکیست ها تدریس کرد» چقدر از منابع ادبیات زبان ترکی آگاهی دارید؟

آیا نام کتاب «دیوان لغات التُّرک» محمود کاشغری به گوشتان خورده است که در قرن پنجم هجری و هزار سال پیش نوشته شده و به تعبیر اغلب دانشمندان اولین دایره المعارف دنیاست که اولین نقشه رنگی جهان را هم به همراه دارد، آیا چیزی از کتاب ترکی قوتادقوبیلیک (علم اقتدار و سعادت سال ۴۴۸ هـ ق)، عتبه الحقایق «قرن ۶ هـ ق» دیوان حکمت، قصص الانبیاء، اوغوزخان داستانی (قرن ۷)، صحاح العجم هندو شاه نخجوانی «قرن ۷ هـ ق» نهج الفرادیس، معین المرید (قرن ۷ هـ ق)، محبت نامه خوارزمی (قرن ۸ هـ ق) مقدمه الادب زمخشری (قرن ۶ هـ ق)، رونق الاسلام (قرن ۹ هـ ق) الادراک للسان التُّرک (قرن ۷)، دیوان علیشیر نوایی، حبیبی، خلیلی،

نسیمی، فضولی، ختایی، قاضی ضریر، شیخ انوار، تاثیر تبریزی، ملاپناه واقف، ودادی، میرزاشفیع واضع، حکیم هیدجی زنجانی، محمدباقر خلخالی، خورشید بانو ناتوان، سید عظیم شیروانی، مختومقلی فراغی، حکیم تیلیم خان ساوه ای، مأذون قشقای، نباتی، صابر و دهها شاعر و نویسندگان دیگر که به ترکی اثر آفریده اند اطلاع دارید؟

آیا می دانید کتیبه ای عظیم از نادرشاه در کلات نادری خراسان، هم اکنون هم مثل خورشید می درخشد که با آن عظمت، شعر ترکی آذربایجانی را در دل خود جای داده است، آیا از فرهنگ لغات ترکی-فارسی سنگلاخ دوره نادری اطلاعی دارید؟

از ادیبان و نویسندگان معاصر آذربایجانی جز استاد شهریار چه کسی را می شناسید؟ آیا از شعرا و ادیبان قشقای، خراسانی، همدانی، ساوه ای، قزوینی، اراکی، و حتی فریدن اصفهان که به زبان ترکی اثر

آفریده اند، آنهم در شرایطی که حتی به اندازه کلاس اول ابتدایی هم حق تحصیل به زبان ترکی خود در مدرسه نداشتند کسی را می شناسید؟

آیا همه این آثار را در دو ترم دانشگاهی می توان برای پان تورکیست ها تدریس کرد؟

آیا جنابعالی چیزی از ادبیات آذربایجان شمالی، شعرا و نویسندگانش میدانید؟

آیا خبردارید که اولین اپرای دنیای شرق در آذربایجان شمالی و توسط عزیز حاجی بیگلی ۱۰۸ سال پیش به زبان ترکی آذربایجانی آفریده شده، آیا چیزی از موسیقی و شور امیراوف آذربایجانی می دانید که آقای شاملو شاعر معروف ایرانی آنرا اثر خارق العاده ای نامیده، آیا میدانید هابیل علی اوف چه غوغایی در کمانچه پیا می کند که تحسین استاد شجریان را بر می انگیزد و آقای دکتر طباطبایی خبر دارید که جایزه نوبل ادبیات با اثر «منیم آدیم قیرمیزی» (نام من سرخ- در سال ۲۰۰۶ میلادی) به نویسنده ترک، اورهان پاموک تعلق گرفت؟

آیا فکر می کنید همه اینها در دو ترم دانشگاهی قابل تدریس است، آنهم برای پان تورکیست ها؟! آیا دانشگاههای جمهوری آذربایجان و ترکیه با دو ترم دانشگاهی دانشجویانشان را فارغ التحصیل می کنند؟

نگوئید ادبیات و آثار آن کشورها ربطی به ترکهای ایران ندارد، زبان و ادبیات، مرز سیاسی نمی‌شناسد مگر در ایران استادان دانشگاه و دانشجویان ایرانی اثر رودکی را مطالعه و تدریس و تحصیل نمی‌کنند؟

رودکی که ایرانی نیست، رودکی تاجیک و نهایتاً یک افغانی است، این کشورها هم کشورهای دیگری هستند. (۴) مگر شما اثری مولوی را در دانشگاه به دانشجویان تدریس نمی‌کنید، مولوی زاده بلخ است و از خانواده ترک خوارزمشاهی و بزرگ شده قونیه و ترکیه امروز، و در آنجا هم مدفون است، مگر اشعار فارسی وی را در دانشگاه‌های ایران تدریس نمی‌کنند؟

زبان ترکی و ادبیات ترکی در هر کجای جهان آفریده شده باشد متعلق به گنجینه ادبیات همه ترکهاست، در ایران هم اگر امکان تحصیل به زبان ترکی در طول ۹۰ سال گذشته بود، چه بسا آثار ادبی سترگ تر از اثر عزیزنسنین، یاشار کمال، ناظم حکمت و اورهان پاموک به زبان ترکی آذربایجانی آفریده می‌شد.

در ایران امروز بسیاری از نامداران معاصر اثر فارسی هم از ترکان ایران هستند، چرا که وقتی انسان اجازه تحصیل به زبان خود نداشته باشد طبعاً استعداد خود را هر چند سخت هم باشد به شکلی، در زبانی که اجازه تحصیل به او می‌دهند بروز می‌دهد، صمد بهرنگی، شاملو، دکتر رضا براهنی، دکتر غلامحسین ساعدی و بسیاری دیگر نمونه‌هایی از همین نخبگان هستند.

استاد شهریار با همه حالی که در زبان خود تحصیل نکرده اما، اثر حیدر بابایش را که به زبان ترکی آذربایجانی نوشته است به دهها و به روایتی به ۹۶ زبان زنده دنیا ترجمه شده است و در اثر فارسی هم سرآمد شعرای معاصر ایران است.

جالب است که آقای طباطبایی می‌فرمایند: «دولتهای ایران (که البته منظور ایشان احتمالاً از زمان حاکمیت رضا شاه به بعد است) از بسیاری از دولت‌های اروپایی مانند فرانسه که بعد از انقلاب با یک سیاست خشن فرهنگی همه زبانهای رایج را از بین برده و یکسان‌سازی کرد بهتر عمل کرده است.»

جناب آقای طباطبایی چه خشونت‌ی بالاتر از این می‌شود به ترکهای ایران با میلیونها جمعیت که

به تعبیر بعضی ها بیشتر از فارس زبانها هستند روا داشت که بیشترین تحقیرها و توهین ها در حق آنها از طرق مختلف چه دولتی و چه غیر دولتی شده و اجازه تحصیل ابتدایی هم به زبان خودشان به آنها نداده اند و مناطقی را که مستعدتر از مناطق دیگر ایران برای توسعه و ترقی است در فقر اقتصادی نگه داشته اند.

آیا می دانید در رژیم پهلوی برای فارسیزده کردن کودکان شیر خواره آذربایجان طرحی دادند که اطفال شیرخواره آذربایجانی در شیرخوارگاههایی که گردانندگان و کارکنان آن فارسی زبان باشند نگهداری شوند و مادران آذربایجانی فقط حق داشته باشند بدون اظهار محبت مادرانه به زبان ترکی به شیرخواره هایشان، فقط حق شیردهی به فرزندان خود داشته باشند!

در کجای تاریخ جهان این عمل وحشیانه و غیر انسانی دیده شده است که نمونه اش از مغز معیوب راسیست های فارس در دنیای معاصر تراوش می کند!

حتماً شما هم این طرح «ماهیارنوایی» را که در قالب کتابی منتشر شده و تقدیم به پدر تاجدار رضا شاه کبیر! شده است را خوانده اید و ادامه راه ایشان را در وقف نامه دکتر محمود افشار به شکل دیگری به نیابت آقای جواد شیخ الاسلامی دیده اید که حتی این دیدگاه از طرف آقای شیخ الاسلامی تا بعد از انقلاب اسلامی هم ادامه داشته است! (۵)

آقای طباطبایی می گویند: ” آذربایجانیها ترک نیستند ، بلکه ایرانیانی هستند که به یکی از شاخه های زبانی مشتق از ترکی سخن میگویند ؛ مهاجران ترکی یا ترکمانی که به تدریج در مناطق روستایی آذربایجان ساکن شده بودند به تدریج با ساکنان اصلی درهم آمیخته و در آن مستحیل شده اند . حتی امروزه رگه های ظاهر ترکی را در ساکنان برخی روستاها می توان دید ، اما در شهرهای بزرگ چنین نیست ”.

آقای طباطبایی! قبلاً گفته شد که تعریف شما از ایرانی بودن چیست که ترکهای ساکن ایران را غیر ایرانی می دانید ، از این گذشته اگر ترکها مهاجرانی بودند که به تدریج در داخل ساکنان اصلی در هم آمیخته و در آن مستحیل شده اند ، پس چرا این باصطلاح ساکنان اصلی، ترکها را در خودشان مستحیل کردند ولی زبانشان را در زبان باصطلاح آذری مستحیل نکردند؟



اگر به تصور شما ترکان مهاجر در اقلیت بودند و در میان باصطلاح آذریهای اکثریت آذربایجان مستحیل شدند، باید زبان ترکی این مهاجرین اقلیت هم در داخل زبان باصطلاح آذری مستحیل می شد و زبان کنونی مردم آذربایجان، زبان آذری مورد ادعای احمد کسروی و طرفدارانش می شد نه ترکی آذربایجان!

آیا تصور نمی کنید که قضیه کاملاً بر عکس بوده و اگر همه ترکان آذربایجان هم مهاجر بوده باشند و هیچ مشترکات زبانی با بومیان چند هزار ساله سومری، ایلامی، اورارتویی، قوتی، لولوبی، ماننایی و غیره هم نداشته باشند، باز تعداد مهاجران ترک به آذربایجان و دیگر مناطق ایران به حدی زیاد بوده که اگر ساکنانی از نوع زبان پهلوی و یا باصطلاح آذری هم در آذربایجان و دیگر مناطق ترک ایران بوده بر اثر کثرت ترکان، ساکنین غیر ترک این مناطق به حالت اقلیت در آمده و خود و زبانشان هم در داخل ترکان مستحیل شده از بین رفته است.

حال چطور می توان ترکان و زبان ترکی آذربایجان تاریخی را که از اراک و همدان و ساوه گرفته تا ابهر و زنجان ادامه یافته و از تبریز و اردبیل و باکو گذشته به دربند قفقاز منتهی می شود را آذری از نوع غیر ترکی نامید ولی مردم و زبانی را که اثر و نشانی از آن در میان ترکان این مناطق وسیع نیست به آذربایجان تحمیل کرد! آیا اینهمه ترکی که به قول شما به آذربایجان مهاجرت کرده و در آن ساکن شدند آب شده رفتند زمین و فقط آذریهایش باقی ماندند!

آقای طباطبایی! چه فرقی بین روستاییان آذربایجان با شهری هایش هست که فکر می کنید آثار ترکها در روستاها دیده می شود ولی در شهرها نه؟

اگر دنبال این جور فرقهها هستید، در مناطق کویری و فارس نشین از این فرقهها بیشتر می توانید پیدا کنید. از این گذشته، در دنیای مدرن امروز دیگر دنبال نژاد گشتن فقط در بین مهجورین و نژاد پرستان عقب مانده رواج دارد که امیدوارم شما از آن گروه نباشید. در دنیای امروز اعاده حقوق انسانها را با نژاد و گذشته اشان نمی سنجند، جهان دموکراتیک و انسانهای آزاده امروز به دنبال بر آورده شدن حقوق انسانی تمام بشریت در روی زمین بدون توجه به رنگ پوست و نژاد و زبان و گذشته اشان هستند.

اصلا فرض کنیم ترکان ، از دو سال پیش از خواب بیدار شده و دیده اند زبان آنها با جمعیت ۳۰ میلیونی شان در ایران ترکی شده است ، آیا این جمعیت نباید حقوق زبانی و فرهنگی به نسبت جمعیتشان در ایران داشته باشند؟

آقای طباطبایی! شما انسانهای دیگری را هم به تحقیر و تمسخر گرفته اید که طبعاً خودشان حق دفاع از خود را دارند ، اما بدانید همان جمهوری آذربایجانی که رئیس آن را بیسواد خوانده اید رشد اقتصادی اش در طول چند سال گذشته بیشترین رشد اقتصادی جهان را داشته و فقط قابل مقایسه با رشد اقتصادی چین بوده است و در آمد سرانه سالانه این کشور که در سالهای ۱۹۹۴-۱۹۹۳ فقط حدود ۳۰۰ دلار در سال بود در سال ۲۰۱۰ به بیش از ۶۰۰۰ دلار در سال رسیده که در این سال در آمد سرانه ایران ۴۳۰۰ دلار بود. جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۱۲ ، ۹ ممیز ۳ درصد رشد اقتصادی داشته است.(۶)

۱۵ سال پیش شهر باکو پایتخت جمهوری آذربایجان را با امروز مقایسه کنید ، آنوقت فرق توسعه و پیشرفت را خواهید دید ، و این در حالی است که مردم جمهوری تاجیکستان فارسی زبان ، که همزمان با آذربایجان از یوغ شوروی آزاد شده مستقل شدند ، هم اکنون با فقر و تنگدستی روزگار می گذرانند و بنا به ادعایی ۱۱۲۱ کیلومتر مربع از خاک سرزمین خود را هم به نوعی به کشور چین فروخته اند! (۷)

با همه این احوال ، ملت ترک آذربایجان بدون توجه به آهنگهای بد صدای بعضیها ، با عزم و اراده و ایمان کامل و با احترام تام به همه زبانها و فرهنگهای متنوع و رنگارنگ ملل و اقوام ایران و بدون دادن ارجحیت به زبان و نژاد خاص و موهوماتی از این قبیل ، برای رسیدن به حقوق مادی و معنوی خود و با اعتقاد به برآورده شدن حقوق همه ملل و اقوام کشور از تحصیل به زبان مادری گرفته تا احقاق حقوق کلی دیگر به نسبت کثرت جمعیت ملیتهای ساکن ایران چه ترک و فارس و غیره ، از راههای مدنی و دموکراتیک تلاش خواهد کرد.

(۱) - من مایل نبودم در تعریف «از خودبیگانگی» از کلمه و تعبیر «آدم عوضی» و کلمات

اینچنینی استفاده شود، اما چون نمی توانستم دست در نوشته دکتر شریعتی ببرم مجبور به آوردن این پاراگراف با متن اصلی شدم.

(۲) - این نامه تحت عنوان: «نامه سرگشاده سرور محسن پزشکپور (پندار) رهبر پان ایرانیسم به جناب آقای سید محمدخاتمی رئیس جمهور اسلامی ایران» و در تاریخ ۳۰/۹/۱۳۷۷ ارسال شده و در قسمتی از صفحه اول آن چنین آمده بود:

من، بنام یکی از فرزندان این ملت بزرگ و ستم کشیده و بنام نخستین سرباز و کوشنده جبهه نبرد «پان ایرانیسم»... این نامه سرگشاده را به سوی شما می فرستم.

(۳) - در سال ۲۰۰۶ میلادی در جام جهانی، شعار ورزشکاران ایرانی را با شعار «ستارگان پارسی» و در سال ۲۰۱۱ در جام ملت های آسیا ورزشکاران ایرانی اعزامی به قطر را با شعار «شاهزادگان پارسی» فرستادند و در بازی برزیل هم «شیران پارسی» شعار ورزشکاران اعزامی ایران به این کشور بود.

(۴) - نگوئید افغانستان و تاجیکستان زمانی جزئی از ایران بود، اصلاً در زمانی که رودکی شاعر بود، کشوری با نام ایران وجود نداشت، در ثانی در آن زمان امرای سامانی بر مناطق ایران امروزی حاکمیتی نداشتند، ثالثاً مرزهای سیاسی کشورها همیشه ثابت نیست، زمانی و قبل از میلاد ایران امروزی جزئی از امپراتوری سلوکی، زمانی قسمتی از خلافت اسلامی و نهایتاً پارچه ای از امپراتوری بزرگ ترکان بود و عراق عجم، خراسان، فارس، کرمان، آذربایجان و آسیای صغیر هم ممالکی از مملکتهای حکومتهای این امپراتوری بزرگ بودند و نامی از ایران هم در آن زمان نبود.

(۵) - من شخصاً این کتاب «ماهیارنوی» را که در آن طرح فارسیزه کردن کودکان شیرخواره آذربایجانی را با وحشیانه ترین طریق ارائه می دهد در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۳ خوانده ام و مو بر تنم راست شده است! ادامه این راه در وقفنامه دکتر محمود افشار به شکل دیگری که نام «مدرسه های مادرانه در آذربایجان» بر آن گذاشته است آمده است. (پنج وقفنامه صص: ۲۸-۲۷). تفکر راسیستی جواد شیخ الاسلامی هم در همین زمینه در «مجله آینده، سال هفتم، منتشره در سال

۱۳۶۰ ، شماره های سوم، چهارم) آمده است.

(۶) گزارش سایت رسمی رادیو تلویزیون ترکیه تاریخ انتشار ۲۶,۰۵,۲۰۱۳ ۰۹:۰۳:۰۰ UTC  
یکشنبه -TRT۵/۳/۹۲-

## در دفاع از تاریخ و زبان آذربایجان (۱) - فرهاد جعفر اوغلو

چند هفته ای از انتشار مصاحبه جناب دکتر سید جواد طباطبایی در ماهنامه «مهرنامه» (شماره ۲۹- تیر ۱۳۹۲) می گذرد. در طی این مدت عکس العملهای مختلفی از سوی آذربایجانی ها نسبت به این مصاحبه به عمل آمده و تحلیل هایی از این مصاحبه در ابعاد گوناگون از جمله جامعه شناختی ، روانشناختی ، حقوقی و... به عمل آمده است. از جمله مهمترین آنها می توان به مقاله ارزشمند جناب پروفیسور علیرضا اصغرزاده تحت عنوان «[دانش - قدرت - خشونت: اندر حکایت پان فارس ها و پان ترک ها](#)» اشاره کرد که به زیبایی و استادانه تحلیل های علمی از تفکرات راسیستی دکتر سید جواد طباطبایی و وضعیتی که دکتر طباطبایی و امثال وی به آن دچار هستند ، به دست داده اند. هر چند حق مطلب توسط استاد به نحو احسن در این مقاله ادا شده و قلم به دست گرفتن بعد از این مقاله استاد خطا محسوب می شود. ولی نگارنده از منظر دیگری (از بعد تاریخی) به این مصاحبه پرداخته که اتفاقا جناب پروفیسور اصغرزاده آگاهانه و از روی عمد وارد آن حوزه نشده اند و دیگران هم بدان اشاره ای نکرده اند. در واقع هدف این نوشته دفاع از میراث غنی زبان ترکی آذربایجانی ، هویت آذربایجانی و تاریخ راستین آذربایجان و به چالش کشیدن ادعاهای غیر علمی و راسیستی دکتر طباطبایی با استناد به حقایق تاریخی می باشد. با این توضیح که این نوشته ، مقاله ای آکادمیک نبوده و نگارنده با در نظر گرفتن بضاعت علمی خویش و با یاد آوری برخی مسایل زبان و تاریخ آذربایجان به نحوی در صدد پاسخگویی به ادعاهای غیر علمی شخص مذکور بر آمده است. در بخش اول نوشته اشاراتی کلی به وضعیت زبان آذربایجان در دوران باستان و قرون بعد از اسلام به عمل آمده و برخی مسایل مرتبط با زبان آذربایجان مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش دوم هم نگارنده نگاهی گذرا به برخی اقدامات و اصلاحات حکومت ملی در آذربایجان جنوبی داشته است.

نزدیک به یک قرن است که بحث زبان آذربایجان در قالب دو دیدگاه مخالف یعنی ترکی پنداری این زبان و آذری پنداری در محافل سیاسی و علمی جریان داشته و هر یک طرفدارانی برای خود

پیدا کرده اند. تا پیش از تالیف رساله کم حجم « آذری یا زبان باستان آذربایجان » توسط سید احمد کسروی تبریزی و مصادره لفظ «آذری» به نفع پان ایرانیسم و راسیسم فارس ، این لفظ برای نامیدن زبان ترکی رایج در آذربایجان به کار می رفت. زبانی که امروزه ترکی آذربایجانی نامیده می شود. نمونه هایی از این نوع استعمال در اینجا آمده است :

روایت احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی از مورخان و جغرافیدانان مسلمان در البلدان : «و أهل مدن آذربيجان و كورها أخلاط من العجم الأذرية و الجاودانية القدم أصحاب مدينة البذ التي كان فيها بابك ثم نزلتها العرب لما افتتحت»<sup>[1]</sup>. ترجمه : و اهالی شهرها و كوره های آذربایجان مردمی بهم آمیخته‌اند از عجمهای کهن آذریه و جاودانیه ، اهالی شهر بڈ که بابک در آن بود و سپس چون فتح شد عرب در آن منزل گزیدند.

روایت یاقوت حموی ، جغرافیادان شهیر اسلامی در معجم البلدان : «... و أهلها صباح الوجوه حمرها ، رقاق البشرة و لهم لغة يقال لها : الأذرية ، لا يفهمها غيره.»<sup>[2]</sup> ترجمه : ... و مردمش (آذربایجان) خوشگل و سرخ و سفید و نازک پوست هستند. زبانی دارند به آن آذری گویند که کسی جز خودشان آن را نفهمد.

گفتگوی خطیب تبریزی و ابوالعلاء در کتاب بغیه الطلب فی تاریخ حلب که در آن شخص خطیب با همشهری خود به زبان «آذربایجیه» گفتگو می کند و در جواب ابو العلاء که از چیستی از این زبان سوال می کند ، خطیب آن را زبان مردم آذربایجان می نامد : « ... و ذکر أبو العلاء بن سليمان، و حكي تلميذه أبو زكريا التبريزي أنه كان قاعدا في مسجده بمعره النعمان بين يديه يقرأ عليه شيئا من تصانيفه، قال: و كنت قد أتممت عنده سنتين و لم أر أحدا من بلدي، فدخل مغافصة المسجد بعض جيراننا للصلاة فرأيتهم و عرفته و تغيرت من الفرح، فقال لي أبو العلاء: ما أصابك، فحكيت له أني رأيت جارا لي بعد أن لم ألق أحدا من بلدي منذ سنين، فقال لي: قم و كلمه، فقلت: حتى أتمم السبق ، فقال: قم أنا أنتظرک، فقمتم و كلمته بالأذربيجية شيئا كثيرا، الي أن سألت عن كل ما أردت، فلما عدت و قعدت بين يديه قال لي: أي لسان هذا؟ قلت: هذا لسان أهل آذربيجان،

فقال: ما عرفت اللسان و لا فهمته غير أنى حفظت ما قلتماه، ثم أعاد لفظنا بلفظ ما قلنا، فجعل  
جاری يتعجب غاية العجب، و يقول: كيف حفظ شيئاً لم يفهمه» [3]

این زبان در منابع با عناوین دیگری از جمله آذیه ، آذریه ، آذی ، آسی ، آزی و آذری نیز بکار رفته  
است [4] اطلاق زبان آذری به ترکی رایج در آذربایجان به حدی بدیهی بوده که مولفان «نامه  
دانشوران» در عهد ناصرالدین شاه قاجار «آذری» را معادل ترکی دانسته اند.

اما با تالیف و انتشار رساله « آذری یا زبان باستان آذربایجان » ، کسروی گویا اختراع جدیدی  
کرده باشد ، نویسندگان و دانشمندان اعصار گذشته را متهم به بی سوادى کرده و این نظریه را  
مطرح کرد که گویا زبان آذری که در بالا به چند مورد از استعمال آن در آثار جغرافیدانان و  
مورخان اشاره گردید ، زبانی غیر از زبان ترکی و شبیه به زبان فارسی و در واقع مانند زبان گیلکی  
، لری و ... و یکی از گویشهای (به قول خودش نیم زبان) زبان فارسی بوده است. و گذشتگان به  
خطا آن را ترکی دانسته اند. از دید کسروی زبان آذری پیش از دوران سلجوقیان زبان غالب و در  
واقع زبان توده های مردم بوده ، اما با فزونی تعداد ترکان در آذربایجان از اهمیت آن کاسته شده ،  
طوری که از دوران صفویه به بعد جای خود را به زبان ترکی می دهد. تکیه اصلی کسروی و  
پیروانش در این نظریه اشعاری منسوب به شیخ صفی الدین اردبیلی ، روایاتی کوتاه از زبان  
مورخان و جغرافیدانان اسلامی درباره زبان آذری و نهایتاً نمونه های محاوره از گویش تاتی امروزی  
در آذربایجان است. [5] این در حالی است که اشعار منسوب به شیخ صفی به گفته علامه علی اکبر  
دهخدا و پروفیسور حسین محمدزاده صدیق دوبیتی هایی است که شیخ به گویش گیلکی سروده  
است. همچنین بسیاری از ادعاهای دیگر کسروی که پروفیسور ح.م صدیق با استادی تمام به نقد و  
ابطال آنها پرداخته اند. [6] استاد محمد زاده صدیق در بی پایه و اساس بودن این ادعاها چه زیبا  
گفته اند : «مدافعان این نظریه تاکنون نتوانسته اند دستور زبان و یا تاریخ ادبیاتی برای این زبان  
فرضی بنگارند و یا حتی کتابی و یا شاعری وابسته به آن کشف کنند و فقط ابیاتی چند از تالشی ،  
تاتی ، گیلکی و کردی و گویش های دیگر ایرانی رایج در آذربایجان را به این زبان فرضی منسوب

ساخته اند» [7]

حال باید با نگاهی تاریخی به زبان و تبار آذربایجان مشخص نمود که زبان ترکی در دوران باستان و بعد از اسلام چه جایگاهی در آذربایجان داشته است. اگرچه پیش از تالیف اثر گرانسنگ «ایران تورک لری نین اسکی تاریخی» توسط مرحوم پروفسور محمد تقی زهتابی تحقیقات و تالیفات جسته و گریخته ای در پیرامون قدمت حضور عناصر ترک نژاد و زبان ترکی در آذربایجان انجام گرفته بود اما برای اولین بار بود که اثر تاریخی علمی و جامعی بر محور ترک بودن زبان و تبار آذربایجان و پیوند میان ترکان باستان (سومر ، ایلام و...) و مردم آذربایجان به این سیاق به رشته تحریر در آمد. پروفسور زهتابی با با بکار گیری نظریات و یافته های جدید مورخان و زبانشناسان و نیز مطالعات عمیق زبانشناسی خود بر روی زبان های ترکی باستان برای اولین بار در اثری ساختار شکنانه دیدگاههای تاریخ نگاری راسیستی آریا محوری را زیر سوال برد. پیش از وی فریتز هومل ، سومر شناس آلمانی توانسته بود خویشاوندی زبان سومری با زبانهای ترکی را از طریق ۳۵۰ واژه سومری که تماما با کلمات زبانهای ترکی مطابق داشتند ، اثبات کرده و حتی این نظریه را پیش کشید که سومری ها گروهی از ترکان بودند که حدود ۵ هزار قبل از میلاد از ترکستان به آسیای غربی مهاجرت کرده اند. [8] ای.م. دیاکونوف دانشمند روسی هم مساله قرابت بین زبان ایلامی با زبان سومری و در نتیجه خویشاوندی زبان ایلامی با زبان های ترکی مطرح کرد.

به زودی زبان شناسان و مورخان با گروهی از زبانها مواجه شدند که از یک طرف با زبان سومری و از طرف دیگر با زبان های ترکی خویشاوندی داشته اند از جمله زبان های قوتتی ، لولوبی ، هوری ، اورارتویی ، ماننایی ، پارتی ، مادی و... . مورخان و زبان شناسان آذربایجانی از جمله ب . یوسفوف ، ت. حاجیف ، م.ت.زهتابی و ... هم به مطالعه و مطابق این زبانها با زبان ترکی آذربایجانی پرداختند. علاوه بر اینها اشخاصی همچون صلاحی دیگر ، وورشیل کوگاسیان ، گ . آ . ملیکشویلی ، اصلانوف ، مار عباس کاتینا ، زکریا رهتور و... نیز در آثار خویش به نمونه هایی از



حضور و سکونت ترکان در آذربایجان دوره باستان اشاره کردند. با کمی اغماض شاید بتوان گفت بیشترین و عمیق ترین مطالعات را در این حوزه مرحوم پروفیسور زهتابی انجام داده است. طوری که مطالعات وی بر پژوهش در باب زبانهای باستانی ترکی در آذربایجان از جمله ماننایی ، مادی ، پارتی و ... سایه انداخته و اساس کار محققان و مورخان بعدی قرار می گیرد [9]

در دوران بعد از ورود اسلام به آذربایجان حضور گروههای نژادی ترک در آذربایجان و وجود زبان ترکی وضوح بیشتری در منابع پیدا می کند از جمله : گفتگوی عبید معروف به ابن هشام با معاویه بن ابوسفیان : « عبید : آذربایجان از سرزمینهای ترک است و ترکان در آن گرد آمده اند...» و « معاویه گفت : ترک و آذربایجان کدام است ، عبید گفت : یا امیرالمومنین این دو سرزمین آنان است» [10]

روایت محمد بن جریر طبری در تاریخ الرسل و الملوک یا تاریخ طبری : «به پندار هشام بن کلبی رایش بن قیس بن صیفی بن سباء بن یشجب بن یعرب بن قحطان پس از یعرب بن قحطان بن غامر بن شالخ و برادرانش پادشاهی یمن داشت و پادشاهی وی به روزگار منوچهر بود و نامش حارث بود و رایش از آن رو لقب یافت که با قومی بجنگید و غنیمت گرفت و به یمن آورد و او را رایش گفتند و هم او به غزای هند رفت و کشتار کرد و اسیر و غنیمت گرفت و سوی یمن بازگشت و از آنجا به کوهستان طی، سپس انبار و سپس موصل حمله برد و سالار سپاه وی یکی از یارانش به نام شمر بن عطاف بود و در آذربایجان به ترکان که آن سرزمین را به دست داشتند حمله برد و بسیار کس بکشت و اسیر گرفت و ماجراهای خویش در دو سنگ بنوشت که در دیار آذربایجان معروف است ...» [11]

اشاره عجایب نامه (عجایب المخلوقات) در مورد بحر چیچست (دریاچه اورمیه) : «آبی عظیم در ولایت ترک» [12] و بسیاری نمونه های دیگر که در این جا مجال اشاره به آنها نیست.

یکی از اسناد قطعی و موثق از ترک بودن زبان و نژاد آذربایجان کتاب «دده قورقود» می باشد

که در عین حال یکی از شاهکارهای ادبی آذربایجان و جهان نیز به حساب می آید. همان اثری که جناب دکتر طباطبایی با تمسخر دده گورگوراش می نامد. کتاب دده قورقود که متشکل از یک مقدمه و ۱۲ داستان حماسی است ، که موضوع آن شرح حال دلاوران اوغوز در آذربایجان و آناتولی شرقی می باشد که در مقابل دست اندازیهای همسایگان به قلمرو اینان و در راه حراست از وطن ، ناموس ، عقیده و آرمانهای پاک و والای انسانی دائما در حال مبارزه بودند . اکثریت قریب به اتفاق زبانشناسان و دانشمندانی که بر روی این کتاب پژوهشهایی انجام داده اند از جمله و.و. بارتولد ، و. ژیرمونسکی ، آ. کونونو ، م . ف کوپرولو ، اورهان شایق گوگیای ، محرم ارگین ، ح. آراسلی ، آ. دمیرچی زاده ، آ . سلطانی ، م . طهماسب ، متفق القول اند که این کتاب در آذربایجان خلق شده و از لحاظ زبانی هم جزو آثار زبان ترکی آذربایجانی می باشد. در مورد تاریخ کتابت این اثر بین دانشمندان اتفاق نظر وجود ندارد. تاریخ نگارش این اثر در صفحه پایانی کتاب (نسخه درسدن) ۴۴۴ ه.ق ثبت شده است. بنابر این حداقل تاریخی که برای کتابت آن می توان در نظر گرفت ، نیمه قرن ۵ ه.ق است. هر چند بعضی محققان با توجه به زبان اثر ، مضمون و بعضی ویژگیهای آن به خصوص جملات آغازین آن (رسول علیه السلامین زمانینا یاقین بایات بوییندان قورقوت آتا دئرلر بیر ار قوپدی ... ) قدمت کتابت آن را تا صدر اسلام و حتی تا سده های نخست میلادی می رسانند.[13]

حال باید از کسروی و پیروانش مخصوصا از جناب دکتر طباطبایی که ادعا می کند که « آذربایجانیها ترک نیستند، بلکه ایرانیانی هستند که به یکی از شاخه های زبانی مشتق از ترکی سخن می گویند؛ مهاجرانی ترکی یا ترکمانی که به تدریج در مناطق روستایی آذربایجان ساکن شده بودند به تدریج با ساکنان اصلی در هم آمیخته و در آن مستحیل شده اند. حتی امروزه رگه های ظاهر ترکی را در ساکنان برخی روستاها می توان دید، اما در شهرهای بزرگ چنین نیست ... » ، پرسید با فرض صحت ادعای شما ، از آنجا که اولین مهاجرت ترکان اوغوز به آذربایجان بر اساس تاریخنگاری آریا محوری در ۴۲۴ ه.ق اتفاق افتاده و تاریخ کتابت دده قورقود هم ۴۴۴ ه.ق می باشد ، چطور امکان دارد ترکان ۲۰ سال بعد از مهاجرت توانسته باشند زبان

آذربایجان را (که گویا از شاخه زبان فارسی بوده) به کل (هم زبان محاوره و هم زبان ادبی) تغییر داده، زبان آذری مورد ادعای شما را از بین ببرند و زبان جدیدی بر اساس گویش خود بوجود آورند و تازه در این زبان کتابی هم بنویسند؟! کدام عقل سالمی این استدلالات کودکانه و سراپا تناقض را می‌تواند در خود جای دهد؟! با کدام منطقی می‌توان این ادعای غیر علمی شما را باور کرد؟! مگر تشکیل زبان یک ملت به این راحتی و با این سرعت است که در عرض ۲۰ سال یک زبان جدید بوجود آید؟! پس در این صورت بستر تاریخی، فرهنگی، اجتماعی کجا می‌رود؟! مگر زبان فارسی ای مورد پرستش شما که با واسطه آن «ایرانی فرهنگی» تان را در خیالات خویش از شبه قاره هند تا آناتولی و از ماورالنهر تا دروازه های قفقاز گسترانیده آید، در عرض ۳۰ سال در دربار سلطان محمد غزنوی یا امیر نوح سامانی متولد گردیده و یا یک شبه از درگاه اهورامزدا بر حضرت فردوسی نازل گشته است، غافل از اینکه از نظر دانشمندان زبان شناس تکوین زبان ادبی و علمی یک ملت دست کم ده قرن زمان می‌طلبد و محصول بستر تاریخی و شرایط فرهنگی، علمی، اجتماعی مناسب و فعل و انفعالات فرهنگی و اجتماعی گوناگون از جمله مهاجرت‌ها و جا به جاییها و آمیختگیهای قومی و زبانی ... می‌باشد. همچنین جا دارد این سوال هم پرسیده شود که آیا زبان و ادبیاتی به این غنا و عظمت شایستگی آموزش در مدارس و دانشگاهها و بکار گیر گیری در مطبوعات و ادارات را ندارد؟! در حالیکه حتی بدون در نظر گرفتن پشتوانه تاریخی این زبان حق آموزش و تحصیل در تمامی مقاطع به زبان مادری و حقوق دیگر بر اساس مفاد اعلامیه جهانی حقوق زبانی (۱۹۹۶ - بارسلون) از متکلمان این زبان سلب نمی‌شود.

جناب دکتر طباطبایی که با بی‌حیایی ادعا داری: «اجبار به ترکی خواندن محروم کردن فرد از سرمایه عظیم فرهنگی است که زبان فارسی تولید کرده یا به این زبان منتقل شده است ... اما ما داریم اینگونه تبلیغ می‌کنیم که آن یک زبانی را که مجانی یاد می‌گیریم و البته دریچه‌ای به دنیای از فکر و فرهنگ است فراموش کنیم و به اجبار آذری بیاموزانیم و به «دده گور گوت» خویش، که گویا حماسه ملی ترکان است، برگردیم ...» [علی رغم احترامی که نگارنده به فرهنگ و زبان ملت فارس و بقیه ملت‌های جهان قایل است] از کدام سرمایه فرهنگی حرف می‌زنی؟! از

مدحیات منوچهری و انوری اش در توصیف محمود و ایازش و کنیزکانش یا از تعصبات ارتجاعی و ما قبل تاریخی فردوسی اشکه تفاوت بین زن (با عرض پوزش از خانمها) و سگ قایل نیست ، از هزلیات حضرت سعدی اش یا از بچه بازی های فخرالدین عراقی اش؟! یا از اوستای جعلی اش که سکس نامه ی بیش از شاه همایونی ساسانی با خواهر و مادر خویش نیست و یا از کتیبه های داریوش در بیستون و ... که شرح جنایات وی از قبیل : مثله کردن و زجر کش کردن شورشیان است و یا از آیین نامگ ها ، تاج نامگ ها ، خدای نامگ های جعلی اش که چیزی جز بیان چگونگی تشخیص زنان زیبا با اندامهای مورد نظر برای حرم ساسانی ، طرز پخت مرغی که با شاهدانه پرورانیده شده و سایر تشریفات و یا جز مجازات نه مرگ نیست؟! یا اینکه از فلسفه ، علم حقوق ، کیمیا و علوم نداشته اش؟! براستی کدام سرمایه فرهنگی؟! از کی بخور و بخواب ، تن پروری ، به اسارت گرفت دیگر ملت ها اشمش شده تولید فرهنگ و تمدن. آیا به اینها می توان گفت تولید فکر ، اندیشه ، فرهنگ و تمدن؟! مطمئنا اگر روزگاری تاریخ فرهنگ و تمدن ملیت های غیر فارس بی حب و بغض نوشته شود ، آن موقع ابعاد فاجعه مشخص خواهد شد و بر همگان عیان خواهد شد که چطور از این سرمایه فرهنگی (بخوانید مصادره فرهنگی ملل غیر فارس) در چننه راسیستها چیزی جز موارد بالا باقی نخواهد ماند. اگر بالفرض این زبان دستاورد فرهنگی ای هم داشته است ، سرمایه فرهنگی صاحبان آن یعنی ملت فارس محسوب می شود و برای حفظ و پاسداری آن فارس زبان عزیز شایسته تر و ارجح تر از ما غیر فارس زبانان ترک ، کرد ، بلوچ ، عرب و ترکمن هستند. بیچاره ملت های غیر فارس هم باید کار بکنند تا مناطق فارس نشین آباد و ساکنانش سیر بشوند و تازه باید وظیفه خطیر حفاظت از فرهنگ آریایی را بر دوش بکشند

!؟

جناب دکتر! مگر در آذربایجان شمالی که زبان فارسی محلی از اعراب ندارد و مدتهاست که به تاریخ پیوسته و بالعکس زبان ترکی زبان رسمی و زبان مطبوعات و رادیو تلویزیون بوده ، آموزش به این زبان در مدارس و دانشگاهها اجباری است ، بر اساس پیش بینی شما به کدام عواقب فرهنگی آن دچار شده و کدام سرمایه فرهنگی را از دست داده است؟! اتفاقا در آن مقطع تاریخی

در آذربایجان یک جنبش علمی بوجود آمد که مدتها بود آذربایجان از زبان فارسی بریده بود و بر ارجحیت و اولویت زبان ترکی بر دیگر زبانها از جمله فارسی و عربی تاکید می شد. در نتیجه نوابغی همچون جلیل محمد قلی زاده ها ، عزیز حاجی بیگوفها ، محمد امین رسول زاده ها ، حسن بیک زردابی ها ، عبد الرحیم حق وئردیف ها و دیگران پا به عرصه گذاشتند و روح مدرنتیه را در کالبد جامعه آذربایجان دمیدند.

ادبیات ترکی آذربایجانی مانند ادبیات سایر ملل جهان به دو شاخه اصلی : ادبیات شفاهی / مردمی یا فولکلوریک و ادبیات کلاسیک بخش پذیر است. به گواه علمای تاریخ ادبیات آذربایجان کتاب دده قورقود محصول دوره انتقال از مرحله شفاهی به مرحله ادبی و کتبی این زبان محسوب می شود. ادبیات شفاهی آذربایجان یکی از غنی ترین نمونه های ادبیات فولکلور جهان می باشد. بایاتی ها ، آتالار سوزو ، خالق ماهنی لاری ، لایلا ها ، تاپماجا ها ، گولمجه ها ، نازلما ها ، داستانهای حماسی و عاشقانه و ... قطراتی از اقیانوس بی کران فولکلور آذربایجان هستند. در کنار ادبیات فولکلوریک ، باید از ادبیات کلاسیک آذربایجان هم سخن گفت. ادبیات کلاسیک آذربایجان به زبان ترکی آذربایجانی در طی قرون اسلامی توسط صدها شاعر و نویسنده آذربایجانی شکل گرفته است. شاعران و نویسندگان بزرگی از جمله نظامی ، قاضی ضریر ، نسیمی ، هندو شاه نخجوانی ، مولوی ، عبدالقادر مراغه ای ، سلطان ولد ، شاه ختایی ، جهانشاه حقیقی ، کشوری ، حبیبی ، خلیلی ، غریبی ، فضولی ، هیدجی ، عتیقی زنجانی ، ابهری ، قاسم بیگ ذاکر ، رفیع قزوینی ، مقدس اردبیلی ، رکن الدین مسیحی ، قوسی تبریزی ، واقف ، ودادی ، سید عظیم شیروانی ، نباتی ، خورشید بانو ناتوان ، صابر ، آخوندزاده ، فریدون بیگ کوچرلی ، حسن بیگ زردابی ، جلیل محمد قلی زاده ، عبدالرحیم حقوئردیف ، جعفر جبارلی ، معجز شبستری ، صراف تبریزی ، مشفق ، صمد وورغون ، واحد ، محمد بی ریا ، سهند ، شهریار ، گنجعلی صباحی ، حبیب ساهر ، محمد تقی زهتابی ، محمد علی فرزانه ، حمید نطقی ، مدینه گولگون ، جواد هیئت ، حسین صدیق و صدها شاعر و نویسنده دیگر ستارگان درخشان سپهر این ادبیات هستند که هر یک آثار بزرگی در نظم و نثر به زبان ترکی آذربایجانی خلق نموده اند. که تنها معرفی اجمالی آنها

دهها جلد کتاب قطور را می‌طلبد. [14]

حال باید از جناب دکتر طباطبایی مانقورت اعظم که بی‌شرمانه ادعا کرده که «مگر در زبان آذری چه منابع اساسی فرهنگ بشری وجود دارد که اینها می‌خواهند مدرسه آذری درست کنند! کل منابع ادبی موجود آذری را می‌توان در دو ترم برای پان‌ترکیست‌ها تدریس کرد.» این سوال را پرسید: مگر آثار این بزرگان جزو فرهنگ بشری محسوب نمی‌شوند؟ اصولاً تعریف شما از فرهنگ بشری چیست و چه آثاری جزو آثار فرهنگ بشری محسوب می‌شوند؟ آیا به نظر شما تمامی این آثار را می‌توان در دو ترم تدریس کرد؟ الحق که استاد دانشگاهی که فلسفه ماکیاولی و هگل تدریس می‌کند و علل زوال اندیشه سیاسی در کشوری را بررسی می‌کند که تنها آشنایی‌اش با گنجینه زبان و ادبیات ۳۷ درصد از ساکنان آن، از منظومه‌ی حیدربابای شهریار فراتر نمی‌رود، باید هم از این ادعاها بکند. تازه آشنایی با این ادبیات لزوماً برای شما صلاحیتی برای اظهار نظر و طرح تئوری جدید در زمینه مسایل آذربایجان ایجاد نمی‌کند. مگر این زبان و ادبیات صاحب ندارد؟! ادیب و زبان‌شناس ندارد؟! که شما مرحمت فرموده و می‌خواهید خلا علمی در این زمینه را می‌پر کنید!؟

جناب دکتر طباطبایی شما همان بهتر که ماکیاولی یا هگل‌تان را تدریس بفرمایید و از استبداد جناب نظام‌الملک، «اندیشه سیاسی» بافته و یا از سنت ارتجاعی ایرانشهری برای «ایران فرهنگی» عزیزتان «فلسفه سیاسی» بتراشید. و وقتی هم جایی کم آوردید نهایتاً همه کاسه – کوسه‌ها را سر ترک‌های بی‌فرهنگ (!؟) و ملک‌شاه و آلب ارسلان بیچاره می‌شکنید که گویا «ایران فرهنگی» نازنین‌تان را به «خراب‌آباد فرهنگی» مبدل ساخته و از هر چه «اندیشه سیاسی آریایی» تهی ساختند. گویا در مملکتی که علم و دانش آن چنان به متاع بی‌ارزشی تنزل نموده که هر کس و ناکس‌اش مورخ، جامعه‌شناس، زبان‌شناس، فیلسوف، روشنفکر، استاد دانشگاه، حلال مشکلات، تئورسین، علت‌شناس انحطاط و زوال و توسعه نیافتگی و کارشناس تشریف‌دارند، چنین ادعاها و اظهار نظرهایی جای هیچ تعجبی ندارد. کوتاه سخن این که جناب

دکتر! لطف نموده به قدر دانشتان افاضه فضل بفرمایید و مرتبط با تخصصتان تئوری های جدید صدور فرموده و این یک رقم آخر یعنی کار آذربایجان را به اهلش بسپارید و نهایتاً نه « عرض خود برده و کم زحمت دیگران روا دارید. »

زبان ترکی در دوران بعد از اسلام تنها زبان شاعران و نویسندگان آذربایجان نبوده است، بلکه ایشان آثار خویش را به سه زبان ترکی آذربایجانی، عربی و فارسی می نوشته اند و آن هم به ساختار فرهنگی تمدن اسلامی بر می گشت. هر یک از این زبانها در تمدن اسلامی جایگاه و کارکرد مخصوصی داشت. زبان عربی به عنوان زبان شریعت، در عین حال زبان رسمی تمدن اسلامی بود، زبان ترکی به عنوان زبان ارتش و دربار (از دوران غزنویان به بعد)، زبان دری به عنوان زبان ادبیات و به طور مشخص تر به عنوان زبان شعر مورد توجه بود. در کنار این وضعیت، هر یک از این زبانها آثار علمی و ادبی مخصوص خویش را داشته و متکلمان این زبانها هر یک به زبان خویش سخن می کرده اند. ضرب المثل «ترکی هنر است، فارسی شکر است، لسان؛ لسان عرب است» یادگار این دوران می باشد.

اما سوالی که در اینجا مطرح است این است که چرا و به چه علت زبان فارسی به آن درجه از اهمیت رسید؟! که حتی سلاطین تورک همچون سلطان محمود غزنوی به آن توجه کرده و بعضی شعرای آذربایجان آثاری به این زبان خلق نمودند؟ یا به قول جناب دکتر طباطبایی «... چند صد سال ترکان بر ایران فرمان رانده اند چرا نتوانسته اند اجبار کنند که زبان فرهنگی همه ایرانیان ترکی باشد. زبان فارسی را ترکان به هندوستان برده اند. مگر سلطان محمود نمی توانست بخشنامه صادر کند که به جای چهارصد شاعر زرین کمر فارسی زبان، پانصد شاعر زرین کمر ترک زبان برای دربار استخدام کنند...» «نخبگان راسیسم فارس به این سوال چنین پاسخ می دهند که گویا زبان فارسی از قدیم الایام زبان فرهیختگان، زبان دانشمندان، وزرا و دیوانسالاران و... و در کل زبان انسانهای برگزیده، برتر و نخبه بوده و زبان ترکی زبان سلاطین خونریز، وحشیان مغول، غارتگران ترک (!؟) و در کل زبان انسانهای بی فرهنگ بوده است. این مساله در تاریخ نگاری

راسیستی آریا محوری به صورت تقابل ترک و تاجیک نمود پیدا می کند.

اما گذشته از این افسانه پردازیهها اگر قدری واقع بینانه تر به مساله بنگریم ، این وضعیت می تواند دلایل فرهنگی ، تاریخی و زبان شناختی مشخصی داشته باشد. اول اینکه سلاطین ترک یعنی غزنویان ، سلجوقیان و خارزمشاهیان از بومیان ممالک محروسه نبوده بلکه خاستگاه آنها خارج از فلات یعنی ترکستان بوده است. اگر چه اینان مسلمان و حامی اسلام بودند ولی در سرزمین ممالک محروسه بیگانه محسوب می شدند و از طرف دیگر چون در فرهنگ ترکان روحیه تسامح و تساهل در مورد دین ، زبان و... غلبه داشته است ، بنابراین ، این سلاطین تحت تاثیر آزاد اندیشی و تسامح موجود در فرهنگ ترک هیچ تعصبی نسبت به دین و زبان و فرهنگ خویش نمی ورزیدند و در نتیجه اینان با فرهنگ ملل مغلوب اعم از عرب ، فارس ، بلوچ ، کرد و... با احترام و تسامح برخورد می کردند و در صدد تحمیل عقاید ، زبان ، مذهب و فرهنگ خویشان بر این ملتها نبوده اند. روحیه آزاد اندیشی ترکها علاوه بر زبان ، مذهب ، آداب و رسوم در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی از جمله حقوق والای زنان و ساختار نظام سیاسی و... هم وجود داشته است.

از دیگر سو ساختار فرهنگی ، سیاسی و مذهبی که سلاطین ترک در آن حکومت می کردند ، ساخته و پرداخته دولتهای محلی همچون سامانیان بود که به زبان دری به عنوان زبان دربار خویش و زبان شعرا اهمیت قائل بودند. یعنی این زبان پیشتر توسط سامانیان مورد حمایت قرار گرفته بود و سلاطین ترک که جا پای این حکام گذارده بودند ، تغییر چندانی در سنت فرهنگی مخصوصا در مساله زبان به وجود نیاوردند. به عبارت دیگر غزنویان که خود دست پرورده سامانیان بودند خود را وارثان این سنت فرهنگی می دانستند. بنابر این دور از انتظار نبود که زبان دری به عنوان طفیلی دربار سلاطین ترک در بین ادبیات ملل مشرق زمین ظاهر بشود. بنابر این اگر سلطان ترک به حمایت از فرهنگ اقوام قلمرو خویش پرداخته اند ، نباید آن را از روی تنگ نظری به حساب بی فرهنگی ترکها و یا سطح نازل فرهنگ آنها گذاشت. البته راسیستههای فارس چنین



طرز فکر مریض و ارتجاعی دارند. این مساله به هیچ وجه مبین این مساله هم نیست که حکومتگران ترک از فرهنگ و زبان خویش حمایت نمی کرده اند. در صورت صحت این ادعا هیچ اثری نمی بایست به زبان ترکی در قلمرو سلاطین ترک نوشته بشود. در حالیکه تاریخ عکس این قضیه را نشان می دهد.

علت دیگر مساله به تفاوت های زبان شناختی دو زبان فارسی و ترکی برمی گردد که امیر علیشیر نوایی وزیر فرهنگ دوست سلطان حسین بایقرا (تیموری) عالمانه و با مهارت خاص به آن پرداخته است. نوایی در جواب این سوال که چرا بعضی فرهیختگان ترک به فارسی شعر گفته و کمتر به زبان خویش شعر سروده اند ، گفته که این شاعران از بس توانایی سخن سرایی به زبان ترکی را نداشتند (شعر گفتن به زبان ترکی که زبانی قانونمند و اصیل می باشد به مراتب سخت تر از سخن سرایی به فارسی است) ، از روی راحت طلبی بعضی آثار خویشان را به زبان فارسی آفریده اند. وی در سراسر کتاب نمونه های زیادی از دستور زبان عربی را می آورد که در زبان فارسی از آنها خبری نبوده ولی معادل آنها را در ترکی آورده است. امیر در کتابش می نویسد : «زبان تورکی در بیان و ادای معانی نسبت به فارسی وسیع تر و تواناتر است ، زیرا که تا از طرف صاحب وقوفی باز گفته نشود معنی آن واضح نخواهد بود» [15]. بنابر این اهمیت یافتن زبان دری به عنوان زبان شعر و ادبیات در دوران غزنویان و سلاجقه و بعد از آن برخلاف عقیده راسیست ها ، نه تنها تحت تاثیر برتری زبان فارسی (که هیچ برتری هم به زبان ترکی ندارد) نسبت به دیگر زبانها از جمله عربی و ترکی نبوده ، بلکه برعکس زبان فارسی ، به هیچ وجه نه در گنجینه لغات ، نه در صرف ، نحو و... توان رقابت با این زبانها را نداشته و ندارد.

جنبه دیگر این تفاوتها در این بود که در زبان ترکی بدلیل وجود قوانین هم آهنگی و توالی اصوات و... شعر گفتن با وزن عروضی چندان کار آسانی نبوده است. تا جایی که حتی خود شاعران ترک نیز گاهی به این راحتی از عهده آن بر نمی آمده اند. حال چه رسد به این که غیر ترکان یعنی فارسها و عربها به این زبان شعر بسرایند. از این رهگذر شاعران و نویسندگان ترک آثار خویش را

معمولا به سه زبان ترکی ، عربی و فارسی خلق کرده اند در حالیکه دیگر شاعران و نویسندگان اغلب به یک زبان و یا دو زبان اکتفا کرده اند. این مساله از طرفی قدرت شاعران ترک و از طرف دیگر تسامح آنها را می رساند که می توانسته اند به هر سه زبان آثار خویش را خلق کنند که حتی گاه گوی سبقت را از صاحبان این زبان ها ربوده اند. نمونه های آن خاقانی ، نظامی ، صائب تبریزی ، شهریار و... است. از طرف دیگر این مساله را طبیعی قلمداد کرد که آثار خلق شده این شاعران که به تک تک این زبانها بوده است به لحاظ حجمی نسبت به آثار کسانی که به دو یا یک زبان شعر می سروده و کتاب می نوشتند ، محدود باشد. بنابر این حتی برتری کمی اشعار فارسی نسبت به اشعار ترکی دلیل برتری زبان فارسی نسبت به این زبان محسوب نمی شود. بلکه زبان دری در آذربایجان فقط در سطوح رسمی و دولتی و نیز در حوزه شعر و ادبیات مورد حمایت قرار می گرفت و زبان غالب مردم آذربایجان ترکی بوده و فولکلور و ادبیات ترکی آذربایجان کم از ادبیات فارسی ندارد.

بعد از دوران سلاجقه با ورود فاتحان مغول به سرزمینهای اسلامی و انقراض خلافت عباسی بدست این قوم زبان عربی رونق گذشته خویش را به عنوان زبان رسمی دنیای اسلام از دست داد و در مقابل ، زبان های ترکی و فارسی اهمیتی بیش از پیش یافتند. در دوران مغولان علاوه بر سه زبان سابق - عربی ، تورکی و فارسی - زبان مغولی نیز به صورت موقتی در کنار این زبانها اهمیت یافت. این پروسه تا برآمدن حکومت صفویان ادامه یافت صفویان از ترکان بومی آذربایجان بوده و نسل اندر نسل توجه خاصی به زبان مادری خویش یعنی ترکی آذربایجانی داشتند. در دوران شاه اسماعیل اول زبان تورکی و فارسی به زبانهای رسمی امپراتوری صفوی تبدیل شدند. اگر چه حدود یک قرن بعد با انتقال پایتخت از تبریز و قزوین به اصفهان توسط شاه عباس اول زبان ترکی یکباره از اهمیت نیافتاد و تا مدتها اهمیت خود را حفظ نمود. تا جایی که در دوران مشروطه زبان ترکی تا آن حد اهمیت داشت که اولین بار مدارس با این زبان نه زبان فارسی افتتاح گردیده و روزنامه و مطبوعات به این زبان انتشار یافت. اما با قدرت گیری راسیسم فارس جلوی پیشرفت این زبان

گرفته شد و در نتیجه ۹۰ سال اعمال سیاستهای راسیستی این زبان دچار رکود شد. [16]

در اینجا نگارنده ناگزیر از یاد آوری یک نکته می باشد. متأسفانه چند سالی است که جریان افراطی و فرصت طلب در بین آذربایجانیها با استفاده از وضعیت بوجود آمده در طی ۹۰ سال اخیر که ناشی از تقویت نظریه کسروی در محافل ایرانی بوده ، «زبان آذری» را به تابویی در حرکت ملی آذربایجان تبدیل کرده که گویا کسانی که این لفظ را به کار می برند خائن ، پیرو کسروی ، پان ایرانیست ، استالینیست و ... هستند و به جای آن تاکید می کنند که مطلقاً باید از لفظ «زبان ترکی» استفاده نمود.

جریان مذکور از زبانی دفاع می کند که نامش بی هیچ قید و شرطی باید «ترکی» باشد ، از ملتی صحبت به میان می آورد که نامش خلق ترک ایران است ، حتی از نظر تئورین های این جریان (!؟) طرز نوشتن واژه آذربایجان باید تغییر یابد ، چرا که «آذربایجان» فارسی است و باید به صورت ترکی آن (!؟) یعنی به صورت «آزربایجان» نوشته شود . هر که برخلاف این وحی منزل ها بنویسد و بگوید پان ایرانیست و استالینیست و... تلقی می شود. گویا نیاکان ما هم که در طول این ۱۴ قرن آذربایجان را «آزربایجان» نمی نوشته اند استالینیست و پان ایرانیست بوده اند. یعنی قبل از تولد استالین و نیز پیش از ظهور پان ایرانیسم پدران ما استالینیست و پان ایرانیست تشریف داشته اند.؟!

این جریان از لحاظ زبانی در صدد ایجاد زبانی معیار (!؟) برای ترکهای ایران است که نیمی از آن را ترکی آناتولی تشکیل می دهد و نیمی اش هم [به عنوان چاشنی این زبان معیار] ترکی آذربایجانی می باشد. طوری که یک آذربایجانی که آشنایی چندانی با ترکی آناتولی نداشته باشد ، بدون دیکشنری ترکی آناتولی نمی تواند زبان خود را (!؟) بخواند یا بنویسد و حتی متوجه بشود. حال باید از گردانندگان این جریان پرسید که مگر آذربایجان خود زبان ملی ندارد ، آیا ملت آذربایجان در طی این ۹۰ سال که این همه فشار و ضربات فرهنگی را متحمل شده منتظر ظهور فلانی منجی بوده که برایش از اسمانها زبان جدید بیاورد و در واقع زبان جدید بتراشد؟! اگر چه

در طی ۹۰ سال گذشته که آذربایجان در ساختار راسیستی ضربات سنگین فرهنگی متحمل شده و دچار رکود زبانی شده ولی باز در طی این ۹۰ سال همواره انسانهای فرهیخته ای بوده اند که باعث دوام و قوام این زبان شده اند. از سید جعفر پیشه وری ، محمد بی ریا ، علی شبستری ، س. جاوید و دیگران گرفته تا نسلی که در ایام جوانی خویش حکومت ملی آذربایجان را درک نموده همه و همه ، تا سالها بعد از حکومت ملی و در ایام اختناق و خفقان پهلوی از زبان ملی آذربایجان در مقابل گزندها و آفات روزگار پاسداری و حراست نموده اند. آیا زبانی که شاعران و نویسندگانی همچون محمد علی فرزانه ، سهند ، گنجعلی صباحی ، علی توده ، غلامحسن بیگدلی ، یحیی شیدا ، محمد تقی زهتابی ، حکیمه بلوری ، حبیب ساهر ، هاشم ترلان ، گولگون ، بالاش آذر اوغلو ، تیمور پیر هاشمی ، میر هدایت حصاری ، عزیز محسنی ، جواد هیئت ، حمید نطقی ، کریم مشروطه چی ، بهزاد بهزادی و... به پویایی و ترقی آن یاری رسانده و به دست نسلهای کنونی سپرده اند ، غیر از زبان ملی آذربایجان است؟! آیا بر نسل کنونی رواست که زبانی را که حاصل عمر چندین نسل از برگزیده ترین فرزندان این ملت است ، به بوته فراموشی سپرده و آن را به متاع ارزان (زبان جعلی) این جریان بفروشد؟! یقیناً که نسل حاضر این دستاورد بزرگ فرهنگی را با جان و دل حراست می کند و خواهد کرد. [17]

بنابر این درباره زبان آذربایجان باید گفت حال این زبان را چه آذری بنامند ، چه آذربایجانی و چه ترکی آذربایجانی و یا ترکی چندان تفاوتی در اصل مساله (که این زبان متعلق به ملت آذربایجان است) نمی کند چرا که تک تک اینها در طول تاریخ مکرر بکار رفته است. پروفیسور حسین محمد زاده صدیق در مقاله «آذر و آذری» درباره استعمال این لفظ می نویسد : «اصطلاح «آذری» را کسروی و هم‌پالکی‌های او جعل نکردند، بلکه آن را به نفع ترکی‌ستیزان مصادره کردند. این اصطلاح قرن‌ها پیش از ظهور نامیمون آن‌ها وجود داشت و به کار می‌رفت و در معانی گوناگون کاربرد داشت ...» [18] اما باید توجه داشت اطلاق عنوان «ترکی آذربایجانی» به این زبان تعریفی معیار ، جامع و مانع از موقعیت این زبان به دست می دهد که دیگر عناوین ما را از این امکان محروم می کند. یعنی قید ترکی نشانگر آن است که این زبان به گروه زبان های ترکی منسوب

است و قید آذربایجانی آن را به جغرافیای سرزمین آذربایجان محدود می کند.

### یادداشت ها و ارجاعات :

- [۱] - یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب : ۱۴۲۲ ، البلدان ، بیروت ، دارالکتب العلمیه ، ص ۸۰
- [2]- یاقوت حموی : ۱۹۹۵ ، معجم البلدان ، بیروت ، دار صادر ، ج ۱ : ص ۱۲۸
- [3]- ابن العدیم ، کمال الدین عمر بن احمد : [بی تا] ، بغیة الطلب و تاریخ حلب ، بیروت ، دارالفکر ، صص ۸۷ و ۸۷۳
- [4] - محمد زاده صدیق ، حسین : ۱۳۸۹ ، فرضیه زبان آذری و کسروی ، تهران ، تکدرخت ، ص ۲۰
- [5]- کسروی ، احمد : ۱۳۷۸ ، زبان پاک (آذری یا زبان باستان آذربایجان) ، تهران ، فردوس ، صص مختلف
- [6]- محمد زاده صدیق ، حسین : ۱۳۸۶ ، قارا مجموعه شیخ صفی الدین اردبیلی ، تبریز ، صص : ۵۱-۵۸
- [7]- محمد زاده صدیق ، حسین : ۱۳۸۹ ، فرضیه زبان آذری و کسروی ، تهران ، تکدرخت ، ص ۲۰
- [۸]- رئیس نیا ، رحیم : ۱۳۶۸ ، آذربایجان در سیر تاریخ ایران ، ج ۲ ، تبریز ، نیا ، ص ۸۶۹
- [9] - در متن مقاله به جزئیات این مساله و مطالعات پروفیسور زهتابی بر روی این زبانها اشاره نشده است. جهت مطالعه جزئیات بیشتر رجوع شود به : زهتابی ، محمد تقی : ۱۳۷۸ ، ایران

تورکلرینین اسکی تاریخی ، ج ۱ و ۲ ، تبریز.

[10]- کتاب التیجان فی ملوک حمیر : ص ۴۰ ، به نقل از رئیس نیا ، آذربایجان در سیر تاریخ ایران ، ۱۳۶۸ ، ج ۲ : ۹۰۲-۹۰۰ .

[11]- طبری ، محمد بن جریر : ۱۳۷۵ ، تاریخ طبری ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران ، اساطیر ، ج ۱ : ۲۹۳ .

[12]- همدانی ، محمد بن محمود : ۱۳۷۵ ، عجایب نامه (عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات) ، ویرایش جعفر مدرس صادقی ، تهران ، مرکز ، ص ۳۵۰ .

[13]- رضا ، آنار : ۱۳۸۰ ، دده قورقود دونیاسی (دنیای دده قورقود) ، برگردان [از الفبای لاتین به الفبای عربی] الهوردی محمدی ، تبریز ، اختر ، ص ۳۲-۳۰ .

[14]- تاریخ ادبیات آذربایجان ، محمد رضا کریمی باغبان ، جلد ۱ و ۲ ، زنجان ، موسسه یکتا رصد زنجان ، صص مختلف

[۱۵]- نوایی ، امیر علیشیر : محاکمه اللغتين ، تصحیح حسین محمدزاده صدیق ، تبریز ، ص ۵۷

۱۶- چند پاراگراف اخیر بر گرفته از «بخش جغرافیای تلیخی - زبانی» رساله دانشجویی مقطع فوق لیسانس نگارنده تحت عنوان «جغرافیای تاریخی آذربایجان» می باشد که بخش مذکور به همت اساتید راسیست دانشگاه به هیچ وقت مجوز دفاع به آن داده نشد و از پایاننامه حذف گردید. نگارنده پیشتر در نوشته ای تحت عنوان «یادداشتی در پیرامون رفراندوم و حق تعیین سرنوشت در آذربایجان جنوبی» از این مطالب استفاده کرده بود.

۱۷- جریان به شدت عثمانی ستای و ترکیه پرست است و در مقابل به شدت با روح آذربایجانی بودن به بهانه غیر ترکی یا ضد ترکی بودن هر چیزی دشمنی می ورزد. از منظر این جریان گویا

آذربایجان گذشته بدون عثمانی و آذربایجان کنونی بدون ترکیه محلی از اعراب ندارد. و این ترکهای عثمانی بوده اند که به آذربایجان معنا داده اند. لابد پیش از ظهور دولت عثمانی شاید اصلا آذربایجانی وجود نداشته است و اگر هم وجود داشته به قدر کافی ترک نبوده است. درحالیکه دست کم از ۱۶ قرن پیش از تشکیل دولت عثمانی نام آذربایجان بر روی این سرزمین قرار داشت و همواره دولت های مقتدری بر آن حکومت می کرده اند که حتی دایره قدرتشان تا آناتولی هم کشیده می شد و بر تحولات این سرزمین تاثیر گذار بوده اند. حال باید از گردانندگان این جریان پرسید که چطور امکان دارد که ترکی آناتولی که سابقه اش به گرد پای ترکی آذربایجان هم نمی رسد اکنون این چنین بر ترکی آذربایجانی برتری یافته است. چطور امکان دارد زبانی که تا ۹۰ سال پیش ۶۰ درصدش را کلمات عربی و فارسی تشکیل می داده و بیشتر واژگانش بعد از ظهور آتا ترک به یکباره و در طی ۸۰-۹۰ سال اخیر ساخته شده، اکنون باید در تولد زبان جدید ترکی در ایران (زبان جعلی این جریان) نقش مادر را ایفا کند؟! در حالیکه زبان ترکی آذربایجانی این روال دگردیسی و پالایش کردن کلمات بیگانه را از قرن ۱۸ م به بعد و به صورت طبیعی طی کرده است. لذا چون این زبان در آذربایجان شمالی حدود ۱۷۰ سال تحت سلطه زبان روسی و در آذربایجان جنوبی حدود ۹۰ سال تحت سلطه زبان فارسی قرار گرفته، قدری کلمات روسی، فارسی و عربی را پذیرفته است، که پالایش کردن آنها هم وظیفه فرهنگستان / آکادمی زبان ترکی آذربایجانی در آینده است، نه وظیفه جریان مذکور و یا شخص و یا اشخاصی که به واردات بی رویه و خود سر کلمات ترکی آناتولی به زبان ترکی آذربایجانی مشغول اند و ضربات جبران ناپذیر بر پیکر زبان ترکی آذربایجانی وارد می کنند.

جریان با اتهام واهی ترک پرست و ترک گرا نبودن شخصیت های ملی آذربایجان از جمله ستارخان، خیابانی، پیشه وری و ... سعی در مخدوش کردن سیمای درخشان این قهرمانان ملت آذربایجان دارد. جریان فوق الذکر از یک طرف به شدت با حق تعیین سرنوشت ملت آذربایجان و اشکال آن یعنی فدرالیسم و استقلال مخالفت کرده و حتی اشخاص منسوب به این جریان گاهی فعالین آذربایجانی را به این دلیل نصیحت می کنند که چرا در راه حق تعیین سرنوشت ملت

آذربایجان مبارزه کرده و هزینه هایی همچون حبس و... را متحمل می شوند. اینها همچنین می خواهند چنین القا کنند که مساله ستم ملی ترکها دشمنی بین دو خلق آذربایجان و فارس است نه اینکه در یک طرف توده های مظلوم آذربایجان و در طرف دیگر نخبگان راسیسم فارس قرار دارند. یعنی ملت فارس باعث و بانی ستم ملی ملت آذربایجان است. یعنی کاملا از منظر تفکرات راسیستی به این مساله می نگرند.

[18] - <http://www.iranglobal.info/node/18215>

۳۰ سرطان (تیر) ۱۳۹۲/July 21, 2013

### در دفاع از تاریخ و زبان آذربایجان (۲) - فرهاد جعفر اوغلو

مقاله حاضر ادامه نوشته پیشین نگارنده تحت همین عنوان و در واقع بخش دوم نوشته مذکور است که چند روز پیش منتشر گردید. در بخش اول که مباحث بیشتر حول مسایل زبان و تبار آذربایجان از جمله قدمت وجود زبان ترکی و حضور گروههای نژادی ترک در آذربایجان، گنجینه زبان و ادبیات ترکی آذربایجان، جایگاه زبان ترکی و زبانهای فارسی و عربی در آذربایجان بعد از اسلام، ضرورت آموزش به زبان ترکی در آذربایجان، مباحثی پیرامون نام و عنوان زبان آذربایجان که هر یک به نحوی در جواب ادعاهای دکتر سید جواد طباطبایی نگاشته شده که اخیرا در قالب مصاحبه ای در نشریه مهرنامه مطرح شده بود. مقاله حاضر یا بخش دوم این نوشته بیشتر در پیرامون مسایل تاریخی آذربایجان و در واقع جوابیه ای در مقابل مسایل تاریخی مطرح شده توسط دکتر طباطبایی در مهرنامه و به چالش کشیدن ادعاهای بی پایه و غیر علمی ایشان و درباره موضوعاتی از قبیل جایگاه و چهره واقعی حکومت فرقه دموکرات در تاریخ آذربایجان، اصلاحات و اقدامات این حکومت، دلایل مردمی و ملی بودن این حکومت و در نهایت در باب مباحثی همچون ستم ملی، حق تعیین سرنوشت و ... نگاشته شده است.



گذشته از تاریخ دیرین و پر افتخار سرزمین آذربایجان که سراسر شرح آزادیخواهی ملت آذربایجان و قیام فرزندان خلف وی همچون آتورپات ، بابک ، نسیمی ، کوراوغلو ، قوچاق نبی ، زینب پاشا و... بر علیه ظلم و بی عدالتی است ، تاریخ معاصر این سرزمین را هم سراسر مبارزه در راه آزادی و عدالت تشکیل می دهد. از دو جنبش استقلال خواهی آذربایجان شمالی که در ۱۹۱۸ و ۱۹۹۱ به وقوع پیوسته و نهایتاً منجر به استقلال ابدی نیمه شمالی سرزمین تاریخی آذربایجان گردید که بگذریم ، آذربایجان جنوبی در قرن بیستم چهار حرکت انقلابی به خود دیده است : انقلاب مشروطیت ، نهضت آزادیستان ، انقلاب ۲۱ آذر (حکومت ملی آذربایجان به رهبری پیشه وری کبیر) ، قیام ۲۹ بهمن ۵۶ تبریز و حوادث آذربایجان در بعد از انقلاب . بی شک اوج این انقلابها و قیام های آزادیخواهانه را باید انقلاب ۲۱ آذر و تشکیل حکومت دانست. حکومتی که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ روی کار آمد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به تاریخ پیوست و برای همیشه در قلب ملت آذربایجان جای گرفت. در عرض آن یک سال ملت آذربایجان توانست لیاقت و استعداد خویش را در برپایی حکومت دموکراسی ، عدالت اجتماعی و تمدن مدرن بر جهانیان ثابت کند. در اینجا مقصد ، پرداختن به تمام جوانب این انقلاب و حکومت ملی نبوده ، بلکه جهت اطلاع جناب دکتر طباطبایی و امثال وی که جهت بی اعتنا و افسانه ای نشان دادن اصلاحات و اقدامات تاریخی دموکرات ها در آذربایجان جنوبی به خیال بافی متوسل شده اند - بلکه تاریخ ننگین ۵۳ ساله پهلوی ها بیشتر به افسانه می ماند تا حکومت یکساله ملی آذربایجان - تنها به صورت فهرست وار به گوشه هایی از اقدامات و اصلاحات انقلابی این حکومت اشاره می شود. باشد که بدین طریق ایشان از خواب قرون وسطایی بیدار شده و بدانند که حکومت فرقه دموکرات نه تنها حکومت در سایه و یا حکومت اقلیتی وابسته که توسط دول خارجی بر آذربایجان جنوبی تحمیل شده باشد ، نبوده است بلکه چنانکه در ادامه خواهیم دید بر اساس مستندات تاریخی این حکومت بر آمده از آمل و مطالبات آزادیخواهانه توده ها و اقشار مختلف ملت آذربایجان بوده است.

از اساسی ترین و مترقی ترین اقداماتی که حکومت ملی آذربایجان به رهبری پیشه وری کبیر در

طول یک سال انجام داد ، می توان تقسیم اراضی بین کشاورزان را نام برد که اولین و عمده ترین اصلاحات ارضی طول تاریخ ممالک محروسه (ایران) [1] و آذربایجان جنوبی به حساب می آید ، حتی اصلاحات ارضی محمد رضا پهلوی که سالها بعد در چندین مرحله انجام گردید قابل قیاس با این اقدام انقلابی نبوده و چندان نفس خاطر زمیندار شدن کشاورزان و یا توسعه کشاورزی نبوده است ، بلکه هدف وی و عمالش از این تقسیمات تبدیل املاک به ارث رسیده از رضاخان بویژه املاک وسیع وی در مازندران به پول نقد بود تا از این طریق هم بنیه مالی شاه جوان که در اوایل سلطنت به شدت با بی پوالی مواجه گردیده بود ، تقویت شود و از طرف دیگر وجهه ی شاه رعیت پرور و دوستدار رفاه طبقات پایین جامعه و مترقی برایش فراهم بشود. در نتیجه حکومت یک ساله دموکرات ها بر آذربایجان ۲۵۷۰۶۶ هکتار زمین بین ۲۰۹۰۹۶ کشاورز تقسیم شد و مناسبات ارباب- رعیتی به نفع توسعه کشاورزی تغییر یافت. [2]

حکومت ملی در زمینه صنعت علاوه بر اینکه صنایع ورشکست شده را احیا و کارخانجات تعطیل شده را وارد خط تولید کرد ، کارخانه ها و صنایع جدیدی احداث نمود. برای اولین بار در ایران و آذربایجان جنوبی قانون کار تدوین شد ، ساعات کاری کارگران به ۸ ساعته تقلیل یافت. برای کارگران حق بیمه تعلق گرفت. حکومت خود به تشکیل اتحادیه های کارگری مبادرت نمود ، کار کودکان زیر ۱۴ سال ممنوع گردید ، دولت نگهداری از کودکان بی سرپرست را در اولویت کاری خود قرار داد ، مرخصی سالانه به مدت یک ماه برای کارگران عملی شد. کنگره کارگران برای اولین بار در تاریخ ممالک محروسه و آذربایجان جنوبی در مرداد ۱۳۲۵ افتتاح گردید. مرخصی سه ماهه دوران حاملگی برای زنان کارگر به شرط دریافت حقوق برقرار گردید برای خانواده کشته شدگان در جبهه های جنگ با حکومت مرکزی حقوق ماهیانه تعلق گرفت ، جهت رفاه حال کارگران امکانات تفریحی (احداث سالن تئاتر و انجمن موسیقی) ، آموزشی (سواد آموزی ضمن خدمت ، احداث کودکستان و کتابخانه) ، بهداشتی و تغذیه (احداث درمانگاه ، فروشگاه) در کارخانه ترتیب داده شد. بانک ملی آذربایجان تاسیس گردید و با توزیع اسکناس جدید و برخی سیاستهای پولی دیگر باعث تثبیت قیمتها گردید ، راههای روستایی توسط حکومت سنگ فرش

گردید ، از طرف دولت برای ۱۰ هزار نفر اشتغال زایی به عمل آمد. [3] در اینجا ذکر دو نکته از روابط دهقانان و تجار با حکومت ملی خالی از فایده نخواهد بود. در دوره حکومت ملی گروه بزرگی از تجار (متشکل از دهها تاجر بزرگ) نامه ای خطاب به حکومت ملی نوشته و تقاضا می کنند که حکومت ملی روابط تجاری بلا واسطه با دول خارجی برقرار نماید [4] ، همچنین کنگره دهقانان برای اولین بار در تاریخ ممالک محروسه و آذربایجان جنوبی با شرکت تعداد کثیری از دهقانان تاسیس گردید [5]. حال باید از جناب دکتر طباطبایی پرسید که این حقایق تاریخی مستند به جز دلالت بر محبوبیت و مردمی و ملی بودن حکومت دموکرات ها از دید ملت آذربایجان نشان از چیست؟!

اقدام تاریخی دیگر حکومت ملی رسمیت دادن به زبان ترکی آذربایجان در آذربایجان جنوبی بود ، اگرچه در این دوره به صورت سیستماتیک آموزش به زبان مادری و ملی مورد توجه قرار گرفت اما باید خاطر نشان کرد که این مساله در آذربایجان چندان هم بی سابقه نبوده است. پیش از این اولین مدرسه مدرن در ایران و آذربایجان جنوبی به زبان ترکی توسط میرزا حسن رشدیه تاسیس و اولین الفبا و کتابهای درسی نوین ( از جمله کتاب وطن دیلی) توسط وی به زبان ترکی توسط وی تالیف گردید. حال باید از جناب دکتر طباطبایی که بر این باور است گویا «... این که برخی می گویند شما تحت ستم بوده اید و نمی دانستید که دارند به اجبار زبان فارسی را در مدارس به شما می آموزانند، مسأله جدیدی است که پشتوانه فرهنگی و تاریخی ندارند و نشأت گرفته از ایدئولوژی های جدید است... » پرسید آیا آذربایجانیها واقعا تمایلی به آموزش به زبان مادری و ملی خود نداشته و ندارند؟! آیا آموزش به زبان مادری مساله ای جدید و بدون پشتوانه فرهنگی و تاریخی است؟! آیا ما دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس شما راسیست های فارس را؟! شما که با بی انصافی ادعا دارید که «... ادعاهای پان ترکیست ها از سنخ دیگری است. می گویند زبان فارسی را دولت اجبار کرده است و نتیجه می گیرند که برای مبارزه با آن باید زبان آذری را اجباری کرد یعنی سلب آزادی زبان در حرف زدن، نوشتن و حتی رادیو و تلویزیون از مردم و اجبار آنها به پان ترکیسم ... » مگر زبان ترکی را در آذربایجان حکومت راسیستی رضاخان و بعد حکومت

پسر بی لیاقتش ممنوع نکردند ، پس اگر دولت این زبان را ممنوع نکرده بود «فلک های جریمه» را چه کسانی در مدارس آذربایجان ترتیب داده بودند؟! شما که اصرار دارید به مخاطب خود بقبولانید که گویا دولت زبان فارسی را اجبار نکرده و آذربایجانیها داوطلبانه آموزش به زبان فارسی را برگزیده اند ، لطف نموده و متن قانون اساسی مشروطه را به دقت بخوانید و مشاهده بفرمایید که در هیچ جای آن از زبان رسمی در مملکت سخن سخن گفته نشده است ، بلکه این حکومت راسیستی پهلوی و در راس آن رضاخان بود که قانون اساسی مشروطه را که حاصل خون فرزندان این خاک به خصوص حاصل مجاهدت ملت آذربایجان بود دست کاری کرده و زبان رسمی (فارسی) را وارد قانون اساسی نمود ، چنانکه در مواد دیگر آن از جمله انتقال سلطنت از دودمان قاجار به پهلوی و چندین مورد دیگر نیز دست برد. جناب طباطبایی! شما یقینا در خیالات خود چنین تصور می فرمایید که زبان فارسی از عهد هبوط آدم زبان ملی ملل ساکن در ممالک محروسه بوده و ضرورتی در رسمیت دادن به آن احساس نمی شد ، شاید سن شما اجازه ندهد که دوران رسمیت یافتن زبان فارسی و ممنوع کردن زبانهای غیر فارسی را مقارن سوار شدن رضاخان بر شتر سلطنت بر چشم خویش ببینید ، اما پدران و مادران ما نیک به یاد دارند که این فاجعه چطور در آذربایجان عملی شد؟! این جنایات در تاریخ ثبت گردیده است. اگر نگاهی منصفانه به تاریخ این دوران بیافکنید مشاهده خواهید کرد که چطور تئاتر آذربایجان که به زبان ترکی بود تعطیل شد ، و اجبار گردید تا تئاتر باید به زبان فارسی انجام گیرد ، یا اینکه مدارس ترک زبان تعطیل شد ، بر موسیقی ملی آذربایجان محدودیت اعمال گردید ، انتشار روزنامه ها و کتابهای ترکی قدغن گردید ، تکلم به ترکی در ارتش ، مدارس و محافل رسمی ممنوع شد و بسیاری اقدامات ضد بشری و وحشیانه دیگر که به دست پدر و پسر مزدور و وطن فروش انجام گردید . تا جایی که زبان ترکی به نوحه و روضه خوانی آخوندها در منابر و آیین سوگواری و عزاداری ائمه شیعه در تکیه ها و اماکن مذهبی و به لالایی گفتن مادران آذربایجانی به اطفالشان در داخل چهار دیواری محدود گردید.

طبق فرمان حکومت ملی ، زبان ترکی آذربایجانی که در فرامین دولتی آن زمان به اختصار زبان

آذربایجانی نامیده می شد به زبان رسمی ادارات ، ارتش ، مدارس ، دانشگاه و... تبدیل گردید و از این به بعد فرامین رسمی دولت ، اسناد تجاری ، محاکمات دادگاهها ، اسامی کالاها و موسسات تجاری ، سمینارها و نشستهای رسمی به این زبان می بایست به این زبان باشد. اقلیت های غیر ترک آذربایجان در آموزش زبان مادری خود مختار بودند اما در نوشته های رسمی در کنار زبان مادری خود می بایست از زبان ترکی آذربایجانی نیز استفاده بکنند. [6]

اقدام بنیادی دیگر فرقه دموکرات تاسیس دارالفنون دولتی آذربایجان ( آذربایجان یونیورسیتی سی) بود که دومین دانشگاه در ممالک محروسه و اولین دانشگاه آذربایجان جنوبی به حساب می آمد. این دانشگاه در ۲۲ خرداد ۱۳۲۵ در قالب سه دانشکده طب ، کشاورزی و تعلیم و تربیت ( با رشته های تاریخ ، زبان و ادبیات ، فلسفه حقوق ، فیزیک ، ریاضیات و طبیعیات ) تاسیس شد. دانشگاه آذربایجان از میان بیش از ۳۰۰ نفر داوطلب ورود به دانشگاه ۱۹۰ نفر را پذیرش کرد. جناب دکتر طباطبایی آیا این دلیل بر مردمی و ملی بودن این حکومت برای آذربایجانیان نبوده است؟! والا چه لزومی داشته کسانی که این حکومت را قبول نداشتند و آن را آلت دست بیگانه می دانستند ، این همه شور و اشتیاق برای ورود به دانشگاهی که این حکومت تاسیس کرده بود از خود نشان دهند!؟

در دوران حکومت یک ساله دموکرات ها بر آذربایجان در عرصه مطبوعات و نشریات نیز قدمهای بزرگی برداشته شد . با تلاش حکومت ملی بیش از ۵۰ روزنامه و مجله در آذربایجان انتشار یافت. حکومت ملی به قدری در عرصه فرهنگ و ارتباطات حساسیت داشت که شخص نخست وزیر شخصا کار نظارت بر مطبوعات را برعهده گرفت و نقل است که مرحوم پیشه وری خود روزانه به دفاتر روزنامه و مجلات سر می زد. حتی بارها گفته بود که بزرگترین کاری که در این یک سال به آن بیش از دیگر اقداماتش همیشه افتخار کرده است ، نوشتن مقالات در روزنامه «آذربایجان» بود. لازم به ذکر است که فرهنگ روزنامه خوانی و مطالعه در این یک سال طوری در جامعه آذربایجان جا افتاده بود که نقل است رانندگان آذربایجانی که به کرج می رفتند می بایست نسخه ای از

روزنامه آذربایجان را با خود برای کارگران می بردند والا نباید از کارگران انتظار می داشتند که آنها زودتر از دیگران ماشین وی را بارگیری کنند. بنابر این رانندگان در بردن روزنامه آذربایجان به کرج به همدیگر سبقت می گرفتند. [7] این حکایت همچنین بیانگر این است که حکومت ملی تا چه حد در بین اقشار جامعه به خصوص طبقات پایین و زحمتکش محبوبیت داشته است حتی در بین آذربایجانیانی که خارج از جغرافیای آذربایجان به خصوص در مهاجرت در مرکز می زیستند.

در کارنامه حکومت ملی اقدام مرفقی دیگری تحت عنوان تاسیس دومین رادیو ممالک محروسه و اولین رادیو آذربایجان جنوبی ثبت شده است. این رادیو علاوه بر تبریز، پایتخت آذربایجان، شهرهای بزرگ از جمله اورمیه، اردبیل، زنجان، مراغه، خوی و دیگر مناطق آذربایجان جنوبی را تحت پوشش خود قرار می داد. حتی برنامه های رادیویی حکومت مهاباد (ساووج بولاق) نیز از طریق رادیو آذربایجان پخش می گردید. از دیگر اقدامات فرهنگی حکومت می توان به موارد زیر اشاره نمود: تاسیس تئاتر ملی آذربایجان - تاسیس فلارمونیای ملی آذربایجان، تاسیس موزه ملی آذربایجان که با نام کمالدین بهزاد هراتی، نقاش معروف دوره تیموری و صفوی شهرت یافته بود [8]

اصلاحات بنیادی حکومت ملی در زمینه بهداشت هم به هیچ وجه قابل مقایسه با مجموع اقداماتی که قبل و بعد از حکومت ملی در آذربایجان جنوبی انجام شد، نیست. در حالیکه قبل از انقلاب ۲۱ آذر در کل آذربایجان برای جمعیت شش میلیونی ۷۰ تخت بیمارستان ۲۷ داروخانه ۴۰ نفر پزشک وجود داشت، حکومت ملی در مدت کوتاهی این ارقام را به ۳۵ بیمارستان و درمانگاه، ۸۰۰ تخت بیمارستان و ۲۰۰ پزشک رسانید. در شش ماهه اول سال وزارت صحتیه ۳۵۰ هزار نفر را در برابر انواع بیماریها واکسینه نمود. همچنین درمانگاهها اقدام به توزیع مجانی داروهای مورد نیاز بین مردم نمودند. از دیگر اقدامات حکومت در زمینه بهداشت می توان به تاسیس آزمایشگاه میکرو بیولوژی و مبارزه با انواع بیماریها اشاره کرد در قالب طرح های گوناگون و همچنین مبارزه جدی حکومت با استعمال مواد مخدر اشاره نمود.

در زمینه های اجتماعی هم علاوه بر موارد یاد شده می توان موارد زیر را هم یاد آور شد : برای اولین بار در خاورمیانه و برای نخستین بار در تاریخ ممالک محروسه و نهایتاً آذربایجان جنوبی زنان صاحب حق رای شدند ، اتحادیه زنان با ۶۰۰ عضو تشکیل شد اقدامات بنیادی در زمینه سواد آموزی زنان به عمل آمد [9] ، نوانخانه ها و خانه های سالمندان در مناطق مختلف آذربایجان احداث گردید. بنابر این به جرات می توان با «ریچارد کاتم» در مورد اقدامات حکومت ملی همناوا شد که : «کاری که فرقه در یک سال در تبریز کرد بیش از کارهایی بود که رضا شاه در طول بیست سال انجام داد» [10]

اکنون باید از جناب دکتر طباطبایی این سوال را پرسید کدامین ملت حاضر است در مقابل این همه خدمات ناسپاسی بکند ؟ کدام ملت حق شناسی به این چنین حکومت پشت می کند ؟ به کوری چشم شما و همه مانقورتها و راسیستها یقیناً یاد و خاطره حکومت ملی چه در ایام حکومت ملی و چه بعد از گذشت ۶۷ سال بعد از پایان حکومت در قلوب آذربایجانیها مانده و تا ابد خواهد ماند .

علاوه بر اینها حکومت فرقه دموکرات آذربایجان پایگاه بزرگی در بین توده های ملت آذربایجان داشت ، طوری که در بهمن ۱۳۲۴ فرقه دموکرات ۷۵ هزار نفر عضو داشت که متشکل از ۵۶ هزار نفر دهقان ، ۶ هزار روشنفکر ، ۳ هزار پیشه ور و دکاندار ، ۲ هزار بازرگان ، ۵۰۰ زمیندار و ۱۰۰ نفر روحانی بودند. ترکیب قومی و مذهبی آن هم متشکل از مسلمان (شیعه و سنی)، مسیحی ، آشوری ، کرد ، ترک و ارمنی بود. [11] که همگی دست در دست هم در جهت تحقق آرمانها و مقاصد حکومت ملی می کوشیدند. دلیل دیگر بر ملی و مردمی بودن حکومت ملی وجود ساختارها و نظام سیاسی دموکراتیک آن است. اصل تفکیک قوا و تقسیم مسئولیت های حکومت بین سه قوه مقننه : مجلس ملی ، قوه مجریه : هیئت دولت ، قوه قضاییه : دادگستری به عنوان یکی از اصول مسلم حکومت های دموکراتیک ، در نظام سیاسی حکومت ملی نیز به وضوح قابل مشاهده است. طوری که نمایندگان مجلس با رای مستقیم ملت انتخاب می شدند. در منابع از شرکت ۱

میلیون واجد شرایط شرکت در انتخابات از کل ۶ میلیون جمعیت آذربایجان جنوبی سخن به میان می آید. نخست وزیر هم با رای مستقیم نمایندگان مجلس انتخاب شده و کابینه هم بعد از رای اعتماد مجلس رسمیت پیدا می کرد. بنابر این دور از انتظار نیست که راسیتهای فارس و مانقورت ها از جمله شخص دکتر طباطبایی در مقایسه بین حکومت پدر و پسر پهلوی با حکومت یک ساله دموکراتها جهت تخطئه این حکومت ملی ، دموکراتیک و مترقی به افسانه بافی و جعل حقایق تاریخی روی آورند.

### جمع بندی و نتیجه گیری :

با مطالعه تاریخ و زبان آذربایجان ما آن را سرزمینی می یابیم که از دیرباز زبان و فرهنگ متمایز و مستقلی برای خود داشته است. از دیرباز گروههای جمعیتی غالب این سرزمین را ترکها تشکیل می داده اند و طبیعتاً زبان غالب آن هم ترکی بوده است. این زبان که محصول آمیختگی گروهها و شاخه های مختلف زبان ترکی از جمله ترکی اویغوری ، قیچاقی و علی الخصوص ترکی اوغوزی می باشد . در عین حال در ترکیب آن عناصر مختلف زبانهای ترکی باستان از جمله : قوتی ، لولوبی ، هوری ، مادی ، ماننایی ، آلبانی ، آتروپاتنی و... از دوران باستان نفوذ خود را حفظ نموده بودند. اما بدلیل غلبه زبانی اوغوزها بر آذربایجان در قرون بعد از اسلام این زبان رنگ و روی اوغوزی به خود گرفت و مدتها به همراه با ترکی آناتولی تحت عنوان ترکی اوغوزی شناخته می شد. چنانکه در کتاب دده قورقود «لسان اوغوزان» به آن اطلاق گردیده و در کتاب دیوان الترتک کاشغری هم ترکی اوغوزی نامیده شده است. این زبان از قرن ۷هـ/ق ۱۳ م با جدای از زبان آناتولی به زبان مستقل و واحدی تبدیل گشته و با عناوین دیگری از جمله ترکی شیعی ، ترکی علوی ، ترکی ایرانی [12]، آذری ، آذربایجی ، آذربایجانی ، اما اغلب به ترکی آذری و یا ترکی آذربایجانی معروف شد. حتی علمای زبان و ادبیات آذربایجان در دوران معاصر نیز این اصطلاح ها را بارها به کار برده اند. از جمله : مبانی دستور زبان آذربایجانی : محمد علی فرزانه ، آذری دیلی نین گرامری : تیمور پیر هاشمی ، معاصر ادبی آذری دیلی/سس - صرف/، زبانی آذری ادبی معاصر



/ آوا شناسی - قواعد نگارش / ، ایران تورکجه سی نین صرفی ، لکسیکولوژی زبان ادبی معاصر آذری ، آذربایجان تورکجه سی نین نحوی : ۵ اثر اخیر از پروفیسور محمد تقی زهتابی می باشد.

اکنون جای دارد از جریان آذربایجان ستیزِ ترکیه ستای و عثمانی پرست پرسید که آیا این بزرگواران که سالها در خط مقدم جبهه مبارزه آنتی راسیستی با راسیسم فارس مبارزه کرده و عمر پر بهای خود را در این راه مقدس گذاشته اند ، از نظریه «زبان آذری کسروی» و جعل و مصادره این زبان توسط وی هیچ اطلاعی نداشته اند ، که زبان آذری را مکرر در آثار خود بکار برده اند؟! یا آگاهانه و جهت جلوگیری از مصادره عنوان «زبان آذری» توسط راسیسم فارس و جعل زبان جدیدی با این عنوان که وابسته به زبان فارسی بود ، عنوان آذری را به کار برده اند؟! اگر چنین است ، چه بهتر که ما نسل حاضر هم در تقویت این عمل ستودنی ، سنجیده و زیرکانه پیرو ایشان باشیم. یا لابد ایشان هم شامل فتوای استالینیست و یا پان ایرانیست بودن توسط جریان مذکور می شوند؟! یاد آوری این نکته هم خالی از لطف نخواهد بود که استعمال مفهوم زبان آذری یا آذربایجانی مدتها پیش از استالین وجود داشته است. بنابر این در اینجا موضوع زبان آذری و آذربایجانی مقدم بر ظهور استالین بوده و با نسبت دادن این نامگذاری به استالین و امثال وی نمی توان مانع بازگویی حقایق تاریخی گردید. بنابر این استعمال هر یک از عناوین بالا به لحاظ تاریخی و زبان شناختی ، بلا اشکال بوده ، اما بنا به دلایلی که در بخش اول این مقاله به آنها اشاره گردید (جامعیت و مانعیت عنوان ترکی آذربایجانی نسبت به دیگر عناوین زبان آذربایجان) از نظر نگارنده و علمای زبان شناس آذربایجان «ترکی آذربایجانی» عنوان معیار و استاندارد برای تعریف این زبان می باشد. و الا تحریم هر یک از عناوین بالا ( لفظ آذری و کلیه عناوینی که این زبان را به جغرافیای آذربایجان ربط می دهد) و اصرار در کاربرد عنوان دیگر (عنوان مطلق زبان ترکی بدون تفکیک زبانهای ترکی موجود در ممالک محروسه و نیز تمایز بین شاخه های بیست و چند گانه ترکی معاصر) ثمره ای جز استبداد در جامعه آذربایجانی و منحرف کردن مطالبات به حق ملت آذربایجان از مسیر اصلی خود و جعل و تحریف زبان ، فرهنگ و تاریخ راستین آذربایجان

نخواهد داشت. [13]

در دوران بعد از اسلام سه زبان ترکی ، فارسی و عربی در کنار هم در سطوح و درجات متفاوت در آذربایجان کاربرد داشت. زبان فارسی در دوران بعد از اسلام تحت تاثیر شرایط تاریخی در درجه دوم و بیشتر به عنوان زبان فرعی در ابعاد و سطوح رسمی و دولتی و همچنین در حوزه ادبیات در کنار زبان ترکی کاربرد داشته است ، اما در طی ۹۰ سال گذشته ، از دید ملت آذربایجان همواره به عنوان زبان تحمیلی به آن نگریسته شده که با رسمیت بخشیدن به آن و تقویت آن توسط دولت های پهلوی و جمهوری اسلامی به جای زبان ملی آذربایجان ، ضربات جبران ناپذیری بر پیکر این زبان وارد شده و ممنوعیت آن در سطوح رسمی و غیر رسمی ، رکود و تضعیف این زبان را به نفع زبان فارسی در پی داشته است. رسمیت یافتن زبان فارسی و ممنوعیت دیگر زبانها نمودی از پروژه بزرگتر ساختن ملت واحد - زبان واحد در ممالک محروسه است که یکی از ارکان راسیسم فارس را در ایران تشکیل می دهد. بنابر این تنها راه برون رفت از وضعیتی که زبان ترکی آذربایجانی را به آن گرفتار ساخته اند ، رسمیت یافتن بی هیچ قید و شرط این زبان در آذربایجان جنوبی می باشد.

با مرور کوتاهی که بر تاریخ معاصر آذربایجان جنوبی به عمل آمد ، مشخص گردید که آذربایجان جنوبی در قرن بیستم پیشگام جنبش های آزادیخواهی و حرکت های دموکراتیک در ممالک محروسه بوده و همچنین در ۹۰ سال اخیر آذربایجان یک از کانون های عمده مبارزه بر علیه اشکال ستم ملی و در واقع تلاش برای رسیدن به حق تعیین سرنوشت بوده است. اوج این مبارزات را در انقلاب ۲۱ آذر و حکومت ملی آذربایجان به صورت بارز می توان دید. در این یک سال ملت آذربایجان به رهبری فرزند خلف اش پیشه وری کبیر با آگاهی کامل از حقوق ملی خویش نخست اقدام به برپایی حکومت ملی آذربایجان نموده و بعد به پیگیری حقوقی حق تعیین سرنوشت در مجامع جهانی نمود و در عمل به بهترین وجه نشان داد که شرایط ، لیاقت و توانایی حاکم شدن بر سرنوشت ملی خود را دارد. اما متاسفانه با تبنانی دول استعمارگر آن روزگار از جمله

ایالت متحده ، شوروی ، دولت ایران و خلف وعده و خیانت حکومت مرکزی و برخی عوامل فرعی دیگر ملت آذربایجان به جای رسیدن به حقوق ملی اش سرزمینش به خاک و خون کشیده شد. هزاران نفر از برگزیده ترین انسانهای این ملت شهید ، اسیر ، تبعید ، پناهنده و آواره گردیدند. اما بعد از گذشت ۶۶ سال از این فاجعه بار دیگر ملت آذربایجان برای احیای حقوق زایل شده اش پای در میدان مبارزه آنتی راسیستی و ضد استعماری گذاشته است.

نگارنده محضر راسیستی جناب دکتر طباطبایی که برای قوام و دوام وحدت ملی ایران (!؟) کاسه داغ تر از آش شده و « آذربایجان را بخشی تجزیه‌ناپذیر از ایران می داند و نگاهش به فرقه دموکرات هرگز چندان مثبت نبوده و در مورد جدا شدن آذربایجان از ایران نیز اصلاً دیدگاه مثبتی نداشته است ... برای ایشان وحدت سرزمینی ایران همیشه یک اصل غیرقابل بحث بوده است ... » عارض است که مبحث حق تعیین سرنوشت ملتها مساله ای غیر قابل بحث و مذاکره بوده و هر کسی اعم از شخص حقیقی یا دولت ، حزب ، جریان ، گروه ، خودی و غیر خودی ، آذربایجانی و غیر آذربایجانی ، دموکرات و غیر دموکرات ، دانشمند یا عامی ، با هر تفکر و عقیده ای با این حق اولیه و انسانی ملت آذربایجان مخالفت بکند ، دشمن این ملت تلقی می شود. بین حق تعیین سرنوشت و ستم ملی در آذربایجان جنوبی رابطه تنگاتنگ و غیر قابل گسستی وجود دارد. به این صورت که در طی ۹۰ سال اخیر در ممالک محروسه ملل غیر فارس از جمله ملت آذربایجان با وضعیتی مواجه بوده که متاسفانه اندیشمندان و نویسندگان این ملیتها (در اینجا مراد از نویسندگان ، بیشتر نویسندگان آذربایجان مد نظر است) به ندرت تحلیلی عمیق و جامع از این وضعیت به دست داده اند. از معدود کسانی که در این زمینه و به این سیاق دست به قلم برده اند می توان از جناب پروفیسور علیرضا اصغرزاده نام برد که در کتاب «ایران و چالش تنوع» [14] این مساله را در قالب دو نظریه بنیاد گرایی اسلامی و نژاد پرستی آریایی بررسی نموده و ابعاد گوناگون این دو را با متدهای علمی آشکار تر ساخته اند. از نگاه راقم این سطور راسیسم فارس و استعمار داخلی (که اتفاقاً گفتمان استعمار داخلی هم برای اولین بار توسط پروفیسور اصغرزاده درباره مساله ملی آذربایجان مطرح گردیده است) دو مساله اصلی است که به درستی ابعاد ستم

ملی در حق ملیت های غیر فارس بخصوص ملت آذربایجان را در محدوده ۹۰ اخیر به روشنی نشان می دهد. نگارنده در یکی از نوشته های پیشین خود به کوتاهی و در حد بضاعت علمی خود به شرایط تاریخی و نیز پایه های حقوقی حق تعیین سرنوشت ملی در آذربایجان جنوبی اشاره کرده است. [15] لذا در اینجا جهت دوری از اطاله کلام به این بحث اشاره نمی شود.

به نظر می رسد همه این اما و اگرها و بایدها و شاید ها و اتهاماتی که تحت عناوینی همچون پان تورکیست ، تجزیه طلب و انواع و اقسام اتهامات بی پایه دیگر که از جانب راسیست های فارس از جمله دکتر طباطبایی به فعالین ملی آذربایجان و ملت آذربایجان زده می شود ، بیشتر به قصد دور کردن اذهان ملل غیر فارس از مساله ستم ملی که در حق اینها روا داشته می شود و همچنین با هدف انکار وضعیتی راسیستی و استعماری حاکم بر ممالک محروسه می باشد. در واقع این اتهامات به عنوان حربه ای برای مقابله با اندیشه روبه رشد حق تعیین سرنوشت ملی و انحراف جنبش ملیت ها از مسیر اصلی خویش به کار می رود. در واقع راسیسم فارس با علم کردن تمامیت ارضی ایران و اتهام پان ترکیست و تجزیه طلب بودن به مقابله با مطالبات حرکت ملی آذربایجان می پردازد که مهمترین و اصلی ترین خواست آن نیل به حق تعیین سرنوشت ملی و برقراری حاکمیت ملی ملت آذربایجان در درون مرزهای جغرافیایی آذربایجان جنوبی چه در قالب فدرالیسم و چه بصورت دولت مستقل ملی است. از طرف دیگر هم حرکت ملی آذربایجان از ابزار حق تعیین سرنوشت ملی که حق طبیعی و مسلم ملت آذربایجان است ، در جهت مقابله با ستم ملی که در کسوت راسیسم فارس و استعمار داخلی ظاهر می شود ، استفاده می کند. کجای تاریخ ملت آذربایجان و دیگر ملیت های تحت ستم پای کدامین سند را مبنی بر پاسداری از تمامیت ارضی ایران و حراست از زبان فارسی به عنوان زبان ملی (!؟) تمامی این ملیت ها را امضا کرده اند. آیا تمامیت ارضی سرزمینی که وجب به وجب آن زندان ملیتهای غیر فارس است ، وجود اش مانع از ترقی و پیشرفت آنها می شود ، فرهنگ و تمدنش را مصادره ، کل داشته هایش را چپاول می کند ، بیابانهای فارس نشین اش به لطف نعمات الاهواز ، آذربایجان ، کردستان ، بلوچستان ، ترکمنستان و... و دستهای پینه بسته سیه روزان این ملیتها هر روز آبادتر و ساکنانش رو زبه روز

پیشتر در رفاه غرق می شوند ، زبانشان را به بهای پاس داری از زبان در حال احتضار فارسی محو و نابود می کند ، ۹۰ سال است که به عرب اش سوسمارخور و به ترک اش خر و به دیگری فلان اطلاق می کنند و... می تواند در نظر ملل تحت ستم هم «تمامیت ارضی» تلقی شود؟! اینجاست که تقابل بین راسیسم فارس و حرکت ملی آذربایجان برای راسیسته‌های فارس غیر قابل تحمل شده و اتهاماتی همچون تجزیه طلبی و پان ترکیسم و... شکل می گیرد والا مگر امکان این مساله وجود دارد که تمامی ملت آذربایجان پان ترک باشند؟! چنانکه امکان این هم وجود ندارد که تمام ملت فارس راسیست باشند. در حالیکه وجود رگه هایی از راسیسم فارس در بین نخبگان ملت فارس چه در سطوح رسمی (دولت های پهلوی و جمهوری اسلامی) و چه غیر رسمی (نخبگان طبقات و اقشار مختلف ملت فارس ، گروهها ، انجمنها و محفلهها و... غیر دولتی) مشاهده می شود ، امکان این هم وجود دارد که تعدادی انگشت شمار در درون حرکت ملی آذربایجان جنوبی در معرض اتهام پان ترک بودن واقع شوند ( این مساله فقط در حد اتهام چه به حق چه نا حق وجود دارد ، تاکنون کسی یا گروهی در حرکت ملی آذربایجان رسماً خود را پان ترک نخوانده است). این را باید جناب دکتر طباطبایی شفاف سازی بکنند که چه کسی یا گروهی پان ترک هستند؟! تعریف ایشان از پان ترکیسم چیست؟! ، بعد شخص یا گروه مورد اتهام واقع شده به دفاع از خویش بر خیزد. والا عقل سلیم حکم می کند که تمامیت ملت آذربایجان و حتی همه فعالین آذربایجانی که نمی توانند پان ترک باشند . گویا از نگاه راسیسم فارس پان ترکیسم به مفهوم ناسیونالیسم افراطی ترک نبوده و هر کسی دم از مطالبات به حق ملت آذربایجان بزند ، از هویت آذربایجانی و ترکی خود دفاع بکند ، پان ترک و تجزیه طلب محسوب می شود؟ در این صورت بر تک تک فعالین آذربایجانی فرض است که جواب راسیست هایی مثل دکتر طباطبایی را بدهند!

جناب دکتر طباطبایی! سخن آخر اینکه شما همان بهتر که ماکیاولی یا هگلتن را تدریس بفرمایید و از استبداد جناب نظام الملک ، «اندیشه سیاسی» بافته و یا از سنت ارتجاعی ایرانشهری برای «ایران فرهنگی» عزیزتان «فلسفه سیاسی» بتراشید. و وقتی هم جایی کم آوردید نهایتاً همه کاسه - کوسه ها را سر ترک های بی فرهنگ (!؟) و ملکشاه و آلب ارسلان بیچاره می شکنید که

گویا «ایران فرهنگی» نازنین تان را به «خراب آباد فرهنگی» مبدل ساخته و از هر چه «اندیشه سیاسی آریایی» تهی ساختند. والا شما نه متخصص تاریخ آذربایجان هستید و نه زبان آن. و اگر هر یک از این دو و یا هر دو بودید باز این صلاحیت در شما ایجاد نمی گردید که این چنین آسمان ریسمان کرده و با هویت ملی و حقوق ملیونها انسان بازی کنید. اگر قصد دارید خود را روشنفکر طرفدار تمامیت ارضی ایران ، مدافع دو آتشفشان راسیسم فارس قلمداد کنید. خوب بدانید که در قرن بیست و یکم جایی برای راسیسم فارس و استعمار ملتها وجود ندارد. بهتر است به طریق دیگر عمل کرده و برای خود به نحو دیگری شهرت روشنفکری بتراشید. جناب طباطبایی شما از گونه های معدود راسیستهای فارس و مانقورت های آذربایجان هستید که گاهی در مرکز یافت می شود. بحمدالله که نسل مانقورتهایی مثل شما منقرض شده و دیگر در آذربایجان کمتر کسی دنبال افکار راسیستی شما و نسخه نود سال پیش راسیسم فارس و بیهوده گوییهای مانقوردهایی همچون کسروی و شماس. خدمت جنابعالی عارضم که آذربایجان امروز دیگر آن آذربایجان پیشین نیست. سیل خروشان حرکت ملی آذربایجان جنوبی در سالهای اخیر جوانان آذربایجانی را چنان به جوش و خروش واداشته که نگارنده شخصا در این ۱۰ سال اخیر کمتر جایی اعم از اماکن عمومی ، مدرسه ، دانشگاه ، دفتر بسیج (!؟) ، انجمن اسلامی ، خوابگاه ، پارک ، کوه ، دشت ، دریا و ... را مشاهده کرده که در آنجا دست کم دو سه جوان آذربایجانی دور هم جمع نشده و به بحث و گفتگوی جدی و علمی پیرامون مساله ملی آذربایجان جنوبی مشغول نباشند. واقعا سطح بعضی مباحثات تا حدی آکادمیک و عالمانه بود که نگارنده مدتها در حیرت به سر می برد و مدام این سوال را از خود می پرسید که آیا واقعا اینجا «آذربایجان جنوبی» است؟! بنابراین جناب دکتر طباطبایی! فقط می توان گفت سحر نزدیک است ... .

«سن بیزیم سن بیزیم سن ، دوردوقجا بدنده جان ،

یاشا! یاشا! یاشا! ای شانلی آذربایجان»

یادداشت ها و ارجاعات :

[۱] - در این نوشته به جای اصطلاح جعلی ایران مکرر از ممالک محروسه استفاده شده است. سرزمینی که امروزه ایران نامیده می شود در طول تاریخ چه در دوران باستان و چه دوران بعد از اسلام همواره با نام سلسله های حکومتگر نامیده می شده و همچنین در طول تاریخ هر یک از ممالک به دلیل استقلال نسبی و وضعیت نیمه مستقلی که نسبت به حکومت مرکزی داشته اند ، معمولاً با تفکیک مملکت ها نام هر مملکت جداگانه کاربرد داشت مانند مملکت آذربایجان ، مملکت عراق و... تا اینکه از دوران صفویه به بعد عنوان ممالک محروسه صفوی و بعد ها ممالک محروسه قاجار بر آن اطلاق شد ، در موارد نادری هم ممالک محروسه اسران گفته شده ولی در هر حال تا برکشیدن رضاخان توسط انگلیسی ها این سرزمین به هیچ وجه ایران نامیده نشده بود. رجوع شود به نوشته ای از نگارنده تحت عنوان « یادداشتی در پیرامون حق تعیین سرنوشت و برگزاری فراندوم در آذربایجان جنوبی /بخش اول : زمینه تاریخی/

[2] - میانالی علیرضا : سیلاحلا اولچولن تورپاق : ۱۳۸۴ ، ونکوئر (کانادا) ، ج ۱ : ص ۲۷۰

در نوشته حاضر بدلیل اینکه کتاب فوق از میان دهها کتاب نگاشته شده در باب حکومت ملی و انقلاب ۲۱ آذر توجه عمده و خاصی به اصلاحات حکومت ملی داشته است ، بنابر این نگارنده در مباحث مربوط به اصلاحات و اقدامات حکومت ملی مکرر به این کتاب ارزشمند و معتبر ارجاع داده است.

[3] - همان : صص ۳۰۷ - ۲۹۳

[4] - همان : ص ۲۸۷

[5] - همان : ص ۲۶۸

[6] - میانالی علیرضا : سیلاحلا اولچولن تورپاق : ۱۳۸۴ ، ونکوئر (کانادا) ، ج ۲ : صص ۳۲۸-

۳۲۳

[7]- همان : صص ۳۶۸ - ۳۵۸

[8] - همان : صص ۳۹۲- ۳۷۸- و ۳۱۹

[9]- همان : صص ۴۲۰- ۴۰۲

[10]- جان فوران ۱۳۸۷ : مقاومت شکننده ، ترجمه احمد تدین ، تهران ، رسا ، ص ۴۱۱

[11]- همان : ص ۴۱۰

[12]- محمود بن حسین کاشغری : ۱۳۸۴ ، ترجمه حسین محمد زاده صدیق ، تبریز ، اختر : ص

۴۷

[13]- دیگر افکار این جریان فرصت طلب هم به سهم خود نقشی در انحراف خواست های ملت آذربایجان دارد از جمله القای مفهوم خلق ترک یا ترکهای ایران به جای ملت آذربایجان و دشمنی با جغرافیای آذربایجان و حذف مفهوم جغرافیا از پروژه ملت سازی آذربایجان و به جای آن تاکید مضاعف بر زبان و نژاد - انکار گذشته تاریخی و فرهنگی آذربایجان به خصوص جنبشها و انقلابات اخیر آذربایجان از جمله مشروطیت ، نهضت خیابانی و انقلاب ۲۱ آذر و به جای آن تبلیغ عثمانی گرایی و ترکیه ستایی و تحمیل تاریخ و فرهنگ این دو به آذربایجان ، تاکید بر نوشتن با زبانی که ملغمه ای از ترکی آذربایجانی و ترکی آناتولی بوده (ولی در واقع همان ترکی آناتولی است) به جای زبان ترکی موجود در آذربایجان شمالی و جنوبی به بهانه اینکه گویا زبان آذربایجان کلمات روسی ، فارسی و عربی زیادی دارد. ولی کسی نیست از این جریان مبتکر و خلاق؟! این سوال را بپرسد ، شما که اینقدر دلسوز زبان آذربایجان هستید چرا به جای کلمات بیگانه فارسی ، روسی و عربی ،



کلمات جدید ترکی بر مبنای ساختار زبان ترکی آذربایجانی وضع نمی فرمایید (که البته صلاحیت این را هم نه شما دارید و نه دیگران ، الا اساتید زبان شناس حائز شرایط و فرهنگستان / آکادمی زبان ترکی آذربایجانی که در آینده تاسیس خواهد شد) و یکسره در گرامر زبان ترکی آذربایجانی دستکاری کرده و زبان را از این رو به آن رو می کنید؟! محض اطلاع گردانندگان جریان مذکور زبان آذربایجان صاحب واقعی خود را دارد و آن در درجه اول ملت آذربایجان و در درجه دوم علما ، زبانشناسان ، محققان و نویسندگانی هستند که علی رغم وجود سختیهای فراوان از جمله ممنوعیت این زبان در سطوح رسمی و غیر رسمی و مخصوصا وجود سیستم بسته فرهنگی که متأثر از ساختار راسیستی ۹۰ ساله در این سرزمین است ، روز به روز بر پویایی و ترقی این زبان می افزایند ، حال اگر فتوای ارتداد کسی را بدهید ، حکم عدم صلاحیت کسی را صادر بفرمایید ، مارکهای گوناگون از جمله استالینیست و پان ایرانیست به فعالین ملی بچسبانید و... حکایت زبان آذربایجان همین است و بس.

Challenge of Diversity Iran and the ۲۰۰۷. [14] - Alireza Asgharzadeh  
, and Democratic Struggles, Aryanist Racism. Islamic Fundamentalism  
United States of America. , PALGRAVE MACMILLAN

[15] - یادداشتی در پیرامون حق تعیین سرنوشت و برگزاری رفراندوم در آذربایجان جنوبی :

<http://historyaz.blogfa.com/post-۳۹.aspx>

۷ اسد (مرداد) ۱۳۹۲ / ۲۰۱۳ / ژوئیه/۲۹

آذربایجان جنوبی

منبع مقالات فرهاد جعفر اوغلو:

<http://historyaz.blogfa.com>

## مانقورت در آذربایجان - غفور علیپور

داستانهای فولکلوریک در طول عمر چندین هزارساله شان دمساز جاودانه ملل مختلف جهان بوده است و شریک غمها و شادیهایشان. در این میان تورکان نیز همپا با سایر ملل در تاریخ چند هزار ساله پر فرازوشیب خود بی هیچ تصنع و تبلیغی داستانهایی را با عنوان قباله حیثیت و سند افتخار ملی خود دانسته اند و هر صنف و دسته ای به وسع فهم و اقتضای حالش آن را در مرکز توجه جامعه خود کشانده است. در این میان چنگیز آیتماتف نامزد دریافت جایزه نوبل ویکی از بزرگترین نویسندگان تورک با شهرت جهانی تصویرگر افسانه فولکلوریک مانقورت می باشد.

در داستان مانقورت خواننده اشارت شناس اهل تامل با دو عامل قوی سروکار دارد یکی ذهن هوشمندانه مردم روزگاران کهن و طبع نکته پرداز آیتماتف در بیان احوال آنان. این داستان را می توان محصول تجارب مردمی دانست که قرنهای پیش از ما گرفتار پنجه قوم ستمگر خونخواری به نام ژوان - ژوان بوده است و داستان آن روزگار سیاه سلطه را سینه به سینه منتقل کرده اند تا فرزندان و نوادگان اگر در پنجه ظلمی گرفتار آیند با ، با اتکاء به تجربیات گذشتگان خویش به چاره جویی پرداخته خود را آزاد سازند و از افسانه دیرینه برای رهایی از بتاهی روزگارشان مدد جویند.

مانقورتها جوانان نگونبخت اسیردست ژوان - ژوانها هستند ، که سرنوشتی دردناک برای آنان رقم خورده است . آنان ابتدا سر اسرا را از ته می تراشیدند و سپس کلاهی از جنس پوست گردن شتر(محکم ترین قسمت پوست شتر) را با مایعاتی شبیه به چسب بر سرشان می چسبانند. و این آغاز شکنجه وحشتناک بود آنان اسرای نگون بخت را روزها دست بسته در زیر آفتاب سوزان صحرای ساری اوزک نگه می داشتند. گرمای آفتاب سبب چسبیدن پوستین بر پوست سر می گشت، با رشد موهای سر چون موها جایی برای رشد نمی یافتند بر می گشتند و در پوست سر فرو می رفتند . نتیجه محتوم یا مرگ بود یا مانقورت شدن. مانقورتها کسانی بودند که تمام خاترات گذشته خود را از دست داده بودند و تبدیل به موجودی مجهول الهویه ای شده بودند که

بی اجازت و رضایت ارباب قادر به انجام هیچ کاری نمی بودند . یک مانقورت ده برابر یک غلام معمولی ارزش داشت ، چرا که نه تنها جسمش بلکه روحش نیز در خدمت ارباب بود . آنان هر کار سخت و دشواری را بدون هیچ شکایتی با کوچکترین اشارتی انجام می دادند.

یکی از مانقورت ها جوانی به نام ژولامان فرزند دونن بای میباشد وی جنگاوری است که برای دفاع از قوم و قبیله ی خود در برابر دشمنان تربیت شده است . مع الاسف در یکی از جنگها زخمی کاری برمی دارد و به اسارت ژوان-ژوانها درمی آید و سر نوشتی دردناک نصیبش می گردد . مادر ژولامان نگران و هراسناک از سرنوشت فرزند خویش تمام بیابان را برای یافتن وی زیر پا می نهد . با یافتن وی مصیبتی بزرگ برای مادر عارض می گردد . چرا که مانقورت مادرش را نمی شناسد ، سرزمینش را به یاد نمی آورد، اصلیتش را نمی داند و... تلاشهای مادر به نتیجه نمی رسد و در پایان داستان تراژدی غم انگیزی رقم می خورد که قربانی آن مادری است که به تیر نادانی فرزندش به خاک افکنده شده است.

از آن روز پرنده ی دونن بای بر فراز بیابان ساری اؤزک پر میزند و بر گوش هر رهگذری آواز کنان می گوید: "... به یاد بیاور، از چه کسانی هستی؟ نامت چیست ؟ پدرت دونن بای می باشد. دونن بای، دونن بای، ..."

آذربایجان غرق در درد و رنج از نامردی خدایگان شوونیست بسان مادر مانقورت ، نظاره گر اعمال و رفتار عده قلیلی از فرزندان مانقورت شده اش است ، فرزندان که نا خودآگاه از خویشتن خویش گسسته و به سرکوب آن نائل آمده اند . آنهایی که نسبت به باورها و هویتشان احساس بیگانگی نموده و از حیات خویش تنها تصویری از خود را ارائه داده اند و ناآگاهانه راضی از بهره کشی خود توسط اجانب می باشند.

درد امروز آذربایجان ، ثمره ی پیمان و اتحاد دو نیروی استعماری است که در آغاز قرن بیستم در چپاول و استعمار ملت آذربایجان ، منافع مشترک یافته اند . یکی استعمار بریتانیا ، پیش قراول جهانخوران دنیا و دیگری شوونیسم فارس که از اواخر قرن نوزدهم شکل سازمان یافته ی سیاسی به خود گرفته است . اگر چه به ظاهر میان این دو نیروی استعماری تشابه و سازشی نمی باشد ،

همانا منافع مشترک ، آن دو را با ریسمانی محکم به هم گره زد . چنین بود که خدایگان شوونیست به یاری بریتانیا ، رضاخان میرپنج را برای قبضه ی قدرت و حکومت آماده ساخت . چنانچه می دانیم به روی کار آمدن پهلوی ها مقارن با ارتباط برقرار کردن ایران با دنیای مدرنیته ، شکل گیری دولت مدرن و بوروکراسی در ایران و آشنایی ایرانیان با رسانه ها ی جدید تبلیغی ، آموزشی و به دست گرفتن ابزار هایی همچون مدرسه و دانشگاه توسط شوونیست ها بود . بدست آمدن چنین فرصت طلایی سبب تلاش و تکاپوی خدایگان شوونیست برای رسیدن به آرزوی یک ملت - یک زبان باشد ، مزدوران وی دست به اقدامات گسترده ای زدند که به طور خلاصه می توان آنها را به دو قسمت اساسی زیر تقسیم نمود:

#### ۱- تحریف تاریخ، تحقیر فرهنگ، زبان و تلاش در جهت محو هویت آذربایجان:

تحریف تاریخ اولین قدم اساسی بود که مزدوران شوونیست بدان تمسک جستند ، دهها به اصطلاح محقق و تاریخ نگار در سطح وسیعی دست به جعل حقایق تاریخی و سند سازی علیه تورکها پرداختند آنان سعی در نشان دادن تورکها به صورت اقوامی بی رحم با تاریخی هولناک نمودند . یکی از این روشنفکران یک شبه ، شخصی به نام کسروی بود که در عین جیره خواری ، تئوریزه کردن تورک زدائی را بر عهده گرفت . هم او بود که اصطلاح خیالی “ زبان آذری ” را که به زعم وی شاخه ای از زبان پهلوی است، ساخته و پرداخته کرده است و با اختراع وی دیگر اشخاصی همچون محمود افشار ، ذبیح الله صفا ، حسن ارسنجانی و... سندی برای مصداق سخنان ونوشته هایشان یافتند.

به جای تمدن هفت هزار ساله که با حاکمیت سومریان ، ایلامیان ، کویتان ، لولوبیان ، اورارتویان ، قوتیان ، هونها و... (که اجداد تورکهای امروزی محسوب می شوند) در منطقه آغاز و رشد و تکامل یافته است ، مبداء تاریخ کشور را از زمان کوچ اقوام آریایی به منطقه قرار دادند (۹۰۰ ق.م) و وجود اقوام تورک در منطقه را به کلی در پرده ابهام نهادند. و حال خود در ابهامات تاریخ مغشوش خود مانده اند.

بدین گونه تبلیغات علیه زبان ، فرهنگ و تاریخ ملت آذربایجان به اوج خود رسید و هویت و موجودیت وی به طریق غیر انسانی انکار گشت. مقام و مسئولان در شهرهای آذربایجان بخصوص تبریز برای ترویج زبان کامبیز و کوروش و داریوش (؟) اجازه نمی دادند پیر زنان و پیر مردان در سوگ عزیزان از دست رفته یک جمله ترکی بگویند. عبدالله مستوفی ، استاندار وقت با افتخار می گوید : "... هیچ وقت اجازه نمی دادم که روضه خوان در مجالس ختم تورکی بخواند" و در سخنرانیها میگفتم : "شما اولاد داریوش هستید چرا با زبان افراسیاب و چنگیز حرف می زنید؟". محمود افشار یکی دیگر از این تئوریسین ها بود اهداف خدایگان را چنین اعلام می کند : "...باید همه یک صدا بکوشیم که یک زبان در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی شود مگر به وسیله تاسیس مدارس ابتدائی در همه جا ، وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن...

باید هزارها کتاب و رساله دلنشین کم بها با زبان فارسی در تمام مملکت بخصوص آذربایجان و خوزستان منتشر کرد . باید امکان انتشار روزنامه های ارزان قیمت محلی را به زبان ملی در تمام نقاط فراهم کرد این کارها باید از روی نقشه منظم و به وسیله دولت انجام گیرد". وی سپس با کوچ دادن اجباری اقوام بیگانه زبان را به نواحی دیگر پیشنهاد می کند و می گوید : "اسامی جغرافیایی که به زبانهای خارجی و یادگار تاخت و تاز تیمور و چنگیز است باید تغییر یابد".

چنانچه مشاهده می شود در طول قرن اخیر تمامی ابزارها و اهرمها در اختیار خدایگان و مزدورانش بوده است و در این مدت چه بلاها که بر سر ملت آذربایجان نیاورده اند . اگر چه دیگر از مترسکان خدایگان "پهلوی ها" خبری نیست اما هنوز تئوری و افکار خدایگان بر روی آنتن ها ، نوشته بر کتب درسی و متأسفانه در اندیشه ی برخی دولتمردان می باشد . اگر چه عصر ما را تعبیری عصر ارتباطات نام نهاده شده است و جهانیان به سوی جهانی شدن (Global Lization) ، رسیدن به دهکده جهانی (Global) Village) ، مدرنیسم (Modernism) و عملی ساختن شعار تمدن جهانی ، فرهنگ بومی و رسیدن به حقوق بشر (Human rights) و حقوق شهروندی (Citizenship rights) حرکت نماید. چه مصیبت بار است گفتن اینکه ملت آذربایجان هنوز

صاحب حقوق اولیه انسانی خود نمی باشد و فرزندان این ملت را نسبت به تاریخ ، فرهنگ و زبانشان بی اطلاع نگه داشته شده اند.

## ۲- بر افکندن اقتصاد :

اگرچه اواخر قاجاریه نهایت انحطاط و سقوط ایران بود ، با این حال ثروتمندترین ، پرجمعیت ترین و بزرگترین مملکت ممالک محروسه ایران ، مملکت آذربایجان بود . واقع شدن در چهار راه قفقاز ، اروپا ، خاورمیانه و آسیای مرکزی و توانمندیهای شگرف مردمان این مملکت سبب پدید آمدن چنین شرایطی برای آنان شده بود ولی خدایگان شوونیست چنین موقعیتی را بر نمی تافت.

نفرت و احساس نا امنی خدایگان سبب تحریم اقتصادی ، اجتماعی مردان این دیار شد به دست خدایگان این ایالت منسجم و گسترده را به بلوکهای مختلف تقسیم و حتی قسمتهای آن را به استانهای دیگر اهدا کردند و تا توانستند از وسعت جغرافیایی آن کاستند (نظیر آستارا ، بیجار ، خلیجستان و...) و برای ایجاد اختلاف بین ساکنان شهرهای مختلف تلاش کردند.

آری عملکرد مخرب رضاخان ، نوچه خدایگان ، این ایالت را که شایسته ترین مکان برای سرمایه گذاری های کلان ملی و جذب توریست و احداث واحدهای عظیم تولیدی ، صنعتی و کشاورزی به شمار می رود ، به بهانه واهی مرزی و نا امن بودن سبب تبدیل سرزمین به دیار ارواح گردید. نزدیکی به اروپا و قفقاز ، زمین های مساعد کشاورزی ، آب و هوای مناسب ، معادن بکر و گران ، مردمانی سخت کوش و خلاق که به وفور در جای جای آذربایجان به صورت مکمل در کنار هم قربانی غرض ورزی خدایگان گردید. بداین گونه به هراندازه که شهرهای کویری آباد می شدند ، در مقابل شهرهای آباد آذربایجان به کویر تبدیل می شدند. دامپروری ، کشاورزی ، صنایع دستی هنرمندان و کسب و تجارت در این ایالت تحریم شده و دستخوش ورشکستگی گردید و فقر و نداری و بیکاری جایگزین رونق و آبادانی منطقه شد.

چنین بود که مهاجرت گسترده آذربایجانی ها به شهرهای فارس نشین خصوصاً تهران ، ابعاد ویرانگری به خود گرفت. کساد تجارب ، نبود حرمت انسانی سبب تشدید مهاجرت صاحبان ثروت ، سودا و حرفه از آذربایجان گردید. در این بین هم اقشاری که نه حرفه ای داشتند و نه

ثروتی و نه انگیزه ای برای ماندن در آذربایجان ، بواسطه فقر روز افزون به انبوه مهاجران اضافه شدند و چنین بود که آلونک نشینها و حلبی آبادهای اطراف تهران محل تجمع آذربایجانیهای تهیدست گردید.

نتیجه گیری :

نزدیک به هشتاد سال است که ملت آذربایجان در زیر ضربات کاری شوونیستها دوام آورده است . خدایگان برای مانقورت کردن ملت آذربایجان به شیوه های وحشتناکی دست یازیدند که به طور خلاصه می توان از تلاش در جهت تحریف و جعل تاریخ و فرهنگ و تخریب اقتصاد آذربایجان نام برد. خدایگان با استفاده از تمامی ابزارهای خود اعم از حاکمیت سیاسی ، ابزارهای دولتی و سیستم آموزشی یورشی عظیم به این مرز و بوم را آغاز کرد و خود فروختگانی همچون کسروی ، تقی زاده ، کاظم زاده را اجیر نمودند. در این میان فشار اقتصادی درد مضاعف این ملت مظلوم بود.

در این راه اگرچه اشخاصی همچون شیخ الاسلامی و جواد مشکور مانقورت شدند و ندانسته تحت تأثیر سیستم ، از مادر (آذربایجان) روی گردانده به قتلش رأی داده ، با شیطنت به سویس تیر پرتاب نمودند و خدایگان سرمست از رسیدن به پیروزی و قتل مادر نمی دانست که از میان این نسل نامید ، سوخته و خاکستر شده ، نسل تازه هویت جویی پا به عرصه وجود خواهد نهاد که از سر تا پا عاشق وطن خواهد بود و با استفاده از تجارب گذشتگان و امید به آینده ای درخشان با عزمی استوار پای در جای پای پدرانش بایک و ستارخان خواهد نهاد و با اراده ای قاطع و استوار ضمن نهادن مرهم بر زخمهای مادر ، برای پایان دادن به رنجهای مادر از جان و دل خواهد گذشت و این بار رنجنامه مادر شکل دیگری به افسانه مانقورت خواهد داد . مسلماً پایان افسانه نه به مرگ مادر بلکه به هلاکت خدایان شوونیست منجر خواهد شد . نسل جدید با تکیه بر عقلانیت مسلماً در کنار مادر خواهد بود و برای رهایی خود و مادر ستیز خواهد نمود. و دیر نخواهد بود که خدایگان عقده هزارساله اش را به خاک بسپارد.

منابع و مراجع:

گذشته چراغ راه آینده است.



نشریه اؤیرنجی شماره ۸، آذربایجان و روشنفکر ایرانی، نوشته آیدین صادقی  
نشریه اؤیرنجی شماره ۱۰، خدایان قدرت و نقش آنان در قلب تاریخ، نوشته کامران کشتیبان  
مانقورت در آذربایجان - غفور علیپور

<http://ebitik.azerblog.com/anbar/1844.pdf>

## نگاه سیاسی اُیرنجی سسی؛ سایت آذری‌ها نمود چیست؟

در ابتدای سخن خاطرنشان کنیم مخاطب این سطور سایت آذری‌هانیست. تنها به دلیل اینکه این سایت یکی از بارزترین نمود و تبلورهای سازمان‌یافته هرچند کوچک از یک طرز و منش است در این نوشتار نام آن ذکر می‌شود. در واقع محافلی که سایت آذری‌هایکی از محصولات آن‌ها به حساب می‌آید در کسوت این سایت مورد نظر هست.

همچنین بایستی یادآور شویم این نوشتار را نبایستی به کلیات حرکت ملی آذربایجان تعمیم داد. چه بسا دیدگاه‌های مختلفی در این خصوص در داخل حرکت ملی آذربایجان وجود داشته باشد. به نظر ما اگر منسوبین این سایت آذری‌ها و محافل منشأ این سایت متعلق به جغرافیایی غیر از آذربایجان و اتنیک غیر ترک بودند تکلیفشان روشن بود و نیازی به تفحص آن‌چنانی وجود نداشت. زیرا در تمام دنیا جریان‌های راست افراطی وجود دارد که به دلایل مختلف با ملل و خلق‌های همسایه سر جنگ دارند و به هیچ قیمتی راضی نیستند سر به تن دشمنانشان (!) باشد. از این دست در منطقه و ایران نیز فراوان است. ولی ما فکر می‌کنیم سایت آذری‌هاجز این دسته نیست. زیرا بیشتر گردانندگان آن آذربایجانی هستند.

اگر این سایت کاملاً ساخته و پرداخته ارگانهای رژیم بود نیز تکلیف آن روشن بود. در هر حال بدیهی است ارگانهای امنیتی رژیم برای لجن مالی و تخریب حرکت ملی آذربایجان از هیچ دوز و نیرنگی فروگذار نخواهند کرد. هرچند این سایت کاملاً همسو با سرویسهای امنیتی رژیم حرکت می‌کند و ارتباط گردانندگان این سایت با سرویسهای امنیتی بسیار محتمل است ولی به نظر می‌رسد این سایت بیشتر بنده خودخواسته این سرویس‌ها است تا یک پروژه آن‌ها! زیرا این سایت که گاهی دنبال پان ایرانیستهای دوآتشه خارج از چارت رژیم نیز می‌افتد. کوتاه کلاه کلام هر کس که دشمن آذربایجان و ترک‌ها باشد این سایت در خدمت اوست؛ چه داخل نظام، چه خارج نظام، چه آن طرف دنیا!

سایت آذری‌ها و محافل از این دست از آن جهت قابل‌بحث و بررسی هستند که از مصادیق عارضه معروف به “مانقورتیسم” هستند. این بیماری اجتماعی که مخصوص جوامع و ملت‌های مستعمره

است متأسفانه در آذربایجان جنوبی نیز دیده می‌شود. با اینکه این بیماری در اکثر جوامع مستعمره دارای وجوه مشترکی هست ولی از جهتی نیز در هر جامعه دارای خصوصیات خاص خود هست. لذا هر ملت برای درمان این بیماری بایستی این پدیده را دقیقاً بررسی و آسیب‌شناسی کرده و راه چاره مخصوص خود را بجوید. در آذربایجان جنوبی نیز برای علاج این بیماری اجتماعی بهناچار باید تحت تفحص و ریشه‌یابی دقیق انجام‌گرفته و چاره‌جویی شود.

ده‌ها سال بمباران تبلیغاتی و انواع ترفندهای ناسیونالیست‌های ایرانی برای هضم و نابود کردن هویت و هستی ملل و اقوام غیر فارس در ایران موفقیت چشمگیری به دست نیاورده است. امروزه شاهد آن هستیم که بخش اعظم مردم ساکن در اراضی تاریخی آذربایجان و سایر مناطق قومی-ملی زبان و هویت خود را تا اندازه زیادی حفظ کرده‌اند. همچنین در کلیه مناطق ملی-قومی ایران حرکت‌های سیاسی مستقل این مناطق از وزن قابل‌توجهی برخوردارند که نشانگر وجود شعور ملی-سیاسی مجزا و منحصر به خود این مناطق هست. جریان‌های سیاسی مرکزگرا در این مناطق دارای نفوذ اندکی می‌باشند و تنها حاکمیت دولتی است که به اتکا سازوکارهای مورد انحصار دولت در این مناطق عرض اندام می‌کند.

با این حال نمی‌توان انکار کرد که هشت دهه شوونیسم دولتی و سیاست‌های غیرانسانی نابودی هر آنچه غیر فارسی-ایرانی است، زخم‌های عمیقی را بر تن ملل و اقوام تحت ستم ایران وارد آورده است و می‌آورد. جوامع تحت ستم ملی در ایران هرچند توانسته‌اند هستی تاریخی خود را حفظ کنند و در مقابل حمله‌های ناجوانمردانه شوونیست‌ها به زانو در نیایند، ولی حتی اگر همین امروز بتوانند خود را از این جور برهانند، سالیان مدید طول خواهد کشید تا زخم‌های این هشت دهه التیام یابد و چه بسا آثار آن تا ابد باقی خواهد بود. از جمله این زخم‌ها پدیده شوم مانقورتیسم است که به درجات مختلف در میان جوامع تحت ستم ملی در ایران دیده می‌شود.

در کشورهایی مانند ایران که قشری و یا قومی دیگر، اقشار و یا اقوام را به نحوی از انحا مورد استعمار آشکار و یا پنهان قرار داده است حذف و هضم بخشی (گاه کم تعداد و گاه پر تعداد) از منسوبین جوامع محکوم در میان ایدئولوژی و هویت حاکم رخدادی شایع و عادی به حساب

می‌آید. لیکن این حذف و هضم (آسمیلاسیون) به درجات و اشکال مختلف صورت می‌گیرد. گاه فرد آسمیله شده بر هویت اصلی خود آگاهی دارد ولی برای رها کردن خود و یا فرزندان و خانواده خود از فشار هویت غالب هویت اصلی خود را انکار می‌کند. گاه فرد آسمیله شده حس منسوبیت به هویت اصلی خود را از دست داده و انتساب به هویت غالب را به خود قبولانده است. این فرد با اینکه بر گذشته و ریشه خود آگاهی دارد ولی به نحوی از انحا خود را توجیه کرده است که دیگر از هویت گذشته خود کنده شده و هویت جدیدی پیدا کرده است. در نوع دیگر و وخیم‌تر این پدیده فرد آسمیله شده نه تنها خود را از هویت اصلی خود جدا شده می‌داند بلکه به دشمن آشتی‌ناپذیر و بی‌رحم هویت و کیستی اصلی خود تبدیل می‌شود. فرد آسمیله شده نوع سوم در زبان ترکی اصطلاحاً “مانقورت” و شیوه رفتار وی “مانقورتیسم” نامیده می‌شود.

مانقورت به معنای لغوی آن در زبان ترکی به کسی گفته می‌شود که از طرف قوم دشمن به اسارت گرفته می‌شود، طی پروسه‌ای زجرآور، حافظه، دانایی و احساساتش زایل گشته و در قالب سرباز بی‌جیره و مواجب به صورت دشمن قسی‌القلب و بدون احساس قوم خود تربیت می‌شود.

مانقورتهای مدرن عصر ما نیز در اصل مشابه انواع قدیمی هستند. زیرا غالباً در نتیجه پروسه‌های پر هزینه و طولی‌المدت تربیت می‌شوند. این افراد دست‌پرورده‌های خاص نخبگان و برگزیدگان جامعه غالب هستند که از سوی مرشدان خود از سویی تلطیف و از سویی خرد و بی‌وجود می‌شوند. مرشدان مانقورتهای مدرن که معمولاً از پیش‌آهنگان و پیشروان جامعه حاکم هستند شاگردان (مانقورتهای آینده) خود را با وسواس بالایی تربیت می‌کنند، از سویی کیستی اصلی و منشأ آنان را خرد و نابود کرده، از طرفی نیز با تلطیف و تشویق و تطمیع هویت جدید را به آن‌ها غالب می‌کنند. مانقورتهای سپس به سربازان بی (گاهی با) جیره و مواجب خدمت به مرشدان و نبرد با مردم و خلق خود می‌شوند.

مانقورتسیم به عنوان یک بیماری اجتماعی تحفه و ره آورد سیستم و یا جامعه غالب بر جوامع محکوم است. شاید تنها تسلی در این بین این باشد که تعداد مانقورتهای در مقابل توده جامعه مادر

همیشه اندک بوده است. چنان تاریخ، مانقورتیسم مدرن هیچ‌گاه به یک جریان تبدیل نشده است و همیشه در حد محافل محدود مانده است.

آوردن نمونه‌هایی چند از شیوه رفتار مانقورتها خالی از فایده نخواهد بود. برای مثال سایت آذری‌ها که خود را آذربایجانی می‌داند دشمنی سرسختی با زبان، کیستی و هستی مادری خود دارد. سایت آذری‌ها هر آنچه در توان و چنته دارد در دشمنی با زبان و هویت ترکی بکار می‌گیرد. این سایت در برخورد با زبان، فرهنگ و تمدن ترکی تمامی مرزهای عقل، علم، انصاف، ادب، نزاکت، راستگویی و وجدان را زیر پا می‌گذارد. زیرا چنانکه گفته شد حافظه، دانایی و احساسات یک مانقورت زایل شده است. دشمنی با کیستی و هستی مادری فقط کیستی و هستی ترکی را احتوا نمی‌کند بلکه کیستی و هستی آذربایجانی را نیز شامل می‌شود. سایت آذری‌ها برای تجزیه و کوچک کردن آذربایجان تاریخی تمام تلاش خود را می‌کند. از نظر گردانندگان این سایت شمال ارس هیچ‌گاه آذربایجان نبوده و نیست و برای تخریب آذربایجان شمالی از هیچ آسمان و ریسمان‌بافی امتناع نمی‌کند. این سایت دشمنی با مام میهن را به جایی می‌رساند که به دفاع از ارامنه ترکیه و تجلیل از شهدای ارامنه! جنگ قاراباغ می‌پردازد و هیچ از خود نمی‌پرسد که ولو شمال ارس آذربایجان نیست ولی به قول مرشدان آن‌ها، “آرانی‌ها” حداقل مسلمان شیعه اثنی عشری و هم زبان و هم وطنان دویست سال پیش ما که هستند! چگونه می‌شود بر مظالم یک دولت مسیحی بر جماعت هم‌کیش و هم‌زبان و هم‌وطن سابق چشم پوشید و حتی در کنار مهاجمین و اشغالگران مسیحی قرار گرفت؟! آیا دلیلی بالاتر از این برای اینکه حافظه، دانایی و احساسات این جماعت زایل شده است؟ این مثال‌ها نمونه‌ای بودند از طرز رفتار مانقورت‌های آذربایجانی که متأسفانه در طی هشت دهه استعمارزدگی آذربایجان جنوبی تعداد آن‌ها از ده‌ها و بلکه صدها تجاوز می‌کند!

در هر حال، همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره کردیم مانقورتیسم یک پدیده طبیعی و خودجوش نبوده و اساساً از عواقب استعمارزدگی و محکومیت قدر یک جامعه به حساب می‌آید. به دلیل اینکه مانقورتها عموماً به خواست و اراده خود مانقورت نمی‌شوند و تحت شرایطی تقریباً معادل شرایط

اسارت (شاید بتوان این شرایط را اسارت ذهنی نامید) تبدیل به مانقورت می‌شوند؛ بیش از آنکه خائن و وطن‌فروش به حساب بیایند بیمار محسوب می‌شوند. زمان‌هایی وجود داشت که برای رهایی جامعه از هزینه‌ها و یا مصائب بیماران صعب‌العلاج این بیماران سر به نیست می‌شدند. ولی امروزه این روش به کلی منسوخ‌شده و حق حیات و تداوی یک بیمار تا آخرین لحظه از وی سلب نمی‌شود. امروزه در جوامع پیشرفته حق حیات حتی جانپان و بزه‌کاران حرفه‌ای نیز سلب نمی‌شود و با این دیدگاه که این افراد نه به خواست خود بلکه در نتیجه اختلالات ذهنی و روانی دچار جنایت و یا بزه می‌شوند در طول دوره حبس تحت تداوی‌های ویژه و مستمر قرار می‌گیرند.

لذا، از دیدگاه ما مانقورتهای آذربایجانی نیز به عنوان بیماران اجتماعی محصول دهه‌ها استعمارزدگی و اسارت آذربایجان جنوبی نبایستی مورد تند گویی و هجمه و تنبیه و احیاناً حذف قرار گیرند. بلکه جامعه آذربایجانی بایستی با مهربانی و صبر و تأمل ذاتی خود این فرزندان از دست رفته خود را دوباره به آغوش بکشد و راه‌های تداوی و بهبودی آنانرا بجوید. چه بسا بسیاری از این افراد در اثر تداوی‌های ثمربخش و مستمر بهبودیافته و به بطن ملت خود بازگردند. چنانکه در سال‌های گذشته نیز شاهد بوده‌ایم که بسیاری از خودباختگان به افکار غیرانسانینژادپرستان با اظهار ندامت و طلب عفو به میان ملت خود بازگشتند و انسان آذربایجانی نیز با روی باز آنان را به آغوش کشید.

به نظر ما بهترین دارو برای این افراد مهر و محبت مام میهن و از سوئی نیز آگاهی دهی و روشنگری مستمر و مداوم است. حتی اگر این افراد در مقابل محبت مام میهن و آگاهی دهی برادرانه عصیان و طغیان کنند و دست به اقدامات ناشایست بزنند باز نبایستی مأیوس شد و با تأمل، خوش‌رویی و آغوش باز به آگاهی دهی مستمر ادامه داد. بی‌شک خواهد آمد لحظه‌ای که عقل سلیم و وجدان خفه‌شده و مدفون این افراد دوباره جان خواهد گرفت.

شایسته و برآزنده مدنیت و منویات ماست که هر اولاد وطن را ولو بیمار و وامانده دوست بداریم و مهر و محبت مام میهن را از او دریغ نداریم و مطمئن باشیم که هر فرزندی روزی به دامان مادر

بازخواهد گشت حتی اگر ناخوش، خاطی و عاصی باشد. چه، بهترین مرهم برای یک فرزند بیمار  
توجه و مهر و محبت مادر است.

## ما خودمون آذری هستیم! (مقاله برگرفته از فیس بوک)

Azerbaijan\_turkleri@

این جمله برای ما آذربایجانیها جمله‌ی آشنایی است و یادآور بخش اعظمی از جمعیت آسیمیله شده آذربایجان در فرهنگ بیگانه است. با توجه به جمعیت خیلی زیاد آذربایجان جنوبی طبیعتاً تعداد این افراد هم کم نیست. در این نوشته سعی می‌کنم کمی از خصوصیات این افراد که مخصوصاً در شهرهای خارج از آذربایجان زیاد هستند و من از نزدیک با خیلی از آنها روبرو شدم و بحث‌های طولانی داشتم صحبت کنم. بهتر است بحث را با این سوال شروع کنیم که تصور و تعریف این افراد از آذربایجان چیست؟

این افراد معمولاً کسانی هستند که یا در دوران کودکی از آذربایجان کوچ کرده‌اند و به شهرهای خارج از آذربایجان رفته‌اند و یا فرزندان نسل مهاجر هستند که تماماً در شهرهای خارج از آذربایجان بزرگ شده‌اند. این افراد تمام مولفه‌های هویتی خود را از سیستم آموزشی و محیط اطراف گرفته‌اند و بعضی از آنها خیلی بیشتر از ملیت فارس دم از هویت ایرانی (بر مبنای هویت فارسی) می‌زنند. اگر در کنار این افراد از حق و حقوق آذربایجان حرف بزنی خیلی تعجب می‌کنند انگار چیزی را برای اولین بار می‌شنوند! و به کسی که این حرفها را می‌زند به دید یک موجود فضایی نگاه می‌کنند که از مریخ آمده نه از آذربایجان. اما بعد از مرحله تعجب نوبت به موضع‌گیری می‌رسد و در این مرحله چون بحث‌های حق و حقوق آذربایجان را به ضرر خود می‌بینند (زیرا هیچ درکی از این خواسته‌های آذربایجان ندارند) در طرف مقابل قرار می‌گیرند. اکثریت این افراد چون دید و سواد سیاسی زیادی هم ندارند و در تحلیلهای خودشان فوراً به این نتیجه می‌رسند که آذربایجان می‌خواهد جدا شود! و این افراد هم که تمام آرزوها و برنامه‌های خود را در شهرهای فارس نشین قراردادده‌اند می‌ترسند که بعد از جدایی آذربایجان با آنها در مناطق فارس زبان بد رفتاری خواهد شد و منافع آنها به خطر خواهد افتاد. کسانی که در حدود هشتاد، نود سال رانت آذربایجانی بودن را استفاده کرده‌اند (چه رانتهی؟ اینکه ترکها بیش از همه این مملکت را دوست دارند، بازار تهران دست ترکهاست و اونها خیلی آدم‌های کاری هستند و ...) اکنون نمی‌توانند تصور کنند که این امکان را از دست خواهند داد. نگاه این افراد به آذربایجان این‌گونه است



که اگر آذربایجان به کویر هم تبدیل شود فقط از این حرفهای به زعم آنها جدایی طلبی نزنند چون موقعیت شغلی و اجتماعی آنها به خطر می افتد. آذربایجان مانند یه تکه زمین است که این افراد می توانند در عیدها و تعطیلات چند روزی به آنجا بروند و استراحت کنند!

خریزه هاوهندوانه هایی که در طول یک قرن زیر بغل آذربایجان قرار داده شده بقدری سنگین هستند که به این راحتی نمی توان آنها را به نادیده گرفت. خریزه های مانند: کسانی که همواره حافظ مرزهای ایران بوده اند.

کسانی که همواره در قبال تمام مسائل ایران حساس بوده اند

کسانی که به خاطر ایران حتی در مقابل ترکهای عثمانی ایستادند.

کسانی که سر ایران هستند، تاج ایران هستند نمیدونم کجای ایران هستند.

در واقع این افراد اصلا نمیدانند که آذربایجان چه می خواهد! حق تحصیل به زبان مادری یعنی چه؟ اصلا چه نیازی به تحصیل به زبان مادری هست؟ ما که همین فارسی رو خیلی خوب بلدیم و کارهامونو باهاش راه میاندازیم چه نیازی هست که بریم دوباره بشینیم سرکلاس، ترکی یاد بگیریم!

قسمت جالبتر اینکه بعضی از این افراد بعدا وارد فعالیتهای سیاسی میشوند و در مورد مسائل آذربایجان صاحب نظر می شوند. در بعد سیاسی خواسته ها و مطالبات ملی آذربایجان برای اینها کاملا بی معنی است زیرا آنها آذربایجان را مانند یزد و اصفهان و شیراز می دانند و طبیعتا شیراز و اصفهان و یزد چه مطالبه ملی می توانند داشته باشند؟

در چند سالیکه مسائل ملی در آذربایجان به صورت گسترده تر مطرح می شود تعداد این افرادی که تازه یادشان افتاده آذری هستند نیز زیاد می شود. اما این افراد واقعا از خواسته های ملت خود عقب افتاده اند.

برای نمونه بعد از این همه سروصدا بعضی از نماینده های خود ما هم نمیدونند دردماترکها چی هست.

الان هم تعداد زیادی فعال سیاسی و وبلاگ نویس و مدیر سایت وجود دارند که وقتی مسئله ای در آذربایجان رخ می دهد به صورت اتوماتیک وارد میدان شده و مباحث را لوث می کنند و از مسیر اصلی آن خارج می کنند و اینجاست که جمله مشهور به کار می رود

ما خودمون آذری هستیم ولی مثل اینها نیستیم!

ما خودمون آذری هستیم ولی مثل اینها فکر نمی کنیم!

ولی در واقع اونها عروسکهای خیمه شب بازی هستند که سیستم شونیستی در مواقع مقتضی اونها رو بازی میده و وقتی که مسئله کمی خوابید آقايون و خانومها دوباره یادشان می رود که آذری بودند. آنها هیچ چیزی نیستند.

اگر کسی می خواهد در پیش ملت خود حرفی برای گفتن داشته باشد باید حداقل یک قدم از خواسته های ملتش جلوتر باشد نه اینکه فرسنگها عقب تر!

در آخر اینم بگم: آذری ددندی من تورکم

**مانقورتیسم ؛ پرخاش به خویشتن و خودزنی هویتی، ارمغان فارسیزاسیون ایرانی -**

**محمد ارسی مانقورت - م. او. تورال**

**به بهانه سری مصاحبه های فردی به نام آقای محمد ارسی با تلوزیون پارس تی وی - م.**

**او. تورال**

به نقل از سایت تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان

اخیرا ویدوهایی از سری مصاحبه های فردی به نام آقای محمد ارسی با یکی از مجریان پان فارسیست خارج نشین به نام آقای بهرام مشیری که در تلوزیون پارس تی وی انجام می شود در سایت یوتیوب قرار داده شده است. در این نوشته سعی شده است بعد از توضیحی کوتاه راجع به برنامه فوق الذکر، به عنوان نیت اصلی نوشته، قدری به پدیده مانقورتیسم پرداخته شود.

**بهرام مشیری به مثابه مصادقی بر ذهنیت شوونیستی و مظلومیت ترکهای آذربایجان**

در این برنامه های تلوزیونی که مجری به زعم خود برای افشای جریانهای ضد ملی! پانترکیستی تهیه کرده است مجری تلوزیونی ضمن نقد و بررسی و یا به اصلاح صحیحتر پرخاش و فحاشی به شخصیتهای ملی آذربایجان مانند سید جعفر پیشه وری، محمد امین رسول زاده و شخصیتهای معاصری چون دکتر جواد هئیت اقدام به افشای ماهیت خائنانه! و بیگانه پرستانه! این شخصیتها می کند و به نام انتقاد تمامی جریانهای سیاسی آذربایجانی را مشمول لجن مالیها، دروغ پراکنیها و فحاشیهای خود می کند. آقای بهرام مشیری به عنوان مجری این برنامه، که افکار و تمایلات پان ایرانیستی و پان فارسیستی خود را پنهان نمی کند و با تاکید و افتخار فراوان آنرا به زبان می راند، بدون هیچ مبالغات و حجبی و با بروز آشکار منویات نژادپرستانه آریایی خود و بدون ارائه هیچ سند و برهانی، با استناد صرف به اینکه چنگیز و تیمور در تاریخ انسانهای زیادی را کشته اند و در راستای احساسات ضد ترکی شان که مصداق بارز نژادپرستی افراطی و راسیسم می باشد این برنامه

تلوزیونی را به صحنه ای برای انتساب انواع توهینها، افتراها، فحشها و حقارتها به نه تنها ترکهای آذربایجان جنوبی و ایران بلکه تمامی ترکهای جهان از ترکستان شرقی گرفته تا قبرس و بالکان تبدیل کرده، با راحتی و امتنان خاطر تمام به ترکهای سراسر جهان ناسزا و بد و بیراه می گویند آن هم از نوع کوچه بازاری و چاله میدانی. گویا در تاریخ فقط امپراطوران ترک آدم کشته اند و مثلاً داریوش و کوروش اصلاً آدم نکشته اند! و یا اینکه حتی اگر نظرات ایشان را صحیح و چنگیز و تیمور را که چند صد سال پیش زندگی کرده و مرده اند جانی و قاتل فرض کنیم امروز گناه ۳۰۰ میلیون ترک چیست که باید شامل الطاف آقای مشیری نژادپرست باشند؟

البته ایشان برای اینکه احتمالاً آذریهای ایرانی آریایی نسب! دچار سو تفاهم نشوند مرتباً تکرار می کنند که منظور او نه آذری ها بلکه ترکها می باشد! و اینکه آذربایجان خوب است ولی بدون ترکها! ولی ایشان مشخص نمی کنند که وظیفه تعیین هویت خلقهای جهان را کدام مرجع ذیصلاحی به ایشان محول کرده اند؟ و یا اینکه مادامی که اهالی آذربایجان ترک نیستند و آذری هستند و اینها فقط چند نفر به تعداد کمتر از انگشتان دست بوزقورد خائن! هستند که سر و صدا راه انداخته اند پس این حساسیت ضد ترکی ایشان که کم مانده ایشان را زهر ترک کند از کجا نشأت می گیرد؟

آنچه نا گفته پیداست، در قرن بیست و یکم و عصر دموکراسیهای پیشرفته افتتاح باب سخن، بحث و انتقاد در هر موضوعی من جمله تاریخ، مدنیت و احوال ملتها و سرزمینها کاملاً آزاد و قابل قبول می باشند و طبیعاً خرده ای بر آقای مشیری در خصوص اینکه چرا موضوعات مرتبط با آذربایجان را به بحث می گذارند وارد نیست، بلکه این سیاق راسیستی و لمپنیستی اوست که خوشایند نمی نماید. ولی باز به علت شناختی که از سبک و روش خود برتر بین، خویش مرکز انگار، انکارگر و تحقیرکننده غیر از خود، دور از نزاکت و پرخاشگر شونسیتهای نژادپرست فارس وجود دارد و اینکه از ذهنیتی که مولد و مروج ضرب المثل "هنر نزد ایرانیان است و بس!!!" باشد بیش از این انتظاری نیست، ما آقای مشیری را به حال خود می گذاریم و عطایش را به لقایش می بخشیم.

**نگاهی کوتاه به پیش زمینه تاریخی مانقور تیسیم**

واقعیت گریز ناپذیر تاریخ حداقل بعد از اسلام جغرافیایی که امروز ایران نام گرفته است رقابت دائمی فرماندهان نظامی و جنگجویان ترک از یک سو و دیوانسالاران و منشیان تات و تاجیک (فارس امروزی) از سوی دیگر برای کسب قدرت است که در غالب اوقات نیروی نظامی ترکها پیروز میدان بوده است و ترکها در رأس تمامی دولتها تا زمان تأسیس حکومت پهلوی بوده اند. انکار این واقعیت تاریخی و ترسیم تصویری یکدست و صیقل داده شده از تاریخ این سرزمینها جز به ذهنیت ایرانی امروزی که مبتنی بر هویت فارسی است خدمت نمی کند.

متأسفانه به دلیل یک سری عوامل تاریخی که معجونی از مقتضیات زمان، خوش بینیهای بیش از حد، سهل انگاریهای بی دلیل و بد اقبالیهای تاریخی می باشند (که تحلیل آنها در کوتاه سخن ممکن نبوده و مستلزم بحثهای مفصل است) تمامی میراث و اندوخته تاریخی دولرداری و حکمرانی ترکهای آذربایجان در اوائل قرن بیستم در قالب دولت تازه تأسیس ایران غصب و ترکها در دولتی که خود پایه های آن را ساخته و پرداخته بودند به عنوان عناصر بیگانه و شهروندان رده دوم و سرزمین آذربایجان نیز از جایگاه ممتاز دارالحکومه سقوط و به عنوان مستملکه مورد انواع اجحافها و مظالم قرار گرفتند. حزن انگیزترین واقعیت نیز این است که بخشی از روشنفکران وقت آذربایجان نا خواسته و به نیت خدمت به وطن در تسهیل و تسریع این روند همتها گماردند و چه بسا در بسیاری موارد پیشرو این جریانهای سیاسی و فکری بودند.

روشن فکر ترک آذربایجانی که با یک پیش زمینه فکری حاکمیت هزار ساله تمامی ممالک و مستملکات امپراطوری قاجار را وطن خود و تمامی رعایای اعلی حضرت همایونی را بدون تمییز هموطن خود می انگاشت (دقیقاً همان ذهنیتی که در طبقه حاکمه ترک نسب امپراطوری عثمانی و دیگر امپراطوریهای هم عصر وجود داشت) و در زمانی که وطن و نظام حکومتی خود را رو به فروپاشی میدید طبیعتاً و منطقاً در پی اصلاحات و مشروطه خواهی و نجات وطن بود. مع الاصف در عین زمان روشنفکر فارس که خرده گی و بغض هزار سال سرسپردگی و غلام درگاه بودن را یدک می کشید انسان ترک را بیش از هموطن به عنوان رقیب می دید و بیش از اصلاحات و

مشروطه به فکر تأسیس دولت مستقل خویش بود (هدفی که دست آخر به واسطه یک توطئه و نقشه انگلیسی و هر چند نیم بند بدان توفیق یافت).

در چنین شرایطی هنگامی که روشنفکر فارس اندک اندک و حساب شده زمزمه ایران و داستانهای خاک خورده شاهنامه را قاطی بحثهای روشن فکری روز کرد و سعی کرد تا زبان دری (فارسی) را که در سایه منشیان تاجیک و بر حسب عادت جایگاهی دیوانی داشت به عنوان یکی از ارکان هویتی دولت-ملت در دست تأسیس مطرح کند، روشنفکر آذربایجانی که اولویتهای دیگری داشت و در بحر چنین موضوعاتی نبود نه تنها عکس العمل منفی از خود نشان نداد بلکه سعی کرد از ابزارهای هویت ایرانی و زبان فارسی برای نجات وطن و اصلاح دولت خود استفاده کند. به واقع روشنفکر ترک آذربایجان پان ایرانیست و پان فارسیت نبود، او نه در پی جلال و جبروت افسانه های گرد گرفته شاهنامه، که در پی نجات میهن، ملت و حکومت خود بود.

اگر دقت شود تا برافتادن امپراتوری قاجار و غصب تخت و تاج به دست رضاخان میرپنج تمامی حرکت‌های سیاسی آذربایجان در عین حالی که به نحوی سعی در انباشت و ذخیره قدرت در آذربایجان داشتند، نه جهت‌گیری گریز از مرکز که دارای سمت و سوی رئفورمیستی و تجددخواهانه بودند. ولی بعد از تأسیس سلطنت پهلوی حرکت‌های سیاسی آذربایجان هر چه بیشتر و بیشتر تمایلات مرکز‌گریز و مستقل از خود نشان داده اند. مهمترین دلیل این پدیده نیز درک واقعیات جدید و تحولات بنیادین در جایگاه آذربایجان و انسان ترک در سیستم اداری و حکومتی کشور بوده است. به اصلاح صحیحتر روشن فکر آذربایجانی به سرعت شروع به درک این واقعیت کرده است که ترک آذربایجان دیگر نه حاکم و اداره کننده ممتاز کشور که بلکه محکوم، مغضوب و مستملکه سیستم سیاسی حاکم است و برای حفظ منافع زیربنایی ملت ترک آذربایجان نیازی مبرم به انداختن طرحی نو، خانه تکانی ذهنی و تجدید تعاریف دارد. فروپاشی امپراطوری قاجار را می توان نقطه شکست تاریخ آذربایجان دانست. طبیعتاً مرحله گذر روشن فکر ترک آذربایجان از

ذهنیت و تعاریف پیش از نقطه شکست به ذهنیت و تعاریف بعد از نقطه شکست آسان و بدون عوارض و تلفات نبوده و نخواهد بود.

در این مرحله است که نظام فکری ایرانی-فارسی حاکم با ترویج مانقورتیسم و استفاده از تاکتیک مانقورت سازی اقدام به یارگیری از صفوف رقیب تاریخی کرده و سعی در حفظ برتری موضعی خود می کند.

در این بین، کلمه قدیمی "مانقورت" در زبان ترکی آذربایجانی، در مفهوم عام، به افراد خودی اطلاق می شود که در اسارت دشمن تحت تربیت و آموزشهای جسمی و ذهنی فشرده و شدید فونکسیون ذهنی خود را از دست داده و تحت تأثیر آموخته ها، القائات و اوامر دشمن به بی رحمتترین و آشتی ناپذیرترین دشمن خلق و یا قوم خود تبدیل می شوند و برای خوشایند اربابان خود از هیچ عملی فروگذار نمی کند.

### محمد ارسی به مثابه مصادقی بر تاکتیک مانقورت سازی

در زمانی که خانه تکانی ذهنی و تجدید تعاریف روشنفکر ترک آذربایجان بعد از دهه ها کلنجار و به ناگزیر به بحث غالب جامعه در آذربایجان جنوبی تبدیل شده است و شاهد تحولی بنیادین در طرز فکر و ادراک انسان ترک در آذربایجان جنوبی می باشیم و در زمانی که حرکت‌های اجتماعی و عمومی مستقل از مرکز خطوط اساسی فضای اجتماعی و سیاسی آذربایجان جنوبی را تشکیل می دهند بروز و خودنمایی تعدادی مانقورت که از طرف نظام ذهنی حاکم پرورش یافته اند (نه با جیره و مواجب که با تسخیر و شستشوی ذهنی) بایستی عکس العملی به غایت طبیعی و مورد انتظار قلمداد گردد. در حالی که تمامی عملها و عکس العملهای جمعی و توده ای در آذربایجان جنوبی آشکارا از تولد و نزج یک هویت جمعی مستقل و بازگشت به خویشتن تاریخی حکایت می کند برخی از افراد که آقای ارسی یک نمونه از آنان است با پشت کردن به ملت و خواستگاه خویش عملاً در صف جبهه ضد ملی قرار می گیرند. در حالی که بخش اعظم نسل جوان و طبقه

منور در آذربایجان جنوبی مشغول تجزیه، تحلیل و بحث در مورد چرایی و ارائه راه کار برای رفع عقب ماندگی تاریخی، فقر و بیکاری، کوچ اجباری و افت تحصیلی و علمی گسترده در مقایسه با سایر کشور ایران هستند و مجادله بی امان برای توقف و جبران پروسه آسیمیلیسیون و نحف زبانی و فرهنگی در آذربایجان در جریان است و در حالی که متفکرین آذربایجان در فکر نجات وطن و ملت از منجلابی هستند که ذهنیت و فرهنگ مریض و کجدار ایرانی برای خود ایجاد کرده و آذربایجان را نیز با خود به زیر می کشد افرادی مانند آقای ارسی که مسخ افسانه های ۲۵۰۰ ساله شده اند و با نفرت از خود و هر چه عائد به خود است خود را به قربانیگاه اربابانشان می برند، فارغ از درد رنج ملت و خاستگاه خود پای در جای پای کسانی می گذارند که مطرود تاریخند و از طرف ملت خود هر روز لعن و نفرین می شود. چنین افرادی چه در زمان حیات و چه بعد از مرگ فقط هر از چند گاهی از طرف اربابانشان به عنوان آلت قتاله بر علیه ملتشان به کار گرفته می شوند و بعد دوباره به زباله دان تاریخ باز گردانده می شوند.

البته نبایستی مانقورتهای را با کسان و یا جریانهایی که دارای نظرات مخالف و یا منتقد مستقل می باشند و افکار و عقاید خود را بیان میکنند اشتباه گرفت. باید دانست که همین نظرات و دیدگاههای مخالف و منتقد و تضارب این آراست که باعث قوت و نشاط حرکت سیاسی غالب در آذربایجان جنوبی، موسوم به "حرکت ملی آذربایجان" می باشند و در اصل حرکت ملی آذربایجان به عنوان یک حرکت فراگیر منتج و متشکل از تمامی این آرا و افکار نشو یافته در بطن جامعه آذربایجان می باشد. حرکت ملی آذربایجان با ماهیت دمکراتیک و مدرن خود حرکتی از پایین به بالا و پلورالیست بوده و قابلیت دربرگیری تمامی افکار و ایده های نو و تجددگرایانه را دارا می باشد. همانگونه که تمامی جریانهای سیاسی آذربایجان از مذهبی گرفته تا آنتیست، از سوسیالیست گرفته تا ناسیونالیست دو آتسه و از فدرالچی گرفته تا تورانچی در درون این بازه تریبون و جایگاه خود را داشته و به بیان و ترویج افکار خود می پردازند و صرف نظر از پاره ای تداخلات به غایت طبیعی جو دیالوگی کاملاً آزاد و بی قید بر فضای حرکت ملی حاکم است.



ولی پدیده مانقورتیسم و افراد مانقورت ماورای این جریانهای فکری و عقیدتی بوده و دارای ماهیت کاملاً متفاوت می باشند.

افراد مانقورت، همانگونه که در نمونه آقای ارسی نیز هویداست، نه به دنبال تنقید و اصلاح و تجدد بلکه تحت تأثیر و حمایت جریانهای شوونیست پان ایرانیست - پان فارسیست مشغول دشمنی صرف و کورکورانه با حرکت ملی آذربایجان و به دنبال ریشه کنی آن می باشند. این افراد با انکار و تحقیر و تاختن به ریشه های هویتی خود در پی ثابت کردن ادعاها و دیدگاههای جبهه شوونیسم هستند. به عنوان مثال آقای ارسی علاوه بر انکار و تحقیر و دشنامگویی به ترکها (به ریشه های خود) تا جایی پیش میرود که در نمونه قتل عام مردم غرب آذربایجان در اثنای جنگ جهانی اول توسط اتحاد مسیحی ارمنی و آشوری جانب اشغالگران و قتل عام کنندگان را گرفته و با طرح موضوعات انحرافی سعی در خفیف نشان دادن و یا به اصطلاح عامیانه ماست مالی آن فجایع برمی آید. وی با دیدی کاملاً یکطرفانه و با گذر از کنار تحرکات تروریستی ارامنه در آناتولی و آذربایجان (شمالی و جنوبی) و با فراموش این واقعیت که هنوز ۲۰ درصد خاک آذربایجان در اشغال ارامنه است بیان می کند که مثلاً مارشیمون آشوری بوده است و ارامنه در غائله غرب آذربایجان گناهی نداشته اند!

البته این فقط یک مورد از آسمان و ریسمان دوزیهای آقای ارسی و همفکرانشان (که جمع کلشان بیش از تعداد انگشتان دو دست نمی شود) می باشد، چه مقصود این مقال نه شخص آقای ارسی که مانقورتهای و پدیده مانقورتیسم می باشد. فحاشی و سعی در مچگیری کردنهای بنی اسرائیلی بدون طرح منطق و فکر وجه مشترک تمامی افراد مانقورت می باشد. بدون شک مانقورتهایی که ذهن و قلب و احساسات خود را به اربابانشان باخته اند کما فی السابق سعی خواهند کرد به کینه توزیها و سنگ اندازیهای خود ادامه دهند ولی با اینکه خود آنان قابلیت درک و آنالیز را از دست داده اند ولی اربابانشان با درک واقعیات روز با نفله و قربانی کردن این مانقورتهای در صد معامله و چانه زنی بر خواهند آمد.

مانقورتسیم حربہ ای است در دست نژادپرستان آریایی کہ تمامی کشور امروزین ایران را میراث بلامنازعہ خود می دانند و هیچ حقی برای غیر از خود قائل نیستند. آنان سعی دارند از این ابزار در مقابلہ با حرکتہای آزادیخواہانہ ملل و اقوام تحت ستم ساکن در ایران کنونی بہ خصوص در مقابل ملت ترک در آذربایجان جنوبی بہ نحوی بہینہ استفادہ کنند.

آنچہ برماست دوری از شرکت در بحثہای ایضایی و اختیار کردن سیاق و ادبیات لمپنیستی آنان می باشد. بدون شک در قرن بیست و یکم کہ عصر ارتباطات آزاد و دمکراسیہای پیشرفتہ است این منطق برتر و کافی است کہ اقبال و توفیق خواہد یافت. امروز ما هیچ نیازی بہ تشنج و سیاہ بازی نداریم و بایستی بدون گرفتار آمدن در دامہای گستراندہ شدہ توسط دشمنان ملتمان با عزم و ارادہ استوار خطاب بہ ملتمان و وجدانہای بیدار جہان مجادلہ مدنی و دمکراتیک خود را ادامہ دہیم. شکی نیست کہ ارادہ مجادلہ خلل ناپذیر ماست کہ آیندہ روشن را برای ملت مظلولمان بہ ارمغان خواہد آورد.

زندہ باد حرکت ملی آذربایجان

زندہ باد حرکتہای آزادیخواہانہ ملل و اقوام تحت ستم ساکن ایران

م. او. تورال - جولای ۲۰۱۱

## بوزقورد و مانقورد

آرازنیوز: چنگیز آیتماتوف نویسنده ی نامدار قیرقیزستان در رمان روزی برابر یک قرن بر اساس یک افسانه، آدمهائی را به تصویر می کشد که مبدل به مانقورت شده اند. منظور از مانقورت، انسانهائی هستند که با هویت ملی خود بیگانه شده و بمثابة ستون پنجم دشمن بر علیه منافع ملی خود عمل می نمایند. چنگیز آیتماتوف برای نشان دادن عمق تراژدی، مردی را به تصویر می کشد که قادر به شناختن مادرش نمی باشد حتی او را دشمن پنداشته و به قصد کشتن او تیری از کمانش رها می کند و او را می کشد. انسان با خواندن این رمان برایش این پرسش مطرح می شود آیا این موضوع پایه ی علمی دارد و یا فقط افسانه ای بیش نیست؟ در علم روانشناسی به جای مانقورت از اصطلاح شستشوی مغزی استفاده می شود.

این اصطلاح بعد از جنگ آمریکا با کره شمالی، کاربرد پیدا کرد. در جنگ مذکور سربازان آمریکایی که به اسارت کره شمالی در آمدند بطور سیستماتیک مورد تبلیغات ضد آمریکائی واقع شدند و در بعضی از آنان این باور بوجود آمد که دشمن واقعی آنان ایلات متحده آمریکاست نه کره شمالی. حتی چند تن از آنان از کره شمالی تقاضای پناهندگی کرده و مقیم آن کشور شدند. هنوز هم حتی در کشور های غربی، بعضی از سکت های مذهبی، اعضای خود را مورد شستشوی مغزی قرار می دهند و رهبر سکت روی اعضا آنچنان تاثیری پیدا می کند که با فرمان او دهها تن، دست به خودکشی دستجمعی می زنند. افرادی که به این صورت مورد شستشوی مغزی قرار میگیرند نیازمند کمک حرفه ای هستند. روانشناسان برای درمان این افراد از متد هائی بهره می جویند که برنامه ریزی مجدد مغز نامیده می شود.

شستشوی مغزی آذربایجانیهها

در کشور های چند ملیتی که سیستمهای سیاسی دموکراتیک حاکم هستند. چند گانگی ارزشهای سیاسی، فرهنگی، زبانی و دینی، جزو حقوق شهروندی محسوب می شود و این نحوه نگرش، اساس همزیستی مسالمت آمیز را در این کشور ها تشکیل می دهد. اما در ایران استبداد زده آندسته از نظریه پردازان فارس که از سیاست یکسان سازی ملتها در ایران حمایت می کنند برای ملل غیر فارس هویت ساختگی تراشیده اند و تقریبا ۸۵ سال است این هویت ساختگی برای نفی موجودیت ملل غیر فارس در ایران تبلیغ می شود. متاسفانه در آوریل سال ۱۹۲۶ رضا میر پنج در نتیجه کوتادی نظامی خود را پادشاه ایران خواند. او به چند گانگی ارزشهای انسانی اعتقاد نداشت از اینرو سیاست اصلی حاکمیت وی یکسان سازی ملل ایران بود. برای رسیدن به این منظور ملل ساکن غیر فارس از جمله آذربایجانیها، بطور سیستماتیک از طریق رسانه های گروهی، تعلیم و تربیت مورد شستشوی مغزی واقع شدند. در آن زمان ایران از جوامع بسته محسوب می شد. مسافرت به کشورهای خارجی برای تحصیل و یا تجارت بصورت محدود صورت می گرفت و در داخل ایران رسانه های گروهی، آموزش و پرورش بطور کامل تحت کنترل رژیم پهلوی بود. برای مردم این امکان وجود نداشت از منابع دیگر اطلاعات متفاوت کسب کنند به این دلیل سیاست یکسان سازی ملل ساکن ایران با کارائی چشمگیری شروع شد و به پیش رفت. تقریبا در طول ۸۵ سال یعنی از بدو پیدایش رژیم پهلوی تا کنون که جمهوری اسلامی بر سر کار است در ایران سیاست یکسان سازی ملل دنبال شده است و در نتیجه این سیاست، تعدادی از آذربایجانیها با هویت ملی خود بیگانه شده اند و گاهی تا آنجا پیش می روند که بر علیه منافع ملی آذربایجان عمل می کنند ما فعالین حرکت ملی آذربایجان آنان را مانقورت های آذربایجانی می نامیم. البته منظور از بکارگیری این اصطلاح، تحقیر آنان نیست بلکه یادآوری یک واقعیت غم انگیز است.

موانع تحول فکری در مانقورتها

به اعتقاد دانشمندان انسان همواره در طول عمرش می آموزد. اما در سن بلوغ، مفاهیم در ذهن انسان شکل می گیرد. او خوب را از بد و درست را از نادرست تمییز می دهد. در واقع در ذهن او

خطهای قرمزی بوجود می آیند و هر نوع اطلاعات که در خارج از این خطهای قرمز قرار می گیرد از پذیرش درستی آن امتناع می ورزد. بنابراین برای فردی که مدت طولانی مورد شستشوی مغزی قرار گرفته بسیار دشوار است در مدتی کوتاه، نرمها و شاخص های فکری خود را تغییر دهد و درکی متفاوت از مفهوم درست و نادرست داشته باشد. مثلا برای فلان آذربایجانی که مدت طولانی است خود را ترک نمیداند و از آن بدش می آید. بسیار دشوار است که بطور ناگهانی یا در مدت کوتاه خود را تغییر داده و خود را ترک بداند و به آن عشق بورزد. علاوه بر اینها عامل سن را باید در نظر گرفت. بعد از سن ۴۵ سالگی در مغز انسان آندسته از سلولهایی که با فراگیری اطلاعات سروکار دارند در نوع سازی خود دچار مشکل می شوند و به مرور زمان از توانائی فرد در فراگیری اطلاعات کاسته می شود. بنابراین کهولت سن نیز از موانع اصلی تحول فکری می باشد. البته نباید فراموش کرد فردی که مورد شستشوی مغزی قرار گرفته است فقط سخنان ما را نمی شنود بلکه از منبع دیگر نیز اطلاعاتی را کسب می کند که با نرمهای فکری او همسوئی دارد و این امر نیز بنوبه خود تحول فکری را در مانقورتها، دچار دشواری می کند. در نهایت باید عامل منفعت جوئی را بر عوامل بالا افزود. در مواردی فرد برای حفظ منافع فردی یا گروهی، خود را مجبور می بیند از اندیشه ای حمایت کند هرچند به درستی آن اعتقاد ندارد. به دیگر سخن فردی اپورتونیست می باشد.

#### دوگانگی هویت و خطر مانقورت ها

فردی که مورد شستشوی مغزی واقع شده است دو هویت متضاد را با خود حمل می کند. برای مثال یک مانقورت آذربایجانی بجای نژاد ترک، خود را از نژاد آریائی می داند و زبان ترکی آذربایجانی را زبان آذری می شمارد. در واقع در تبیین هویت ملی خود فرق اساسی با فارسها ندارد. اگر هم فرق اندکی باشد مانند تفاوت بین پپسی کولا و کوکاکولاست. اما در عین حال خود را فارس نمی داند بلکه آذری اصیل به حساب می آورد. بنابراین یک فرد مانقورت در حالیکه خود را متعلق به ملت خود می داند اما در عین حال در تبیین هویت ملی، خود را همسو با نیروهای

غیرخودی می بیند و برای دفاع از هویت ساختگی خود با نیروهای خودی به مجادله بر می خیزد. گاهی تا آنجا پیش می رود که در داخل ملت خود مانند ستون پنجم دشمن عمل می نماید چنگیز آیتماوف در رمان "روزی برابر یک قرن" به زیبایی عمق سقوط مانقورته را با کلمات به تصویر می کشد. او به ما به خوبی نشان می دهد که چگونه فرد مانقورت ممکن است تا آنجا پیش رود حتی مادر خود را شناسد و تیری به قصد کشتن او از کمانش رها کند و او را بکشد.

سیاست یکسان سازی ملتها محکوم به شکست است

شستشوی مغزی زمانی ممکن است که فردی در محیطی بسته قرار گیرد و بطور سیستماتیک، اطلاعات کنترل شده را دریافت کند. به این دلیل است سکت‌های مذهبی حتی در کشور های غربی قبل از هر چیز ارتباط اعضا را با اقوام، دوستان و محیط پیرامون قطع می کنند. در حکومت های استبدادی نیز رسانه های گروهی، تعلیم و تربیت تحت نظارت رژیم سیاسی حاکم اداره می شود و شهروندان فقط اطلاعات کنترل شده ای را دریافت می کنند که باب میل رژیم حاکم می باشد. در گذشته رژیم های استبدادی می توانستند با کنترل اطلاعات و قطع ارتباط اپوزیسیون با مردم، جامعه را بسته نگه داشته و بر طول عمر خود بیفزایند. اما در حال حاضر تکنولوژی ارتباطات رشد چشمگیری پیدا کرده است و کنترل کامل اطلاعات از طرف رژیم های استبدادی ممکن نیست. برای مثال طبق آمار وزارت اطلاعات و فنآوری در ایران ۳۴ درصد از مردم به اینترنت دسترسی دارند این به آن معنی است که بیش از ۲۳ میلیون نفر از طریق اینترنت اطلاعات دریافت می کنند و باز طبق آماری در ایران ۸۰۰ هزار وبلاگ نویس وجود دارد. علاوه بر اینها از طریق ماهواره، کانالهای تلویزیونی متعددی به ایران اطلاعات تصویری پخش می کنند. از آن جمله می توان از گوناگونی وی نام برد که در راستای دفاع از منافع مردم آذربایجان جنوبی بطور ۲۴ ساعته ایران را تحت پوشش برنامه های تلویزیونی خود قرار داده است. در دنیای حقیقی هم تغییرات چشمگیری روی داده است. آمار های جدید نشان می دهد در سالهای اخیر، نقل و انتقال آدمها به نقاط مختلف دنیا رشد کمی پیدا کرده است. گفته میشود بیش از ۴ میلیون نفر ایران را ترک کرده و عمدتاً

در کشور های غربی، اسکان گزیده اند. طبیعی است آنان زبان کشورهای را که مقیم آن هستند فراگرفته و با شیوه های دمکراتیک اداره جامعه آشنا می شوند. تعداد زیادی از این مهاجرین به ایران رفت و آمد می کنند و برای انسانهای پیرامون خود از تجاربشان در کشورهای غربی اطلاعات میدهند و این امر هم بنوبه خود باعث افزایش دانش اجتماعی مردم میشود. بطور کلی میتوان گفت ایران از نقطه نظر اطلاعات پروسه ای بالنده را طی میکند و سیاست یکسان سازی ملتها در ایران دیر یا زود محکوم به شکست می باشد. امروز در اثر افزایش آگاهی در میان آذربایجانیها بیش از هر چیزی هویت ساختگی آنان زیر سؤال رفته است و در خانواده های آذربایجانی گفتگوی همسر با شوهر و فرزندان با والدین در باره هویت ملی به امری عادی و طبیعی مبدل شده است. مانقورت های آذربایجان در دفاع از هویت ساختگی دچار مشکل جدی شده اند. دانشمندان آینده نگر از جمله الوین تافلر، بر این باور هستند پیشرفت تکنولوژی ارتباطات به حاکمیت ایدولوژی ها پایان داد و در افکار عمومی تمایل به توجیهات علمی رشد بی سابقه ای یافت و به این دلیل حاکمیت ایدولوژیک شوروی سابق از هم پاشید. پس بیائید سنگ صبور همدیگر باشیم و بدون پیشداوری همدیگر را بشنویم و برای حل مشکلاتمان راهکارهای علمی را جستجو کنیم.

## افسانه بوزقورد و افسانه مان قورد

افسانه "بوزقورد" یا "گرگ خاکستری" از افسانه‌های کهن ترکان است و ریشه هزار و پانصد ساله دارد این افسانه در حدود یکصد و نود و یک سال بعنوان ایدئولوژی رسمی امپراطوری "گوک ترک" یا "ترکان آسمانی" بود و از دریای چین تا دریای سیاه بشکل‌های گوناگون سینه به سینه نقل می‌شد و توسط پیکرتراشان بصورت تندیس‌های مختلف تراشیده و در شهرهای مختلف نصب می‌گردید. بر اساس این افسانه روزی دشمنان به سرزمین ترکان حمله کرده و ترکان در مقام دفاع تا آخرین نفر شجاعانه جنگیده و کشته می‌شوند که آخرین بازمانده زخمی این جنگ مهیب پسرکی بود که توسط گرگی از مهلکه نجات داده می‌شود. طبق افسانه بر روی زمین غیر از آن پسرک ترکی نمانده بود. پس از چندی "نسل جدید ترک" از وصلت پسرک ترک با گرگ پا به عرصه وجود می‌نهد و در نسل‌های بعدی آنها عاقبت امپراطوری عظیم "گوک ترک" یا "ترکان آسمانی" (ترک‌های آبی) را از دریای چین تا دریای سیاه بنا می‌نهند.

برای مستند کردن افسانه، نظریات "تونگ تین" دائرةالمعارف و سالنامه نویس مشهور چین را که در سال ۸۰۱ یعنی حدود یک قرن پیش از اسلام می‌زیست در اینجا می‌آورم. "تونگ تین" در بین دائرةالمعارف ۱۹۹ جلدی خود، جلد ۱۹۷ را به تاریخ و منشاء اقوام ترک اختصاص داده و بطور مفصل از آداب و رسوم ترکان آسمانی بحث می‌کند. اینجانب به خوانندگان محترم برای اولین بار در تاریخ ادبیات، متن ترجمه شده چینی به استانبولی را به فارسی ترجمه کرده و در اختیار محققین قرار می‌دهم.

بر طبق نوشته تونگ تین سرزمین آنان (قبایل ترکان آسمانی) توسط همسایه بالای hsi-hai دریاچه ایستی گوئل در آسیای میانه نابود شد. زن و مرد و کوچک و بزرگ همگی قتل عام شدند و تنها فرزند ده ساله از آنان باقی ماند. بخاطر خردسالی نخواستند او را بکشند ولی دست و پاهایش را قطع کرده و به مرداب بزرگی انداختند. ماده گرگی در آنجا به پسرک گوشت می‌آورد و مانع مرگ او می‌شد. بعد از مدتی پسرک با گرگ وصلت کرده و گرگ حامله می‌گردد. گرگ



تا دریای مغرب می‌رود. در آنجا کوهی بود. بر فراز کوه می‌ایستد. این کوه در شمال غربی سرزمین کائو چونیک (تورفان کوچو در ترکستان فعلی چین) بود. در آنجا غاری بود. در آنطرف غار (در بین کوههای محصور) سرزمین سرسبز وجود داشت، مساحت این سرزمین بیش از ۲۰۰ لی حدود ۲۰۰ میل بود. گرگ در اینجا ده فرزند پسرزائید، آنها بعد از بزرگ شدن در خارج منطقه سکونت خود ازدواج کرده و زنانشان حامله می‌شدند. این فرزندان قبایلی را بوجود آوردند که بزودی ازدیاد نسل کرده زیاد شدند. بعد از اینکه چند صد عائله شدند در حالیکه چند نسلی از آنها گذشته بود از درون غار بیرون آمدند و به ژوان-ژوان ها پیوستند.

در منابع دیگر از "غار" به منطقه محصور در بین کوههای سربه فلک کشیده با نام "ارکنکون" نام برده می‌شود که ترکان بعد از چندین نسل ازدیاد چون نمی‌توانستند از منطقه محصور سر به فلک کشیده خارج شوند به راهنمایی آهنگری که گفته بود این کوهها دارای سنگ آهن است از مقادیر متنابهی پوست حیوانات دم و کوره آهنگری ساخته و با زدن تونلی از میان کوهها خارج گردیده و آنروز چون مصادف با اول ماه حمل (فروردین) بود آنرا "عید ارکنکون" یا نوروز نامیدند که برای اولین بار دوباره ترکان به صحنه جهانی پای نهاده و به راهنمایی "بوزقورد" این بار از بین کوههای سر به فلک کشیده‌ی خارج از ارکنکون که گم شده و می‌رفتند که دوباره نابود شوند با صدای زوزه گرگ به سوی او جلب شده و با راهنمایی گرگ از مهلکه دوباره نجات می‌یابند. بعدها این "بوزقورد" در شکل "گؤک بؤری" (گرگ آسمانی) نیز در زمانی که اوغوزخان می‌خواست به فتح جهان اقدام کند با ستون نور آبی رنگ بر چادر او وارد شده می‌گوید اگر می‌خواهی در جنگ پیروز شوی هر وقت من پیش رفتم پیشروی کن و هر جا من ایستادم بایست. از آنروز "بوزقورد" پیشاهنگ جنگ ترکان می‌شود و با حمله او به دشمنان فتح و ظفر نصیب ترکان می‌شود.

آنچه از افسانه‌های فوق‌الذکر استنباط می‌شود این است که در طی قرون و اعصار گذشته "بوزقورد" (گرگ خاکستری) بعنوان سمبل الهی نگه‌دار ترکان و راهنمای آنان تلقی گردیده و در

مواردی که می‌خواستند از یک ترک اصیل و با غیرت و خالص تمثیلی ارایه نمایند او را به بوزقورد تشبیه می‌کردند . در نظر ترکان بوزقورد فرشته‌ای از فرشتگان الهی بود که جهت پابندگی نسل ترکان بشکل بوزقورد بر ترکان ظاهر شده بود . به نظر می‌رسد بعدها بوزقورد یک درجه ارتشی گردیده و به کسانیکه در راه بنای ملت ترک فداکاریهای شایان می‌کردند عطا می‌شد.

البته غیر از درجه بوزقورد یا مخفف آن "قورد" یک درجه بزرگتری نیز در میان درجات نظامی و اداری ترکان باستان دیده می‌شود که از همین واژه قورد گرفته شده و آن "آلپاگوت" است . این واژه بشکل های مختلف از قبیل آلپاغوت و آلپاقوت نیز بکار رفته و در ترکی جغتایی معنی " انسان اصیل " را می‌دهد.

احتمال دارد این واژه مرکب از دو جزء "آلپ" به معنی بزرگ و سترگ و قهرمان و پهلوان و " قورد " به معنی گرگ باشد . این لقب تنها مختص کسانی بود که دوره‌های مختلف به اصطلاح کماندویی و رنجری و چریکی و دگریلائی امروزه را با موفقیت گذرانیده و در شکل عملی به رزمندگانی اطلاق می‌گردید که به تنهایی به لشکریان دشمن حمله کرده، بدون اینکه دستگیر شوند از میان آنان خارج می‌شدند.

واژه قورد بعنوان صفت جانشین موصوف از زبان ترکی وارد زبان فارسی گردیده و در ادبیات فارسی بصورت "گرد" و جمع آن "گردان" بکار رفته است . فردوسی در شاهنامه می‌گوید:

گردان دو صد با درفشی چو باد

همیدون به گرگین میلاد داد

در ادبیات فارسی به کسانیکه می‌توانستند در جنگ گردی(قوردی) را دستگیر نمایند لقب "گردگیر" (قوردگیر) می‌دادند . فردوسی در مورد پهلوانان گردگیر در بعضی از اشعارش سروده:

چنین گفت کاین مرد جنگی به تیر

سوار کمند افکن و گردگیر

\*\*\*

دلیر است و اسب افکن و گردگیر

عقاب اندر آرد ز گردون به تیر

\*\*\*

دریغ آن هژبر افکن گردگیر

دلیر و جوان و سوار و هژبر

امروزه نیز در واحدهای ارتش جمهوری اسلامی ایران به جمع چهار یا پنج گروهان، یک "گردان" اطلاق

می‌شود که از حدود ۵۰۰ - ۴۰۰ نفر سرباز تشکیل می‌شود و نیز به درجه‌ای از درجات نظامی امروزی ایران "سرگرد" اطلاق می‌شود که بالاتر از درجه سروانی و پائین از درجه سرهنگی است و در حقیقت همان "باشقرد" (باش قورد = قورد باشی) زبان ترکی است. به هر حال دامنه افسانه‌ی بوزقورد به درجات نظامی امروزی جمهوری اسلامی نیز کشیده شده و نشان از ریشه‌دار بودن این افسانه دارد.

افسانه مان قوردها

این افسانه بشکل وسیع در میان ترکان قیرقیز از قدیم‌الایام بصورت سینه به سینه نقل گردیده تا اینکه در عصر حاضر توسط "چنگیز آیماتف" نویسنده بزرگ قرقیزی در رمانی به نام "گون وار عصره بدل" (روزی به درازی قرن) انعکاس خود را یافته است.

"مان قورد" در حقیقت بعنوان صفت جانشین موصوف به کسانی که فاقد "شعور ملی" بوده و بطور کامل از خود بیگانه گردیده‌اند اطلاق می‌شود. مان قورد کسی است که نسبت به ایل و تبار و قوم و خویش خود

بیگانه شده و هیچ وابستگی فرهنگی به قوم خود احساس نمی‌کند. او به راحتی زبان مادری و حتی مام میهن و مادر حقیقی خود را در جای جای گفتارش به تحقیر و تمسخر می‌گیرد و فرهنگ خودی را نفی و به فرهنگ بیگانه به دیده احترام فوق‌العاده می‌نگرد و در این کار آنقدر پیش می‌رود که حتی حاضر می‌شود طبق افسانه به دستور ارباب، قلب مادر خود را نیز نشانه‌ی تیر کند و او را از پای درآورد بدون اینکه خم به ابرو بیاورد یا متاثر گردد. بدین جهت مان قورد یک بی اصل و نسب کامل است که بیشتر به کوبیدن مظاهر و منافع ملی خود می‌پردازد.

واژه "مان" در ترکی غیر از معنی مثل و مانند در ترکیب ترکمان (ترک مانند) و ائل‌مان (ائل مانند) معنی عیب و نقص را نیز در خود دارد و مان قورد در حقیقت مفهوم "گرگ ناقص" یا به بیان واضحتر "انسان ناقص" را درترکان افاده می‌کند. با توجه با اینکه در این قاموس بوز قورد بعنوان انسان کامل و اصیل است لذا مان قورد بعنوان انسان ناقص تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر مان قورد به معنی "گرگ ننگین" یا "انسان ننگین" است.

این ننگ بیشتر گریبان گیر همان بوزقوردهاست که اسیر دشمن شده و بعد از شستشوی مغزی به ننگ ایل و تبار و جامعه و ایدئولوژی خود بدل می‌شوند. در شکل جدید مان قوردها در رسانه‌های گروهی وادار به مصاحبه بر علیه ایدئولوژی قبلی خویش می‌گردند.

افسانه مان قورد در مورد منشا و چگونگی مان قورد شدن بوز قوردها سیر مسخ آنان از گرگ کامل (انسان کامل) به گرگ ناقص (انسان ناقص) را به تفصیل چنین بیان می‌کند.

روز و روزگاری در صحرای "ساری اؤزیه" آسیای مرکزی اقوام مختلف زندگی می‌کردند. یکی از این اقوام قوم ترک نایمان بود. نایمان‌ها دشمنانی به نام "ژوان ژوان"ها داشتند. ژوان ژوان‌ها

مبتکر مان قورد گردانیدن اسرای خود بودند . آنها اسیران جوان قبیله نایمان را گرفته و طی شکنجه‌های سخت و

طاقت‌فرسا حافظ تاریخی آنان را مختل کرده و از آنها فردی بی بند و بار نسبت به قوم و قبیله خود می‌ساختند . مان قوردها طوری تربیت می‌شدند که تنها دستورات ارباب خود را مثل روبات، و آدم آهنی‌ها بکار می‌بستند . اگر ارباب مان قورد می‌گفت پدر و مادرت را بکش در چشم بهمزنی بدون هیچگونه ترحمی آنان را به قتل می‌رساندند.

افسانه می‌گوید : در منطقه ساری اؤزبه چاههای زیادی وجود داشت و همه جا سرسبز و خرم بود ولی ناگهان قحطی بزرگی اتفاق افتاد و اقوام ساکن در آن صحرا به جاهای دیگر کوچ کردند . قوم ژوان ژوان‌ها نیز که مبتکر شستشوی مغزی جوانان بودند مجبور به کوچ گردیده بسوی رود ادیل (اتیل) - که همان ولگا باشد- رفتند. آنها چون به لعنت و نفرین الهی به جزای مان قورد کردن جوانان دچار شده بودند موقع گذر از روی آبهای یخ بسته ولگا همگی از کوچک و بزرگ و انسان و حیوان با شکسته شدن یخها به عمق آبها مثل فرعون- فرورفته و از روی زمین محو و نابود شده به جزای خود می‌رسند.

افسانه در مورد چگونگی مان قورد سازی ژوان ژوان‌ها می‌گوید : ژوان ژوان‌ها وقتی کسانی را اسیر می‌گرفتند آنها را به صحرا برده موهای سرشان را از ته می تراشیدند، بعد شتری را سر بریده و از پوست گردن شتر که از سفت‌ترین قسمت پوست شتر است قطعاتی را جدا کرده و بلافاصله به سر اسیر چسبانیده ، آنها محکم می‌بستند . بعد از این کار دستبند و پای‌بند اسیران را محکم کرده آنها را در زیر آفتاب سوزان رها می‌کردند.

بعد از مدتی موی سر آنها رشد کرده و چون جایی برای رشد خود نمی‌یافتند برگشته بتدریج داخل مغز اسیر می‌شدند . در این موقع بیشتر جوانان تاب تحمل این غذاب را نیاورده فوت می‌کردند ولی آنهایی که می‌ماندند در اثر برخورد موها با سلولهای حافظه تمام خاطرات گذشته

خود را از دست داده و تنها مهارت‌های آنان در تیراندازی می‌ماند . آنها به دستور ارباب خود هر کس را که دستور می‌داد بلافاصله تیرباران می‌کردند . چون از بین ده اسیر یک اسیر مان قورد شده و بقیه می‌مردند لذا ارزش یک مان قورد ده برابر یک غلام بود و اگر کسی مان قورد کسی را می‌کشت مجبور به پرداخت جریمه سنگین می‌شد.

افسانه می‌گوید: روزی پسر جوانی بنام "ژول آمان" (یول آمان) فرزند پیرزنی بنام "نایمان آنا" برای گرفتن انتقام خون پدر خود از ژوان ژوان‌ها که در جنگ با آنان کشته شده بود به اتفاق سایر جوانان قبیله نایمان به ژوان ژوان‌ها حمله کرده و بعد از جنگی قهرمانانه اسیر می‌شود . ژوان ژوان‌ها او را مان قورد کرده و به چوپانی گله‌های خود می‌گمارند . "نایمان آنا" برای نجات پسرش به منطقه ژوان ژوان‌ها رفته و پسر خود را می‌بیند که چوپان گله شده است . مادر به فرزند نزدیک شده و اسمش را می‌پرسد . پسر جواب می‌دهد که نامش مان قورد است . مادر در میان حسرت و ناامیدی از پدر و مادر و ایل و تبارش می‌پرسد . پسر جوان تنها یک جواب دارد آنهم : من مان قورد هستم . مادر سعی می‌کند حافظه‌ی پسر جوانش را به کار بیاندازد . "چنگیز ایتماتف" - نویسنده معروف قرقیزی - در همان رمان "روزی به درازی قرن" بقیه ماجرا را چنین به رشته قلم می‌کشد که مادر خطاب به پسرش می‌گوید : " اسم تو ژول آمان استمی‌شنوی؟ تو ژول آمان هستی . اسم پدرت هم دونن بای (Donan bay) است پدرت بادت نیست؟ آخر او در زمان کودکیت به تو تیراندازی یاد می‌داد . من هم مادر تو هستم، تو پسر من هستی، تو از قبیله نایمان هستی متوجه شدی؟ تو نایمان هستی.

او (مان قورد) با بی‌اعتنایی کامل به سخنان مادرش گوش می‌داد . گویی اصلا این حرفها ربطی به او ندارد. نایمان آنا باز دوباره تلاش کرد که حافظه پسرش را بکار بیاندازد لذا با التماس گفت : اسمت را بیاد بیاور . . . ببین اسمت چیست مگر نمی‌دانی که پدرت دونن بای است؟ اسم تو مان قورد نیست ژول آمان است . برای این اسمت را ژول آمان گذاشته‌ایم که تو در زمان کوچ بزرگ نایمان‌ها بدنیا آمدی . وقتی تو بدنیا آمدی ما سه روز تمام کوچ خود را متوقف کردیم."

“نایمان آنا” برای اینکه احساسات پسرش را تحریک کند و او را به یاد کودکی خود بیاندازد برایش ترانه ولالایی و بایاتی می‌خواند ولی هیچ تاثیری در پسر جوان نمی‌کند. در این موقع ارباب ژول آمان پیدا شده و نایمان آنا از ترس او پنهان می‌شود. ارباب ژول آمان از او می‌پرسد آن پیرزن به تو چی می‌گفت؟ ژول آمان می‌گوید او به من گفت که من مادرت هستم. ارباب ژول آمان می‌گوید تو مادر نداری تو اصلاً هیچ کس را نداری فهمیدی، وقتی آن پیرزن دوباره پشت آمد او را با تیر بزن و بکش. او بعد از دادن “حکم تیر” به دنبال کار خود می‌رود. نایمان آنا وقتی می‌بیند او رفت از مخفیگاه خویش خارج شده می‌خواهد که دوباره حافظه تاریخی و قومی و خانوادگی پسر جوان را بکار بیاندازد لذا به او نزدیک می‌شود. اما ژول آمان با دیدن نایمان آنا بدون هیچ ترحمی در اطاعت کورکورانه از دستورات اربابش قلب مادرش را نشانه گرفته و او را از پشت شتری که سوارش شده بود سرنگون می‌سازد. قبل از اینکه پیکر بی‌جان نایمان آنا به زمین بیفتد روسری او به شکل پرنده‌ای بنام دونن بای درآمد و پرواز می‌کند. گویی این پرنده روح نایمان آنا را در جسم خود دارد. از آن زمان پرنده‌ای در صحرای ساری اؤزیه پیدا شده و به مسافری نزدیک گردیده و دائماً تکرار می‌کند:

“به یاد آر از چه قبیله‌ای هستی، اسمت چیست؟ اسم پدرت دونن بای است، دونن بای، دونن بای ...”. پیکر بی‌جان نایمان آنا در محلی که بعدها بنام او به قبرستان “آنا بیت” معروف گردیده به خاک سپرده می‌شود. پسر مان قورد او حتی برای گرامی‌داشت خاطره مادر بر سر قبر او نیز حاضر نمی‌شود چراکه او خود را بی‌پدر و مادر و بی‌اصل و نسب می‌دانست.

ماجرای بوزقوردها و تشکیل امپراطوری بزرگ “گؤک ترک” در رمان بزرگ “Boz Kurtlar” نوشته “atsiz” در کتابی ۵۵۵ صفحه‌ای و ماجرای مان قوردها در کتاب “KUH Bapecpa” : “bəpabəp” (گون وار عصره برابر) نوشته چنگیز آتیماتف، در ۳۴۸ صفحه چاپ و منتشر شده است. کتاب اخیر با نام “روزی به درازی قرن” به زبان فارسی و با نام “Gün olur asra” “bedel” گون اولور عصره بدل به زبان ترکی استانبولی و به نام “گون وار عصره برابر” به ترکی

آذربایجان ترجمه شده است ترجمه شده است. بر اساس این رمان مشهور چنگیز آتیمایف در سال ۲۰۰۰ نمایشنامه‌ای در تئاتر شهر استانبول با نام اصلی "mankurt" (مان قورد) و با نام فرعی "Gün uzar yüz yıl olur" (گون اوزار یوز ییل اولور) به صحنه برده شده است.

بدین ترتیب دو اثر بزرگ از دو نویسنده سترگ از دو افسانه کهن ترک چاپ ومنتشر شده که در یکی به ماجرای ترکان اصیل و در دیگری به ماجرای تاسفبار ترکان از خود بیگانه پرداخته می‌شود. باشد که روز و روزگاری دیگر داستانهای کهن ترک بشکل‌های هنری از قبیل رمان و نمایشنامه و فیلم درآمده و بازسازی گردد.



## مانقورت

افسانه بدین شکل است :

روز و روزگاری در صحرای "ساری اؤزیه" آسیای مرکزی اقوام مختلف زندگی می‌کردند . یکی از این اقوام قوم ترک نایمان بود . نایمان‌ها دشمنانی به نام " ژوان ژوان"‌ها داشتند . ژوان ژوان‌ها مبتکر مانقورد گردانیدن اسرای خود بودند . آنها اسیران جوان قبیله نایمان را گرفته و طی شکنجه‌های سخت و طاقت‌فرسا حافظ تاریخی آنان را مختل کرده و از آنها فردی بی بند و بار نسبت به قوم و قبیله خود می‌ساختند .

مان قوردها طوری تربیت می‌شدند که تنها دستورات ارباب خود را مثل روبات، و آدم آهنی‌ها بکار می‌بستند اگر ارباب مان قورد می‌گفت پدر و مادرت را بکش در چشم بهمزنی بدون هیچگونه ترحمی آنان را به قتل می‌رساندند.

افسانه می‌گوید : در منطقه ساری اؤزیه چاههای زیادی وجود داشت و همه جا سرسبز و خرم بود ولی ناگهان قحطی بزرگی اتفاق افتاد و اقوام ساکن در آن صحرا به جاهای دیگر کوچ کردند . قوم ژوان ژوان‌ها نیز که مبتکر شستشوی مغزی جوانان بودند مجبور به کوچ گردیده بسوی رود ادیل (اتیل) - که همان ولگا باشد- رفتند. آنها چون به لعنت و نفرین الهی به جزای مان قورد کردن جوانان دچار شده بودند موقع گذر از روی آبهای یخ بسته ولگا همگی از کوچک و بزرگ و انسان و حیوان با شکسته شدن یخها به عمق آنها مثل فرعون - فرورفته و از روی زمین محو و نابود شده به جزای خود می‌رسند .

افسانه در مورد چگونگی مان قورد سازی ژوان ژوان‌ها می‌گوید : ژوان ژوان‌ها وقتی کسانی را اسیر می‌گرفتند آنها را به صحرا برده موهای سرشان را از ته می‌تراشیدند، بعد شتری را سر بریده و از پوست گردن شتر که از سفت‌ترین قسمت پوست شتر است قطعاتی را جدا کرده و بلافاصله به سر اسیر چسبانیده ، آنرا محکم می‌بستند . بعد از این کار دستبند و پای‌بند اسیران را محکم کرده آنها را در زیر آفتاب سوزان رها می‌کردند.

بعد از مدتی موی سر آنها رشد کرده و چون جایی برای رشد خود نمی‌یافتند برگشته بتدریج داخل مغز اسیر می‌شدند. در این موقع بیشتر جوانان تاب تحمل این غذاب را نیاورده فوت می‌کردند ولی آنهایی که می‌ماندند در اثر برخورد موها با سلولهای حافظه تمام خاطرات گذشته خود را از دست داده و تنها مهارت‌های آنان در تیراندازی می‌ماند. آنها به دستور ارباب خود هر کس را که دستور می‌داد بلافاصله تیرباران می‌کردند. چون از بین ده اسیر یک اسیر مان قورد شده و بقیه می‌مردند لذا ارزش یک مان قورد ده برابر یک غلام بود و اگر کسی مان قورد کسی را می‌کشت مجبور به پرداخت جریمه سنگین می‌شد.

افسانه می‌گوید: روزی پسر جوانی بنام "ژول آمان" (ژول = یول) فرزند پیرزنی بنام "نایمان آنا" برای گرفتن انتقام خون پدر خود از ژوان ژوان‌ها که در جنگ با آنان کشته شده بود به اتفاق سایر جوانان قبیله نایمان به ژوان ژوان‌ها حمله کرده و بعد از جنگی قهرمانانه اسیر می‌شود. ژوان ژوان‌ها او را مان قورد کرده و به چوپانی گله‌های خود می‌گمارند. "نایمان آنا" برای نجات پسرش به منطقه ژوان ژوان‌ها رفته و پسر خود را می‌بیند که چوپان گله شده است. مادر به فرزند نزدیک شده و اسمش را می‌پرسد. پسر جواب می‌دهد که نامش مان قورد است. مادر در میان حسرت و ناامیدی از پدر و مادر و ایل و تبارش می‌پرسد. پسر جوان تنها یک جواب دارد آنهم: من مان قورد هستم. مادر سعی می‌کند حافظه‌ی پسر جوانش را به کار بیاندازد. "چنگیز ایتماتف" - نویسنده معروف قرقیزی - در همان رمان "روزی به درازی قرن" بقیه ماجرا را چنین به رشته قلم می‌کشد که مادر خطاب به پسرش می‌گوید: "اسم تو ژول آمان است می‌شنوی؟ تو ژول آمان هستی. اسم پدرت هم دونن بای است پدرت یادت نیست؟! آخر او در زمان کودکی به تو تیراندازی یاد می‌داد. من هم مادر تو هستم، تو پسر من هستی، تو از قبیله نایمان هستی متوجه شدی؟ تو نایمان هستی

او (مان قورد) با بی‌اعتنایی کامل به سخنان مادرش گوش می‌داد. گویی اصلا این حرفها ربطی به او ندارد نایمان آنا باز دوباره تلاش کرد که حافظه پسرش را بکار بیاندازد لذا با التماس گفت

اسمت را بیاد بیاور . . . ببین اسمت چیست مگر نمی دانی که پدرت دونن بای است؟ اسم تو مان قورد نیست ژول آمان است . برای این اسمت را ژول آمان گذاشته ایم که تو در زمان کوچ بزرگ نایمان ها بدنیا آمدی . وقتی تو بدنیا آمدی ما سه روز تمام کوچ خود را متوقف کردیم. "نایمان آنا" برای اینکه احساسات پسرش را تحریک کند و او را به یاد کودکی خود بیاندازد برایش ترانه و لالایی و بایاتی می خواند ولی هیچ تاثیری در پسر جوان نمی کند . در این موقع ارباب ژول آمان پیدا شده و نایمان آنا از ترس او پنهان می شود. ارباب ژول آمان از او می پرسد آن پیرزن به تو چی می گفت؟ ژول آمان می گوید او به من گفت که من مادرت هستم . ارباب ژول آمان می گوید تو مادر نداری تو اصلاً هیچ کس را نداری فهمیدی، وقتی آن پیرزن دوباره پیش آمد او را با تیر بزن و بکش . او بعد از دادن "حکم تیر" به دنبال کار خود می رود . نایمان آنا وقتی می بیند او رفت از مخفیگاه خویش خارج شده می خواهد که دوباره حافظه تاریخی و قومی و خانوادگی پسر جوان را بکار بیاندازد لذا به او نزدیک می شود . اما ژول امان با دیدن نایمان آنا بدون هیچ ترحمی در اطاعت کورکورانه از دستورات اربابش قلب مادرش را نشانه گرفته و او را از پشت شتری که سوارش شده بود سرنگون می سازد . قبل از اینکه پیکر بی جان نایمان آنا به زمین بیفتد روسری او به شکل پرنده ای درآمده و پرواز می کند . گویی این پرنده روح نایمان آنا را در جسم خود دارد. از آن زمان پرنده ای در صحرای ساری اؤزیه پیدا شده و به مسافری نزدیک گردیده و دائماً تکرار می کند:

"به یاد بیاور از چه قبیله ای هستی، اسمت چیست؟ اسم پدرت دونن بای است، دونن بای، دونن بای . . ."

پیکر بی جان نایمان آنا در محلی که بعدها بنام او به قبرستان "آنا بیت" معروف گردیده به خاک

سپرده می‌شود. پسر مان قورد او حتی برای گرامی‌داشت خاطره مادر بر سر قبر او نیز حاضر نمی‌شود چراکه او خود را بی پدر و مادر و بی‌اصل و نسب می‌دانست

مانقورت در حقیقت به عنوان صفت جانشین موصوف به کسانی که فاقد شعور ملی بوده و بطور کامل از خود بیگانه گردیده اند اطلاق می‌شود. مانقورت کسی است که نشسبت به ایل و تبار و قوم خویش بیگانه شده و هیچ وابستگی فرهنگی به قوم خود احساس نمی‌کند. او به راحتی زبان مادری خود و تعلقات فرهنگی واقعی خود را به دیده حقارت دیده و نگاه می‌کند و به فرهنگ غیر خودی به به دیده احترام فق‌العاده می‌نگرد و در این کار آنقدر پیش می‌رود که حتی حاضر می‌شود طبق افسانه به دستور ارباب قلب مادر خود را نیز نشانه تیر کند و او را از پای درآورد بدون اینکه خم به ابرو بیاورد و یا متاثر گردد. بدین جهت مانقورت یک بی‌اصل و نسب کامل است که بیشتر مشغول به کوبیدن مظاهر و منافع ملی و فرهنگی خود و ستایش از فرهنگ غیر خودی و حتی دشمن می‌باشد.

رجوع شود به سخنرانی دکتر علی شریعتی با عنوان متجدد و متمدن

## تواب ها و مانقورتها

### ياشار گولشن



### تواب ها

من نه زندان شاه را دیده ام و نه زندان جمهوری اسلامی را، اما بقدری خاطره از دوستانی که این تجربه را داشته اند شنیده ام و آنقدر نوشته های زندانیان دو رژیم را خوانده ام که بعضی وقتها امر به خودم مشتبه میشود که خودم هم زمانی روی تخت های شکنجه بازجویان زجرکش شده ام و در یکی از آن سلولهای دهشت دو رژیم زنده بگور بوده ام. راستش را اما اگر بگویم این وسط و در میان همه آن خاطره ها و نوشته ها، هیچ یک به اندازه نوشته نسیم خاکسار در من اثر نکرده است. منظورم داستان کوتاهی است که در مجموعه “مرائی کافر است” به همین نام آمده است. اگر بگویم که با هر بار خواندن این نوشته زمان حال را فراموش کرده و خودم را یکی از حاضران در سالن حسینیه زندان اوین حس کرده ام اغراق نگفته ام. شاید دلیلش این است که داستان صرفا شرح وضعیت شکنجه فیزیکی راوی آن نیست - که مشابه موارد دیگر به هر حال به سازمان سیاسی خود نیز نگاهی شیفته گونه دارد، بلکه در بطن آن، روایت کوتاه روانکاوی انسان و شکسته شدن و شکسته نشدن آن حسیتی است که انسان را از دیگر موجودات زنده متمایز میکند.

نسیم خاکسار “مرائی کافر است” را با این جمله شروع میکند: “یکباره احساس کردم سگ شدم. سگ نه به معنای حیوانی هار. نه! بر عکس، حیوانی مطیع و بدبخت”.

تم اصلی این داستان کوتاه، شرح شکنجه و شلاق و همراه با آن شرح درهم شکستن احساس انسان بودن است. اینکه چرا این احساس انسانی در مورد برخی ها درهم میشکند البته به سادگی قابل تشریح نیست و من نیز این برداشت را نکردم که این روایت قصد تشریح آنرا دارد. در واقع روایت “مرائی کافر است” بیشتر ماحصل این درهم شکستن را و آن حالتی را که در آن حس سگ بودن به زندانی دست میدهد به خواننده منتقل میکند. “من درست پس از پنج ماه دستگیری در زندان اوین، زیر دست حاج آقا لاجوردی سگ شدم. حالا حاج آقا لاجوردی را چنان دوست دارم که کسی باورش نمیشود.”

نسیم خاکسار در بخش اول داستان، شلاق خوردن زندانی ها را تشریح میکند که چگونه “آن حالت طبیعی آدم بودن از وی گرفته میشود یکباره احساس میکند که سگ شده و “بعد که فهمیدم چه هستم دیگر ارزش و احترام آدم بودن برای خود قائل نشدم”. در اینجا حس زیر شلاق بودن به قدری زنده و دقیق تصویر میشود که به خواننده نیز این حس انتقال می یابد که گوئی این شلاق بر سر و بدن وی فرو میاید. “بله از پوست حرف زده بودم، گفته بودم فکر میکنم تقصیر پوست بود. اما پوست به خودی خود عامل اصلی نبود. عامل اصلی شلاق بود. من هنوز در هیچ داستانی در باره شلاق خوردن آن چنان که خودم تجربه اش کرده ام تصویری واقعی ندیده ام. برای ماموران شاه، کف پا و لمبر زندانی مهم بود. از یک زندانی سیاسی دوره شاه شنیده بودم که رسولی شکنجه گر می گفت بین اعصاب کف پا و هوشیاری آدمی ارتباط هست... اما “ماموران خمینی اصلا اعتقاد به علم ندارند. آنها در شلاق نیروئی متافیزیکی میبینند. نیروئی ماورا قدرت بشر. برای آنها شلاق حکم معجزه را دارد. تمام تن زندانی باید آن را لمس کند تا معجزه رخ دهد. یعنی آدمی از موجودی نجس، حرام، قابل سوختن در آتش جهنم به در آید و به موجودی حلال و پاک و قابل رفتن به بهشت تبدیل شود.”

نویسنده با این توصیفات، تصویر دردناکی از شلاق و پای زخم خورده اش ارائه میدهد و برای اینکه تصویر پای آس و لاش وی در افکارش اثر نکند میگوید: “وقتی فکر مقاومت دوباره می افتادم

سعی میکردم به پاهایم نگاه نکنم. فکر مقاومت لحظه ای آرامم میکرد. آخر نمی خواستم سگ شوم.“

در کنار شرح رنج و شکنجه و خون و درد، اثر گذارترین صحنه های این روایت هنرمندانه، شرح احوالات و جست و خیز های توابعها در حسینیه اوین است: “گوش تا گوش همه توابعها نشسته اند... دو توابع پشت به پشت روی کمر جوادی که نمیخواهد توابع شود نشسته اند“

حاج آقا سرش را تکان میدهد و رو به جمع می گوید:

“کی حاضره شروع کند؟”

صدای توابعها بلند میشود:

“حاج آقا من!”

“من حاضرم حاج آقا!”

“من. من. حاج آقا!”

“حاج آقا بسپارش دست من!”

...

“شلاق زن ها به صف پشت سرهم ایستاده اند تا کمترین فرصتی به جوادی ندهند. کابوسی برابر چشمانم بال میگشاید. سگ های گرسنه ای را میبینم که از بی غذائی دنده هایشان از زیر پوست بیرون زده و بر گرد طعمه ای دندان در استخوانهای یکدیگر فرو میکنند.“

نویسنده از دیدن این صحنه ها گریه اش میگیرد و وقتی “حاج آقا دست میگذارد زیر چانه ام و سرم را بلند میکند

“گریه میکنی؟”

فقط نگاهش میکنم.

حاج آقا میپرسد: “چرا گریه می کنی پسر؟”

جوادی از بل دستم با بغض توی گلو میپرسد: “محمد برای من که گریه نمی کنی؟”

میگویم: “نه! دارم به حال اینا گریه میکنم”

جوادی میگوید: “من هم”

حاج آقا جا میخورد: “چی؟” انگار حرفهای مان را شنیده است.

صدای تواب ها بلند میشود:

“حاج آقا تنش می خاره”

“حاج آقا راهی تختش کن!”

...

تصویر توابها در داستان مرئی کافراست استحاله انسانهای درهم شکسته به صورت موجودات گوش به فرمان و سگهای تربیت شده ای است که حتی جلوتر از اربابی که آنان را به این حال و روز انداخته دریدگی میکنند و در عین مطیع بودن در مقابل ارباب، در برابر دوستان و همفکران سابق خود حریص تر از ارباب عمل میکنند و برای اینکه دوباره به تخت شکنجه بسته نشوند خود به شکنجه گر تبدیل می شوند. همیشه شدیدتر و حریصتر از آدم های خود ارباب به قربانیان خود میتازند تا مبدا سابقه گذشته اشان به وفاداری اشان سایه نیاندازد. از همه معلومات گذشته خودشان بر ضد همان باورهائی که زمانی حاضر بودند بخاطر آن از جان خود بگذرند تئوری بافی



میکنند و با صورتی بر افراشته و حق به جانب تیشه به ریشه همه گذشته خود میزنند تا بقول نسیم خاکسار "از موجودی نجس، حرام، قابل سوختن در آتش جهنم به درآیند و به موجودی حلال و پاک و قابل رفتن به بهشت تبدیل شود".

تواب برای قدرت مسلط یک گنجینه به حساب میاید. سگ های نگهبانی که طعم شلاق را کشیده اند و اینک برای لقمه نانی یا حتی شلاق نخوردن مجدد در خط مقدم بکار گرفته میشوند و مهمتر از همه اینها استثنائی بودن خدمات اینها در شکستن روحیه همفکران سابق خود شان است که هنوز به باورهای خود وفادارند. چه گنجینه ای از این پر ارزش تر میشود یافت که موجوداتی که هست و نیست و باور گذشته آنها نجس، حرام، قابل سوختن در آتش جهنم به حساب میاید، به نگهبانان خط مقدم قدرتی تبدیل شوند که آنها را به مرحله سگ بودن میرساند. البته سگ نه به معنای حیوانی هار. نه! بر عکس حیوانی مطیع و بدبخت.

### مانقورتها

در ادبیات ملی امروز ترکها در ایران، مانقورت به ترک هائی اطلاق میشود که به هویت و هست و نیست خود پشت میکنند و در خدمت سیستمی قرار میگیرند که کارش تحریف تاریخ آذربایجان و محو فرهنگ و زبان ترکی در ایران است. لفظ مانقورت در اصل از افسانه ای گرفته شده که خاطرات تاریخی ترکان قیرقیز را روایت میکند اما سیر وقایع آذربایجان در طول صد سال اخیر تشابه کار "یوان یوان ها" را در محو خاطرات قربانیان خود با کارکرد سیستم ضد ترک دوره کنونی بخوبی نشان میدهد، هر چند که پوست شتر تازه ذبح شده با ابزار و شیوه های مدرن تبلیغاتی جایگزین شده است.

افسانه مانقورت با قلم چنگیز آیتماثف نویسنده بزرگ قرقیزی در رمانی به نام "گون وار عصره بدل" (روزی به درازی قرن) با مهارت تمام تعریف شده است. مان قورد به معنی "گرگ ننگین" یا "انسان ننگین" (۱) است. این ننگ بیشتر گریبان گیر همان بوزقورتهاست که اسیر دشمن شده و

بعد از شستشوی مغزی برای مبارزه با اصل و هویت و جامعه ای که از میان آن برخاسته اند بکار گرفته میشوند.

خود افسانه به دوره ای از تاریخ جنگ و جدالهای قبیله ای بین قبایل "ترل نایمان" و دشمنانشان "یوان یوان"ها میپردازد و در مورد چگونگی مانقورت سازی یوان یوانها میگوید: یوان یوانها وقتی کسانی را اسیر می گرفتند آنها را به صحرا برده موهای سرشان را از ته می تراشیدند، سپس از پوست سفت گردن شتر تازه ذبح شده به سر اسیر چسبانیده، آنها محکم می بستند. سپس دست و پای اسیران را نیز بسته و آنها را در زیر آفتاب سوزان رها می کردند، بعد از مدتی موی سر اسیران رشد کرده و چون جایی برای رشد خود نمی یافتند برگشته بتدریج داخل مغز می شدند. بیشتر اسیران تاب تحمل این عذاب را نیاورده میمردند اما آنهایی که زنده می ماندند در اثر برخورد موها با سلولهای حافظه تمام خاطرات گذشته خود را از دست داده و تنها مهارت های فیزیکی آنان در تیراندازی می ماند. از این پس آنان در بست در اختیار ارباب خود قرار داشتند و هرآنکس را که ارباب سفارش میکرد به قتل میرساندند.

افسانه مانقورت با این پیش زمینه حول سرگذشت جوانی است که پس از مانقورت شدن طی سلسله رویداد هائی مادر خود را به قتل میرساند، بدون اینکه حسی از تعلق وابستگی خود به مادرش به وی دست بدهد. مادر در این افسانه در اصل بصورت نماد تعلق و وابستگی هویتی و خانوادگی به سرزمین، مردم و جماعتی که شخص از میان آنان برخاسته نمایش داده شده و از آن طرف یوان یوانها بصورت سمبل دشمنان این وابستگی و به شکل اربابانی که تیره بختان مسخ شده را به کشتن حتی مادر شان نیز وامیدارند تصویر شده است.

### تواب ها و مانقورتها

با نگاه به جوهر شکل گیری و کارکرد تواب ها و مانقورتها براحتی میتوان خصوصیات مشترک متعددی بین این دو دید، هر چند که ممکن است در سطح، یکی از این دو کاراکتر واقعیت عینی

دوران ما و دیگری افسانه ای از دوران جنگهای قبیله ای بنظر برسد. نکته اصلی در این مقایسه اما، توجه به اشکال امروزی استعاره هائی است که در افسانه آمده است. وظیفه پوست شتر تازه ذبح شده برای دگرگونی فکر انسانها را انواع ابزار تبلیغی و روانکاوانه مدرن به عهده گرفته است و به عوض موهائی که در داخل مغز ریشه میدواند و سلولهای حافظه خاطرات گذشته را پاک میکند، سیستم مانقورت پرور ایرانی، افکار مسموم پان ایرانیستی و تاریخ دستکاری شده ترکهای ساکن ایران را در مغزها فرو میکند و همراه آن، با شیوه های حساب شده، ترک بودن را نوعی حقارت جلوه میدهد که حاصل آن ترکیبی از احساس گریز از اصل خود قربانیان و خود باختگی فرصت طلبان بی شخصیت در مقابل سیستم نژاد پرست پان ایرانیستی است.

مانقورت عصر ما با آنچه که در افسانه آمده از یک نظر البته فرق میکند. مانقورت عصر ما هر چند از نظر درماندگی شخصیتی خود به نوعی قربانی محسوب میشود - بخصوص آنجا که میخواهد خود را وابسته به "نژاد برتر آریائی" نشان دهد و مشابه توابعها "از موجودی نجس، حرام، قابل سوختن در آتش جهنم به درآید و به موجودی حلال و پاک و قابل رفتن به بهشت تبدیل شود"، اما از آنجا که تصمیمش را برای در افتادن با ملت و هویت اصلی خود، علیرغم همه ابزار و منابع آگاهی در دسترسش، با فرصت طلبی اتخاذ کرده است، ازمانقورت افسانه متمایز است. به همین ترتیب در مقایسه بین توابع و مانقورت، هر چند میشود از یک جهت فلاکت و درهم شکستگی ناشی از فشار و شکنجه توابعها و رو در رو قرار گرفتن آنان با رفقا و همفکران خود را همردیف کاراکتر مانقورت قصه یعنی وضعیت تیره بختان مسخ شده ای تصور کرد که مغزشان بصورت فیزیکی دستکاری شده است، اما از منظر دیگر، فرصت طلبی و خیانت مانقورت های دوره حاضر را بایستی در سطحی متفاوت از کار توابعها و مانقورت افسانه ارزیابی کرد.

برای درک بهتر خصوصیات مشترک و نقاط افتراق هر دو گروه توابع و مانقورت ناچارم این را تاکید کنم که نبایستی توابعها را با کسانی که به هر دلیل از مبارزه دست میکشند یکی بگیریم. این گروه دوم که در ادبیات سازمان های سیاسی به بریده ها معروفند، در طی دوره ای از حیات

سیاسی و مبارزاتی خود فعال بوده و در مرحله ای، به هر دلیلی به زندگی عادی خود برگشته اند. دلیل برگشت اینان هر چه بوده - خواه فشار شکنجه و زندان و خواه فاصله گرفتن از بینش های قبلی اشان، مساله ای است متفاوت و در عین حال محترم. همین تفاوت در رابطه با فاصله گرفتن از هویت ترک خود نیز میتواند صدق کند. خیلی از ترک ها - مشابه همه ائتیک های دیگر، بنا به دلایل پیوندهای خانوادگی و یا شرائط اجتماعی محل اقامت خود، در طول زمان ممکن است از هویت و زبان مادری خود فاصله بگیرند و در هویت و فرهنگ موقعیت و مکان جدید زندگی خود هضم شوند. هر چند در ادبیات جاری ترکها برای هر آنکس که از هویت ترک خود فاصله میگیرد لفظ مانقورت بکار گرفته میشود اما در اینجا لازم است تاکید کنم که به نظر من این گروه آسیميله را نبايستی همسان با پدیده مانقورت دید. در اصل، همانگونه که توابعها بر خلاف بریده ها، به مبارزه با دوستان و همفکران قبلی خود میپردازند، مانقورتهها هم بر خلاف آسیميله ها، در خدمت سیستمی قرار میگیرند که با دستکاری تاریخ آذربایجان، انکار هویت ائتیکي ترکان و تبلیغ زبان و ائتیسیتی جعلی آذری قصد انهدام هویت و هست و نیست مردم آنها را دارد. به عبارت دیگر، بریده ها لزوماً توابع نیستند و آسیميله شده ها نیز لزوماً مانقورت نمیباشند.

با این توضیح میتوانیم تشابهات و تفاوت های این دو پدیده پیرامونمان را بهتر ببینیم.

#### خصوصیات مشترک توابعها و مانقورتهها

۱- توابعها و مانقورتهها هر دو به جمعی که از میان آنان برخاسته اند پشت میکنند. توابعها از نظر ایدئولوژیکی و عقیدتی و تشکیلاتی به دوستان پیشین خود خیانت میکنند و مانقورتهها، با انکار اصل هویت ذاتی خود و بود و نبود فرهنگی و تاریخی خود با آن دشمنی میکنند.

۲- توابعها و مانقورتهها هر دو ضمن اینکه از گذشته خود جدا میشوند، با اشتیاق و دلبری در خدمت حریفان و دشمنان سابق خود قرار گرفته و منویات آنان را عمل میکنند و تیغ به روی

دوستان و هم تباران خود میکشند. در واقع اگر تعبیر نسیم خاکسار را بکار بگیریم هر دو گروه را به مصداق "سگ نه به معنای حیوانی هار. نه! بر عکس، حیوانی مطیع و بدبخت" میتوانیم ببینیم.

۳- توابعها با انکار گروه خود و مانقورتها با انکار ملت خود به صورت سند زنده حقانیت قدرت مسلط نقش مهمتری از عوامل غیر توابع و مانقورت بازی میکنند. زمانیکه بطلان اندیشه و عمل یک گروه سیاسی از زبان یک عضو خود گروه بیان میشود و یا هویت ملی ترکها از طرف یک ترک انکار میشود طبیعی است که بمراتب اثر مخرب بیشتری پیدا میکند.

۴- هر دو دسته توابعها و مانقورتها بدلیل آنکه خود از میان آن طرفی که اینک خود با آن مبارزه میکنند برخاسته اند اطلاعاتی دارند که با قلب و دگرگون سازی آنها، سلاح تئوریک موثری برای استفاده اربابان جدید خود فراهم میکنند.

۵- توابعها و مانقورتها از آنجا که از اول جزو خودیهای اربابان خود نبوده اند ناچارند برای اثبات صداقت و وفاداری خود، در مقایسه با عوامل غیر توابع و غیر مانقورت خود ارباب، با ابعاد و پیگیری بیشتری علیه آنانی که به ایشان پشت کرده اند مبارزه کنند.

۶- هر دو گروه توابعها و مانقورتها در ذهن ناخودآگاه خود از نقشی که به عهده میگیرند احساس شرمساری میکنند، اما از آنجا که این شرمساری با کاری که انجام میدهند در تضاد است برای پوشاندن و کنار زدن این احساس، در ابراز بندگی و خدمتگزاری به اربابان جدید ناچارند درجه اشتیاق خود در خدمتگزاری را بیشتر کنند.

با وجود همه این نقاط اشتراک، رذالت عمل مانقورتها به مراتب بیشتر و نتیجه کارشان نیز مخرب تر است:

خصوصیات متفاوت توابعها و مانقورتها

۱- توابعها از گروه سیاسی یا مذهبی و یا اندیشه ایدئولوژیکی خود بر میگردند، آنرا انکار میکنند و رو در روی هم مسلکان و همکاران سابق خود می ایستند و برویشان تیغ میکشند، اما در مقایسه، مانقورتهها با اصل هویت خود در میافتند و خود را از اساس انکار میکنند. اینان هویت خود، خانواده خود و کل هست و نیست فرهنگی و تاریخی هم تباران اشان را ننگ به حساب میاورند و آنرا انکار میکنند. بعبارت دیگر در حالیکه توابعها از تصمیم و کار و اندیشه پیشین خود پشیمانی نشان میدهند و برای جبران آن خود را در صف دشمنان پیشین خود قرار میدهند، مانقورتهها از نفس وجود خود بر میگردند و اصل هویت خود را انکار میکنند.

۲- توابعها به زور شلاق و شکنجه توابع میشوند اما مانقورتهها - به استثنای گروه های اندک ناآگاه - برای کسب منافع مادی و امکان رسیدن به پست و مقام و یا گرفتن امتیاز های اقتصادی، ورزشی و سیاسی، با هویت ذاتی خود مبارزه میکنند. مساله مانقورت نشدن اساسا قابل مقایسه با قدرت اراده ای که برای توابع نشدن لازم است نیست. تنها آن زندانیانی که در شرائط شکنجه و دهشت زندانهای دوره شاه و جمهوری اسلامی قرار گرفته و توابع نشده اند میتوانند ادعا کنند که میشود معتقد ماند و توابع نشد. اما مانقورت شدن در دوره حاضر بخصوص در مورد آنانی که شائبه نادانی در موردشان وجود ندارد، یک تصمیم ارادی و ناشی از فرصت طلبی و حقارت شخصیتی و با علم به شناعة کار خود است.

۳- نتیجه کار توابعها در ضربه زدن به جمع دوستان و همفکران سابق خود البته فاجعه بار است، حتی ممکن است در تزلزل در تفکر و عمل دیگر گروه های مقاومت نیز موثر باشد اما به هر حال تاثیر آن صرفا در محدوده یک جدال سیاسی و نظامی بین یک حاکمیت و بخشی از مخالفان آن میباشد، در حالیکه نتیجه عمل مانقورتهها حوزه های سرزمینی و ملی را شامل شده و از این جهت میشود دید که حوزه عمل مانقورتهها وسیعتر و نتیجه کارشان مخرب تر است.

۴- توابعها به استنثا موارد نادر معمولا جایگاهی در حاکمیت نمیگیرند و عموما در بدنامی و انزوا و تحت سو ظن شدید همان قدرتی که آنان را توابع ساخته است بسر میبرند. اما سیستم مانقورت

پرور دوره جاری نشان داده که اساسا مانقورتها به مقامات بالای حکومتی نیز رسیده و خود یکی از پایه های تئوریکی همان سیستمی را که اینها را مانقورت بار آورده است تشکیل داده اند.

\*\*\*

هر دو سیستم حکومت ایران در دوره پهلوی و اسلامی در امر تواب سازی و مانقورت پروری فعال بوده اند اما همانطور که جمهوری اسلامی در خیلی از موارد سرکوب و شکنجه، رکورد جدیدی به جا گذاشته است، در امر تواب سازی نیز ابداعات جدیدی بکار گرفته و حتی با استفاده از لفظ اسلامی تواب برای نادمان سیاسی که به خدمت رژیم قرار میگیرند، به مساله بعد مذهبی داده و کار بهره برداری از خدمات توابان را به مرزهای جدیدی گسترش داده است. در خصوص بهره برداری از مانقورتها اما مساله تا حدودی پیچیده است. هر چند که رژیم اسلامی تلاش زیادی در این زمینه صرف میکند اما سطح میزان بهره برداری اش نسبت به گذشته روزبروز کاهش مییابد. در سایه تحرکات جاری ملی در آذربایجان و با افزایش آگاهی نسل جوان ترک در ایران، کارکرد مانقورتها بی ثمرتر از گذشته شده و در افکار عمومی ترکها در حال حاضر استدلالات آشنای مانقورتهای کلاسیک آذربایجان به حدی مضحک شده اند که دیگر کمتر مورد استفاده قرار میگیرند و در صورت استفاده نیز با عکس العملهای وسیع ترکها به ضد خود بدل میشوند. در این میان البته نسل دیگری از مانقورتهای در حال رو آمدن هستند که با پوست اندازی سعی میکنند با قالبی متفاوت اما با جوهر فکری باز هم مسموم، همان سیاست را با گفتمانی جدید به پیش ببرند.

یاشار گولشن

دهم جولای ۲۰۱۳

مرائی کافر است - نسیم خاکسار

(۱) - توضیح دکتر ضیاء صدرالاشرافی: این تعبیر و توضیح مؤلف محترم هیچ پایه علمی و زبانشناسی ندارد: مان همان من یا بن در ترکی استانبولی است و قورت یا قورد بمعنی کرم و تلویحاً کرم موربانه است : کسی که من و شخصیت او (منیت اش) را کرم از خود بیگانگی (برای اظهار بندگی به اربابش) خورده و تباه کرده است . دیگر منیت و منی برایش باقی نمانده است تا از آن دفاع کند.



## افشای صورت‌های فاشیست فارس ۸ مانقورتیسم MNQURTISM (برگرفته از فیس)

### (بوک)

مانقورت یکی از شاخص‌های راسیزم فارس در ایران است که از طریق سَوْ استفاده قربانیان غیر فارس و آسیملیه شده پا به میدان می‌گذارد و یکی از خود ما، که در اثر تبلیغات دشمن تبدیل به دشمن شده با نشان دادن اینکه از خود ماست اما علیه خود ما و هویت ملت مان دشمنی می‌کند و این دشمنی یا خود زنی هویتی در زبان تورکی مانقورتیسم نام دارد

در ایران مانقورتها اول با شعار اینکه من خودم هم آذری هستم شروع می‌کنند سپس شروع به نفرت پراکنی علیه تورک‌ها و انکار تورک و انکار وطن آذربایجان و تعویض آن با ایران می‌کنند و برای هویت دشمن یعنی فارس و هویت جعلی ایرانی آریایی که در آن ذوب و آسیملیه شده اند چاپلوسی می‌کنند ... توجه کنید

مانقورت و بوزقورت

چنگیز آیتماتوف نویسنده ی نامدار قیرقیزستان در رمان روزی برابر یک قرن بر اساس یک افسانه، آدمهائی را به تصویر می کشد که مبدل به مانقورت شده اند. منظور از مانقورت، انسانهائی هستند که با هویت ملی خود بیگانه شده و بمثابه ستون پنجم دشمن بر علیه منافع ملی خود عمل می نمایند. چنگیز آیتماتوف برای نشان دادن عمق تراژدی، مردی را به تصویر می کشد که قادر به شناختن مادرش نمی باشد حتی او را دشمن پنداشته و به قصد کشتن او تیری از کمانش رها می کند و او را می کشد. انسان با خواندن این رمان برایش این پرسش مطرح می شود آیا این موضوع پایه ی علمی دارد و یا فقط افسانه ای بیش نیست؟ در علم روانشناسی به جای مانقورت از اصطلاح شستشوی مغزی استفاده می شود.

این اصطلاح بعد از جنگ آمریکا با کره شمالی، کاربرد پیدا کرد. در جنگ مذکور سربازان آمریکایی که به اسارت کره شمالی در آمدند بطور سیستماتیک مورد تبلیغات ضد آمریکائی واقع شدند و در بعضی از آنان این باور بوجود آمد که دشمن واقعی آنان ایالات متحده آمریکا است نه کره شمالی. حتی چند تن از آنان از کره شمالی تقاضای پناهندگی کرده و مقیم آن کشور شدند.

هنوز هم حتی در کشور های غربی، بعضی از سکت های مذهبی، اعضای خود را مورد شستشوی مغزی قرار می دهند و رهبر سکت روی اعضا آنچنان تاثیری پیدا می کند که با فرمان او دهها تن، دست به خودکشی دستجمعی می زنند. افرادی که به این صورت مورد شستشوی مغزی قرار میگیرند نیازمند کمک حرفه ای هستند. روانشناسان برای درمان این افراد از متد هائی بهره می جویند که برنامه ریزی مجدد مغز نامیده می شود.

### شستشوی مغزی آذربایجانیها

در کشور های چند ملیتی که سیستمهای سیاسی دمکراتیک حاکم هستند. چندگانگی ارزشهای سیاسی، فرهنگی، زبانی و دینی، جزو حقوق شهروندی محسوب می شود و این نحوه نگرش، اساس همزیستی مسالمت آمیز را در این کشور ها تشکیل می دهد. اما در ایران استبداد زده آندسته از نظریه پردازان فارس که از سیاست یکسان سازی ملتها در ایران حمایت می کنند برای ملل غیر فارس هویت ساختگی تراشیده اند و تقریبا ۸۵ سال است این هویت ساختگی برای نفی موجودیت ملل غیر فارس در ایران تبلیغ می شود. متاسفانه در آوریل سال ۱۹۲۶ رضا میر پنج در نتیجه کوتادی نظامی خود را پادشاه ایران خواند. او به چندگانگی ارزشهای انسانی اعتقاد نداشت از اینرو سیاست اصلی حاکمیت وی یکسان سازی ملل ایران بود. برای رسیدن به این منظور ملل ساکن غیر فارس از جمله آذربایجانیها، بطور سیستماتیک از طریق رسانه های گروهی، تعلیم و تربیت مورد شستشوی مغزی واقع شدند. در آن زمان ایران از جوامع بسته محسوب می شد. مسافرت به کشورهای خارجی برای تحصیل و یا تجارت بصورت محدود صورت می گرفت و در داخل ایران رسانه های گروهی، آموزش و پرورش بطور کامل تحت کنترل رژیم پهلوی بود. برای مردم این امکان وجود نداشت از منابع دیگر اطلاعات متفاوت کسب کنند به این دلیل سیاست یکسان سازی ملل ساکن ایران با کارائی چشمگیری شروع شد و به پیش رفت. تقریبا در طول ۸۵ سال یعنی از بدو پیدایش رژیم پهلوی تا کنون که جمهوری اسلامی بر سر کار است در ایران سیاست یکسان سازی ملل دنبال شده است و در نتیجه این سیاست، تعدادی از آذربایجانیها با هویت ملی خود بیگانه شده اند و گاهی تا آنجا پیش می روند که بر علیه منافع ملی آذربایجان

عمل می کنند ما فعالین حرکت ملی آذربایجان آنان را مانقورت های آذربایجانی می نامیم. البته منظور از بکارگیری این اصطلاح، تحقیر آنان نیست بلکه یادآوری یک واقعیت غم انگیز است.

موانع تحول فکری در مانقورتها

به اعتقاد دانشمندان انسان همواره در طول عمرش می آموزد. اما در سن بلوغ، مفاهیم در ذهن انسان شکل می گیرد. او خوب را از بد و درست را از نادرست تمییز می دهد. در واقع در ذهن او خطهای قرمزی بوجود می آیند و هر نوع اطلاعات که در خارج از این خطهای قرمز قرار می گیرد از پذیرش درستی آن امتناع می ورزد. بنابراین برای فردی که مدت طولانی مورد شستشوی مغزی قرار گرفته بسیار دشوار است در مدتی کوتاه، نرمها و شاخص های فکری خود را تغییر دهد و درکی متفاوت از مفهوم درست و نادرست داشته باشد. مثلا برای فلان آذربایجانی که مدت طولانی است خود را ترک نمیداند و از آن بدش می آید. بسیار دشوار است که بطور ناگهانی یا در مدت کوتاه خود را تغییر داده و خود را ترک بداند و به آن عشق بورزد. علاوه بر اینها عامل سن را باید در نظر گرفت. بعد از سن ۴۵ سالگی در مغز انسان آندسته از سلولهایی که با فراگیری اطلاعات سروکار دارند در نوع سازی خود دچار مشکل می شوند و به مرور زمان از توانائی فرد در فراگیری اطلاعات کاسته می شود. بنابراین کهولت سن نیز از موانع اصلی تحول فکری می باشد. البته نباید فراموش کرد فردی که مورد شستشوی مغزی قرار گرفته است فقط سخنان ما را نمی شنود بلکه از منبع دیگر نیز اطلاعاتی را کسب می کند که با نرمهای فکری او همسوئی دارد و این امر نیز بنوبه خود تحول فکری را در مانقورتها، دچار دشواری می کند. در نهایت باید عامل منفعت جوئی را بر عوامل بالا افزود. در مواردی فرد برای حفظ منافع فردی یا گروهی، خود را مجبور می بیند از اندیشه ای حمایت کند هرچند به درستی آن اعتقاد ندارد. به دیگر سخن فردی اپورتونیست می باشد.

دوگانگی هویت و خطر مانقورت ها

فردی که مورد شستشوی مغزی واقع شده است دو هویت متضاد را با خود حمل می کند. برای مثال یک مانقورت آذربایجانی بجای نژاد ترک، خود را از نژاد آریائی می داند و زبان ترکی

آذربایجانی را زبان آذری می‌شمارد. در واقع در تبیین هویت ملی خود فرق اساسی با فارسها ندارد. اگر هم فرق اندکی باشد مانند تفاوت بین پپسی کولا و کوکاکولاست. اما در عین حال خود را فارس نمی‌داند بلکه آذری اصیل به حساب می‌آورد. بنابراین یک فرد مانقورت در حالیکه خود را متعلق به ملت خود می‌داند اما در عین حال در تبیین هویت ملی، خود را همسو با نیروهای غیرخودی می‌بیند و برای دفاع از هویت ساختگی خود با نیروهای خودی به مجادله بر می‌خیزد. گاهی تا آنجا پیش می‌رود که در داخل ملت خود مانند ستون پنجم دشمن عمل می‌نماید چنگیز آیتماتف در رمان "روزی برابر یک قرن" به زیبایی عمق سقوط مانقورته‌ها را با کلمات به تصویر می‌کشد. او به ما به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فرد مانقورت ممکن است تا آنجا پیش رود حتی مادر خود را شناسد و تیری به قصد کشتن او از کمانش رها کند و او را بکشد.

اکتبر ۱۴، ۲۰۱۴



منبع:

[Pishevari](#) پی‌شه‌وری [Pishevari](#) (صفحه فیس بوک)



تدریس زبان مادری، فرج سرکوهی و بابک امیرخسروی در بی بی سی فارسی

جمعه، مارس ۱۳، ۲۰۱۵ - ۲۲:۴۶

در این برنامه که به مناسبت روز جهانی زبان مادری اجرا شد، فرج سرکوهی (فارس) از آموزش به زبان مادری و همراه با آن آموزش به زبان فارسی دفاع می کند و آن را لازمه دموکراسی می داند و بابک امیرخسروی (مانقورت) نتیجه آموزش به زبان مادر یا حتی آموزش زبان مادری را تجزیه ایران می داند!!! (از دقیقه ۲۸:۴۵ به بعد) (سایت ایران گلوبال)

حقیقت پورنماینده خود فروخته اردبیل: ما ترک نیستیم بلکه به زبان ترکی صحبت می کنیم!



15.10.2014 04:18.Cümə Axşamı

گونازتی وی: منصور حقیقت پور، مانقورد خود فروخته و وابسته به وزارت اطلاعات که از سوی رژیم فارس ایران به عنوان نماینده اردبیل وارد مجلس ایران شده است، طی اظهاراتی در رابطه با ایجاد کانال تلوزیون ترکی در جغرافیای ایران گفت: "ما ترک نیستیم بلکه به زبان ترکی صحبت می کنیم".

به گزارش گونازتی وی، منصور حقیقت پور نماینده اردبیل و نائب رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس در واکنش به ایجاد شبکه آذری که از سوی عزت اله ضرغامی رئیس صداوسیما ایران مطرح شده بود گفت: "به احتمال زیاد منظور آقای ضرغامی از ایجاد شبکه آذری همان شبکه ترکی زبان است".

حقیقت پور ادامه داد: "زبانی تحت عنوان زبان آذری نداریم، ما گویش آذری داریم و از قدیم هم زبانی تحت عنوان زبان آذری وجود نداشت بلکه گویش آذری وجود داشت".

وی افزود: "گوش آذری نیز مانند گوش های لکی، گیلکی، لری و .. یک گوش است ولی از بین رفته است".

منصورحقیقت پور نماینده اردبیل با اشاره به سخنان ضرغامی در مورد ایجاد شبکه آذری زبان افزود: "ما از ایجاد چنین شبکه ای استقبال می کنیم و اقدام بسیار خوبی است و قطعاً می تواند برای حفظ و توسعه فرهنگ آذربایجان موثر باشد و هر چه زودتر باید این شبکه را راه اندازی کنند".

وی در مورد ایجاد شبکه مستقل آذری و اعتراض برخی از گروههای مختلف در مورد کلمه آذری گفت: "به احتمال زیاد منظور آقای ضرغامی از ایجاد شبکه آذری همان شبکه ترکی زبان است، در واقع ما ترک نیستیم بلکه زبانی که حرف می زنیم ترکی است، نسل ما نسل آذری و آریایی است، ترکها نژادشان زرد است ولی ما از نژاد سفید هستیم".

گفتنی است رئیس سازمان صدا و سیما پیشتر از ایجاد شبکه مستقل آذری! خبر داد که با حاشیه هایی مواجه شد و برخی از گروهها و اشخاص، اعتراضاتی را مبنی بر تغییر عنوان شبکه اظهار کرده بودند.

افزودنی است مانقورد خود فروخته منصورحقیقت پور، در دوران دولت احمدی نژاد به عنوان استاندار اردبیل منصوب شد که ماموریت وی ترویج فرهنگ و زبان فارسی و از بین بردن هویت اصیل ترک آذربایجانی در استان اردبیل بود، به گونه ای که در هیچ یک از سخنرانی های خود به عنوان استاندار اردبیل، در سطح استان به زبان ترکی آذربایجانی صحبت نکرد.

رژیم فارس جمهوری اسلامی ایران با دادن پست و مقامهای کلیدی در سطح استانهای آذربایجان جنوبی به چنین مانقوردهای خود فروخته، تیشه بر ریشه زبان، فرهنگ، هویت و تاریخ آذربایجان می زند.

## گوناز تی وی

### دولت آذربایجان حکم دستگیری منصور حقیقت پور را صادر کرد



17.12.2015 10:24.Cümə

گوناز تی وی: معاون دبیر اجرایی حزب آذربایجان نوین اعلام کرده است برای منصور حقیقت پور نایب رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ایران در آذربایجان پرونده جنایی باز شده و تحت تعقیب پلیس این کشور قرار دارد .

به گزارش گوناز تی وی، سیاووش نوروزاف نماینده حزب ینی آذربایجان در پارلمان آذربایجان و معاون دبیر اجرایی این حزب در مصاحبه با خبرگزاری نیمه رسمی و دولتی آپا اظهار کرده است که برای منصور حقیقت پور نایب رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ایران در آذربایجان پرونده جنایی باز شده و تحت تعقیب پلیس این کشور قرار دارد که در صورت ورود به خاک آذربایجان بازداشت خواهد شد.

آقای نوروزاف فاش کرده است که " منصور حقیقت پور یکی از فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۹۳ با ورود به خاک آذربایجان اقدام به جاسوسی برای ارمنستان را کرده است. حقیقت پور با جمع آوری اطلاعات از مناطق نظامی آذربایجان آنها را در اختیار دولت



ارمنستان قرار داده است به همین منظور در سال ۱۹۹۴ وزارت امنیت ملی آذربایجان پرونده جنایی برای او باز کرده است."

بنا به اظهارات نوروزاف، منصور حقیقت پور در آن دوران نماینده نظامی جمهوری اسلامی ایران در آذربایجان انجام وظیفه کرده است.

حقیقت پور در سال ۱۹۹۲ منزلی را در ۸ کیلومتری شهر باکو کرایه کرده بوده و اطلاعات جمع آوری کرده را نیز از همین منزل به ارمنستان انتقال می داده است.

آقای نوروزاف بیان کرده که در این رابط اطلاعات زیادی جمع آوری شده است و افرادی که در آن زمان با حقیقت پور همکاری می کردند نیز اعتراف کرده اند.

وی فاش کرد، افرادی از مناطق مختلف آذربایجان از جمله منطقه نارداران با حقیقت پور در ارتباط بوده اند که همراه آنها به ایران رفت و آمد کرده است و همین افراد اعتراف کرده اند زمان آموزش توسط افراد حقیقت پور، ارمنی ها نیز در این آموزش ها شرکت می کردند.

بنا به اظهارات نوروزاف، جمهوری اسلامی ایران این افراد را جهت انجام اقدامات خرابکارانه در آذربایجان تعلیم داده است و در حال حاضر نیز برخی از ایران گرایان افراطی در نارداران نیز با تحت تأثیر قرار گرفتن، در پی انجام اقدامات تروریستی در آذربایجان هستند.

گوناز تی وی

## حرفه‌هایی با مانقورت خودفروش و هویت فروش منصور حقیقت پور

### اوجالان ساوالان

آی مانقورت بخوان و بفهم که تو و امثال تو را برای چه به مجلس فرستاده ایم به زبان استعماری تحمیلی انگلیس پرورده فارسی نوشتم تا حالت شود. چون افتخار نمی دهم برای گفتن حرفه‌های دلم به مانقورتی خودفروخته و حقیر و خودشیرین کن و ذلیل و پست و بی شرف و بی شرم کوچکی مثل تو به زبان پرافتخار تورکی که اصالتی بیش از ۱۲۰۰۰ سال پیش دارد، حرف بزنم آری! پارسی نوشتم تا تو و اربابان استعمارگر فراماسونر نژادپرست پانفارست با هم بخوانید و حالیتان شود. تو به هیچ وجه لیاقت زبان غرورانگیز و مملو از شرف و تاریخ و افتخار و جوانمردی تورکی مرا نداری. روی سخنم با تو مانقورت شیرین کیشی و دوستانت، مانقورتهایی مثل دلی کامال (کمال الدین پیرمؤذن) است. شما را برای انکار ردیلاانه و حقیرانه موجودیت و هویت بیش از چهل میلیون انسان زنده تورک آذربایجانی و برای چاپلوسی و خودشیرینی برای حاکمیت پانفارس ضد تورک ایران و فروختن شرف و حیثیت و ناموس ملت مظلوم تورک آذربایجان به مجلس نفرستاده اند. برای این وظایف فرستاده اند:

#### تلاش برای رفع بیکاری و تبعیض اقتصادی بین شهرهای تورک نشین و فارس نشین:

شهرستان اردبیل مثل همه شهرستانهای تورک نشین آذربایجان (تبریز، اورمو، زنگان، همدان و...) در آتش بیکاری و عوارض حاصل از آن: فقر و اعتیاد و فساد می سوزد. این در حالی است که بیش از هزار معدن مس، طلا و دیگر مواد معدنی شهرها و مناطق آذربایجان جنوبی مثل ورزقان، زنگان، اردبیل، قزوین، تبریز، همدان و... توسط حاکمیت ضد تورک به نفع نژاد برتر آریایی و به ضرر ملت مظلوم تورک آذربایجان بی امان و وحشیانه غارت می شوند. که از بزرگترین آنها معادن مس سونگون است. بهتر است در این باب به مقاله تخصصی «انتقال منابع اقتصادی آذربایجان به تهران و جلوگیری از انباشت سرمایه در آذربایجان» نوشته «امیرحسین پیربدایی، فعال حرکت ملی آذربایجان جنوبی و کارشناس اقتصاد» رجوع کنیم: «در هفته دولت یعنی نیمه اول شهریور ماه

۱۳۸۵ طبق اعلام رسانه های دولتی فاز اول بهره برداری از معادن مس سونگون افتتاح شد که با برداشت ۷ میلیون تن از خاک معدن مذکور ۱۵۰ هزار تن مس از آن معدن استخراج خواهد شد. با توجه به این که قیمت هر تن مس در بازار جهانی بین ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ دلار است، ارزش تولیدی مرحله اول مس سونگون حداقل سالانه یک میلیارد و ۵۰ میلیون دلار خواهد بود، فاز دوم نیز برای ۶ سال آینده جهت تولید ۳۰۰ هزار تن مس برنامه ریزی شده است که ارزش تولیدات سالانه آن به بیش از ۳ میلیارد دلار خواهد رسید. البته این فقط خالص ارزش مس تولید این معدن خواهد بود و اگر صنایع وابسته به آن در منطقه محروم ورزقان ایجاد شود ارزش افزوده آن به میلیاردها دلار خواهد رسید که دولت فاشیست فارس به عنوان دولتی اشغالگر واستعمارگر این صنایع را در کرمان، اصفهان، تهران و... ایجاد خواهد کرد و حتی برای ترک آذربایجان به عنوان کارگر نیز حاضر به ایجاد اشتغال نخواهد بود. همانند نفت برای اعراب عربستان (خوزستان) که از زیر پایشان استخراج شده و به فروش می رود و درآمدهای ناشی از آن صرف عمران و آبادی شهرهای اصفهان، تهران، یزد، کرمان، سمنان، و سایر شهرهای کویری فارس زبان می شود، درآمدهای بدست آمده از معدن مس سونگون و سایر معادن آذربایجان نیز برای عمران و آبادی مناطق فارس زبان صرف خواهد شد و ملتی (آذربایجان) که مستعمره است و حق حاکمیت خود را در صد سال پیش با اشتباهی استراتژیک در انقلاب مشروطه به فارس ها واگذار کرده است امکان بهره مندی از منابع و ثروتهای طبیعی خود را برای توسعه و رفاه خویش نخواهد داشت. معادن طلای زره شوران تکاب (تیکان تپه) و خاروانا نیز در حال بهره برداری است. معدن سرب و روی انگوران زنجان با تکنولوژی قدیمی در حال بهره برداری است، معدن کائولن یا خاک چینی مرنده هر روز توسط قطار به تهران و اصفهان جهت استفاده در کارخانجات تولید سرامیک و کاشی حمل می شود و حتی یک ریال از این معادن نصیب آذربایجان نمی شود. معادن سنگ های تزئینی گران قیمت آذر شهر، ارومیه، ماکو و سایر مصالح ساختمانی مانند گچ، آهک و سیمان، املاح و مواد شیمیایی دریاچه ارومیه، آلومینیای سراب، اردبیل و کلیبر، سنگ آهن بیجار و صدها معدن کوچک و بزرگ فعال در آذربایجان که استخراج می شوند همگی توسط دولت استخراج و

درآمدهای آنها به مناطق فارس زبان منتقل می شود و اگر معادن کوچک توسط بخش خصوصی در آذربایجان استخراج می شود، دولت از طریق سیستم مالیات گیری، ارزش افزوده آنها را به تهران منتقل می کند. در سالهای اخیر دولت فاشیست فارس که با افت برداشت نفت در چاههای قدیمی و کاهش تولید نفت مواجه شده است علاوه بر جلب همکاری شرکت های نفت خارجی علی رغم فشارهای آمریکا برای استخراج نفت در حوزه های نفتی خوزستان و خلیج عرب که هزینه کمتری برای تولید هر بشکه نفت نیاز است، جهت افزایش تولید حوزه های نفتی واقع در خشکی در مناطق دیگر کشور موسوم به ایران را به مناقصه گذاشته است. اولین بار در سال ۱۳۸۳ دولت ایران ۱۶ حوزه نفتی را به مناقصه گذاشت که چند حوزه نفتی از جمله حوزه نفتی موغان ۱، موغان ۲ و بیجار در مناطق ترک نشین آذربایجان قرار دارد». آری از این همه ثروت و غارت هیچ چیز، تأکید می کنم هیچ چیز جز آلودگی مفرط محیط زیست و رسوخ سم و زهر حاصل از استخراج بی رویه معادن مس و طلا و سرطان و مرگ زودرس و بدبختی و فلاکت نصیب ملت تورک آذربایجان نمی شود و این وضعیت دهشتناک که آن را هیچ ملتی - حتی بومیان استرالیا و سیاه پوستان آفریقا به هیچ وجه تحمل نکرده و نمی کنند، ثمره خیانت های مانقورتهای آذربایجان از دوره مشروطه و امثال میرزا فتحعلی آخوندزاده و عبدالرحیم طالبوف و زین العابدین مراغه ای و حسن تقی زاده و احمد کسروی و حسین کاظم زاده ایرانشهر... گرفته تا مانقورتهای ضد تورک و پارس پرست تازه به جولان درآورده شده مثل سیدجواد طباطبایی از یک سو و جوجه مانقورتهای حقیر و بی ارزشی چون منصور حقیقت پور از سوی دیگر است. آری! ما ملت تورک آذربایجان هر چه می کشیم از خیانت های خودیهای مانقورتمان می کشیم و باید از خودمان شروع کنیم. و تحت خیانت همین مانقورتهای عمامه دار و بی عمامه بود که نوجوانان بدبخت تورک آذربایجان، در جنگ استعماری و ضد تورک و ضد عرب و ضد اسلام ایران و عراق، تحت القاتل خمینی آیت الشیطان و شیطان الله الاعظم فراماسون و در قالب لشکر ۳۱ عاشورا گردان گردان به جبهه های جنگ دهشتناک مسلمان کش و استعماری ایران و عراق فرستاده می شدند، روی مین فرستاده می شدند تا معبری برای مسلمان کشی باز شود و از سوی دیگر به مقابل تروریستهای کورد پژاک

و کوموله و ... فرستاده می شدند و هنوز هم می شوند، تا سلاخی شوند تا تعداد شهیدان (۴) اردبیل، تبریز، ارومو، زنگان، همدان، قزوین، تهران، کرج، انزلی، آستارا و سایر نقاط آذربایجان زیادتر و قبرستانها چراغانی تر و آبادتر شوند و شهرهای تورک نشین ما ویرانتر و جوانان تورک بدبخت تر و بیکار و معتاد و نابود و زنان جوان تورک بیوه و بی سرپرست شوند و در عوض با تحکیم پایه های حاکمیت فارس جمهوری اسلامی ایران روی خون هزاران جوان بدبخت و استعمارزده تورک، شهرهای نژاد برتر فارس، یعنی اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و بندر عباس و بوشهر و شیراز و... آبادتر شوند و قبرستانهایشان ویران تر شود! وقاحت حاکمیت آخوندی فراماسونر پارس- شیعه جمهوری اسلامی ایران به جایی رسیده است که عکس همین ۴۵۰ هزار جوان بدبخت تورک را که به کشتن داده اند، زینت بلوارهای وسط خیابانهای تبریز، اردبیل، ارومو، زنگان، همدان، تهران و... کرده اند تا احساسات ملی مذهبی مردم استعمار شده سیاه بخت تورک ما را تحریک کنند و بر عمر حاکمیت نژادپرستانه شان که پایه های شیطانی اش بر روی خون جوانان بوده، هست و خواهدبود، بیفزایند. شما را برای دفاع از حق و حقوق این جوانان تحصیل کرده و شایسته تورک فرستاده ایم که با وجود داشتن مدارک لیسانس و فوق لیسانس به علت نبود هیچ کارخانه و شرکتی در شهر اردبیل و دیگر شهرهای آذربایجان بیکارند و این در حالی است که همه صنایع پایه و مادر (مثل ذوب آهن اصفهان و فولاد شهرک عظیم صنعتی سپاهان اصفهان، پارس جنوبی، مجتمع عظیم عسلویه و ...) را که مواد اولیه و خام همه آنها توسط حاکمیت از خاک آذربایجان جنوبی بی محابا و وحشیانه غارت می شوند، در شهرها و مناطق پارس نشین جنوب و مرکز ایران و نیز شرق آن (مشهد) قرار دادند، نتیجه اش این می شود که حتی دختران و زنان پاریسی زبان نیز در هزاران کارخانه و شرکت صاحب شغل و امنیت روحی و روانی می شوند اما ما تورکان چه؟ میلیونها بیکار در شهرها و به ویژه روستاهای آذربایجان جنوبی هستند که در جیبشان هزار تومان پول پیدا نمی شود چرا که شغل و درآمدی ندارند. پیامدهای ناشی از بیکاری: فساد، طلاق، اعتیاد، فحشا و بدتر از همه ناامیدی، افسردگی و خوداتهامی و خودخوری روانی و روحی و فلسفی گریبان ما را گرفته تعداد خودکشیها و خودسوزیها در

آذربایجان جنوبی بیداد می کند. برای مثال طبق گزارش محرمانه ای که از بیمارستان امام خمینی شهر مذهبی اردبیل داریم، تعداد خودکشی حاصل از افسردگی و فقر مطلق که آن هم حاصل بیکاری مصنوعی حاصل از سیاستهای متعفن نژادپرستانه ضد تورک سردمداران پانفارس پهلوی و جمهوری شیطانی ایران در ۹۳ سال اخیر) است، در شهر اردبیل (مثل همه شهرهای آذربایجان جنوبی) از استاندارد جهانی بسیار بیشتر است اما سربازان گمنام امام زمان پانفارسها (نیروهای مانقورت اطلاعاتی اردبیل همکاران مانقورت منصور حقیقت پور) در اردبیل از پخش گزارشهای این چنینی به شدت و خشونت تمام جلوگیری می کنند و فرزندان فداکار روزنامه نگار ملت ما را گرفته، زندانی کرده و دوربینهایشان را بر سرشان می کوبند و می شکنند و آنها را زیر شکنجه می گیرند که شما را چه به این غلطها، اردبیل دارالارشاد است و شما باید بنویسید این جا همه صاحب شغل و درآمد هستند؛ بیکاری وجود ندارد؛ همه خوشبختند و پولدارند! آری! وقتی به اندازه یک میلیونم کلانشهرهای پارس نشین اصفهان، کرمان، یزد، بوشهر و جنوب ایران که محل پروژه های عظیم نفتی، گازی و صنعتی عسلویه و پارس جنوبی و هزاران هزار کارخانه و شرکت بزرگ و کوچک است به شهرهای مظلوم اردبیل و تبریز و اورمو و زنگان و رشت و ... رسیدگی نمی شود سیل جوانان بیکار و جویای کار آذربایجانی و به ویژه بهترین جوانهای ما بعد از اخذ مدرک دانشگاهی لیسانس فوق لیسانس و حتی دکترا بیکار می شوند و بعد بیکاری! و سرکوفت خانواده و بستگان و بعد پناه بردن به مواد مخدر برای فراموشی واقعیت تلخ و فراموشی درد و اعتیاد و زندان! زنان و دختران بیکار و سرگردان آذربایجانی که اغلب شوهرانشان یا پدرانشان معتاد یا زندانی یا مرده اند نیز از زور گرسنگی و برای پر کردن شکم خودشان و اطفال بی گناهشان دست به خودفروشی و تن فروشی می زنند. ما می شویم نژاد پست مغولی و پارسهای آریایی تهرانی و اصفهانی و یزدی و کرمانی و مشهدی و شیرازی می شویم نژاد برتر و پاک و مقدس آریایی!! دیگر همه ما تورکان آذربایجان به خوبی می بینیم که به دلیل سیاستهای نژادپرستانه و ضد انسانی حاکمیت فارس - شیعه (رژیم منحوس و اهریمنی جمهوری اسلامی ایران) در ۳۶ سال اخیر که دقیقاً مثل اسلافش (حاکمیت ۵۷ ساله دو پهلوی منحوس) تمام بودجه ها و سرمایه های حاصل

از فروش نفت و غارت معادن مس و طلای آذربایجان جنوبی را در مناطق کویری پارس نشین ایران مثل اصفهان، یزد، کرمان، بوشهر، بندرعباس و ... سرمایه گذاری می کند و هر سال بیشتر از پارسال ملت مظلوم و استعمارشده تورک آذربایجان را در قفس بزرگی به اسم ایران، وادار به مهاجرت از شهرها و روستاهای وطنشان، آذربایجان جنوبی، به حاشیه های کلان شهرهایی مثل تهران و کرج و اسلامشهر و اصفهان و مشهد و یزد و کرمان و بوشهر و بندرعباس و ... می کنند(هر چند برخی از همین کلان شهرها هم اکنون جزئی از خاک مقدس آذربایجان جنوبی هستند و حاکمیت منحوس فارس در نظر دارد با تمهید مقدمات و خارج کردن تدریجی و برنامه ریزی شده تمام امکانات صنعتی و کارخانجات و شرکتهای، به طرف «اصفهان» عقب نشینی کند و با پایتخت کردن اصفهان، ملت بزرگ تورک آذربایجان را در این کلان شهرها بیکار و گرسنه رها کند)، تا در آنجا علاوه بر استفاده کم خرج از نیروی بدنی کارشان، به صورت برنامه ریزی شده و با رفتارهای توهین آمیز هم وطنان نژاده و اصیل فارسشان، در ورزشگاهها و سربازخانه ها و مدارس و دانشگاهها و کوچه و بازار و ... از هویت تورکی - آذربایجانی خودشان بیزار شوند و خودشان و بچه هایشان برای زدودن ننگ تورک بودن و آذربایجانی بودن (!) به هر کاری و هر ذلتی تن در دهند. آری! این است درد ما! درحالی که در شهرهای اصفهان و یزد و کرمان و شهرهای جنوب پارس نشین جوانان پارس حتی تیره بوستان فارسی زبان، با مدرک پنج ابتدایی سوم راهنمایی و دیپلم نیز در یکی از هزاران کارخانه و شرکت این شهرهای پارس نشین جذب و با خیال راحت و روان آسوده و دلی آرام، روحی شاد و ضمیری مطمئن به فضل الهی و خمینی و خامنه ای فراماسون شیطان الله الاعظم (!) مشغول به کار می شود و بعد ما می شویم "ترک کثیف معتاد فاسد و خودفروش" و آنها می شوند پارس آریایی پاک و مطهر و برگزیده خدا که حتی اهورامزدا پارسهای شیعه هم پارتی بازی کرده و تمام ثروت و امکانات مملکت را به آنها داده است و ما از ازل و با سرنوشت الهی این گونه گرسنه و بیکار و معتاد بوده ایم!!!

آی مانقورت! منصور حقیقت پور تو و امثال تو را برای دفاع از ملت مظلوممان برای جلوگیری از غارت معادن و ثروتهای آذربایجان و برای جذب بودجه و امکانات برای ایجاد کارخانه های مادر در

شهرهایمان و لاقل برای گفتن حقایق تلخ آذربایجان و دردهای جوانان بیکار لیسانس و فوق لیسانس تورک خودمان و برای اعتراض به ظلم و تبعیض نژادی آشکار حاکمیت جمهوری اسلامی ایران به مجلس فرستاده ایم نه برای زبان فروشی، هویت فروشی، وارلیق فروشی، کیملیک فروشی، شرف فروشی، خودفروشی و خودشیرینی برای حاکمیت نژادپرست پانفارس ضد تورک جمهوری اسلامی ایران.

**بازخواست حاکمیت رژیم ضد تورک جمهوری اسلامی ایران برای چرایی فاجعه های بی سابقه که نتیجه فعالیت های مشکوک رژیم در چند سال اخیر است:**

چند سالی (درست در دهه اخیر که اوج فعالیت های هسته ای رژیم جمهوری اسلامی ایران است) می شود که سرطان در شهر و استان اردبیل به ویژه در شهر خیو (مشکین و روستاهای دامنه ساوالان) غوغا می کند. چرا؟ چون اولاً دامنه زیبای ساوالان محلی شده است برای تخلیه زباله های هسته ای فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی ایران در مراکز فارس نشین بوشهر (نیروگاه اتمی بوشهر)، غنی سازی اورانیوم در کارخانه نطنز (در استان اصفهان) و مرکز هسته ای فردو در استان قم (کوه های جنوب تهران)، راکتور آب سنگین اراک، پارچین و ... و نیز تحرکات سری و خبیثانه عوامل رژیم برای کشف و استخراج اورانیوم و سایر فعالیت های مشکوک و خبیثانه اردبیل برای امحا و نسل کشی ملت مظلوم تورک آذربایجان و ثانیاً جمهوری اسلامی برای جلوگیری از دسترسی ملت تورک آذربایجان به تلویزیون های ماهواره ای ۲۴ ساعته پارازیت های با قدرت و شدت وحشتناک مثل تمامی شهر های آذربایجان به تمام نقاط اردبیل و تمام شهرک های آن از دکلهای بلند پرچم نصب شده در میادین بزرگ شهر اردبیل و دیگر شهر های آذربایجان ارسال می کند، هم اکنون که من این را می نویسم، تلویزیون من روشن است و خود می بینم که شدت این پارازیتها به حدی است که صفحه تلویزیون کاملاً سیاه شده و کوچکترین تصویری از شبکه های تورکی زبان ماهواره (گوناختی وی و ...) و بسیاری از شبکه های سیاسی و غیر سیاسی ماهواره ای دیده نمی شود و این به شدت سرطانزا بودن این تشعشعات را که عوامل اطلاعاتی و امنیتی پلید و مانفورت جمهوری اسلامی به ارسال ۲۴ ساعته آن می پردازند، را نشان می دهد و از سوی دیگر



شدت این پارازیتها به گونه ای است که "به قصد نسل کشی بی صدا بودن" آن بیشتر از جلوگیری از تماشای کانالهای تلویزیونی را به ذهن می آورد. آی مانقورت! شما را برای این به مجلس فرستاده ایم که داد بزنید که چرا رژیم جمهوری اسلامی ایران به بهانه جلوگیری از نگاه کردن عده ای از مردم به ماهواره هاتبرد، کل مردم آذربایجان جنوبی را، دقیقا به قصد نسل کشی آرام و بی صدا، از پیر و جوان و جنین داخل شکم مادر و کودک و نوجوان و جوان و زن و مرد، به طور ۲۴ ساعته در خطر تشعشعات بی امان و پیوسته و بسیار قدرتمند مضر، خطرناک و مهلک الکترومغناطیسی پارازیتهای ماهوراه ای (تهیه شده در چین ضد تورک) قرار می دهد؟ گناه ما ملت تورک آذربایجان چیست که رژیم جمهوری اسلامی ایران، به دلیل اهداف خاص سیاسی و "حفظ حاکمیت به هر قیمتی"، ما و کودکان بی گناه و اطفال معصومان را در خطر جبران ناپذیر این تشعشعات مهلک ۲۴ ساعته قرار می دهد؟ آیا همه این انفجار سرطانها در آذربایجان جنوبی اتفاقی است یا هدفی در این تبعیض بین تورک و فارس یا اهداف سیاسی خاصی وجود دارد؟ آی مانقورت! منصور حقیقت پور شما را برای دفاع از ملت مظلوم تورک خودمان، دفاع از نوزادان و کودکان معصوم و جنینهای داخل شکم مادران تورک که به شدت در معرض سرطان و مرگ هستند و نیز جوانان و مردان آذربایجانی که تحت اثر همین تشعشعات عقیم می شوند و سرطان می گیرند به مجلس فرستادیم نه برای زبان فروشی، هویت فروشی، وارلیق فروشی، کیملیک فروشی، شرف فروشی، خودفروشی و خودشیرینی برای حاکمیت نژادپرست پانفارس ضد تورک جمهوری اسلامی ایران.

**خشک کردن عمدی دریاچه نمک اورمو به قصد نسل کشی دهشتناک ملت تورک آذربایجان و تاراندن آنها از خاک پاک آذربایجان:**

درد بزرگ دیگر ما ملت تورک آذربایجان این است که رژیم پانفارس فراماسون صلیبی ضد تورک و ضد عرب و ضد انسان جمهوری اسلامی ایران با زدن بیش از ۱۰۲ سد بزرگ و کوچک بر روی رودخانه های حوضه آبریز دریاچه ارومیه، در طول سی و شش سال حاکمیت شیطانی خود، قصد دارد ۳۵ میلیون تورک آذربایجانی را در کل شهرهای آذربایجان جنوبی تبریز، اردبیل، اورمو،

زنگان، همدان، تهران، کرج، اراک، قم، ساوه، قزوین و ... با طوفانهای نمک دهشتناک و با خیزاندن عمدی بیش از ۲۰ میلیارد تن نمک کف دریاچهٔ عظیم و به عمد خشک شدهٔ اورمو (اورمیه) نسل کشی کند و این جلوی چشم جهانیان اتفاق می افتد و در میان این جهانیان، اتحادیهٔ ضد تورک جهان: روسیه، چین، ارمنستان، یونان و تروریسم کورد قلبا و با کمال میل از این کار متحد ازلی و ابدی خود، ایران کثیف پانفارس صلیبی ضد تورک و ضد عرب (حاکمیت جمهوری شیطانی ایران) استقبال کرده و می کنند و هیچ اعتراضی نکرده و نمی کنند، اتحادیه صلیبی ضد تورک و ضد عرب (جهان غرب) نیز سکوت معنی داری در این قبال گرفته است. هم نوا با فعالان حرکت ملی آذربایجان، در مجلس جمهوری اسلامی ایران، به جز **نادر قاضی پور**، نماینده شهر اورمو از نمایندگان شهرهای تورک نشین آذربایجان جنوبی کسی به طور جدی به این خطر مهلک که نابودکننده ما تورکان و کوردها و ارمنیها نیز خواهدبود اعتراضی نمی کند!!! آری! به جز یک یا دو نمایندهٔ با وجدان تورک آذربایجان، مثل **نادر قاضی پور** نمایندهٔ اورمو و **اللهوردی دهقان** نمایندهٔ اهر، هریس و روزقان، بقیه نماینده های مجلس در دفاع از جان و مال و ناموس و حق ملت مظلوم آذربایجان جنوبی یا سکوت مرگ گرفته و با این سکوت معنی دار مانقورت وار، سیاستهای ضد تورک و ضد آذربایجانی رژیم جمهوری اسلامی ایران را تأیید کرده اند و یا مثل «**کمال الدین پیرمؤذن**» در بین مردم اردبیل معروف به «دلی کامال» (مانقورت کامال) بر ضد ما فعالان حرکت ملی آذربایجان و در کل به ضرر منافع مسلم ملت مظلوم و تحت استعمار و استثمار آذربایجان حرف زده اند!! در فرهنگ حماسی و قهرمانانهٔ ملی آذربایجان «دلی» به مفهوم بیمار و دیوانه نیست بلکه به معنی «قورخماز» (دلاور نترس و از جان گذشته و بی باک) است؛ مثل «کوراوغلونون دلیری/ چنلی بئلین دلیری» (دلاوران کوراوگلو/ نترسهای از جان گذشته چنلی بئل). مردم بدبخت و فلک زدهٔ اردبیل گفتند «بگذارید دلی کامال را به مجلس بفرستیم شاید این دلی نترسد و از حق ما دفاع کند و بودجهٔ استان اردبیل را که یک ده هزارم استان اصفهان نیز نمی شود، اندکی زیادتیر بگیرد». اما همین دلی کامال اصلاح طلب هزارچهرهٔ مانقورت با چاپلوسی و ... مالی شرم آوری در مجلس شورای اسلامی، بلند شده و گفته «برای اردبیل بودجهٔ زیاد نمی

خواهیم»!!! همه نماینده ها، به ویژه نماینده های شهرهای کوردنشین، لرنشین، عرب نشین که به خاطر کم شدن بودجه های مردمشان حاضر شدند استعفا دهند و... که از این حرف تعجب کرده بودند برگشتند ببینند این مانقورت که بی جل و پالان و رام به فارسهای نژادپرست حاکم سواری می دهد و به ملت خودش مدام جفتک می اندازد کیست! دیدند: دلی کامال! پانفارسهای پر پشم و عمامه دار مجلس با لبخند کثیف نژادپرستانه در کنج لبشان و «ترک خر، ترک خر» گویان در دلشان و خندان به این دلکک بی جیره و مواجب! گفتند: «چرا نمی خواهی؟!» گفت: «آخه پان ترکها پررو می شوند»!!! و پان تورک در قاموس مانقورتهای دلککی مثل کامال، یعنی افرادی مثل من که برای آگاهی دادن به ملت مظلوممان، خواب و خوراک و آرامش و شب و روز نداریم! می بینید چه نمایندگانی داریم! همچنین است نمایندگان پان ایرانیست مانقورتنی مثل منصور حقیقت پور که به جای حل کردن مشکلات آذربایجان جنوبی و اردبیل مظلوم برمی دارد و نامه لاتی و بی تربیتی به نماینده مجلس جمهوری آذربایجان شمالی (که الهی به کوری این مانقورتهای و اربابان فراماسون نژادپرستش وسعت و جمعیتش را پنج برابر کند. ان شاء الله) می نویسد و گوشه ای از بی تربیتی لاتی آریایی اش را به همتای خودش نشان می دهد و البته به همراه دیگر نمایندگان مانقورت شهرهای تورک نشین در مجلس در مقابل «پروژه شیطانی خشک کردن دریاچه اورمو و نسل کشی ملت تورک آذربایجان به دست حاکمیت جمهوری اسلامی ایران» روزه سکوت گرفته اند.

آغای مانقورت منصور حقیقت پور که با مصاحبه هایت سردمدار مانقورتهای کل آذربایجان جنوبی و "مرد سال در شرف فروشی و خودفروشی و خیانت به ملت مظلوم تورک آذربایجان شده ای"، اگر من به جای شما و امثال شما بودم در مجلس رژیم در مقابل خشک کردن دریاچه اورمو و زیاده خواهی کوردهایی مثل عثمان احمدی درباره «تشکیل کوردیستان شمالی در خاک مقدس آذربایجان غربی» فریادها می کشیدم تا قلبم پاره شود یا دشمن را پاره پاره کنم و اگر فریادم مؤثر نمی شد، بنزین می ریختم و خودم را وسط مجلس به آتش می کشیدم تا کل ملت های ایران و جهان ببینند و بفهمند این جا چه خبر است و یک ملت ۳۵ میلیونی را می خواهند به همین

راحتی آهسته و پیوسته، یا با زور و جنایت و تخریب محیط زیست با نسل کشی جلوی چشم میلیاردها انسان زنده و وجدانهای یخ زده صلیبی ضد تورک بکشند و اگر غرضه این کارها را هم مثل اکثریت آقایان و خانمهای مانقورت و پانفارس خائن مفت خور و عافیت طلب آذربایجانی که صندلیهای مجلس را اشغال کرده و نشسته اند، نداشتیم از شرم و حیا مثل ژاپنیها و کره ایهای غیور خودکشی مردانه می کردم. تو که عرضه این دلاوریها را نداری پس لااقل خفه شو و دیگر زبان فروشی، هویت فروشی، وارلیق فروشی، کیملیک فروشی، شرف فروشی، خودفروشی و خودشیرینی برای حاکمیت نژادپرست پانفارس ضد تورک جمهوری اسلامی ایران نکن.

آری آری! مانقورت منصور حقیقت پور که به جز اسم با مسمای مانقورت هیچ اسمی و لقبی شایسته تو نیست، اگر تو و دیگر نمایندگان همفکر تو که صندلیهای فرزندان شریف آذربایجان را در مجلس اشغال کرده اید، اگر ذره ای وجدان و شرف و انسانیت داشتید، در همان مجلس کثیف می مردید از روسیاهی و حقارت و خفت. این بهتر بود تا آن چاپلوسیها و خودشیرینیها که برای رژیم جنایتکار، نژادپرست ضد تورک و ضد آذربایجان جمهوری اسلامی ایران می کنید. آن پول و درآمد کلان که می برند و به خورد زن و بچه هایتان می دهید به بهای نابودی همان کودکان معصوم کارگر و گل فروش ترافیکهای خیابانهای ما به دست می آورید. تاریخ بین ما، ملتچیهای صادق دردمند آذربایجان و شما مانقورتهای خائن و خبیث و حقیر و رذل و پست و خودفروش و زبان فروش و هستی فروش و وجدان فروش و هویت فروش قضاوت خواهد کرد و تاریخ و حقیقت، هر دو تلخ و بی رحمند. برای شما این ملت مظلوم و صبور و بزرگ به اندازه پوست پیازی ارزش ندارد. شما ملّتمان را به قیمت هیچ به بهای بس ناچیز فروخته اید و می فروشید و بر خلاف سوگندتان و وظیفه‌تان در برابر مظلومی که تنها اندکی از آنها را در این نوشته آوردیم، و در برابر این نسل کشی بی صدا (نسل کشی با بیکاری مصنوعی و فقر، نسل کشی با نمک دریاچه اورمو، نسل کشی با ارسال پارازیت‌های قوی الکترومغناطیسی و نسل کشی با زباله های هسته ای در دامنه سبلان و دیگر مکانهای خاک آذربایجان مظلوم) سکوت ناجوانمردانه خائنه گرفته اید. حرفهایم با شما که از فردوسی شعوبی پلید ضد تورک و ضد عرب و ضد انسان و از بازگرداندن مجسمه این

شیطان الله الاعظم فراماسون پرورده به خاک پاک سلماس مظلوم دفاع کرده و به جای حل هزاران مشکل ملت مظلوم تورک آذربایجان راه کثیف خودفروشی، وجدان فروشی، شرف فروشی، خودشیرینی برای فاشیستهای ضد بشر پانفارس را برگزیده اید زیاد بود. مثلاً راجع به ارزش تدریس به زبان مادری زبان مادری که موجودیت و هستی و هویت و همه چیز ما تورکان آذربایجان است و شما با دیدی نژادپرستانه نژاد ما را ایرانی (؟) و زبان ما را پهلوی (؟) خوانده اید و به فاشیسم فارس راه کار داده اید که زبان وهمی و خیالی استعمار ساخته آذری (؟!) را احیا کند تا ما تورکی، زبان اول در قواعد و غنای واژگانی را ول کنیم و به زبان وهمی و خیالیتان بچسبیم که مقاله دراز می شد و برخی از خودیهای نازک نارنجی به این بهانه از نشر آن خودداری می کردند! بگذریم.

و اما سخن آخر این که شما و مانقورتهایی مثل شما، هر که باشید و هر عنوانی که داشته باشید، دو راه بیشتر ندارید: یا بیدار شوید و از حقوق ملی و انسانی ملت مظلوم تورک دفاع کنید یا کنار بکشید و لاقلاً علیه منافع ملت مظلومتان با توطئه کنندگان پانفارس همکاری نکنید. اما شما راه سوم یعنی ذلت و خیانت را برگزیده‌اید. فراموش نکنید این ملت بیدار شده است و شماها روزی به دست همین ملت خواهید افتاد و انتقام این ملت مظلوم، انتقام آذربایجان زخمی و نیمه جان اما مغرور و سربلند خیلی سخت خواهد بود.

اوجالان ساوالان پنجشنبه ۱۳۹۳/۱۲/۱۴

جمعه ۱۵ اسفند ۱۳۹۳ ساعت ۰۲:۱۴ |

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=25553:1393-12-15-02-14-23&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=25553:1393-12-15-02-14-23&catid=2:10&Itemid=18)

## وقتی در عرفه انتخابات حقیقت پور "آذربایجان سرداری" می شود!

### نگاه سیاسی اویرنجی سسی

۲۳ دی ۱۳۹۴

سایت معلوم الحال آذریها با انتشار ویدئویی به زعم خود از رازی بزرگ پرده برداشته است و تاریخ معاصر آذربایجان و ایران را زیر و رو کرده است! این سایت ادعا می کند این فیلم خلاف آنچه تاکنون پنداشته می شد در جنگ قاراباغ ایران نه از ارمنستان بلکه از آذربایجان حمایت کرده است. این سایت بنا بر این ادعا فردی مانند منصور حقیقت پور را در بزنگاه دم انتخاباتی "آذربایجان سرداری" اعلام کرده است!

ولی زهی خیال باطل! چرا که این فیلم تنها سندی است بر برخی مبرهنات که بر اهل فن پوشیده نبود.

در این فیلم منصور حقیقت پور و چند تن از اعضای سپاه پاسداران ایران ابتدا در حال آموزش نظامی به نیروهای ارتش جمهوری آذربایجان دیده می شوند، سپس حقیقت پور و همراهانش در کنار رئیس جمهور فقید آذربایجان حیدر علی اف دیده می شوند و النهایه نیز حقیقت پور مشغول سخنرانی برای نظامیان آذربایجانی است.

همانگونه که در فیلم مشهود است این اتفاقات نه در جبهه و خط مقدم بلکه در یک پادگان نظامی احتمالاً در باکو جریان یافته است. همچنین بنا به اعتراف سایت آذریها تاریخ فیلم سال ۱۹۹۳ یعنی سالهای اول اقتدار حیدر علی اف می باشد که از چهره و طرز پوشش شخص حیدر علی اف نیز مشهود است.

بهتر است ابتدا کوتاهی به این فیلم پرداخته و سپس اشاره ای داشته باشیم به مبرهناتی که این فیلم اثباتی دیگر بر آنهاست.

بر همه آگاهان تاریخ جمهوری آذربایجان شمالی معلوم است که سرنگونی دولت مرحوم ابوالفضل ائلچی بیگ نتیجه توطئه مشترک دولتهای روسیه و ایران بود. رئیس جمهور بعد از وی، حیدر علی اف، که نفر دوم کل اتحاد جماهیر شوروی، فلذا سیاستمداری فوق العاده کارکشته بود، برای اینکه بتواند شرایط بسیار آشفته کشور نوپا و جنگ زده جمهوری آذربایجان را تحت کنترل بگیرد و پایه های دولت را استحکام بخشد در سالهای اول حکومتش سیاست موازنه مثبت بین ایران و روسیه را اتخاذ کرده و در ظاهر برخی امتیازات و قولها نیز به این دو کشور داد. حضور اعضای سپاه پاسداران تحت نام مستشاران نظامی ایران در جمهوری آذربایجان نیز در این چهارچوب بوده و بخشی از امتیازاتی بوده است که حیدر علی اف به ایران داده بود. ولی بعد از آنکه حیدر علی اف اوضاع داخلی را سامان داده و کنترل کامل کشور را بدست گرفت از عملی کردن امتیازات و قولهایی که داده بود طفره رفت. زیرا علی اف می دانست هم ایران و هم روسیه بزرگترین حامیان ارمنستان هستند و به لحاظ شرایط جغرافیای سیاسی، انسانی و تاریخی نمی توانند دوستان مطمئنی برای آذربایجان باشند. همچنانکه ایران در این برهه علی الظاهر با دولت علی اف دارای روابط نزدیکی بود ولی حمایتهای همه جانبه خود از ارمنستان را ادامه می داد و هیچ گاه راضی نبود موازنه جنگ قاراباغ به نفع آذربایجان تغییر کند.

حضور منصور حقیقت پور در آذربایجان شمالی نیز در این برهه بوده است و وی صرفاً در قالب یک سپاهی که بلد بوده ترکی حرف بزند در آنجا حضور داشته است نه فردی که بنا به تعلقات ملی و میهنی و یا حتی دینی در آنجا حضور داشته باشد.

به هر روی این فیلم در عین حالی که حاوی موضوع تازه ای نیست ولی اثباتی بر برخی مسائل است از جمله اینکه؛

این فیلم اساساً نمی تواند جز در اطلاعات سپاه موجود باشد و انتشار اختصاصی این فیلم توسط سایت آذریها نشانگر ارتباط ارگانیک بین این سایت و نهادهای اطلاعاتی امنیتی رژیم است. همچنانکه این سایت اقدام به تبلیغ منصور حقیقت پور کرده و وی را "آذربایجان سرداری" اعلام می کند در حالی که گذشته و حال منصور حقیقت پور عجین با سپاه پاسداران است.

منصور حقیقت پور که از اصلی ترین مهره های رژیم برای جنگ روانی ضد آذربایجانی و ضد ترکی است و اساساً با سخنرانی هایش بر علیه آذربایجان و ترکیه معروف است نیک می داند جریان فکری که وی بدان منسوب است در آذربایجان و اردبیل برد تبلیغاتی ندارد و این حرکت ملی آذربایجان است که حرف اول در صحنه سیاست آذربایجان می زند. لذا وی برای انتخابات آتی به جای استمداد از جریان فکری خود، به هنجارها و گفتمان حرکت ملی آذربایجان متوسل شده است. ولی چون در این ساحه بضاعت و توشه ای ندارد می خواهد به زعم خود از حس محبت و اخوت مردم اردبیل نسبت به آذربایجان شمالی سو استفاده کند.

انتشار این فیلم و جعل لقب سردار آذربایجان برای سرسپرده ترین و مزدورترین فرد رژیم نشانگر آنست که رژیم و عاملانش بخوبی بر قدرت و ظرفیت حرکت ملی آذربایجان واقف هستند و در محاسبات خود ناگزیر از لحاظ آن هستند.

۱۳۹۴ ۱۰ ۲۳

<http://oyrenci-sesi.info/yeni/22354>



## منصور حقیقت پور و قاسم مهرزاد دو مانقورد، دو تیغه یک قیچی

### گوناز تی وی

31.12.2015 03:59،Cümə

گوناز تی وی: قاسم مهرزاد صدقیانی و منصور حقیقت پور گرچه یکی اصلاح طلب رادیکال و دیگری بنیادگرا هستند، ولی چیزی که هر دو را در یک جبهه و در یک کانتکس جای می دهد، وابستگی آنها به شونیسیم فارس و دشمنی آنها با هویت تورکی آذربایجان است. مهرزاد صدقیانی خواستار الحاق جمهوری آذربایجان به، ایران است و حقیقت پور مورد پیگرد دولت آذربایجان به خاطر ارتباط با تروریستهای مذهبی آن کشور است .

هر دو سینه چاکان فردوسی و زبان تحمیلی فارسی و دشمن زبان و هویت تورکی ملت بزرگ آذربایجان هستند. این دو دقیقا از جنس همان مسولانی هستند که، که به دستور تهران و برای خوش رقصی به شونیسیم فارس کمر به نابودی آذربایجان بسته اند و همواره سعی دارند تا روند آسیمیلاسیون ملی\_هویتی در آذربایجان را سرعت بخشند. حال سوالاتی مطرح است که باید کسانی که از این دو شخص حمایت می کنند باید به آن پاسخ دهند.

۱. در ماجرای ملی برداشته شدن بت و سمبل نژادپرستی یعنی فردوسی این دو شخص چگونه به یک نظر واحد رسیده اند و برای بازگرداندن این سمبل نژادپرستی از هیچ کوششی فروگذاری نکرده اند؟

۲. آیا صرف اصلاح طلب بودن یا اصولگرا بودن می تواند، بهانه ای برای نادیده گرفتن اعمال ضد آذربایجانی این اشخاص باشد؟

۳. آیا ضربه های وارد شده از سوی اصلاح طلبان یا اصولگرایان نسبت به آذربایجان تفاوت بنیادینی با هم دارد؟ و یا ضربه نسبت به آذربایجان از هر سمت و سویی که باشد محکوم است؟

۴. آیا دوباره کاندیدا شدن این اشخاص که با استفاده از جهل و ناآگاهی بسیاری و یا منفعت طلبی و جاه طلبی افرادی فرومایه اتفاق می افتد توهین مستقیم و دهن کجی نسبت به ملت آذربایجان نیست؟

۵. آیا منافع باندى، گروهى و شخصى براى بسيارى آنقدر اهميت دارد که، مى توانند به راحتی منافع ملي آذربايجان را لگد مال نمايند؟ و اگر چنين است، چگونه پاسخگوى وجدان خود خواهند بود؟

۶. آیا تفاوت این دو شخص اصلاح طلب و بنیادگرا صرفاً در اسامی آنها نیست؟ و واقعیت آنکه هیچ تفاوت عمده ای را نمی توان برای جدا کردن آنها از یکدیگر برشمرد.

۷. آیا برخی هنوز هم فکر میکنند که شونیست اصلاح طلب از شونیست بنیادگرا بهتر است، و یا مى اندیشند که شونیست بنیادگرا از شونیست اصلاح طلب، بهتر است؟

۸. آیا کسانی که به هر بهانه ای در صف حامیان و سینه چاکان این دو شخص هستند، آمادگی و توان محاکمه و پاسخگویی در افکار عمومی و دادگاه وجدان بیدار مردمی را در فردا خواهند داشت؟ و آیا به این امر مى اندیشند که با حمایت از این اشخاص، همجنس آنها شناخته خواهند شد؟

۹. مهرزاد صدقیانی و منصور حقیقت پور تا به حال چه خدمت ارزنده و ویژه ای به حوزه انتخابیه و همچنین آذربایجان عزیز نموده اند که خود را شایسته انتخاب مردم مى دانند؟

۱۰. آیا این اشخاص و حامیان آنها مى دانند که تاریخ همیشه در قضاوتهای خود بدون ملاحظه بوده و واقعیت را آنگونه که هست مورد مطالعه قرار مى دهد و با کسی تعارف ندارد

و اساسی ترین سؤال اینکه کدام ویژگی این دو شخص را از هم جدا مى کند؟ چرا که در اینجا گزینه بد و بدتر وجود ندارد و هر دو شخص گزینه بدترین هستند برای آذربایجان.



قاسم مهرزاد مانقورد

گوناز تی وی

S.N

<http://gunaz.tv/?id=4&vmode=1&sID=3085&lang=2>

## انتشار کتاب "مانقورت افسانه‌سی" (افسانه مانقورت) در اورمیه

۱۴ دی ۱۳۹۴

کتاب "مانقورت افسانه‌سی" از سوی انتشارات اؤلکر در اورمیه منتشر شده است.

به گزارش اؤیرنجی سسی، داستان "مانقورت" که بخشی از کتاب "روزی به درازای تاریخ" نوشته نویسنده شهیر قزاق، چنگیز آیت‌ماتوف است، به صورت کتاب جداگانه و مستقل از سوی انتشارات اؤلکر در اورمیه منتشر شده است.

این اثر از سوی مهندس فخران پورنجفی بالوو ترجمه شده است.

فخران پورنجفی بالوو و ۱۴ دی ۱۳۹۴: افسانه اورمیه" ده دوله‌ایه آندی.  
ایله‌مانجی سو‌هشهرین اوولوقاریستاندا بیرن‌لیکدن سوزوا ارنیزو  
اون‌قنده اوزورسینده ارنینده ایلین‌قانه مهندس‌لیک اوکولونین  
سیناجی اوکولو ایستدی ایسه دانسی ائتمه‌لیک سبو اولوق سبو  
هسزگی‌نده اورمان لولاق چاشمده‌اندان. ۱۳۹۳ ییلده بیر اولومور. اهلان  
لدنیر اولای یسر سوزلو و سوک کاپلان‌چین لریجی ایلگیسی ایله  
سوزوگ کاتلیمین باقسی سینه‌سی آتاسی بیکسار کاتلیسی  
قایم‌قانا ائتمه‌دی. رگ باستانون. آدینده‌اندان کاتلیس کاتلیس کاتلیس  
ایله‌ساز و توکولون ۴۲ ییلده یازماقیس برهمون شولسی  
کولوریه، کولوریه لریکن یسر لایق‌لیک‌لریکن، باقرین گنده گنده  
ماده‌ده آکاتسو، سوزور بولم‌لریکن سوزور، هوسولت، ۳۳ کیل. کولور  
یازماقیسی، آتاسی کاتلیس کاتلیس، سو لایق‌لیک‌لریکن، ایلین‌قنده‌ین‌لیکن  
بیرن‌لیک‌لریکن، ایلین‌قنده‌ین‌لیکن، ایلین‌قنده‌ین‌لیکن.

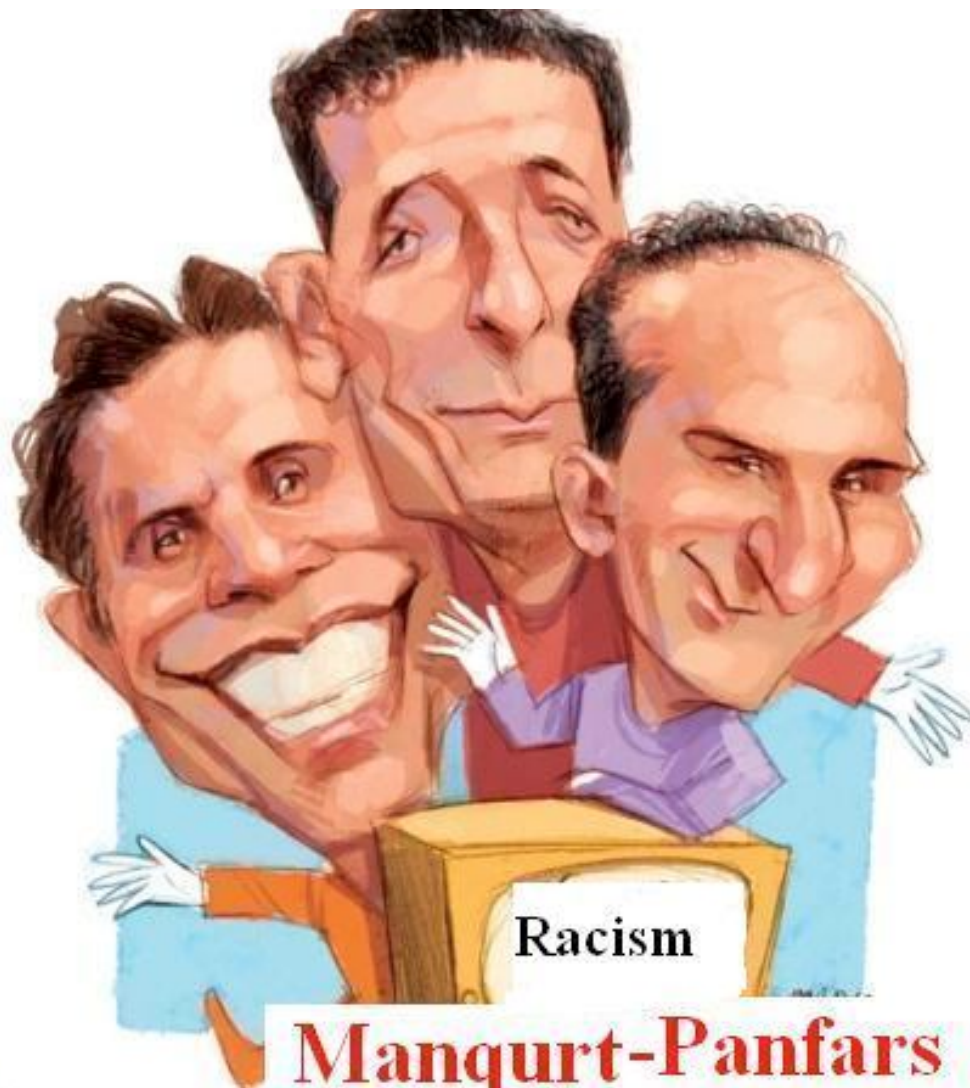
**مانقورت**  
**افسانه‌سی**  
پورنجفی فخران بالوو  
اؤلکر

**انتشار کتاب "افسانه مانقورت" در اورمیه**

جکسازی به قصد تمسخر، توهین و تحقیر استراتژی پایه پان ایرانیسم برای

آسیمیلیاسیون ملت تورک آذربایجان

اوجالان ساوالان



برنامه فیتيله، یکی از هزاران پروژه شیطانی نژادپرستانه در جهت محو ملت تورک آذربایجان

در روزهای اخیر شاهد اقدام نژادپرستانه موهن و ضد بشری و ضد حقوق بشری نهاد رسمی و دولتی حاکمیت ضد تورک ایران، یعنی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در توهین به ساخت انسانی کل تورکان آذربایجان، ایران و جهان بودیم:

<https://www.youtube.com/watch?v=EFj-3SzUSVU&feature=youtu.be>

این اقدام از آن جهت اهمیت دارد که مخاطبان آن، یعنی گروه هدف و قربانیان آن کودکان معصوم و از همه جا بی خبر ما تورکان آذربایجان و کلیه تورکان ایران بودند. برنامه ایدئولوگها و تئوریسینها و استراتژیستهای حاکمیت نژادپرست ضد تورک جمهوری اسلامی این است که این کودکان باید و باید جلوی جعبه جادوی حاکمیت، رفته رفته آسیمیله شده و تبدیل به موجودی متناقض و مهیب و خطرناک به نام مانقورت (تورک ضد تورک!) شوند. مراحل اجرای این گونه سناریوهای شیطانی بدین صورت است که ابتدا دلکهای از خود تورکان آذربایجان را انتخاب می کنند و آنها را با تبلیغات بزرگ می کنند و به اسم "عمو" از آنها یک "دلک- قهرمان- الگو" یعنی شخصیت دوست داشتنی برای اطفال می سازند و بعد از کسب محبوبیت، که با انجام سفرهای زیاد به شهرها و تبلیغات فراوان همراه است این دلک- قهرمان- الگوهای آسیمیله شده مانقورت با اجرای سناریوهای دقیق که در اتاقهای فکر ایدئولوگها و تئوریسینها و استراتژیستهای حاکمیت نوشته و آماده شده، شروع به توهین به تورکان آذربایجان، تمسخر زبان، لهجه، تکیه کلامهای عامیانه، آداب و رسوم و فرهنگ ملت قربانی تورک آذربایجان می کنند تا هدف که همانا آسیمیله کردن و مانقورت کردن میلیونها کودک معصوم تورک آذربایجانی است، محقق شود.

**کودکان معصوم تورک، هدف حملات نژادپرستانه حاکمیت ضد تورک جمهوری اسلامی ایران**

سالها قبل در مقاله ای با عنوان " نوک تیز حملات نژادپرستان پارس به سوی کودکان معصوم تورک " به موضوع توهین هدفمند، عمدی، برنامه ریزی شده "دلک- قهرمان- الگو" دیگر همین صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران یعنی "عمو پورنگ" (داریوش فرضیانی) به تورکان آذربایجان برای مغزشویی کورکان معصوم تورک آذربایجان و اجرای پروژه منحوس ضد بشری و ضد تورک نژادپرستانه مغزشویی کودکان معصوم ملت تورک آذربایجان و "مانقورتسازی" در کل ایران، به ویژه در کلانشهر تهران (توران) هشدار داده شده بود که در آن روزگاران بسیار مورد استقبال و توجه قرار گرفت :این مقاله در لینکهای زیر می توانید بخوانید:

<http://www.gunaz.tv/?id=4&vmode=1&sID=396&lang=2>

[http://araznews.blogspot.com/2009\\_05\\_01\\_archive.html](http://araznews.blogspot.com/2009_05_01_archive.html)

پیداست که در این گونه "عمو پروری" (قهرمان پروری و الگوسازی و الگوپروری) برای کودکان معصوم و مظلوم ملت تورک آذربایجان و کودکان ملت حاکم فارس و ملتهای دیگر ایران، قربانیان اصلی پروسهٔ مخوف ضد انسانی و ضد بشری "دستگاه مانقورتساز و مانقورت پرور" حاکمیت ضد تورک پهلوی و جمهوری اسلامی آن هم در رسانهٔ رسمی حاکمیت توتالیتریانیست و تمامیت خواه جمهوری اسلامی ایران هستند. این برنامه دقیقاً مصداق و معادل همان "پوست شتر" یوان یوانها در کهن الگو و اسطورهٔ درخشان و ابدی "مانقورت" هستند که در این روزها بر آنم که تحلیلی روان شناختی و جامعه شناختی با مبنا قرار دادن وضعیت و موقعیت حاد و اسف باور ملت تورک آذربایجان در ایران و بر پایه حرکت مقدس ملی آذربایجان از آن اسطورهٔ سرمدی و بی نظیر ارائه دهم که خوشبختانه شاهد از غیب رسید! و گندکاری عمدی، برنامه ریزی شده، سناریونویسی شده و ایدئولوژیک و رسوای نژادپرستانهٔ ضد تورک علنی سه عمومی به ظاهر خوشمزه و دوست داشتنی حاکمیت ساخته، یعنی مانقورتهای احقر و بی همه چیز بدبخت: حمید گلی و محمد مسلمی و یک لر آسیمله شده و ضد تورک شده به اسم علی فروتن از بروجرد بودیم که در اصل نوکران خبیث و خطرناک و زهردار و وقیح نژادپرست ضد تورک حاکمیت نژادپرست جمهوری اسلامی ایران هستند که در وظیفهٔ خطیر "مانقورتساز" حاکمیت نقش فعال دارند، کار را بر من در ارائهٔ مثالی زنده بسی آسان تر کرد! این سرمایه گذاری رژیم روی آسمیلاسیون کودکان تورک نشانهٔ آن است که قدرتهای برتر صلیبی ضد تورک جهان: آمریکا، انگلیس، روسیه، فرانسه، آلمان و چین تمایل ندارند که این حاکمیت به این زودبیاها برانداخته شود برای همین رژیم نژادپرست برای فردای خود مانقورت ضد تورک آذری فاذری ایرانی تربیت می کند. از دویست سال پیش تمامی مساعی امپرتوری استعمارگر انگلستان با بازکردن مخفیانهٔ دهها و صدها لژ فراماسونری این بود که عنصر ملا-سید فراماسون ضد تورک و ضد عرب و ضد انسان خود را بر سر حاکمیت بیاورد و حال که با توجه به پتانسیل نحس شیعه- فارس به انجام این کار موفق شده است هرگز راضی نمی شود که این مهره های ارزشمند استعمارگر را از دست بدهد. پس بر این اساس ملت آذربایجان برای آزادی بهای سنگینی خواهد پرداخت که به آن بها می ارزد. چاره اش این است که از شبکه



های تورکی ماهواره ای برای کودکانمان استفاده کنیم و آنتهای تلویزیون نژادپرست خطرناک ضد تورک و ضد انسان جمهوری اسلامی را از پشت بامها به یکباره جمع کنیم.

### نمونه دیگر از صدها نمونه نژادپرستی ضد تورک پان ایرانیسم مذهبی حاکم بر ایران

باید خاطر نشان کنم که مقاله ای دیگر در سالهای پیش به نام "نگاهی به دوبله فارسی شگفت انگیزان (پرفروشترین کارتون جهان) در ایران" به موضوع مهم دوبله شخصیت‌های منفی، نفرت انگیز و خطرناک کارتونها‌ی پربیننده و جذاب جهان توسط نژادپرستان فارس ضد تورک با لهجه تورکی پرداخته شده بود. متن مقاله را می توانید در لینک زیر مطالعه فرمایید:

<http://www.gunaz.tv/?id=2&vmode=1&sID=26847&lang=2>

در این کارتون جذاب و در آخرین سکانس، یک "موش صحرایی" که لباس نظامی و کلاه جنگی پوشیده است و آماده جنگ و تخریب کل جهان است، با دستگاه مهبیبی شبیه یک مت‌چرخان عظیم، زمین را شکافته و چرخ زنان از زیر زمین بیرون می آید و آشکارا با لهجه تورکی غلیظ به فارسی حرف می زند و دنیا را تهدید می کند و می گوید: "متوجه موش "بمب زمینی" باشید! من همیشه زیر زمین در کمینم. این یک اعلام جنگ علیه صلح و خوشی است! به زودی همه تان از اسم من وحشت انگیز(؟) خواهید شد!!!" می بینید که کارتونها‌ی جذاب بی گناه برای بچه های معصوم و بی گناه، چه مجال و میدانی برای عقده گشایی نژادپرستان ضد تورک پانفارس داخل و خارج ایران برای متنفر کردن کودکان معصوم تورک و غیرتورک از تورکان آذربایجان و ایران و جهان شده است که به طور سیستماتیک با استفاده از حره هنر و جذابیت هنر کارتون و نمایش چگونه به پاشیدن بذر کینه و تنفر از تورک در بین تمام بچه های تمام ملل ایران می پردازند؟ این پروژه ها در ایران اهرمنی ضد تورک با حدت و شدت فراوان آشکار و پنهان در حال اجراست.

**کودکان معصوم غیر تورک، هدف حملات نژادپرستانه حاکمیت ضد تورک جمهوری**

### اسلامی ایران

گروههای هدف دیگر این پروژه شیطنی کودکان ملت غیر تورک از جمله ملت فارس و ملل دیگر ایران هستند. وقتی که یک تورک را در برنامه های تلویزیونی چنین بی ادب، بی تمیز، کثیف،



وقیح، نفهم و به طور کلی "بد" نشان می دهند و از سوی دیگر فارسها را تمیز، مودب آداب دان، آرام، فهمیده نشان می دهند در اصل کودکان فارس را ترغیب می کنند تا نژادپرست ضد تورک و پانفارس (پارس پرست) باشند و هرگونه توهین و تحقیر نژادپرستانه کودکان تورک همکلاسیهای خودشان در تهران، کرج، قزوین، اراک، ساوه، قم، رشت، انزلی و دیگر شهرهای دو اتنیکی یا چند اتنیکی را به صورت مستقیم و با روشهای خشونت آمیز، یا به طور نرم و با بهانه "تفریح و جک گوئی" "حق مسلم" خود بدانند و خود به عاملی فعال برای آسیمیلیاسیون کودکان ملت تحت ستم تورک آذربایجان و به "چرخ دنده ای هرچند کوچک اما مؤثر" در "دستگاه مانفورتساز" پان ایرانیسم ضد تورک و ضد انسان حاکم بر ایران درآیند. می بینیم که ابعاد این پروژه های نژادپرستانه شیطانی چنان مطالعه شده ماهرانه، حرفه ای، وسیع، عمیق و حیرت آور و حساب شده است که امکان این که پشت آنها "مغزهای کثیف" باریک اندیش و متخصص ضد تورک صلیبی آنگلساکسون، که مقر اصلی آن در لندن و لژهای سیاه فراماسونری گراند لژ لندن است، نباشد، خیلی کم است. شما چه طور؟ این طور فکر نمی کنید؟ دامنه چنین تبلیغات نژادپرستانه ضد تورک آن چنان شدید است که در هنگام خدمت سربازی ام در سربازخانه، یک سرباز بی سواد کورد که خود با بی مبالاتی اش مورد تمسخر فارسها بود، به لهجه من که در آن زمان "انسان و سمبولهایش" کارل گوستاو یونگ را می خواندم و درمی یافتم، هر هر خندید و گفت به شما "ترک خر" می گویند! که سبب عکس العمل من شد و ...

### **توهین و تمسخر و تحقیر عمدی و برنامه ریزی شده و هدفدار علیه تورکان آذربایجان**

ما به طور دقیق می دانیم که هیچ برنامه ای، سناریویی و حتی هیچ مصاحبه ای با کارشناسی در آن نمی تواند بدون کنترل و ارزیابی دقیق، وسواس گونه، جدی و همه جانبه مأموران دقیق و حرفه ای و آموزش دیده و ایدئولوگ و تئوریسین و استراتژیست ممیزی (سانسور) حاکمیت در هیچ برنامه ای از شبکه های متعدد صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شود. از این رو پخش چنین برنامه ای آن هم از شبکه سراسری دو سیمای جمهوری اسلامی ایران، هرگز اتفاقی نبوده، بلکه با هماهنگی کاملاً عمدی، برنامه ریزی شده، حساب شده ایدئولوگها و تئوریسینها و

استراتژیستهای دوره دیده حاکمیت انجام می شود. برای مثال مجریان و برنامه نویسانی هستند که در صدا و سیمای تبریز و اردبیل و ارمو و زنگان برنامه هایی بنا به سائقه گرایشهای انسانی و فطری عشق و علاقه به زبان مادری، با زبان تورکی ناب دیالوگ و متن می نویسند و به محض این که متن را می دهند تا به اصطلاح ممیزی و ویرایش شود، سانسورکننده رژیم حاضر در صدا و سیما می گوید که باید نود درصد این کلمات تورکی حذف و کلمات فارسی جایگزین آنها شود. و طبق اظهارات کارمندان صدا و سیما بخشنامه ای هم در این رابطه به مراکز صدا و سیمای شهرهای تورک نشین آذربایجان، مبنی بر اجباری بودن ۹۰ درصد از کلمات به فارسی و تنها ۱۰ درصد از آنها به تورکی آمده است که تمامی مجریان و کارمندان و برنامه نویسان ملزم هستند که بی چون چرا به آن عمل کنند وگرنه مثل "فرزاد صمدلی" از کارشان در صدا و سیما اخراج می شوند!

شاید یادآوری این نکته جالب باشد که طبق اطلاع دقیق ما هیچ کارشناسی حتی اگر علامه دهر هم باشد بدون هماهنگی شخص غلامعلی حدّاد عادل، یکی از مخوف ترین و ضد تورک ترین و فارس پرست ترین و کوردپرست ترین ایدئولوگها و تئوریسینها و استراتژیستهای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران نمی تواند در برنامه های به ظاهر علمی تمامی شبکه های سیما به ویژه شبکه چهار حضور یابد و اعلام نظر کند. و حتما باید این فاشیست راسیست ضد تورک ذاتی او را تأیید کند. صدا و سیای جمهوری اسلامی ایران، دستگاه عریض و طویلی که هزاران متر مربع از فضای تهران بزرگ و همه شهرهای ایران را اشغال کرده و میلیاردها تومان از بودجه مملکت را مثل جهنم می بلعد "هل من مزید" می زند؛ دستگاه مخوفی است که وظیفه حساس و خطیر استراتژیک ترویج و تبلیغ ایدئولوژی نژادپرستانه پارس- شیعه حاکمیت نژادپرست ضد تورک و ضد آذربایجان را بر عهده دارد.

**اهداف حاکمیت نژادپرست جمهوری اسلامی ایران از پخش این جکهای تهوع آور ضد تورک**

به راستی دلیل این شیطنتهای نژادپرستانه رسوا و آشکار چیست؟ دلیلش ساده است: حرکت ملی آذربایجان با مبنا قراردادن حقوق ابتدایی بشری بیش از سی میلیون تورک آذربایجانی و میلیونها تورک قشقایی، افشار، خراسانی، تورکمن و غیره بر اساس مواد صریح اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیونهای رسمی بین المللی از جمله کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و اعلامیه جهانی حقوق زبانی، به سرعت در حال گسترش و عمیق شدن در بین تورکان آذربایجان و تمامی تورکان ایران است.

از آن جا که ۹۴ سال است که سیاست رسمی حاکمیت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی ایران در ایجاد و گسترش کارخانه های مادر و صنایع پایه و کار و امکانات شغلی فراوان و آسان در تهران و شهرهای دیگر غیرتورک نشین ایران از یک سو و گرسنه و بی کار نگه داشتن ملت تورک آذربایجان و کوچاندن میلیونها انسان تورک آذربایجانی به تهران (در وهله اول) و شهرهای غیرتورک نشین دیگر ایران برای آسیميله و مانقورت کردن میلیونها تورک آذربایجانی توسط رسانه های متنوع و متعدد از جمله رادیو، تلویزیون، مجلات، روزنامه ها و بالاخص نهاد رسمی و حاکمیتی مخوف آموزش و پرورش و کتابهای درسی مشحون از تورک ستیزی و معلمان و مدیران مدارس ضد تورک یا مانقورت بوده است، تهران به شهری با جمعیت بیش از هشت میلیون تورک آذربایجانی تبدیل شده است. این زنگ خطر برای نخبگان استعمارگر نژادپرست ایدئولوگ، توریسین و استراتژیست پان ایرانیست (پانفارس) در داخل ایران (حاکمیت ضد تورک جمهوری اسلامی ایران) و اپوزیسیون قلابی آن در خارج از ایران است. هشت میلیون انسان تورک همواره و هر لحظه می تواند تاریخ ساز و برانداز، استقلال طلب، تجزیه کننده و کشورساز باشد برای همین حاکمیت با چنین روشهای نرم روانشناسانه شیطانی نژادپرستانه سعی در مغزشویی و متنفرکردن کودکان تورک آذربایجانی از ملت تورک، زبان، هویت، فرهنگ، پدر و مادر و آبا و اجدادی اصیل و تاریخ ساز خود در تمامی شهرهای ایران بخصوص در تهران دارد. سیاستی که در برنامه های رادیویی از جمله صبح جمعه (رادیو تهران) نیز سالیان سال با ایجاد و پخش جکههایی با صدایشگی شخصیت‌هایی سطح پایین، حمال، نفهم، بی تربیت، بی ادب، کثیف و ... با لهجه تورکی،

اجرا می شود. نخبگان نژادپرست ملت حاکم فارس به درستی فهمیده اند که دیر یا زود تهران مال تورکان آذربایجان است و این هرگز گناه تورکان نیست بلکه این ملت مظلوم ۹۴ سال است توسط سیاستهای شیطانی "تورک را گرسنه نگه دار؛ به کوچ از شهرهای آذربایجان وادار کن، و در تهران با رادیو، تلویزیون، مجلات، روزنامه ها و تمام رسانه های دولتی آسیمیله و هضم و جذب و ذوب کن و "آذری" مانقورت ضد تورک کن" میلیونها میلیون از کلیه شهرها و روستاهای آذربایجان جنوبی برای پر کردن شکم خودشان و زن و بچه هایشان به تهران کوچیده اند. البته قبل از آن نیز تهران از شهرهای آذربایجان جنوبی بود و آقامحمدخان قاجار تورک به دلیل علاقه شدیدی که به چنگیز، تیمور و دیگر قهرمانان جهان تورک داشت نام آن را "توران" گذاشت که بعدها این نام توسط فارسها تحریف شد و به صورت "تهران" درآمد. بعد از گندکاری نژادپرستانه و رسوای "مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه ای همین صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در تهران که اقدام به پخش پرسشنامه ای زیر عنوان فاصله اجتماعی در مناطق بیست گانه تهران کرد و در آن نوشته شده بود: "اگر روزی قصد ازدواج داشته باشید، آیا حاضرید با یک فرد ترک ازدواج کنید؟" در اردیبهشت سال ۱۳۷۴ که منجر به آغاز فاز جدیدی از جنبش دانشجویی آذربایجان شد، همه اینها اهمیت بنیادین و مرکزی و اساسی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران (رادیو و تلویزیون رسمی حاکمیت نژادپرست ضد تورک) را در امر خطیر آسیمیله کردن میلیونها انسان تورک را می رساند:

<http://igid.blogfa.com/post-8.aspx>

جالب ترین نکته این است که پان ایرانیستها، آذریها و مانقورتهها مدام به مغز بچه های تورک ما در تهران و همه شهرهای آذربایجان فرو می کنند که "شما ترک نیستید آذری هستید!" تناقض آشکار در گفتار و عمل این نژادپرستان مکار- ابله این است که در هنگام توهین و نژادپرستی مثل پرسشنامه فوق از کلمه "ترک" استفاده می کنند. همچنین است شعارهای نژادپرستانه وقیح طرفداران تیم پرسپولیس در برابر تراختورسازی در ۱۳۸۹/۰۵/۰۵ روز جمعه در ورزشگاه آزادی: "ترکه صداس درنمیاد/ صدای عرعر نمیاد!" سؤال ما این است: "اگر در ایران به قول شما ترک

وجود ندارد و ما آذری هستیم پس چرا در هنگام توهین همگی همصدا با هم به ما به قول شما آذریها (؟) ترک می گویند؟! سیستم نژادپرستانه حاکم بر ایران در ۹۴ سال اخیر، یعنی پس از روی کارآمدن رضا پالانی ضد تورک که رکن ۲ ارتش را به دستور انگلستان ملزم به ساختن جکهای ترکی می کرد، تا به این روز سرتاسر پر از تناقضهای ابلهانه نژادپرستانه است و هزاران مورد از این تناقضات را می شود با اندکی دقت و صرف وقت از بین سخنان و نوشته های این نژادپرستان استخراج کرد.

### **نگاهی به اعلامیه ها، موافقت نامه ها، عهدنامه های حقوق بشر سازمان ملل متحد**

این گونه اقدامات برنامه ریزی شده نژادپرستانه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در جهت تحریک ملت فارس و تمامی ملل ایران از جمله انسانهای خود ملت آذربایجان به تبعیض و یا دشمنی و خشونت یا ترغیب به تنفر و انزجار ملی و نژادی علیه ملت بزرگ تورک آذربایجان که بارها و بارها شاهد آن بودیم، نقض صریح و آشکار مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و اعلامیه جهانی حقوق زبانی است؛ در ماده بیستم کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد- مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ چنین آمده است: "هرگونه ترغیب به تنفر ملی یا نژادی یا مذهبی که باعث تحریک به تبعیض و یا دشمنی و خشونت گردد، به موجب قانون ممنوع می باشد." ترجیح بند تمامی اعلامیه ها و کنوانسیونهای فوق این جملات هستند که در مقدمه آنها آمده است: "شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می دهد." در ایران برخلاف ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق زبانی، نه تنها حق آموزش به زبان مادری تورکی آذربایجانی به بیش از سی میلیون تورک آذربایجانی داده نمی شود، برخلاف ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ماده چهل و هفتم کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد منابع زیرزمینی و معدنی سرشار ملت تورک از جمله معادن غنی مس و طلا از زیر پای

ملت در آذربایجان به نفع سران ملا- سید حاکمیت جمهوری اسلامی و ملت فارس به تاراج می رود، برخلاف تمامی مواد مندرج در اعلامیه ها و موافقت نامه ها و عهدنامه های بین المللی مذکور با لطایف الحیل و با به کارگیری پیشرفته ترین و شیطنانی ترین و ضد بشرترین روشهای روان شناختی از جمله ممنوعیت تحصیل به زبان مادری برای تورکان و اجباری کردن تحصیل رسمی به زبان تحمیلی فارسی برای همه ملل از جمله ملت تورک آذربایجان با آموزش و پرورش دولتی متمرکز و متصلب و ایدئولوژیک (ایدئولوژی نژادپرستانه فارس پرست و ضد تورک)، از سوی دیگر با تولید و پخش صدها جک و لطیفه نژادپرستانه تمسخر کننده ملت تورک سعی در تحقیر زبان، لهجه، فرهنگ، آداب و رسوم، اعتقادات، فرهنگ اصیل در جهت محو فرهنگی و سپس فیزیکی ملت تورک و هویت و هستی ملت تورک دارند. این کارها جلو چشمان باز مدعیان دموکراسی و حقوق بشر، اروپا و آمریکا انجام می شود، و جالب این که در قاموس این مدعیان دروغین حقوق بشر که در مرض نژادپرستی صلیبی ضد تورک "متفق" و همگی گرفتار مرض مسری و خطرناک "تورک هراسی" (Turkophobia)، یعنی "ترس و تنفر مرضی و وسواس گونه از نژاد تورک" هستند، هیچ گونه حقی از این حقوق زیبای بشر را که حتی برای سیاهان بومی آفریقا و بومیان استرالیا قائلند، برای میلیونها تورک آذربایجانی و ایرانی و برای کلیه تورکان جهان که در چنگ منحوس و خونین چین، روسیه و دیگر قدرتهای ضد تورک اسیرند، تعریف نشده است.

**نژادپرستان حاکمیت ضد تورک جمهوری اسلامی ایران در شطرنج سیاسی با ما باخته اند**

اشتباه بنیادین و مفتضحانه استراتژیک ایدئولوگها و تئوریسینها و استراتژیستهای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در دادن حق آموزش و پرورش به زبان کوردی به بچه های کوردان ایران و ندادن آن به تورکان آذربایجان که بیش از ده برابر کوردها جمعیت دارند و غیره سبب شده است که خیلی از آسیمیله شده های ملت تورک آذربایجان بالاخره بیدار شوند و به هویت طلبی و حق طلبی روی بیاورند. و این بیش از آن که نتیجه زحمات فعالان حرکت ملی از جمله من باشد، نتیجه حماقت و بلاهت ایدئولوگها و تئوریسینها و استراتژیستهای دوره دیده حاکمیت، از جمله

شخص علی یونسی مخوف و جنایتکار نژادپرست کوردپرست ضد تورک ذاتی در بازی شطرنج سیاسی است. آری! فقط احمدی نژاد ابله نیست روحانی مکار، شیاد، عوام فریب و دورغگو و تیم نژادپرست ضد تورک مکارتر و ابله تر از او از جمله علی یونسی نیز اشتباه می کند و این اشتباههای حاکمیت نژادپرست تبعض گر ضد تورک است که در مواقع مناسب، جایی که گندکاری، مثل گندکاری اخیر برنامه "فیتیه" با هیچ آبی و آبرویی و توجیهی نمی تواند شسته شود، به خودی خود سبب بیداری کسترده ملت تورک آذربایجان از جمله افراد عادی، آسیمیله شده ها و حتی برخی از مانقورتهای برای حق طلبی و استقلال خواهی مقدس می شود. کاری که ما فعالان حرکت ملی آذربایجان می کنیم "افشاگری و روشنگری" نسبت به این اقدامات موهن نژادپرستانه ابلهانه است و خودمانیم، به اندازه یک صدم ایدئولوگها و تئوریسینها و استراتژیستهای دوره دیده حاکمیت در این راه زحمت نمی کشیم!

از مهمترین اشتباهات استراتژیک سردمداران حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر خشک کردن عمدی دریاچه اورمو که سبب بیداری گسترده آسیمیله شده ها و مانقورتهای شد، یکی مصاحبه عجیب و سرتاسر تناقض و ابلهانه به نام «کوروش و فرزندش، توحید را گسترش دادند!» از «آیت الله سیدمحمد خامنه ای رئیس بنیاد ایران شناسی»، برادر رهبر نژادپرست جمهوری اسلامی ایران، علی خامنه ای، و یکی از سران اصلی جمهوری اسلامی ایران بود که در روزنامه دولتی نژادپرستان فارس حاکم بر ایران، یعنی "روزنامه ایران" در ۱ مرداد سال ۱۳۹۲ با مشخصات: سال نوزدهم، شماره ۵۴۲۱، سه شنبه ۱ مرداد ۱۳۹۲، ص ۱ با تیتراژ درشت چاپ و تبلیغ شد:

<http://www.irna.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=80746868>



این مصاحبه نشان داد که هیچ فرقی، تکرار می‌کنم هیچ فرقی، بین راسیستهای نژادپرست ضد تورک ذاتی سلطنت طلب و پهلوی پرست ضد تورک خارج از ایران با سردمداران حاکمیت ضد تورک جمهوری اسلامی ایران در کوروش پرستی و ضدیت با تورکان وجود ندارد و تورک ستیزی و استعمارگری صلیبی نقطه مشترک هر دو حاکمیت پهلوی و جمهوری اسلامی است. از این تاریخ به بعد گندکارهای حاکمیت ضد تورک به سردمداری حسن روحانی در دادن حق آموزش به زبان کوردی برای فرزندان کوردها در مدارس و دانشگاهها و ندادن آن به ملت تورک آذربایجان و غیره شروع شد. اینها همه به مثابه قربانی کردن وزیر (فرزین) مهمترین و قوی ترین مهره شطرنج در بازی با ما حق طلبان دموکرات طرفدار آزادی ملت تورک و تمامی ملل ایران از سلطه پان ایرانیسم شاه-ملا پرست بود. اقدام ابلهانه علی یونسی در کورد نسب خواندن ملت تورک آذربایجان و کوردپرستی ابلهانه و رسوای او، اشتباه سردار نقدی در حمایت از ایجاد کوردیستان شمالی در خاک پاک آذربایجان غربی، دادن حق آموزش و پرورش به زبان کوردی به بچه های کوردان ایران (در کلاس هفتم) و ندادن آن به فرزندان تورکان آذربایجان که بیش از ده برابر کوردها جمعیت دارند، ایجاد رشته زبان و ادبیات کوردی در دانشگاه کردستان و چاپ و نشر بیش از ۱۳۵ کتاب به عنوان ۱۳۵ واحد درسی کوردی و ندادن این حق مسلم بشری به جوانان تشنه زبان مادری تورک، زندانی کردن اعضای مبارز یئنی گاموح، دکتر لطیف حسنی و دوستانش آن هم ۴۵ سال، زندانی کردن عباس لسانی، فعال ممتاز حرکت ملی آذربایجان و قهرمان مبارزه با استعمار پان ایرانیسم و غیره همگی اینها ادامه قربانی دادن مهره های دیگر، رخ (توپ)، فیل، اسب، پیاده و غیره توسط



حاکمیت ضد تورک جمهوری اسلامی ایران هستند و ما مغزهای متفکر ملت تورک آذربایجان با آرامش در این سوی تخته شطرنج نشسته ایم و بازی می کنیم و هر حرکت را تا چند حرکت بعدی مرور می کنیم و یک حرکت ناقابل انجام می دهیم که تمامی ایدئولوگها و تئوریسینها و استراتژیستهای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران به همراه استادان اعظمشان در لندن "کیش" می شوند و مجبور به اشتباهات تاریخساز دیگری می شوند که برای آزادی و استقلال و سعادت ابدی ملت تورک آذربایجان حیاتی هستند. فرزین ما چیست؟ فرزین ما اتکای حرکت ملی آذربایجان به حقوق مسلم بشری است، از دیگر بازیهای جذاب و دقیق و حساب شده ما آشتی گسترده بین فعالان حرکت ملی است: آشتی مبارک دکتر محمودعلی چهرگانی با احمد اوبالی و آمدنش به گونا، و آشتی دیگر فعالان به ظاهر مخالف باهم در اصل بازیهای دقیق و حساب شده فعالان حرکت ملی در مقابل دشمن نژادپرست غدار ضد تورک است. و اما حریف مدتها پیش فرزین خودش را که شعارهای پوچ اسلام، برادری، برابری و عدم تبعیض بین ملتهای ایران است، از دست داده است. پس بازیهای آینده را با دقت و حسابگری انجام خواهیم داد. به پیش تا مات کردن نژادپرستی پان ایرانیسم و استقلال آذربایجان جنوبی از ایران پارس زده ضد تورک اهریمنی.

### توصیه

امروز دوشنبه ۱۳۹۴/۰۸/۱۸ ، ۲۰۱۵/۱۱/۰۹ که من این متن را می نویسم خوشبختانه شاهد هستیم که از نخستین ساعات روز، در اکثرشهرهای آذربایجان جنوبی در شهرهای تبریز، اومو، اردبیل، زنگان، تهران، خیاو، مرند، مراغه، سولدوز، علی رغم اقدامات پیشگراانه وسیع و وحشگیریهای مأموران ضد شورش حاکمیت نژادپرست جمهوری اسلامی ایران، تظاهرات مدنی اعتراض آمیز علیه برنامه موهن نژادپرستانه "فیتیله" از شبکه دو سیمای جمهوری اسلامی ایران انجام گرفته است. بهوش باشیم که نگذاریم شعله های برافروخته این قیام مقدس تا حصول هدف نهایی، رسیدن به تمامی حقوق انسانی مان و رسیدن به حق حاکمیت ملی توسط خودمان بر خودمان خاموش شود. به نظر من دیوارنویسیهای گسترده بر تمامی دیوارهای کل شهرها و روستاهای آذربایجان جنوبی، ماشین نویسیهای همگانی و بی امان و حضور گسترده در صحنه

خیابانها و کوچه های تمامی شهرهای آذربایجان جنوبی: تهران، تبریز، اردبیل، کرج، اورمو، اسلام شهر، همدان، زنجان، قزوین، اراک و تمامی شهرهای آذربایجان جنوبی تا رسیدن به هدف نهایی الزامی است. به امید آن روز- گله جک بیزیمدیر. تانری بیزیمله دیر. یاشاسین تورک. یاشاسین آذربایجان.

اوجالان ساوالان- دوشنبه، ۱۸/۰۸/۱۳۹۴ ۲۰۱۵/۱۱/۰۹

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28718:1394-08-19-19-39-18&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28718:1394-08-19-19-39-18&catid=2:10&Itemid=18)

## رضا شومن ( رضا رشیدپور) - ابولفضل جانی

گونی نیوز: بعد از اتفاقات برنامه فتیله که مردم آذربایجان به خیابانها آمده و اعتراض خود را به صورتی مدنی به مرکز نشینان نشان دادند و در پی آن عوامل برنامه از کار بصورت موقت کنار گذاشته شدند و رئیس صدا و سیما به علت گستاخی این سه دلک به صورت رسمی عذر خواهی نمودند که آخرین ترکشهای آن استعفاء معاون کودک و نوجوان شبکه دو بود. حال در یک برنامه که از شبکه تهران پخش میشود و مجری آن شومنی بنام رضا رشیدپور از موقعی پای خود را به تهران گذاشت پشت به ملت خود کرد و برای اثبات وفاداریش در تلویزیون دست به هر کاری میزند و در مقایسه با محرم محمدزاده (محرم عمی) که در جامعه آذربایجان از محبوبیت خاصی برخوردار بود چون همیشه از کمبودهای جامعه سخن به میان میآورد و حرف میلیونها نفر رو رسانه میگرداند حال خانه نشین شده ولی این شومن بعد از اخراج از صدا و سیما دوباره به این سازمان برگشته اونهم با قول منحرف نشان دادن هموطنانش!!! و در یک مصاحبه تلویزیونی اعلام میکند که دختر نه ساله ام رو تهدید کردند باید از این شومن پرسید که آیا دختر بچه ات با فرچه توالت مسواک میزند؟ و این سوال مطرح میشود که یک شو من میتواند در مسائل اجتماعی نظر بدهد؟ معلوم است که ملت خود را به مرکز نشینان و پان فارسها فروخته از طریق همین نوکریت و پس گردنهاست هر از چند گاهی برنامه از شبکه تهران به او هدیه میدهند رضا رشید پور اگر خادم و نوکر در پان فارس نبودی و با چشم باز به عقبه ملتت نگاه میکردی آنگاه میفهمیدی ملت آذربایجان با تاریخی ۷۵۰۰ ساله از تمدنی بسیار بالا برخوردار هستند اینها صادر کننده تمدن به دیگر نقاط این کره خاکی هستند و نوکری و یالتاقی شما به مرکز نشینان بر چه اساس است؟ دلکهای پان برهنه شماها سوادتون در حد همون دلکک بودنه و به هیچ وجه نمیتوانید معنی پان رو بفهمید و حالا با چه جسارتی این کلمه پان رو به ملت شریف آذربایجان نسبت میدهید خدا میداند!!!! در حالی که این ملت سردارانش در هشت سال دفاع مقدس از خاکهای و مرزهای ایران دفاع کردند و یا سردارانی که در جبهه های سوریه و عراق و ... برای دفاع از آرمانهای خویش به

جنگ علیه دشمن هستند متاسفم برای صدا و سیمایی که مجری برنامه ش رضا شومن و دلکهای مثل شما دارد

<http://www.guneynews1.com/fa/%D8%B1%D8%B6%D8%A7-%D8%B4%D9%88%D9%85%D9%86-%D8%B1%D8%B6%D8%A7-%D8%B1%D8%B4%DB%8C%D8%AF%D9%BE%D9%88%D8%B1-%D8%A7%D8%A8%D9%88%D9%84%D9%81%D8%B8%D9%84-%D8%AC%D8%A7%D9%86%DB%8C>

## رحیم شهریاری خودفروخته و توهین به فعالین ملی - مدنی آذربایجان

28.05.2016 02:40.Bazar

گوناز تی وی: رحیم شهریاری خود فروخته که روز گذشته کنسرتی در شهر خیابو (مشگین شهر) برگزار کرده بود، با توهین به فعالین ملی - مدنی آذربایجان جنوبی، خواستار دستگیری آنها را شده است.

به گزارش گوناز تی وی، رحیم شهریاری، خواننده مانقورد و خودفروخته اهل تبریز، دیروز جمعه ۷ خرداد ۱۳۹۵، کنسرتی را با حمایت عوامل اطلاعاتی رژیم ایران در شهر خیابو برگزار کرد.

شهریاری که قبل از حضور در خیابو، در صفحه اینستگرام خود مطالب هویت طلبانه جهت جذب مردم در کنسرت مذکور را منتشر کرده بود، وی در حین اجرای مارش "یاشا آذربایجان" به فعالین مدنی و هویت طلب آذربایجانی حاضر در این کنسرت که با دستان خود نماد "بوزقورد" (گرگ خاکستری) نمایش می دادند به یکباره با لحن تندی حمله کرد.

رحیم شهریاری با قطع کردن مارش، افراد مذکور را به مأموران انتظامی نشان داده و دستگیری آنها را خواستار شد و در ادامه چهره واقعی خود را بار دیگر نشان داده و گفته که "ما ایرانی هستیم و تورکیه و آذربایجان تنها همسایه ما هستند". خطاب به فعالان مدنی و هویت طلبان آذربایجان جنوبی گفته که "دستت را اینجور نکن، گوشت را می گیرند و می اندازند بیرون".

وی همچنین با تماشاگران به تحقیر رفتار کرده و ادعا کرده "کسانی که علامت بوزقورد را بالا میبرند از دولت های خارجی پول میگیرند".

این مانقورد خودفروخته پیشتر قبل از برگزاری جام ملت های آسیا، ترانه ای در وصف "شاهزادگان پارسی!" برای تیم ملی فوتبال ایران سروده بود.

یکی از ایده های رژیم ایران برای ترویج فرهنگ فارسی در آذربایجان جنوبی و اجرای سیاست های فاشیستی خود و مبارزه با هویت طلبان آذربایجان، استفاده از افراد شناخته شده مانقورد آذربایجان جنوبی است که با پرداخت پولهای کلان به افرادی همچون رحیم شهریاری این سیاست های خود را به اجرا در می آورند.

<http://gunaz.tv/?id=2&vmode=1&sID=91704&lang=2>

**ایران یعنی زبان فارسی - مصاحبه عباس معروفی (پانفارس ضد تورک) با مهدی خلجی**

**(مانقورت) پای ثابت برنامه های تلویزیونهای رادیو فردا، بی بی سی فارسی و صدای**

### **آمریکا**

مهدی خلجی متولد ۱۳۵۲ قم، روزنامه‌نگار، نویسنده، مترجم و تحلیل‌گر سیاسی است. مهدی در شهر قم در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمده. در نوجوانی در رشته علوم انسانی تحصیل کرده و از شاگردان حسنعلی منتظری، وحید خراسانی و جواد تبریزی بوده است.

او سپس مدتی به عنوان دانشجوی آزاد در کلاس‌های عبدالکریم سروش و بابک احمدی شرکت کرده است. در این دوره مهدی خلجی پس از ۱۴ سال تحصیل در قم و اتمام درس خارج فقه به دانشگاه تربیت مدرس رفته و به تحصیل فلسفه پرداخته و سپس در سال ۱۳۷۹ برای تحصیل در رشته الهیات راهی دانشگاه سوربن شده است.

مهدی خلجی روزنامه‌نگاری را با انتشار مطالبی درباره فقه اسلامی در روزنامه‌هایی نظیر اطلاعات شروع کرده. از سال ۷۲ به عنوان نویسنده در نشریه کیان فعالیت داشته و مقالاتی در زمینه روشنفکری معاصر عربی و نقد بنیادگرایی انتشار داده. خلجی از سال ۷۷ به روزنامه انتخاب پیوسته و در سال ۷۸ از این روزنامه جدا شد و یک سال بعد پس از ۹ ماه بیکاری راهی فرانسه شده تا در رشته الهیات شیعه تحصیلاتش را پیگیری کند.

وی مدتی با رادیو فردا، بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی و رادیو زمانه همکاری داشته. اما از آن دسته آدم‌هایی است که در ذهن‌شان فایل‌بندی و دسته‌بندی دارند و به موقع لزوم فایل را باز می‌کنند و درباره آن به دقت حرف می‌زنند با حضور ذهنی بسیار قوی.

من مهدی خلجی را از سال ۲۰۰۳ می‌شناسم، یعنی زمانی که در رادیو فردا کار می‌کرد. ما دیدارهایی در برلین و پراگ داشتیم. حاصل این دیدارها رمان ناتنی بود. مهدی خلجی رمان ناتنی را نوشت و من در نشر گردون انتشار دادم. مدتی است از او بی‌خبرم. فقط می‌دانم در موسسه مطالعات استراتژیک واشنگتن فعالیت می‌کند.



مهدی خلجی

### آقای مهدی خلجی ایران یعنی چه؟

ایران می‌تواند تعریف‌های مختلف داشته باشد. برای من ایران یعنی زبان فارسی. برای من ایران همیشه زبان فارسی بوده، به دلیل اینکه ایران را اگر به مفهوم غیر مادی و انتزاعی بکار ببریم یک مفهوم فکری است و فکر همیشه از راه زبان و با زبان تولید می‌شود.

بنابراین هر کسی که به فارسی سخن می‌گوید و به فارسی می‌اندیشد و طبیعتاً ایرانی می‌اندیشد. این تعریف ایران است برای من خیلی خلاصه.

من شخصا خودم را هیچ‌موقع در تبعید یا مهاجرت حس نکردم و با این مفهوم‌ها مشکل دارم. چون معتقدم که ایران منم. ایران آن چیزی است که در درون من هست. آن زبان فارسی که با آن حرف می‌زنم و با آن فکر می‌کنم. من هر جا باشم ایران را با خودم حمل می‌کنم.

بهترین تجربه زندگی‌تان چیست؟

زندگی من سرشار از تجربه‌های خوب است کدامش را بگویم. بهترین وجود ندارد. نمی‌دانم بهترین یعنی چه؟ آخر ممکن است یک تجربه تلخ هم بهترین باشد.

بهترین تجربه‌های من، تجربه‌های ترک کردن بوده است. هر موقع چیزی را، جایی را، کسی را ترک کردم تجربه‌های خوب من بوده است.

بدترین تجربه زندگی‌تان چیست؟



آنجاهایی که جسارت به خرج ندادم و باید جسارت به خرج می‌دادم و ندادم و خیلی اشتباه کردم.  
اگر دریغی بر زندگی بخورم نه بر گذر زمان هست، بر آنجایی است که ایستادم.

منبع: سایت رادیو زمانه - تاریخ انتشار: ۳۰ خرداد ۱۳۸۷

"ایران یعنی زبان فارسی!" - گفتگوی عباس معروفی (پان ایرانیست نژادپرست ضد تورک) با مهدی  
خلجی (مانقورت پانفارس ضد تورک) - رادیو زمانه - "برنامه هفتاد ثانیه با چهره‌ها":

[http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post\\_122.html](http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post_122.html)

نمونه‌ای از اعلام موضع رسمی و علنی عده‌ای از مانقورتهای آذربایجان علیه منافع ملی

## ملت تورک آذربایجان

بیانیه تحلیلی فعالان دانشجویی و اجتماعی آذری در خصوص اقدامات خصمانه جمهوری

باکو علیه ایران

منبع: سایت مانقورت و نژادپرست و ضد تورک آذری ها - وابسته به جمهوری اسلامی

ایران

<http://www.azariha.org/?lang=fa&muid=53&item=379>

جمعی از فعالان "آذربایجانی" طی بیانیه ای به اقدامات ضد ایرانی حکومت جمهوری باکو اعتراض کرده و از وزارت خارجه خواستند تا اقدامات تنبیهی و متقابلی را علیه این حکومت وضع نماید. به گزارش سایت خبری-تحلیلی آذری ها به نقل از خبرگزاری ایلنا در این بیانیه که امضای افرادی چون داریوش پیرنیاکان (رئیس خانه موسیقی)، ناصر هم‌رنگ (روزنامه نگار و داستان نویس)، دکتر افشین جعفرزاده (محقق تاریخ معاصر و پزشک) و حسین نوین (استاد دانشگاه محقق اردبیلی) به چشم می خورد، با اشاره به کمک های مالی و لجستیکی دولت ایران به مردم جمهوری باکو و حکومت این کشور در طی دو دهه گذشته پیشنهاد شده است دولت ایران در خصوص ادامه روند کمک های مالی و نظامی تجدید نظر نماید.

متن این بیانیه بدین شرح است:

قریب به ۱۰۰ سال است که از "آذربایجان" نامیده شده منطقه "آران و خان نشین های شکی و شروان" می گذرد. در طول این سال ها جریان های ضد ایرانی قفقاز از هیچ تلاشی در جهت دشمنی با آذربایجان و مردم ایران فروگذاری نکرده اند.

در بیست سال گذشته تلاش دوایر و ادارات فرهنگی حکومت باکو در راستای مستحیل کردن فرهنگ آذربایجان در فرهنگ ترکیه و همچنین سرکوب علایق و انتخاب های این مردم و دشمن جلوه دادن کشور دوست و برادر (ایران) نزد افکار عمومی جمهوری باکو، همگی تلاش هایی مرموز و ناجوانمردانه در برابر "ما" بوده است.

این در حالی است که ایران و به ویژه مردم آذربایجان تا کنون از هیچ کوششی در راستای کمک و همیاری به کشوری که هم چون برادر کوچک تر پنداشته می شد، دریغ نکردند. کمک های مالی بلاعوض میلیاری، تحت پوشش قراردادن دهها هزار نفر از مردم این کشور از سوی کمیته امداد و حمایت نظامی، مادی و معنوی از آنان در برابر ارمنستان تنها بخشی از اقدامات حمایتی ایران از جمهوری باکو بوده است.

در مقابل چنین رویکردی، ما شهروندان ایران و مردم آذری تاکنون هیچ اقدام مثبت و توام با حسن نیتی از سوی زمامداران رژیم باکو ملاحظه نکرده و هر روز شاهد اقدامی جدید از سوی این حکومت بر علیه خطوط قرمز و بایسته های ملی خود هستیم.

موشک ها و تسلیحات خریداری شده از اسرائیل توسط رژیم باکو اکنون تبریز و شهرهای عمده آذربایجان را نشانه گرفته اند و آماده شلیک به قلب ایران و آذربایجان می باشند. شبکه های تلویزیونی، کتاب های درسی، نشریات و روزنامه های وابسته به دولت و یا محافل خاص در راستای تحریف تاریخ، اهانت به ایران و تغییر هویت ایرانی مردم آذربایجان و تحریک آن ها به اغتشاش و جنگ قومی منتشر می شوند.

قریب به بیست سال است که رژیم باکو در کمال شگفتی در برابر حسن نیت و اقدامات برادرانه و بزرگوارانه ملت ایران از هیچ کوششی برای توهین، تحقیر و ماجراجویی فروگذاری نکرده است. بر این اساس ما جمعی از فعالان، نویسندگان، دانشجویان و شهروندان آذری ضمن این بیانیه از وزارت امور خارجه و سفیر دولت ایران در "جمهوری باکو" خواستاریم که :

۱- تحرکات و اقدامات ضد ایرانی حکومت باکو و گروه های سیاسی وابسته به این دولت از سوی وزارت خارجه و سفارت ایران در باکو با دقت و شدت بیشتری تعقیب و در صورت نیاز، الزامات امنیت ملی به جای آورده شده و ذره ای از تامین منافع ملت ایران در برابر این دولت فروگذاری ننماید.

۲- به استناد خبرگزاری های داخلی و خارجی کمک های کمیته امداد به رژیم باکو حداقل سی و چهار میلیون دلار، افراد تحت پوشش این کمیته حداقل سی هزار نفر و کمک های بلاعوض

سالیانه ایران به این کشور، ارقامی ثقیل و جدی گزارش شده است. از سوی دیگر تسهیلات عمرانی و رفاهی که از سوی ما برای آبادی و عمران جمهوری خودمختار نخجوان وضع شده قابل تامل بوده است این در حالی است که اقدامات خصمانه دولت مستقر در جمهوری باکو هیچ نسبتی با کمک های دولت ایران نداشته و ندارد.

۳- ما از دولت ایران می خواهیم که در راستای اقدامات پیش گیرانه و تلافی جویانه حکومت جمهوری باکو در حمایت از کنگره موسوم به آذربایجانی های جهان (داک) که متشکل از تعدادی کلاهداران سیاسی و ورشکستگان تجزیه طلب می باشد، ضعف های ژئوپلتیک، سیاسی، نظامی، منطقه ای، جمعیتی و امنیتی این حکومت را به عنوان گزینه های اقدامات پیشگیرانه و تنبیهی مد نظر قرار دهد و سیاست نادیده گرفتن و بی اهمیت پنداشتن اقدامات ایذایی این جمهوری را تغییر دهد.

ایران در طول بیست سال گذشته دالان نخجوان را جهت انتقال مواد و ارزاق مورد نیاز مردم نخجوان از طریق خاک ایران در اختیار جمهوری باکو قرار داده است و در مقابل خواستار هیچ گونه اخذ امتیاز از این جمهوری نشده است. اما جمهوری باکو به جای سپاس گذاری بر خلاف اخلاق و منش عمومی حتی از آزار و اذیب راننده ها و کامیون های ایرانی نیز غفلت نکرده و به بدترین شکل با مسافران و شهروندان ایرانی عازم باکو که اکثریت آنها آذری هستند رفتار نموده است.

۴- ما از دولت ایران می خواهیم طی یادداشتی رسمی بر استفاده نام تاریخی آذربایجان برای شمال رود ارس توسط دولت باکو اعتراض نموده و در راستای جبران این تحریف بزرگ، جهت آشنایی شهروندان در کتاب های درسی و دانشگاهی نسبت به این مسئله آگاهی رسانی نموده و در خصوص جنگ های ایران و روس و قرارداد های گلستان و ترکمن چای آگاهی های بیشتری در اختیار شهروندان قرار دهد. هم چنین از طریق برگزاری همایش های دانشگاهی، سمینارها و نام گذاری میادین شهری از فراموشی یاد و خاطره ۱۷ شهر قفقاز جلوگیری نماید.

۵- ما معتقدیم که شناسایی دیپلماتیک کشوری موسوم به "جمهوری آذربایجان" در ابتدای دهه نود در حالی که نام یکی از استان های ایران را برای خود انتخاب کرده بود می بایست با تامل و درنگ بیشتر و بررسی های کارشناسانه انجام می یافت و حداکثر شناسایی رسمی و دیپلماتیک با کیفیت موجود به صورت "دوفاکتو" صورت می گرفت. بنابراین از وزارت خارجه دولت ایران مجدانه خواستاریم که مقرر نماید نام تاریخی آران و یا "جمهوری باکو" به صورت توأمان در اسناد و نوشته های دیپلماتیک مورد استفاده قرار گیرد.

۶- توجه به سرنوشت مردمی که در کشور مسلمان نشین شمال ارس زندگی می کنند از جانب دولت ایران دارای اهمیت تاریخی، دینی و فرهنگی است. علاوه بر آذری ها اقلیت هایی چون تالشان در این سرزمین تحت ستم ملی دولت باکو قرار دارند. بذل توجه دولت ایران نسبت به فعالان سیاسی، روزنامه نگاران و نخبگان تالش بی شک سبب تقویت فرهنگ ایران در قفقاز خواهد بود.

۷- همان گونه که همگان اطلاع دارند در همه کشورهای جهان قوانینی سخت و انعطاف ناپذیر علیه گروه ها و دسته های تجزیه طلب و بنیادگرایان قومی وضع شده است و هر گونه فعالیت و تحریک مردم برای جنگ و تنش قومی ممنوع می باشد. با کمال تأسف باید گفت که برخی از گروه ها و افراد تجزیه طلب در جامعه در سایه خلا قانونی و مدارای مسئولان به عنوان عقبه و دنباله گروه هایی چون داک با حمایت نهادهایی امنیتی جمهوری باکو به فعالیت مشغول هستند. از سوی دیگر "رایزنی فرهنگی" جمهوری باکو در تهران سال ها است که آزادانه سرگرم اقدامات مرموز و تجزیه طلبانه از جمله پخش پرچم، انتشار و پخش رایگان کتاب در دانشگاه ها و اظهارات تحریک آمیز در محافل دانشگاهی می باشد.

از آن جایی که بر اساس نص صریح قانون اساسی (اصل نهم و بیست و ششم) پاسداری از آزادی، تمامیت ارضی وحدت و استقلال ایران، وظیفه آحاد ملت است، ما آذربایجانی ها این حق را برای خود قائل خواهیم بود که در صورت مشاهده هر گونه حرکت قومیت محورانه و تحریک آمیز از سوی هر کس، الزامات این اصل را به جا آوریم.

۸- دولت ایران می باید حق اقدامات متقابل و تنبیهی علیه حکومت فعلی باکو را برای خود محفوظ دانسته و همه اقدامات از بررسی و محاسبه میزان کمک های مالی، تجدید نظر در موضع رسمی پیرامون مناقشه قره باغ، بررسی مجدد مسیرهای زمینی جمهوری باکو به نخجوان از خاک ایران و... را مد نظر قرار دهد و نسبت به تامین منافع ملی ایران در منطقه اهتمام بیشتری به خرج دهد.

امضاء کنندگان بیانیه :

داریوش پیرنیاکان - موسیقیدان و هیئت علمی دانشگاه تهران

بهمن پیرنیاکان - تبریز، پژوهشگر

حسین نوین رنگرز - اردبیل، هیئت علمی دانشگاه محقق اردبیلی

افشین جعفرزاده - ارومیه، پزشک و عضو هیئت دانشگاه علوم پزشکی تهران

لیلا حسینیان - مشکین شهر، هیئت علمی دانشگاه

محمد حسین داوری - میاندوآب، دبیر

جمشید هدایی - تبریز دبیر بازنشسته

بهمن فرهنگ - تبریز، دبیر تاریخ

ابراهیم آقازاد - ارومیه، دبیر

سعید دادگر - اردبیل، دبیر تاریخ

کیامهر فیروزی - خلخال، دبیر و پژوهشگر

اعتماد ناصری - تبریز، دبیر بازنشسته

کاظم آذری - تبریز، محقق و نویسنده

شهین پور حسین - تبریز، شاعر

رحیم نیکبخت - تهران، پژوهشگر تاریخ

محمد رضا ربانی، تبریز، روزنامه نگار

محمد طاهری خسروشاهی - تبریز، پژوهشگر  
لطف الله خدایی - اردبیل، دکتری علوم سیاسی  
عبادالله عباسی - تبریز، سرهنگ بازنشسته  
ناصر هم‌رنگ - اردبیل، نویسنده و روزنامه نگار  
حسین شفاهی - میاندوآب، دانشجو  
ناصر مطلبی - میاندوآب دامپزشک  
امیر دیلمقانی - تبریز - دانشجوی علوم سیاسی  
اشکان جم، تبریز - کارشناس حقوقی  
امیر علیزاده - تبریز  
علی نجفی - تبریز  
احسان محمدی - تبریز  
عادل زهتاب - تبریز  
علی موسویان - تبریز  
حامد فرشپاف - تبریز  
هادی علی پور - تبریز  
میلاذ اسکندری - تبریز  
حجت مسلم زاده - تبریز  
مرتضی اسدی - تبریز  
حبیب باغی - تبریز  
نادر ساعی - تبریز  
سامان وطن شناسان - تهران، دانشجو  
مهدی قسمتی - تبریز

سه‌ند اینانلو - تبریز، دانشجوی دامپزشکی  
بهزاد فرش‌باف - زنجان  
فرید آیدنلو - ارومیه  
داوود دشتبانی - پژوهشگر  
علی خوش‌عمل - تبریز  
وحید رنجبری - تبریز  
محمد امیران - تبریز، بازاری  
فرزاد حیدرزاده - تبریز، مهندس  
مریم ناصری - اردبیل  
مهدی اکبرزاده - اردبیل  
رضا آذری - اردبیل  
شهمیرزاد پهلوانی - تبریز، مهندس  
امیر حسین جهانی - تبریز، دانشجوی علوم سیاسی  
سعید ذرخورد، تبریز، کارشناس حقوقی  
علی رضا بابایی - تهران  
ارسلان مغانی - اردبیل، پژوهشگر  
احسان خواجه‌ای - تبریز، دانشجوی ارشد جامعه‌شناسی  
می‌لاد مطیع - تبریز، دانشجو  
مرتضی افشار - میاندوآب، دانشجوی ارشد  
وحید کبیری -  
جعفر عباسی -  
ایوب صادقی -



رضا دل جوان - تبریز  
ناصر حسین پور -  
مهران سلطانی -  
وحید عمرانی -  
مجید علی زاده -  
رضا امیر فتحی - تبریز، بازنشسته  
رضا سلیمانی - تهران، بازاری  
محمد امیران - تبریز، بازاری  
داوود محمدیان - تبریز، فعال اقتصادی و صنعتی  
هادی شربیانی - تبریز، بازرگان  
حجت الله کلاشی - اردبیل، کارشناس ارشد علوم سیاسی  
محسن عالی زاده - اردبیل، دانشجوی مهندسی  
سالار سیف الدینی - تهران، پژوهشگر  
یوسف شکری - تبریز، گرافیکست  
کاوه امیری - تبریز، دانشجوی مدیریت صنایع  
مهران پور جباری - تبریز، دانشجوی مدیریت صنایع  
محمد فرید رضائیا - تبریز، حسابدار  
اسماعیل مدرس - تبریز، بازنشسته  
یوسف علیشاهی - تبریز، بازاری  
مریم زارعی - تبریز، کتابدار  
مهدی کاظمی - تبریز  
متین مطیع - تبریز

مهدی رشیدی - ارومیه ، فعال فرهنگی

فرزین ذریه - تبریز - دانشجو

بیژن اژدری - تبریز، مهندس

علی شهبازی - اردبیل، دانشجو

(توضیح از نویسنده: این اعلام موضع رسمی مانقورتهای سرشناس آذربایجان جنوبی را به این دلیل آوردم که خوانندگان با خواندن و به خاطر سپردن این اسامی گرفتار حيله‌ها و دسایس امثال آنها که خود را آذری می‌نامند و تورک جلوه می‌دهند نشوند. اوجالان

### ساوالان)

اسامی بعضی از مانقورتهای ضد آذربایجان که ماشاءالله به بهای وطن فروشی در جمهوری اسلامی ایران اکثرشان دارای مشاغل پردرآمد و رفاه کامل هستند:

داریوش پیرنیاکان تهران، بهمن پیر نیاکان، تبریز، پژوهشگر، حسین نوین رنگرز، اردبیل، عضو هیئت علمی دانشگاه محقق اردبیلی، افشین جعفرزاده، ارومیه، پزشک و عضو هیئت دانشگاه علوم پزشکی تهران، لیلا حسینیان، مشکین شهر، هیئت علمی دانشگاه، محمد حسین داوری، میاندوآب، دبیر، جمشید هدایی، تبریز دبیر بازنشسته، بهمن فرهنگ، تبریز، دبیر تاریخ، ابراهیم آقازاد، ارومیه، دبیر، سعید دادگر، اردبیل، دبیر تاریخ، سیائش دادگر، دبیر، کیامهر فیروزی، خلخال، دبیر و پژوهشگر، اعتماد ناصری، تبریز، دبیر بازنشسته، کاظم آذری سیسی، تبریز، محقق و نویسنده، شهین پورحسین، تبریز، شاعر، رحیم نیکبخت، تهران، پژوهشگر تاریخ، محمدرضا ربانی، تبریز، روزنامه نگار، محمد طاهری خسروشاهی، تبریز، پژوهشگر، لطف الله خدایی، اردبیل، دکتری علوم سیاسی، عبدالله عباسی، تبریز، سرهنگ بازنشسته، ناصر هم‌رنگ، اردبیل، نویسنده و روزنامه نگار، حسین شفاهی، میاندوآب ، دانشجو، ناصر مطلبی، میاندوآب دامپزشک، امیر دیلمقانی، تبریز، دانشجوی علوم سیاسی، اشکان جم، تبریز، کارشناس حقوقی، امیر علیزاده، تبریز، علی نجفی، تبریز، احسان محمدی، تبریز، عادل زهتاب،

تبریز، علی موسویان، تبریز، حامد فرشباغ، تبریز، هادی علی پور، تبریز، میلاد اسکندری، تبریز، حجت مسلم زاده، تبریز، مرتضی اسدی، تبریز، حبیب باغی، تبریز، نادر ساعی، تبریز، سامان وطن شناسان، تهران، دانشجو، مهدی قسمتی، تبریز، سهند اینانلو، تبریز، دانشجوی دامپزشکی، بهزاد فرشباغ، زنجان، فرید آیدنلو، ارومیه، داوود دشتبانی، پژوهشگر، علی خوش عمل، تبریز، وحید رنجبری، تبریز، محمد امیران، تبریز، بازاری، فرزاد حیدرزاده، تبریز، مهندس، مریم ناصری، اردبیل، مهدی اکبرزاده، اردبیل، رضا آذری، اردبیل، شه‌میرزاد پهلوانی، تبریز، مهندس، امیر حسین جهانی، تبریز، دانشجوی علوم سیاسی، سعید ذرخورد، تبریز، کارشناس حقوق، علی رضا بابایی، تهران، ارسلان مغانی، اردبیل، پژوهشگر، احسان خواجه ای، تبریز، دانشجوی ارشد جامعه شناسی، میلاد مطیع، تبریز، دانشجو، مرتضی افشار، میاندوآب، دانشجوی ارشد، وحید کبیری، جعفر عباسی، ایوب صادقی، رضا دل جوان، تبریز، ناصر حسین پور، مهران سلطانی، وحید عمرانی، مجید علی زاده، رضا امیر فتحی، تبریز، بازنشسته، رضا سلیمانی، تهران، بازاری، محمد امیران، تبریز، بازاری، داوود محمدیان، تبریز، فعال اقتصادی و صنعتی، هادی شربانی، تبریز، بازرگان، حجت الله کلاشی، اردبیل، کارشناس ارشد علوم سیاسی، محسن عالی زاده، اردبیل، دانشجوی مهندسی، سالار سیف الدینی، تهران، پژوهشگر، یوسف شکری، تبریز، گرافیکست، کاوه امیری، تبریز، دانشجوی مدیریت صنایع، مهران پورجباری، تبریز، دانشجوی مدیریت صنایع، محمدفرید رضانیا، تبریز، حسابدار، اسماعیل مدرس، تبریز، بازنشسته، یوسف علیشاهی، تبریز، بازاری، مریم زارعی، تبریز، کتابدار، مهدی کاظمی، تبریز، متین مطیع، تبریز، مهدی رشیدی، ارومیه، فعال فرهنگی، فرزین ذریه، تبریز، دانشجو، بیژن اژدری، تبریز، مهندس، علی شهبازی، اردبیل، دانشجو.

## ما و داستان بی پایان تورکان ستیز

### علی رضا اردبیلی

منتشر شده در ۲۸ آبان ۱۳۹۴

در یک جامعه شهری شده، رفتار جمعی یکدست، قبیله ای، یکپارچه و گوش به فرمان جنگسالارن و فئودالهای خودی بودن، به تاریخ سپرده می شود. رشد فردیت در جوامع شهری بعد از سپری شدن دوران فئودالیت، به تنوع آراء در این جوامع می انجامد. در این میان، ظهور فرقه های ایدئولوژیک و سکت‌های مذهبی جدید به اندازه رشد احزاب و قطب‌های سیاسی، پدیده های همزاد غلبه شهرنشینی است.

از تبعات این تنوع آراء، ظهور مکاتب ایدئولوژیک است که خواهان استحاله جامعه خودی در جوامع آرمانی بزرگتر (کشور، امپراطوری استعمارگر خارجی، انترناسیونالیسم ایدئولوژیک دینی یا دنیوی مثلاً کمونیستی) است.

برخلاف ساختارهای فئودالی ماقبل سرمایه داری، دعوت به رستگاری از طریق فتوهای انحلال طلبانه و دعوت به خودکشی جمعی و مستحیل شدن دریک هویت آرمانی غالب و فراگیر، در جوامع شهری زیاد اتفاق می افتد. در شبه جزیره هند تحت استعمار بریتانیا، در مستعمرات روسیه قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم، در مستعمرات اروپایی از قبیل الجزایر و تونس، ظهور چنین پیامبران منادی انحلال هویت خودی و پیوستن به مام متروپول (قدرت استعماری حاکم) زیاد بودند. بسیاری از انقلابیون کمونیست اروپای شرقی در صفوف بولشویک‌های روسی از ملت‌های خود برای تسلیم شدن به اشغال نظامی روسی دعوت کردند و خودشان در کسوت عمله شیطان سرخ اشغالگر، بر علیه کشور و ملت خود به خدمت ارتش و سازمان جاسوسی شوروی درآمدند.

امروز آرمانخواهان اسلامی فناتیک از کشورهای مختلف مسلمان، خواهان همکاری مسلمانان بر علیه دولت‌های خود و پایان دادن به هویت ملی و استقلال دولتی دولت‌های خود و پیوستن به جنبش انترناسیونالیستی اسلامی از نوع داعش و پروژه های رقیب هستند.

تورکان تورک ستیز سرسپرده به ایدئولوژی آریایی، فاناتیسم اسلامی یا انترناسیونالیسم پرولتری را باید در این زمینه کلی مورد مطالعه قرار داد. دفاع از ساختن "سوسیالیسم" در مناطق روستایی شمال سوریه از سوی صاحبان ۲۰۹ امضا و سپس سکوت همان ۲۰۹ نفر (اعم از تورک و غیر تورک) در قبال ارتکاب آنها به جنایات جنگی و پاکسازی اتنیکی و سکوت در برابر جنبش ملت تورک بر علیه راسیسم آریایی، یا فعال شدن برخی چهره های تورک در تبرئه پروژه دولتی راسیستی بر عیله تورکان (پرویز پرستوی و...) و دیگر تورکان تورک ستیز در این مقوله دسته بندی میشود.

### در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی" (نقل چند سطر از یک مقاله قدیمی تر)

شاید ادعا بشود که از این نوع عشق الهی و آسمانی در معانی عرفانی؛ به "بی سر و پا" شدن زمینی در راه ایدئولوژیهای زمینی راه زیادی است. اما واقعیت این است که نمونه های زیادی از این خودزنی در راه معبود ایدئولوژیک از نوع اسلامی، آریایی و کمونیستی، در دست است. آریا پرستان غیرفارس، ستیز با ملت و فرهنگ خود را نشان خلوص و تقرب به درگاه "مقدسات" ملی و میهنی خود میدانند، آخوندها و آیت الله های تورک که حتی از تورکی صحبت کردن امتناع میکنند. (مثل آیت الله مشگینی در سالهای بعد از انقلاب) و کمونیستهایی که روسپرستی و فارسپرستی توأم با دشمن یابی از ملت خود را عین "انترناسیونالیسم ناب لنینی" می شمارند، از این قبیلند.

در سالهای اولیه بعد از اشغال نظامی آذربایجان شمالی از سوی ارتش شوروی در سال ۱۹۲۰، تعدادی از کمونیستهای آذربایجان شمالی مخالفت نفس گیری با تشکیل "جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان" داشتند و خواهان پیوستن بی هویت و بی مرز به مام میهن سوسیالیستی روسیه بودند. لئو تروتسکی (همان لئو برونشتاین یهودی تبار) Lev Trotsky 1897-1940 با کسانی که او را یهودی می نامیدند، برخورد عصبی کنترل نشده ای می کرد. وقتی یک هیئت یهودی خارجی مقیم شوروی از وی درخواست کمک برای یک یهودی دیگر کرد، وی با عصبانیت گفت: "من یک یهودی نیستم، یک انترناسیونالیستم" و وقتی در

اوکرائین در سال ۱۹۱۹، قتل عام هزاران یهودی جریان داشت، ترجیح داد که از آن فاجعه "بیخبر بماند"، حتی در زمان اقامت خودش در اوکرائین.

بنا به نوشته ریچارد پایپس، کمونیست بولشویک یهودی تبار دیگری بنام کارل رادک Karl Radek ۱۸۸۵-۱۹۳۹ در گفتگو با یک خبرنگار آلمانی، زمانی که هنوز نامی از هیتلر در میان نبود، تا جایی پیش رفت که خواهان قتل عام جمیع یهودیان شد! از زبان لازار گاگانوویچ Lazar Kaganovich ۱۸۹۳-۱۹۹۱ یک کمونیست یهودی تبار دیگر نیز افاضات یهودستیزانه مشابهی نقل شده است. شاید نقل قولی از لنین، این برداشت از "انترناسیونالیسم پرولتری" را بهتر توضیح دهد. بعد از اینکه مردم لهستان در یک اقدام مشروع، بطور یکپارچه از امنیت و موجودیت خود در برابر تجاوز نظامی ارتش روسیه کمونیستی به فرماندهی میخائیل توخاچفسکی، در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ دفاع کردند به یک کمونیست آلمان گفت:

"احساس، فکر و عمل آنها مثل ناسیونالیستها و امپریالیستها بود نه سوسیالیستی و انقلابی. انقلابی که ما انتظارش را داشتیم در لهستان به وقوع نپیوست. کارگران و دهقانان ... از دشمنان طبقاتی خود دفاع کردند، اجازه دادند که سربازان شجاع سرخ ما گرسنگی بکشند، در کمینگاه به آنها حمله کردند و آنها را تا مرگ شکنجه کردند" (ریچارد پایپس: انقلاب روسیه، ترجمه سوئدی، صفحه ۳۴۳)

خود لهستانی‌ها از این مقاومت در برابر ارتش مهاجم روس و پیروزی نهایی خود به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۲۰ به عنوان "معجزه در ویسلا" یاد می‌کنند.

سخنان فوق از لنین بسیار معنی دار است: دفاع از موجودیت کشور لهستان در برابر هجوم نظامی یک ارتش مهاجم، یعنی عمل کردن مثل "ناسیونالیستها و امپریالیستها". نتیجه منطقی این نگاه، این است که لهستانی‌ها بایستی در قبال هجوم ارتش ویرانگر و خونریز روسیه تسلیم می‌شدند، تا عمل آنها "انترناسیونالیستی و پرولتری" باشد!

با چنین نگاهی است که، مکتب دشمن شناسی آذربایجانی، جمهوری دمکراتیک آذربایجان شمالی به رهبری حزب مساوات راه، علی‌رغم پشتوانه مردمی و مشروعیت دمکراتیک آن، حکومت "خانها و بیگ‌ها" می‌نامند!

در همه حوادث حول جنگ جهانی اول و دوم که تهاجم نیروهای نظامی روسیه کمونیستی، موجودیت دولتهای همسایه را بخطر انداخته است، رفتار بخش مهمی از کمونیستهای این کشورها در حد "ستون پنجم" روسیه بوده است. یعنی "انترناسیونالیستی"! این منطق یعنی گذاشتن علامت تساوی مابین خود فروشی، رفیق فروشی و کشور فروشی با انترناسیونالیسم از سویی و "ناسیونالیستی" و "ارتجاعی" نامیدن پدیده طبیعی و انسانی دفاع از استقلال فکر خود و استقلال عمل ملت خود. با انتقال این شابلون به آذربایجان جنوبی و زمان ما، روشن است که دفاع از استقلال آذربایجان شمالی و دفاع از استقلال عمل یک جنبش ملی غیر کمونیستی در آذربایجان جنوبی، چیزی "بورژوازی"، "کاپیتالیستی"، "ارتجاعی" و "پانتورکیستی" خواهد بود و چنین جنبشی برخلاف زمانی که در دوران جنگ سرد، طرح مسأله آذربایجان معادل دفاع ایدئولوژیک از شوروی سابق هم بود، امید چندانی به حمایت حقوق بشری این نیروها از مبارزه مردم آذربایجان و ملت تورک نباید داشته باشد.

امضاکنندگان تورک (چه تعدادی؟) بیانیه ۲۰۹ نفر استفاده کننده از نام "تبریز" در دفاع از "انقلاب کوبانی"، نه در اعتراض به پروژه پاکسازی اتنیکی و جنایات جنگی نیروهای نظامی مورد حمایت خود در شمال سوریه صدایی بلند کردند و نه ندایی در قبال نمایش عریان راسیسم از تلویزیون دولتی ایران علیه تورکها سر دادند. برای این ذوب شدگان در ایدئولوژی انترناسیونالیستی پرولتری، "ساختن سوسیالیسم" در مناطق روستایی شمال سوریه (!؟) حتی اگر با کمک مشاورین آمریکایی و سلاحهای ناتو با جنایات سیستماتیک علیه اعراب و تورکمنهای منطقه عملی شود، به دلیل قرابت ایدئولوژیکی، مباح و انترناسیونالیستی و آرمانی به حساب می-آید و مبارزه مسالمت آمیز و حقوق بشری آذربایجان بر علیه راسیسم حاکم، عملی مشکوک، حرام یا در بهترین حالت از نظر آنها مکروه تلقی خواهد شد.

دفاع تورکان تورک ستیز حکومتی، محافظه کار، اصلاح طلب، آریایی، جمهوریخواه، سلطنت طلب و هر طایفه فکری دیگر، چنانچه فوقا ذکر شد، از تبعات شهری بودن جامعه آذربایجانی است. این بلند شدن صداهای ناخوشآیند دعوت به تسلیم و خودکشی داوطلبانه (بنام آرمانهای ایدئولوژیکی با پرچمهای متفاوت) بهایی است که آذربایجان بخاطر فاصله گرفتن از زندگی ماقبل سرمایه داری، می پردازد. در فوق به برخی از نمونه های افراطی تاریخی در میان ملل دیگر که بخاطر اعتقادات ایدئولوژیکی، حتی خواهان قتل عام ملت خود هم شده بودند، اشاره شد.

خوشبختانه تعداد چنین نمونه های اغراق آمیز ناچیز است اما وجود نمونه های افراطی یک پدیده، برای شناخت و رسیونهای ملایمتر و شایع تر همان پدیده، کمک میکند.

میدانیم که اقلیتهای تحت ستم دیگر در ایران، یکدست ترند و صداهاى منادی خودکشی دسته جمعی و ذوب شدن در پروژه های آرمانی بزرگتر (ملتسازی ایرانی، انترناسیونالسیم کمونیستی یا امت گرایی اسلامی) در میان آنها بسیار کمتر است. اما آیا چنین وضعیتی مطلوب است؟ بنظر من بجای اینکه به این سؤال جواب دهیم، بهتر است توجه کنیم که درجه رشد جامعه و میزان توسعه شهرنشینی و فردیت، انتخابی یا ارادی نیست. توسعه شهرنشینی نتیجه حاصل از پروسه های پیچیده در درجه اول اقتصادی و سپس فرهنگی در درازمدت است و با فرمان دولتی یا آرزو و مجاهدت روشنفکران و نیروهای سیاسی، تند یا کند نمی شود. کثرت آراء سیاسی و از جمله ظهور پروژه های انحلال طلبانه و خودکشی هویتی، تنها پدیده ناخوشایند جوامع مابعد فئودالی نیست. دسته بزرگ و خطرناکی از بیماریهای جسمی و روحی همراه صنعتی شدن و زندگی پرتحرک شهری وارد جوامع جدید می شوند. علیرغم این واقعیت نه کسی خواهان بازگشت به دوران ماقبل صنعتی است و نه کشورهای عقب مانده و در آرزوی رسیدن به سطح رشد جوامع مدرن، تردیدی در صحت این آرزو، بخود راه می دهند.

شاید این درجه از رشد (که چنانچه اشاره شده، داوطلبانه یا دلخواهی هم نیست) در کوتاه مدت عوارضی از جنس مشکلات برشمرده در فوق، داشته باشد. اما در آینده و بخصوص از نظر فاصله ما با یک جامعه سالم برخوردار از دمکراسی، توسعه اقتصادی و رفاه عمومی، برتریهای بینظیر خود را دارد. شاید رفتار جامعه عشیرتی افغانستان در قبال اشغال ارتش سرخ شوروی نسبت به رفتار جامعه چکوسلواکی در مواجهه با اشغال نظامی مشابه از سوی همان ارتش در دوران جنگ سرد، دارای "مزیت"هایی بود. شاید رفتار جامعه چکسلواکی بعد از سرکوبی خش بهار پراگ (۲۱ اوت ۱۹۶۸) بخصوص در مقایسه با جنگ آزادیبخش بعدی افغانستان در دهه ۱۹۸۰، چندان وطنپرستانه یا "مردانه" نبود. اما برای ساختن جوامع سالم امروزی چک و سلواکی، مزیتهای کشور اول، احتیاجی به برشمردن هم ندارد.

**کوتاه سخن:**



وجود تورکان تورک ستیز، صرفنظر از رنگ پرچم ایدئولوژیکی و نحوه ارأیه گفتمان تسلیم طلبانه آنها، بهایی است که جامعه تورک ایران بخاطر سابقه و درجه نسبتا بالای شهرنشینی خود، مجبور به پرداخت آن است. نکته مهمتر آنکه چنین روندهای بسیار پیچده اجتماعی، ناشی از تکامل درازمدت اقتصاد و فرهنگ جوامع انسانی است و نه تابعی از آرزوها و امیال نیروهای سیاسی و حتی دولتی. روشن است که اگر فرضا بتوانیم سیمای آذربایجان و جامعه تورک ایران را توسط یک ماشین زمان به دوره نادرشاه افشار برگردانیم، جامعه ما بسیار یکدست تر شده و با تکیه بر تقابل ذاتی جوامع روستایی با فرهنگ شهرنشینی، قادر خواهد شد تا با سهولت بیشتری در قبال امیال سلطه طلبانه مرکز متشکل شود. آیا چنین عقب رفتنی چیز مطلوبی است؟ چند صدایی بودن و تقسیم جامعه به طرفداران پروژه های فرهنگی و سیاسی متنوع از جمله ظهور منادیان خودکشی هویتی و اضمحلال در هویت‌های بزرگتر (ناسیونالیسم فارسی، امت گرایی اسلامی یا انترناسیونالیسم کمونیستی) مثل هر پدیده منفی همزاد عبور از فئوادالیت، با کمک عقلانیت فردی و خرد جمعی جوامع جدید قابل حل است. ملت تورک ایران و جامعه آذربایجان تنها اقلیت تحت ستم ایران است که زودتر از مرکز با زندگی شهری و پدیده‌های مدرن آشنا شده است و این پدیده ها را نه از تهران بلکه بواسطه استانبول و باکو از اروپا اخذ کرده است. از این جهت ما تنها ملت تحت ستم ایران هستیم که بواسطه ارتباط فرهنگی و هویتی با تورکان تورکیه و جمهوری آذربایجان (بعنوان یک آلترناتیو پیش رو) شانس شرکت در پروسه انتگراسیون اروپایی را هم داریم و میزان شهرنشینی و رشد اقتصادی، علمی و فرهنگی آذربایجان و تورکان ایران، چنین پرسپکتیوی را حداقل در یک پروسه زمانی معین، ممکن می‌نمایاند. در صورت دمکراتیزه شدن ساختار حکومتی و جامعه ایران و ماندن آذربایجان و ملت تورک در ترکیب ایران نیز، نزدیکی جغرافیایی ما به اروپا و خویشاوندی فرهنگی ما با جوامع حفاصل ما و اروپا، امکانات گسترده ای برای توسعه در اختیار ما و از اینطریق بقیه ایران خواهد نهاد.

بسیاری از اقلیتهای تحت ستم در دنیا در عرصه اشاره به پلیدیهای سلطه گران (همان ذکر مصیبت) مشکلی ندارند و گرفتاری آنها زمانی شروع می شود که نوبت به ارأیه آلترناتیو اثباتی و طرحی برای فردا می رسد. از این جهت، ملت تورک و جامعه آذربایجان قابل مقایسه با هیچ اقلیت دیگری در منطقه نیست. موقعیت جغرافیایی، درجه شهرنشینی و میزان رشد اقتصاد، تحصیلات عمومی، کمیت و کیفیت مراکز دانشگاهی همه برای ساختن یک جامعه جدید (در ترکیب یک

ایران دمکراتیک یا مستقل از ایران) الزمات تعیین کننده ای هستند که نه ساختن و فراهم کردن سریع آنها با اراده سیاسی ممکن است و نه بدون آنها میتوان به فردایی بهتر امیدوار بود. یک جامعه دچار بیسوادی عمومی نه در معرض آسیملاسیون است و نه از درون خود میتواند روشنفکرانی داشته باشد. جامعه بدون روشنفکر و طبقه تحصیلکره نمیتواند از درون خود میرزا فتحعلی آخونداف، سید احمد کسروی، سید حسن تقی زاده و نمونه های متأخر این قوم را تربیت کند. همه اشکال مدرنیته از سودآموزی عمومی و تأسیس مراکز تولید کننده علوم جدید تا کشاورزی صنعتی و طب مدرن، عوارض ناخواسته جانبی هم دارند. کسی هم از ترس این عوارض ناخواسته به ستایش از جهالت و شیوه زندگی عشیرتی پناه نمی برد. دو انقلاب قرن بیستم در ایران درس واحدی داشتند: تخریب کهنه چه راحت و ساختن نو، چه مشکل. آذربایجان برای ساختن یک جامعه آلترناتیو، مصالح و مزایایی در اختیار دارد که رسیدن به آنها مستلزم زمان تاریخی طولانی و کار پیوسته چندین نسل است. درجه نسبی بالای زندگی شهری آذربایجان مسلماً عوارض جانبی هم دارد اما اینها تنها "عوارض جانبی" هستند و پدیده ترکان ترک ستیز بخشی از این عوارض ناخواسته است.

### **لینک یک مقاله دیگر در این موضوع: علی رضا اردبیلی: ظرفیت محدود ایدئولوژیهای غیردمکراتیک در دفاع از حقوق ملل اسیر**

(P S: یکی از خصوصیات جوامع شهری، واگذار کردن امر دفاع از امنیت جمعی به پادگانهای خارج از شهر و امور مهمی چون تأمین انرژی، آذوقه، بانکها و غیره به دولت مرکزی است. این نکته نیز در صورت پیش آمدن خلاء ناشی از اضمحلال بی برنامه و ناگهانی قدرت دولت مرکزی میتواند آذربایجان را بشدت آسیب پذیر بکند. به این مسأله در مقاله مستقل دیگری به تفصیل پرداخته ام که منتظر زمان مناسبی برای نشر آن هستم)

وجود تورکان تورک ستیز، صرفنظر از رنگ پرچم ایدئولوژیکی و نحوه ارائه گفتمان تسلیم طلبانه آنها، بهایی است که جامعه تورک ایران بخاطر سابقه و درجه نسبتاً بالای شهرنشینی خود، مجبور به پرداخت آن است. نکته مهمتر آنکه چنین روندهای بسیار پیچیده اجتماعی، ناشی از تکامل درازمدت اقتصاد و فرهنگ جوامع انسانی است و نه تابعی از آرزوها و امیال نیروهای سیاسی

و حتی دولتی. روشن است که اگر فرضاً بتوانیم سیمای آذربایجان و جامعه تورک ایران را توسط یک ماشین زمان به دوره نادرشاه افشار برگردانیم، جامعه ما بسیار یکدست تر شده و با تکیه بر تقابل ذاتی جوامع روستایی با فرهنگ شهرنشینی، قادر خواهد شد تا با سهولت بیشتری در قبال امیال سلطه طلبانه مرکز متشکل شود. آیا چنین عقب رفتنی چیز مطلوبی است؟ چند صدایی بودن و تقسیم جامعه به طرفداران پروژه های فرهنگی و سیاسی متنوع از جمله ظهور منادیان خودکشی هویتی و اضمحلال در هویت‌های بزرگتر (ناسیونالیسم فارسی، امت گرایی اسلامی یا انترناسیونالیسم کمونیستی) مثل هر پدیده منفی همزاد عبور از فئوادالیت، با کمک عقلانیت فردی و خرد جمعی جوامع جدید قابل حل است. ملت تورک ایران و جامعه آذربایجان تنها اقلیت تحت ستم ایران است که زودتر از مرکز با زندگی شهری و پدیده‌های مدرن آشنا شده است و این پدیده ها را نه از تهران بلکه بواسطه استانبول و باکو از اروپا اخذ کرده است. از این جهت ما تنها ملت تحت ستم ایران هستیم که بواسطه ارتباط فرهنگی و هویتی با تورکان تورکیه و جمهوری آذربایجان (بعنوان یک آلترناتیو پیش رو) شانس شرکت در پروسه انتگراسیون اروپایی را هم داریم و میزان شهرنشینی و رشد اقتصادی، علمی و فرهنگی آذربایجان و تورکان ایران، چنین پرسپکتیوی را حداقل در یک پروسه زمانی معین، ممکن می‌نمایاند. در صورت دمکراتیزه شدن ساختار حکومتی و جامعه ایران و ماندن آذربایجان و ملت تورک در ترکیب ایران نیز، نزدیکی جغرافیایی ما به اروپا و خویشاوندی فرهنگی ما با جوامع حذفاصل ما و اروپا، امکانات گسترده ای برای توسعه در اختیار ما و از اینطریق بقیه ایران خواهد نهاد.

بسیاری از اقلیتهای تحت ستم در دنیا در عرصه اشاره به پلیدیهای سلطه گران (همان ذکر مصیبت) مشکلی ندارند و گرفتاری آنها زمانی شروع می شود که نوبت به ارائه آلترناتیو اثباتی و طرحی برای فردا می رسد. از این جهت، ملت تورک و جامعه آذربایجان قابل مقایسه با هیچ اقلیت دیگری در منطقه نیست. موقعیت جغرافیایی، درجه شهرنشینی و میزان رشد اقتصاد، تحصیلات عمومی، کمیت و کیفیت مراکز دانشگاهی همه برای ساختن یک جامعه جدید (در ترکیب یک ایران دمکراتیک یا مستقل از ایران) الزمات تعیین کننده ای هستند که نه ساختن و فراهم کردن سریع آنها با اراده سیاسی ممکن است و نه بدون آنها میتوان به فردایی بهتر امیدوار بود. یک جامعه دچار بیسوادی عمومی نه در معرض آسیملاسیون است و نه از درون خود میتواند روشنفکرانی داشته باشد. جامعه بدون روشنفکر و طبقه تحصیلکره نمیتواند از درون خود میرزا

فتحعلی آخونداف، سید احمد کسروی، سید حسن تقی زاده و نمونه های متأخر این قوم را تربیت کند. همه اشکال مدرنیته از سودآموزی عمومی و تأسیس مراکز تولید کننده علوم جدید تا کشاورزی صنعتی و طب مدرن، عوارض ناخواسته جانبی هم دارند. کسی هم از ترس این عوارض ناخواسته به ستایش از جهالت و شیوه زندگی عشیرتی پناه نمی برد. دو انقلاب قرن بیستم در ایران درس واحدی داشتند: تخریب کهنه چه راحت و ساختن نو، چه مشکل. آذربایجان برای ساختن یک جامعه آلترناتیو، مصالح و مزایایی در اختیار دارد که رسیدن به آنها مستلزم زمان تاریخی طولانی و کار پیوسته چندین نسل است. درجه نسبی بالای زندگی شهری آذربایجان مسلماً عوارض جانبی هم دارد اما اینها تنها "عوارض جانبی" هستند و پدیده ترکان ترک ستیز بخشی از این عوارض ناخواسته است.

لینک یک مقاله دیگر در این موضوع: علی رضا اردبیلی: ظرفیت محدود ایدئولوژیهای غیردمکراتیک در دفاع از حقوق ملل اسیر

(P S): یکی از خصوصیات جوامع شهری، واگذار کردن امر دفاع از امنیت جمعی به پادگانهای خارج از شهر و امور مهمی چون تأمین انرژی، آذوقه، بانکها و غیره به دولت مرکزی است. این نکته نیز در صورت پیش آمدن خلاء ناشی از اضمحلال بی برنامه و ناگهانی قدرت دولت مرکزی میتواند آذربایجان را بشدت آسیب پذیر بکند. به این مسئله در مقاله مستقل دیگری به تفصیل پرداخته ام که منتظر زمان مناسبی برای نشر آن هستم)

- See more at: <http://www.tribun.com/dialog/dialog-rasism/2457-2015-11-18-00-31-24#sthash.ziAIad6L.dpuf>  
<http://www.tribun.com/dialog/dialog-rasism/2457-2015-11-18-00-31-24>

## چرا ترک ها به ترک ها توهین می کنند

### تایماز اورمولو

یکشنبه ۰۱ آذر ۱۳۹۴ ساعت ۰۴:۰۰ |

مقدمه :

پدیده توهین و تحقیر قربانیان آسیمیلاسیون یا روند جذب یک ملت در ملت دیگر در دنیا سابقه دیرینه دارد. قربانیان این روند همیشه و در هر حال واکنش های مشابهی از خود نشان نمی دهند و نمی توان الگوی مشخصی را برای تمام کشورها و ملت ها ترسیم کرد. قسمتی از فرآیند جذب طبیعی است مثلاً به طور ناخودآگاه و طبیعی انسانها وقتی وارد محیط جدیدی می شوند که ملیت یا زبان آنها در اقلیت است بتدریج با قبول زبان ، فرهنگ و عادات محیط جدید سعی می کنند تحمل تغییرات متعدد اجتماعی و فرهنگی یا حتی اقتصادی را برای خود راحت کنند و در اجتماع جدید حل شده و به این ترتیب صاحب موقعیت شوند. این را می توانیم در تمام مهاجرت ها در گوشه و کنار جهان ببینیم . اما بحث ما فرایند طبیعی آدابتاسیون یا عادت به محیط جدید نیست بلکه روند سازمان دهی شده یک تغییر بزرگ در جهت ذوب (الیناسیون) و جذب (آسیمیلاسیون) گروه جمعیتی بسیار بزرگی در ایران با میلیون ها عضو (ترک های ایران ) در گروه جمعیتی دیگر (فرهنگ و زبان فارسی ) که از قضا از نظر تعداد نفوس کمتر از گروه هدف می باشد است .

در این بین همکاری داوطلبانه قربانیان (ترک ها ) با این روند قطعاً یکی از شگفتی های تاریخ می باشد. چنین همکاریهایی قبلاً در نقاط متعدد دنیا مثلاً در بین بومیان آمریکا ، شهروندان هندوستان ، سیاهان آمریکایی ، حتی در بین یهودیان در اردوگاههای مرگ به نوعی دیگر دیده شده است که از الگوهای متفاوت پیروی می کردند اما مورد ایران و ترک ها در ایران با این وسعت و حجم و استمرار تاریخی قطعاً یک پدیده نادر است . بررسی عمق ، شدت و چرایی این پدیده بدون مطالعات گسترده در حوزه های روانشناسی ، جامعه شناسی ، مردم شناسی ، تاریخ ، مذهب ، سیاست و اقتصاد غیرممکن است . شناخت تمام ابعاد این پدیده یعنی قبول جذب و ذوب در فرهنگ و زبان فارسی در بین ترکان ایران در دهه های متعدد که تقریباً قدمتی صد ساله یا حتی بیشتر دارد یک کار دانشگاهی تمام عیار است و طبیعی است نگارنده ادعایی در این زمینه

نمی تواند داشته باشد. علی ای حال در اینجا سعی خواهیم نمود با شناخت نسبی و طبقه بندی ترک ها در ایران و شناسایی گروههایی از ترک های ایران که در نقش یک قربانی تمام عیار داوطلبانه به جوک گویی، توهین و حتی کمک عامدانه به این روند پرداخته و می پردازند به روشن شدن موضوع کمک کنم.

برای فهم موضوع تاریخچه ای از پیدایش همکاری خود ترک ها با پان ایرانیست ها و دولت پهلوی اول خالی از لطف نیست. مهران بهاری نویسنده و محقق ترک در جایی می نویسد:

در پایان قرن نوزده و آغاز قرن بیستم، دسته دیگری از شخصیت‌های آذربایجانی وجود دارند که حتی اگر شده به شکلی ناخواسته نیز کوچکترین نقش مثبتی در روند ملت‌شوندگی ترکان و وطن شدن آذربایجان نداشته‌اند. علاوه بر آن بسیاری از این نخبگان که آگاهانه بر علیه ملت ترک و وطن آذربایجانی حرکت نموده‌اند، نقشی کلیدی در ایجاد و نهادینه شدن نژادپرستی آریائی، شونیسیم، برتری‌طلبی، استعمار و توسعه‌طلبی فارسی داشته‌اند. حقیقت آن است آنچه در ایران شونیسیم فارسی، راسیسم آریائی و دکترین پان ایرانیسم نامیده میشود، ساخته و پرداخته مشترک دو گروه نخبگان فارس و بیش از آنها نخبگان ترک میباشد. (شاید از همین روست که در میان ملل ایرانی، ملت ترک، تا این اواخر و بدرستی به شکل ملتی شناخته می‌شد که بیش از همه ملل دیگر و اکثراً داوطلبانه آسیمیله شده، تسلیم زبان و فرهنگ و اقتدار سیاسی قوم فارس گردیده، اکثریت مطلق نخبگانش هویت ملی خویش را از دست داده و فاقد شعور ملی است). این افراد باعث گردیده‌اند که از یک سو ناسیونالیسم فارسی از همان آغاز خصلتی ضد ترک و ضد آذربایجانی، دیگرستیز، استعماری، توسعه‌طلبانه و نژادپرستانه داشته باشد و از سوی دیگر در عرصه سیاست فارسی، هم راست فارس، هم چپ فارس و هم نیروهای سیاسی دینی-مذهبی فارس شدیداً به بیماری توسعه‌طلبی-استعمار فارسی و نژادپرستی آریائی آلوده گردند.

میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال الدین میرزا قاجار، سید حسن تقی زاده (کاوه- برلین)، حسین کاظم‌زاده (ایران‌شهر- برلین)، محمد قزوینی، محمود افشار (آینده)، سید احمد کسروی تبریزی (پرچم، پیمان)، میرزا رضاخان افشار بکشلو، صادق رضازاده شفق، جواد غنی‌زاده سلماسی، تقی ارانی (فرنگستان، دنیا)، بعدها سرلشکر احمد نخجوان، صادق هدایت، ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای، علی اکبر داور، عبدالحسین خان تیمورتاش نردینی، عیسی صدیق شاملو، غلامعلی رعدی آذرخشی،

خلیل ملکی، جواد شیخ الاسلامی، یحیی ذکاء، بابک امیرخسروی قاجار و ... همه از این خیل‌اند. ("آخوندزاده" به سبب نوگرایی، مبارزه با خرافات دینی، کوشش برای تغییر الفباء و نوشتن نمایشنامه‌هایی به زبان ترکی دارای جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ و تاریخ زبان و ادبیات ترکی است، "تقی‌زاده" ظاهراً در اواخر عمر پشیمانی خود از برخی از عقاید نژادپرستانه دوران جوانی‌اش را بیان کرده است، نام "عارف قزوینی" نژادپرست معروف نیز آورده نشد، زیرا وی علی‌رغم آذربایجانی بودن به لحاظ ملیت ترک نبوده، تات می‌باشد). اینگونه افراد اصلاً ترک و اکثراً آذربایجانی، به سبب نقششان در ایجاد نژادپرستی آریائی و شونیسم فارسی، نه تنها دشمن ملت و وطن خود، بلکه بدخواه همه ملل و سرزمینهای ملی در ایران و خاورمیانه بوده و هستند و به طور مشخص مسئولیتی انکارناپذیر و گناهی غیر قابل بخشش در تیره‌روزی و بدبختی ملل مسلمان غیرفارس ساکن در ایران امروز دارند. در این رابطه می‌بایست بویژه نامهای "احمد کسروی" الهام بخش راست فارس و "تقی ارانی" الهام بخش چپ فارس در ایده‌های نژادپرستانه آریائی، برتری‌طلبانه و تهاجمی بر علیه ترکان و آذربایجان تاکید شوند.

قابل ذکر است که پدیده خیل‌نخبگان ترک آذربایجانی هویت‌زدائی شده و نژادپرست آریائی در سراسر دو قرن نوزده و بیست، پدیده‌ای منحصر به فرد بوده و مشابه آن به لحاظ گستردگی و استمرار در هیچ کدام از ملل معروض به ستم ملی در خاورمیانه از جمله کردها دیده نمی‌شود. وجود دهها و صدها شخصیت مدافع شونیسم فارسی، راسیسم آریائی و پان‌ایرانیسم آشکار و نهان در میان نخبگان و روشنفکران ترک ایرانی، خود مسأله‌ای بسیار قابل تامل و در عین حال ننگی تاریخی برای این گروه است. با این همه، این پدیده تاکنون از سوی روشنفکران ترک و آذربایجانی یا کلاً انکار گردیده، یا نادیده گرفته شده و یا در بهترین حالت به صورت نمونه‌های منفرد و شخصی پذیرفته شده و به صورت جریانی ریشه‌دار و الگوئی منحرف در میان نخبگان از خود بیگانه ترک و آذربایجانی و به عنوان عارضه جانبی سیاست موفقیت‌آمیز مستعمره‌سازی آذربایجان و روند به بار نشسته آسیمیلاسیون ترکان ساکن در ایران، بررسی، آسیب‌شناسی، نقد و چاره‌یابی نشده است. حال آنکه مانع اصلی در روند ملت‌شوندگی و احقاق حقوق ملی خلق ترک و آذربایجان در ایران، نه شونیسم فارسی، بلکه همین نخبگان ترک و آذربایجانی هویت‌زدائی شده چپ و راست و مذهبی-دینی ایران‌محور و فارس‌گرا است. همچنین تاکنون از سوی روشنفکران ترک و

آذربایجانی هیچگونه عذرخواهی از دیگر ملل مسلمان غیرفارس ساکن در ایران بابت نقش ترکان آذربایجانی هویت‌زدائی شده در اشاعه نژادپرستی آریائی و شونیسیم فارسی و استقرار و استمرار ستم ملی در این کشور انجام نگرفته است. (پایان نقل قول)

پان ایرانیست تورکی (آذری) البته محدود به افراد ذکر شده در بالا نیست. این نوع پان ایرانیسم را در حرکات مرحوم شیخ محمد خیابانی هم می‌بینیم. اقدامات ضد ترکی وی حتی منجر به نوعی همکاری با ارامنه هم شد و انتخاب نام آزادیستان که کلمه‌ای مرکب فارسی - ارمنی است هم در این چهارچوب قابل بررسی است. جریانی که اکنون نیز در تبریز به حیات خود ادامه می‌دهد. البته در همان زمان جریانی کاملاً مخالف در اورمیه با هویتی کاملاً تورکی ایجاد شد سعید سلماسی، مجتهد ارومی و بسیاری از بزرگان افشار این حرکت را بوجود آوردند که اکنون تفکر سیاسی غالب در حرکت ملی آذربایجان می‌باشد.

مهران بهاری در آزریسم و دولت بریتانیا می‌نویسد: در دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار همزمان با تعرض روسیه تزاری برای الحاق مناطق شمالی آذربایجان (قفقاز جنوبی)، دولت بریتانیا نیز پس از یک دوره کوتاه تردد، به تاسی و تقلید از روسیه تزاری، تصمیم به اتحاد با عنصر قومی فارس و تقویت آن در ایران و اعمال سیاست ترک‌ستیزی و ترک‌زدائی از صحنه این کشور گرفت (در پایان قرن ۱۸ امپراتوریچه روسیه کاترین دوم مذاکراتی را با علی مرادخان زند به منظور تاسیس دولتی خالص از فارسها در ایران آغاز کرده بود. علی مرادخان زند نیز در مقابل، داوطلبانه پیشنهاد اشغال و ضمیمه کردن اراضی شمال ارس توسط روسیه را به نمایندگان کاترین دوم داده بود). با این تدابیر و اقدامات، سیاست ترک‌ستیزی و ترک‌زدائی از ایران، کشوری که در آن موقع دارای اکثریت جمعیتی ترک و تحت حاکمیتی ترک بود، در تاریخ معاصر توسط دو دولت استعمارگر خارجی آغاز شد. تصمیم استراتژیک بریتانیا به اتحاد با عنصر قومی فارس در نیمه اول قرن نوزده، در دوره فتحعلی شاه، شخصی به شدت دشمن ترک، سیر تاریخ در دو قرن آتی را تا به امروز بر له فارسها و بر علیه ترکها در ایران تغییر داد. (پایان نقل قول)

شواهد متعددی از اقدامات انگلستان برای مهندسی یک تغییر بزرگ فرهنگی و زبانی در ایران وجود دارد که با اقدامات میسیونرهای مسیحی اروپایی و آمریکایی وابسته به بیست کشور غربی همراه با اشغال آذربایجان توسط روس‌ها به مدت ۱۲ سال و قتل عام بزرگ سالهای ۱۹۱۵ تا



۱۹۱۸ توسط آرامنه و آسوریها در غرب آذربایجان و نیز قحطی بزرگ سالهای جنگ اول در ایران تشدید شده و مقاومت ترک ها را برای سالهایی طولانی در هم می شکند.

با این مقدمه نسبتا طولانی و با تاکید دوباره بر اینکه بایستی مطالعات وسیع با بودجه ای بزرگ انجام شود تا راز همکاری نخبگان پر شمار ترک ایرانی در ساخت معجونی به نام پان ایرانیسم آریایی با تمام ابعاد آن روشن شود. انگیزه آنان البته بی ارتباط با نفرت آنان از مذهب شیعه (و اینکه اسلام و شیعه را بزرگ ترین غلت عقب ماندگی ایرانیان و جوامع خاورمیانه می دانستند) نمی تواند باشد. اما تند رویهای آنان و اشتباهات استراتژیکی دولت پهلوی انجام داد منجر به روی کار آمدن عقب مانده ترین نسخه شیعه و اسلام سیاسی در ایران نیز شد که البته بحث این مقال نمی باشد.

چرا تورک ها به تورک ها توهین می کنند

عموما بعد از انقلاب سفید و شروع دوره نوینی در ایران شهرهای بزرگ بخصوص تهران مرکز صنایع مختلف شدند. کشاورزی و دامداری ایران که قسمت بسیار بزرگ آن متمرکز در استانهای آذربایجانی بود ضربه بزرگی دید و سیل مهاجران به مراکز صنعتی که در شهرهای فارس نشین متمرکز شده بود شروع شد. جوانان و خانواده های آذربایجانی از دهات راهی شهرها شدند. انسان روستا نشین آذربایجانی به یک باره خود را زیر تشعشع پدیده های مختلف و جدید تمدن نوین یافت. برق، شب های نورانی خیابان های پر زرق و برق، سینما، سکس، کاباره های لاله زار... فارسی تهرانی سلیس و پر از اصطلاحاتی که حتی با سوادها هم قادر به درک آنها نبودند او را له کرد. انسان آذربایجانی به کلی مقهور این پدیده ها شد. در واقع تجدد تهران که بسیار مهاجم، تند و زننده بود او را مقهور خویش نمود. وalah به مولا، کرتیم، دمت گرم، ذلیلتم، چاقوی خوش دست سینمای فارسی و عکس های چند ده متری ملوسکان نیمه عریان در لاله زار او را از خود بی خود کرد. هر کلمه و جمله او با خنده و لودگی شیک پوشان تهرانی روبرو شد. در اصفهان هم وضع بر همین منوال بود وضعی که به راحتی در همه جا در حال شیوع بود. دیگر موسیقی عاشقی آذربایجان برای انسان مهاجر آذربایجانی نمی توانست جذاب باشد. وقتی سوسن لوند به دلربایی در کاباره می پردازد موسیقی مقامی آذربایجان چه کسی را می توانست جذب کند؟ سیل فیلم ها با شخصیت های آذربایجانی ترک که لوده و کند ذهن هستند انسان آذربایجانی را له میکرد. بنابراین

به اهستگی اما به طور مرتب انسان آذربایجانی یاد گرفت که آذری شود. فارسی را با لهجه ناب تهرانی صحبت کند. او خجالت کشید خود را ترک خطاب بکند و با کودکانش ترکی حرف بزند. آموزش زبانش در مدارس ممکن نبود و در ادوات غیرقابل تصور! نسل جدیدی متولد شد که خود بچه تهران بودند اما پدر و مادرشان اردبیلی!!! آنها ناب ناب جنوب شهری بودند، آنها در هر جمله ای از دمت گرم - نوکرتیم ( کرتم )، غولامتم ... استفاده می کردند. آنها از هر موقعیتی برای گفتن جوک های ترکی برای آنکه ترک بودنشان را پنهان کنند استفاده می کردند. آنها به سختی کار می کردند، به خاطر ناموسشان در کوچه ها دعوا می کردند، راننده بودند، کارگر بودند، زحمتکش بودند از هیچ چیز نمی ترسیدند، اما فقط و فقط از ترک بودن خودشان می ترسیدند زیرا تمسخر لعبتکان بالا شهری را در مقابل هر بی مبالایشان نمی توانستند تحمل کنن! آنها از هر نیش خند دخترکان و پسران فارس می شکستند. چاره آسان بود توهین به ترک توسط ترک برای فرار از ترک بودن. توجیه هم آسان بود ما آذری هستیم جوک به ترک های ترکیه گفته شده!!! و هر هر و کرکر جمع آنان را وارد اجتماع می کرد اجتماعی که به سبب فقدان آموزش های زیربنایی و عدم شناخت از راسیسم و نژاد پرستی آنها را قورت می داد. حتی انسان فارس نیز نمی دانست و حتی حالا هم برخی نمی دانند که توهین نژادی چیست و اثراتش کدام است ...

اما این همه ماجرا نبود. برخی دیگر از ترک ها و آذربایجانی های فرصت طلب به نیکی یاد گرفتند که ابزار دست فاشیسم و سیستم نژاد پرستی و مهندسی اجتماعی شوند. آنها دریافتند حرکات مودیانه آنان پاداش خوبی دارد. آنان یاد گرفتند که ترک بودن آنها مزیت خوبی برای ارتقاء آنان در این سیستم است. رشید پور، دایی، شهریار، حقیقت پور، دکتر طباطبائی، رضازاده، عبدی و صدها تن دیگر فهمیدند که مسخره بازی های آنها برد خوبی دارد. آنها به راحتی می توانستند مدارج ترقی را طی کنند و به راحتی خودی شوند. این سیستم به آنها احتیاج داشت، آنها را فربه می کرد و راه را برایشان باز می کرد. ماهی صفت نمی توانست جذب داشته باشد وقتی عبدی ترک آذربایجانی در دهها فیلم زبان خودش را با هنرمندی هرچه تمام تر مسخره می کرد. این قشر حالا دیگر در همه جا حضور دارد از وابستگان فرهنگی وزارت اطلاعات به نام مطبوعات همچون میثاق تا سایت های مجازی آذری ها و آذربایجان بزرگ، از مهرنامه تا شرق و از ادارات دولتی تا سپاه. همه جا برای ترقی ترک هایی که آذری هستند آماده است. آقای ابراهیم نبوی یک اصلاح طلب ترک پرورش یافته در این مکتب است. او حرف های طنزش را با لهجه ترکی ملا حسنی در

هم می آمیزد و ملغمه ای زشت و زننده بیرون می آورد ، ملغمه ای که براحتی از صدای آمریکا به نام طنز پخش می شود. فتیله ای ترک برنامه ای می سازد که بویش انسانها را مسموم می کند. اینها یکی دوتا نیستند . اما همه در یک نقطه مشترکند : آنها بزرگ ترین قربانیان سیستم نژاد پرستانه ایران هستند.

[https://www.facebook.com/taymaz.urmulu/posts/921445257932046?  
mref=message](https://www.facebook.com/taymaz.urmulu/posts/921445257932046?mref=message)

تعدادی از منابع اینترنتی درباره مانقورت و مانقورتیسم که در نوشتن این

کتاب به کار آمده‌اند

Manqurt – Çingiz Aytmatovun “Gün var əsrə bərabər” romanından bir parça:

<http://xebersayti.com/kitabxana/tag/cingiz-aytmatov-%C9%99s%C9%99rl%C9%99ri>

اصل کتاب «گون وار عصره برابر» نوشته چینگیز آیتماتوو- به زبان تورکی آذربایجانی (به خط لاتین):

<http://ekitabxana.com/10-gun-var-esre-beraber-cingiz-aytmatov.html>

لینک دانلود کتاب "روزی به درازای یک قرن، چنگیز آیتماتوف، ترجمه محمد مجلسی، تهران: انتشارات دنیای نو، ۱۳۸۷

<http://www.iranpdf.com/sendbooks/once-upon-a-century>

نژاد پرستی از نوع مانقورتیسم (نقدی بر مصاحبه دکتر سیدجواد طباطبایی در مجله «مهرنامه»)-  
حسن راشدی:

<http://oyrenci-sesi.info/site/xeber/22639>

مقاله "در دفاع از تاریخ و زبان آذربایجان (۱) و (۲) در نقد مصاحبه سید جواد طباطبایی  
مانقورت اعظم در ماهنامه «مهرنامه» (شماره ۲۹- تیر ۱۳۹۲)" - فرهاد جعفر اوغلو

<http://historyaz.blogfa.com>

نگاه سیاسی اؤیرنجی سسی؛ سایت آذری ها نمود چیست؟

<http://oyrenci-sesi.info/yeni/8230>

قسمت مهمی از فیلم مانقورت ساخت تورکیه در یوتیوب

[https://www.youtube.com/watch?v=5FM\\_NNx-fS0](https://www.youtube.com/watch?v=5FM_NNx-fS0)

مانقورت در آذربایجان - غفور علیپور

<http://ebitik.azerblog.com/anbar/1844.pdf>

مانقورتیسم؛ پرخاش به خویشن و خودزنی هویتی، ارمان فارسیزاسیون ایرانی - م. او. تورال

[http://tebrizsesi.com/site/index.php?option=com\\_content&view=article  
&id=3788:1390-04-13-20-45-29&catid=14:meqaleler&Itemid=29](http://tebrizsesi.com/site/index.php?option=com_content&view=article&id=3788:1390-04-13-20-45-29&catid=14:meqaleler&Itemid=29)

توابها و مانقورتها

[http://www.yurd.net/page.php?id\\_contents=0000002306](http://www.yurd.net/page.php?id_contents=0000002306)

بوزقورت و مانقورت

<http://www.zurna.blogfa.com/post-447.aspx>

مانقورت

<http://arazbar.arzublog.com/category-5737-1.html>

<http://xanbayev.arzublog.com/post-27374.html>

<http://cnnn.mihanblog.com/post/10>

<https://www.facebook.com/bostuam/posts/780916478637916:0>

افشای صورت‌های فاشیست فارس - مانقورتیسم MNQURTİSM (مقاله ای در فیس بوک)

<https://www.facebook.com/piseveri/videos/730144710411740>

مانقورت و گونئی آذربایجان حنکایه سینده ایکی بویوتلو ادبیات - حمید آرغیش:

[http://kitablar.org/details.php?book\\_id=1293&sessionid=na485n3f4emjj  
2ckav47kjd573](http://kitablar.org/details.php?book_id=1293&sessionid=na485n3f4emjj2ckav47kjd573)

[http://kitablar.org/categories.php?cat\\_id=42](http://kitablar.org/categories.php?cat_id=42)

"ایران یعنی زبان فارسی!" - گفتگوی عباس معروفی (پان ایرانیست نژادپرست) با مهدی خلجی

(مانقورت) - رادیو زمانه - "برنامه هفتاد ثانیه با چهره‌ها":

[http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post\\_122.html](http://zamaaneh.com/maroufi/2008/06/post_122.html)

تلویزیون ضد تورک و صلیبی- استعماری پان ایرانیست بی بی سی فارسی- برنامه پراگار " زبان های مادری در ایران " :

<https://www.youtube.com/watch?v=W8EIXJsG-OI>

"تدریس زبان مادری"، گفت و گوی فرج سرکوهی (فارس دموکرات) و بابک امیرخسروی (مانقورت فاشیست و راسیست و پانفارس) در بی بی سی فارسی:

<http://www.iranglobal.info/node/44499>

برنامه افق- تلویزیون صدای آمریکا- با عنوان «تدریس زبان مادری» - گفتگوی سیامک دهقانپور (پان ایرانیست ضد تورک) با شاهد علوی (کورد طرفدار حقوق بشر) محمد ارسی (مانقورت راسیست پان ایرانیست ضد آذربایجان و ضد تورک) و سعید پیوندی (فارس دموکرات و طرفدار حقوق بشر)- Published on Feb 21, 2013, پنجشنبه سوم اسفند ۱۳۹۲:

<https://www.youtube.com/watch?v=7LJNnjF65Nc>

مقاله "ایران ستیزی" - محمد ارسی (مانقورت):

<http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/54956>

"بیانیه تحلیلی فعالان دانشجویی و اجتماعی آذری در خصوص اقدامات خصمانه جمهوری باکو علیه ایران" (بیانیه مانقورتهای فعال، نشاندار و ضد تورک و ضد آذربایجان وابسته به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در ضدیت با آذربایجان):

منبع: سایت مانقورت و نژادپرست و ضد تورک آذری ها- وابسته به جمهوری اسلامی ایران:

<http://www.azariha.org/?lang=fa&muid=53&item=379>

چرا سلطنت طلبان تند رو اسلام ستیزی را به سمت و سوی ایران ستیزی می کشانند؟ محمد ارسی (مانقورت) - نویسنده و تحلیلگر مسائل ایران و منطقه در تلویزیون یو.اس.ایران. تیوی پاسخ میدهد:

[https://www.youtube.com/watch?v=fiun\\_UjVhDk](https://www.youtube.com/watch?v=fiun_UjVhDk)

مجموعه نوشته های ضد تورک و ضد آذربایجان عباس جوادی (مانقورت) در سایت رادیو فردا:

<http://www.radiofarda.com/search/search2.aspx#all%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3%20%D8%AC%D9%88%D8%A7%D8%AF%DB%8C%7C30|allzones|min|now|date>

مانقورت در ویکیپدیای آذربایجان:

<https://az.wikipedia.org/wiki/Manqurt>

مانقورت در ویکیپدیای تورکی:

<https://tr.wikipedia.org/wiki/Mankurt>

مانقورت در ویکیپدیای انگلیسی:

<https://en.wikipedia.org/wiki/Mankurt>

جکسازی به قصد تمسخر، توهین و تحقیر استراتژی پایه پان ایرانیسم برای آسیمیلاسیون ملت

تورک آذربایجان - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28718:1394-08-19-19-39-18&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28718:1394-08-19-19-39-18&catid=2:10&Itemid=18)

حرفهایی با مانقورت خودفروش و هویت فروش منصور حقیقت پور - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=25553:1393-12-15-02-14-23&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=25553:1393-12-15-02-14-23&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۸) - قسمت هشتم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=30084:1394-11-20-01-52-15&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=30084:1394-11-20-01-52-15&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۷) - قسمت هفتم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29951:1394-11-08-21-00-31&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29951:1394-11-08-21-00-31&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۶) - قسمت ششم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29880:1394-11-03-18-53-00&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29880:1394-11-03-18-53-00&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۵) - قسمت پنجم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29784:1394-10-26-14-19-56&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29784:1394-10-26-14-19-56&catid=2:10&Itemid=18)

سیستم مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۴) - قسمت چهارم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=29703:1394-10-20-22-00-51&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=29703:1394-10-20-22-00-51&catid=2:10&Itemid=18)

دستگاه مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۳) - قسمت سوم - داستان مانقورت -

اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28608:1394-08-12-18-24-25&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28608:1394-08-12-18-24-25&catid=2:10&Itemid=18)

دستگاه مانقورت - ساز پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۲) - قسمت دوم - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28390:1394-07-28-03-08-28&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28390:1394-07-28-03-08-28&catid=2:10&Itemid=18)

دستگاه مانقورت - یاب پان ایرانیسم داخل و خارج از ایران (۱) - قسمت اول - اوجالان ساوالان

[http://azoh.info/index.php?option=com\\_content&view=article&id=28261:1394-07-20-21-18-33&catid=2:10&Itemid=18](http://azoh.info/index.php?option=com_content&view=article&id=28261:1394-07-20-21-18-33&catid=2:10&Itemid=18)

**هشدار جدی: و این ماجرای مانقورت و مانقورتیسم کماکان**

**ادامه دارد...**